



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

# نماذج التوثيق

سلاطين قاجارية

تأليف

مؤرخ شیر میرزا محمد تقی لسان الملک کهنه

«جلد اول»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# ناسخ التوارىخ : سلاطين قاجاريه

نويسنده:

محمد تقى سپهر

ناشر چاپي:

مطبوعات ديني

ناشر دييجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۷	ناسخ التواریخ : سلاطین قاجاریه جلد ۱
۱۷	مشخصات کتاب
۱۷	دیباچه
۲۱	مقدمه مؤلف
۲۱	در سبب تصدیق قضه سلاطین قاجار بر معاصرین ایشان و مقدم داشتن ذکر آن جماعت از جای خود در کتاب ناسخ التواریخ
۲۳	در بیان نسبت سلسله قاجار و ابتدای ظهور آن قبایل جلالت شعار و شرح این که چگونه این نام مبارک بر ایشان افتاد
۲۷	بیان احوال نواب فتحعلی خان و صادرات ایام آن سردار جلالت آثار قاجار
۳۱	ذکر پادشاهی و جهانگیری محمد حسن خان قاجار و خاتمه احوال فرخ مآل او
۳۱	اشاره
۳۳	آغاز سلطنت محمد حسن خان قاجار
۳۴	تسخیر محمد حسن شاه مازندران را
۳۵	آوردن خوانین خراسان دریای نور و تاج ماه را نزد محمد حسن شاه
۳۷	محصور شدن کریم خان زند در شیراز به دست محمد حسن شاه
۴۰	مقاتله محمد حسن شاه با شیخعلی خان زند
۴۴	اولاد محمد حسن شاه
۴۵	بیان شجاعت و جلالت نواب حسینقلی خان بن محمد حسن شاه و کشورگشائی او
۴۵	اشاره
۴۶	غلبه حسینقلی خان بر مازندران
۵۰	ذکر سلطنت پادشاه کامکار آقا محمد شاه بن محمد حسن خان قاجار و خاتمه کار او
۵۰	اشاره
۵۱	مخالفت مرتضی قلی خان با آقا محمد شاه
۵۲	مقاتله آقا محمد شاه با علیمراد خان زند
۵۶	غلبه آقا محمد شاه بر مرتضی قلی خان

- ۵۸ ..... محاربه مرتضی قلی خان با هدایت الله خان گیلانی
- ۶۰ ..... تزویج دختر جعفر خان با شاهزاده فتحعلی خان
- ۶۰ ..... عزیمت فتح تهران و همدان
- ۶۰ ..... مقاتله آقا محمد شاه با شیخ ویس خان زند
- ۶۱ ..... محاصره استرآباد به دست محمد طاهر خان زند و فوت والده آقا محمد شاه
- ۶۴ ..... عزیمت آقا محمد شاه تسخیر عراق را
- ۶۶ ..... فتح شهر طهران به دست آقا محمد شاه
- ۶۷ ..... وقایع سال ۱۲۰۱ ق / ۱۷۸۷ م. و فتح گیلان به فرمان آقا محمد شاه
- ۶۷ ..... اشاره
- ۶۷ ..... کشته شدن هدایت الله خان گیلانی
- ۶۸ ..... عزیمت آقا محمد شاه به تسخیر شیراز
- ۶۹ ..... فرار جعفر خان زند از آقا محمد شاه
- ۷۰ ..... قتل جعفر خان زند و طلوع پسرش لطفعلی خان
- ۷۲ ..... وقایع سال ۱۲۰۵ ه / ۱۷۹۱ م. و عزم آقا محمد شاه به تسخیر آذربایجان
- ۷۲ ..... اشاره
- ۷۳ ..... نابینا شدن محمد خان عز الدین لو و جمعی به فرمان آقا محمد شاه
- ۷۴ ..... پربشان شدن لشکر لطفعلی خان زند به تدبیر حاجی ابراهیم خان شیرازی
- ۷۶ ..... مقاتله جان محمد خان با لطفعلی خان زند
- ۷۶ ..... تاری شدن مرض سکنه بر آقا محمد شاه
- ۷۸ ..... شبیخون لطفعلی خان به لشکر آقا محمد شاه
- ۷۹ ..... آمدن لطفعلی خان دیگر باره به شیراز
- ۸۳ ..... مقهور شدن ترکمانان به فرمان آقا محمد شاه
- ۸۴ ..... وقایع سال ۱۲۰۸ و ۱۲۰۹ ه. / ۱۷۹۳-۱۷۹۴ م. و عزیمت آقا محمد شاه به دفع لطفعلی خان زند
- ۸۴ ..... اشاره
- ۸۵ ..... فتح کرمان و خاتمه کار لطفعلی خان
- ۸۷ ..... طغیان ابراهیم خلیل خان و حرکت آقا محمد خان قاجار به سوی آذربایجان و گرجستان

- ۹۱ ..... تسخیر تفلیس و توابع آن شهر به فرمان آقا محمد شاه
- ۹۲ ..... تسخیر تفلیس به فرمان آقا محمد شاه
- ۹۴ ..... قتل مصطفی خان دولو به دست مردم شکی
- ۹۴ ..... جلوس شاهنشاه ایران آقا محمد شاه بر تخت سلطنت و وقایع سال ۱۲۱۰ هـ / ۱۷۹۵-۱۷۹۶ م
- ۹۴ ..... اشاره
- ۹۵ ..... سفر آقا محمد شاه به ترکستان و خراسان
- ۹۸ ..... آمدن لشکر روسیه به طرف ایران
- ۱۰۰ ..... تسخیر قلعه شوشی و خاتمه کار آقا محمد شاه
- ۱۰۱ ..... تاریخ سلطنت فتحعلی شاه قاجار
- ۱۰۱ ..... وقایع سال ۱۲۱۲ هـ / ۹۸-۱۷۹۷ م و ذکر طلوع اختر دولت شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار
- ۱۰۱ ..... اشاره
- ۱۰۲ ..... شورای دو نفره و قراری گذاشتن
- ۱۰۲ ..... خودسری علیقلی خان برادر آقا محمد شاه در هوای سلطنت
- ۱۰۲ ..... سودای سلطنت صادق خان شقاقی
- ۱۰۳ ..... رسیدن شهریار جهاندار فتحعلی شاه از شیراز به طهران
- ۱۰۴ ..... نابینا شدن علیقلی خان به فرمان پادشاه جهان
- ۱۰۵ ..... مقاتله صادق خان شقاقی با پادشاه و فرار او
- ۱۰۷ ..... جلوس شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار بر تخت سلطنت
- ۱۰۸ ..... پناهنده شدن شاهزاده محمود به دربار فتحعلی شاه
- ۱۱۰ ..... هراسناک شدن جعفر قلی خان دنبلی
- ۱۱۱ ..... آمدن صادق خان شقاقی به درگاه پادشاه
- ۱۱۲ ..... مخالفت شاهزاده حسینقلی خان به طاب سلطنت
- ۱۱۴ ..... به رکاب آمدن حسینقلی خان به میدان جنگ و طلب عفو کردن
- ۱۱۶ ..... مأمور شدن شاهزاده محمود افغان به طرف افغانستان
- ۱۱۶ ..... محاصره قلعه خوی
- ۱۱۶ ..... وفات حسین خان دنبلی

- وقایع سال ۲ جلوس شاهنشاه ایران فتحعلی شاه و تفویض ولایتعهد به نایب السلطنه عباس میرزا و حکومت او در آذربایجان ..... ۱۱۷
- اشاره ..... ۱۱۷
- مخالفت جعفر خان بیات در نیشابور و قتل پسر او ..... ۱۱۸
- مقاتله نایب السلطنه با جعفر قلی خان دنبلی ..... ۱۲۰
- مقاتله شاهزاده محمود افغان با قیصر میرزا ..... ۱۲۲
- سفر پادشاه ایران به خراسان ..... ۱۲۴
- رسیدن ایلچی انگلیس به طهران ..... ۱۲۶
- خاتمه کار حاجی ابراهیم خان شیرازی ..... ۱۲۷
- طغیان شاهزاده حسینقلی خان بار دیگر ..... ۱۲۹
- محبوس شدن حسینقلی خان ..... ۱۳۳
- بیان ظهور سعود بن عبد العزیز و خرابی کربلا و قتل سکنه آن بلده طیبه و تتمه احوال شهریار نامدار فتحعلی شاه قاجار ..... ۱۳۴
- اشاره ..... ۱۳۴
- سفر شهریار تاجدار به خراسان در سنه ۱۲۱۷ هـ / ۱۸۰۲ م ..... ۱۳۶
- شهادت میرزا مهدی مشهدی به دست نادر میرزا ..... ۱۳۹
- وقایع سال ۱۲۱۸ هـ / ۱۸۰۳ م ..... ۱۴۰
- اشاره ..... ۱۴۰
- ابتدای کار ایشپخدر ..... ۱۴۰
- مقاتله مهدیقلی خان با ایشپخدر ..... ۱۴۲
- رزم ایرانیان و روسیان ..... ۱۴۴
- قتل حاجی خلیل خان قزوینی در بندر بمبئی و سفارت محمد نبی خان ..... ۱۴۶
- پناه جستن ناصر الدین توره از درگاه پادشاه ..... ۱۴۷
- طغیان محمد خان افغان ..... ۱۴۸
- مقاتله نایب السلطنه با روسیان ..... ۱۴۹
- شکست یافتن پولکونیک سردار روس از ایرانیان ..... ۱۵۱
- مقاتله اسمعیل خان دامغانی و ابو الفتح خان جوانشیر با ایشپخدر ..... ۱۵۲
- سفارت احمد چلبی ..... ۱۵۵



- ۱۵۷ ..... تسخیر ایشپخدر قلعه شوشی را .....
- ۱۵۹ ..... قتل ایشپخدر به دست ابراهیم خان باکویه .....
- ۱۵۹ ..... شرح حال حاجی میرزا محمد اخباری .....
- ۱۶۰ ..... شهادت حاجی میرزا محمد اخباری .....
- ۱۶۱ ..... فرار جعفر قلی خان دنبلی .....
- ۱۶۲ ..... تنبیه پاشایان عثمانی .....
- ۱۶۲ ..... استمالت مصطفی خان حاکم طالش .....
- ۱۶۳ ..... وقایع سال ۱۲۲۱ هـ / ۱۸۰۶ م. و تعیین شاهنشاه ایران فتحعلی شاه، وزرای اربعه دولت را .....
- ۱۶۳ ..... اشاره .....
- ۱۶۴ ..... آمدن سفیر فرانسه .....
- ۱۶۵ ..... قتل ابراهیم خلیل خان .....
- ۱۶۸ ..... مقابله ایرانیان با روسیان .....
- ۱۷۱ ..... تسخیر روسیان شیروان را .....
- ۱۷۲ ..... رزم سلیم خان شکی با روسیان .....
- ۱۷۳ ..... طغیان علی پاشا وزیر بغداد .....
- ۱۷۴ ..... هزیمت رومیان و گرفتاری سلیمان پاشای کهیا .....
- ۱۷۶ ..... وقایع سال ۱۲۲۲ هـ / ۱۸۰۷ م تصمیم عزم روسیان به تسخیر ایروان .....
- ۱۷۶ ..... اشاره .....
- ۱۷۷ ..... مکتوب سردار روس به امنای دولت ایران برای مصالحه دولتین .....
- ۱۷۸ ..... مقاتله روسیان با ایرانیان .....
- ۱۸۰ ..... جلوس سلطان مصطفی خان چهارم (۱۸۰۷-۱۸۰۸ م / ۱۲۲۲-۱۲۲۳ ق) .....
- ۱۸۱ ..... فتنه صوفی اسلام و خاتمه کار او به دست ایرانیان .....
- ۱۸۳ ..... آمدن ایلچی فرانسه از نزد ناپلیون به ایران .....
- ۱۸۴ ..... بنای نظام جدید در ایران .....
- ۱۸۵ ..... رسیدن سفرای هند به ایران .....
- ۱۸۷ ..... وقایع سال ۱۲۲۳ هـ / ۱۸۰۸ م و طلب مصالحه سردار روس میان دولتین .....

- ۱۸۷ ..... اشاره
- ۱۸۹ ..... نقض عهد سردار روس در مصالحه
- ۱۹۰ ..... هزیمت ایرانیان از روسیان
- ۱۹۱ ..... مقابله روسیان و ایرانیان
- ۱۹۳ ..... یورش روسیان به قلعهٔ ایروان و قتل ایشان
- ۱۹۵ ..... مقاتلهٔ نایب السلطنه با روسیان
- ۱۹۶ ..... ابتدای اتحاد دولتین ایران و انگلیس
- ۱۹۹ ..... مراجعت ایلچی فرانسه نزد ناپلیون
- ۲۰۰ ..... رسیدن سفیر انگلیس به دار الخلافه
- ۲۰۱ ..... زلزلهٔ مازندران
- ۲۰۱ ..... وقایع سال ۱۲۲۴ هـ. / ۱۸۰۹ م. و مأمور شدن شاهزادگان به حکومت ولایات
- ۲۰۱ ..... اشاره
- ۲۰۲ ..... رسالت میرزا ابو الحسن خان شیرازی به انگلیس
- ۲۰۳ ..... حرکت فتحعلی شاه به طرف آذربایجان
- ۲۰۴ ..... مقاتلهٔ محمد علی میرزا با روسیان
- ۲۰۵ ..... مقاتلهٔ ایرانیان و روسیان
- ۲۰۷ ..... طغیان مصطفی خان طالش و محاصرهٔ جامیشوان
- ۲۰۹ ..... لقب قائم مقامی یافتن میرزا بزرگ
- ۲۱۱ ..... طغیان مردم بستک و جهانگیریه
- ۲۱۲ ..... وقایع سال ۱۲۲۵ هـ. / ۱۸۱۰ م. و ملاقات قائم مقام با سردار روسیه
- ۲۱۲ ..... اشاره
- ۲۱۳ ..... مقاتلت ایرانیان با روسیان
- ۲۱۴ ..... سفارت ملکم بهادر
- ۲۱۶ ..... سفر میرزا صادق وقایع نگار برای تسکین فتنه بغداد
- ۲۱۷ ..... جنگ روسیان و رومیان
- ۲۲۰ ..... مقاتلهٔ حسین خان سردار با جماعات روس

- ۲۲۱ .....وفیات
- ۲۲۲ .....وقایع سال ۱۲۲۶ هـ / ۱۸۱۱ م. و قصهٔ عرب وهابی
- ۲۲۲ .....اشاره
- ۲۲۲ .....رسیدن رسول روم به دار الخلافه
- ۲۲۳ .....طغیان حاجی فیروز والی هرات
- ۲۲۴ .....مقاتلهٔ محمد علی میرزا با رومیان
- ۲۲۵ .....بازگشت میرزا ابو الحسن خان ایلچی
- ۲۲۶ .....رسیدن میرزا ابو الحسن خان و ایلچی انگلیس به دار الخلافه
- ۲۲۸ .....پیدا شدن قبر ارغون خان
- ۲۲۹ .....کوچاندن آرامنه
- ۲۳۰ .....جنگ ایرانیان و روسیان
- ۲۳۱ .....طلب ملاقات سرعسکر روم، حسین خان سردار ایروان را
- ۲۳۲ .....مقاتلهٔ میرزا احمد کاشانی با جماعت روسی
- ۲۳۵ .....اجازت ایمپراطور سرداران روس را در صلح با ایرانیان
- ۲۳۷ .....جنگ نایب التسلطنه با روسیان در سنگر سلطان بود
- ۲۳۷ .....اسیر شدن روسیه به دست لشکر ایران
- ۲۴۰ .....وقایع سال ۱۲۲۷ هـ / ۱۸۱۲ م. و جنگ لشکر ایران و روس
- ۲۴۰ .....اشاره
- ۲۴۰ .....غلبهٔ ایرانیان بر روسیان
- ۲۴۲ .....تاراج کردن لشکر ایران اطراف بغداد را
- ۲۴۳ .....وقایع سال ۱۲۲۸ هـ / ۱۸۱۳ م و طغیان یوسف کاشغری
- ۲۴۳ .....اشاره
- ۲۴۵ .....طغیان یوسف کاشغری
- ۲۴۷ .....رسیدن رسول روم به دار الخلافه
- ۲۴۹ .....اهتمام سردار روس در کار مصالحه با ایران
- ۲۵۱ .....ملاقات کردن میرزا ابو الحسن خان با سردار روس

- شبیخون آوردن سردار روس به لشکرگاه نایب السلطنه ----- ۲۵۵
- سقطه نایب السلطنه در رزمگاه ----- ۲۵۶
- مقاتله حسین خان با سردار روس ----- ۲۵۸
- صورت عهدنامه ای که در میان دولت ایران و روس به صلاح و صوابدید میرزا ابو الحسن خان ایلچی، و سردار روسیه مرقوم شد ----- ۲۶۰
- صورت نوشته سردار روسیه نیکولای ردیشجوف سپارنی اكد ----- ۲۶۶
- اشاره ----- ۲۶۶
- سفارت میرزا ابو الحسن خان به مملکت روس ----- ۲۶۷
- عصیان خوانین خراسان ----- ۲۶۷
- فرستادن سعود رسول و پیشکش به درگاه پادشاه ----- ۲۷۱
- وقایع سال ۱۲۲۹ هـ / ۱۸۱۴ م. و تنبیه خوانین خراسان ----- ۲۷۲
- اشاره ----- ۲۷۲
- طغیان محمد زمان خان عَزَّ الدین لوی قاجار ----- ۲۷۳
- لشکر کشیدن کامران میرزا به طرف خراسان ----- ۲۷۶
- آمدن هنری الیس به سفارت ----- ۲۷۸
- صورت عهدنامه ای که در میان دولتین ایران و انگلیس برنگار شده ----- ۲۷۹
- وقایع سال ۱۲۳۰ هـ / ۱۸۱۵ م. و فتنه مردم زلف آباد ----- ۲۸۵
- اشاره ----- ۲۸۵
- عصیان اسحق خان قرائی ----- ۲۸۶
- وفیات ----- ۲۸۸
- وقایع سال ۱۲۳۱ هـ / ۱۸۱۶ م. و فتنه والی خوارزم ----- ۲۸۹
- اشاره ----- ۲۸۹
- هزیمت والی خوارزم از لشکر ایران ----- ۲۹۰
- قتل اسحق خان قرائی و پسرش حسینعلی خان ----- ۲۹۱
- تغییر حکومت خراسان ----- ۲۹۴
- لشکر کشیدن حاجی فیروز والی هرات به خراسان ----- ۲۹۴
- سفر شاهزاده محمد علی میرزا به نظم بختیاری ----- ۲۹۶

- ۲۹۷ ----- مراجعت میرزا ابو الحسن خان از دولت روسیه
- ۲۹۸ ----- وقایع سال ۱۲۳۲ هـ / ۱۸۱۷ م. و ذکر شہامت و شجاعت شجاع السلطنہ در خراسان
- ۲۹۸ ----- اشاره
- ۳۰۰ ----- مقاتلہ شجاع السلطنہ با افغانان ہزارہ
- ۳۰۲ ----- سفر شجاع السلطنہ بہ سقناق ہزارہ
- ۳۰۴ ----- رسیدن یرملوف ایلچی روس
- ۳۰۶ ----- گذرانیدن ایلچی روس ارمغان امپراطور را از نظر پادشاہ ایران
- ۳۰۸ ----- رفتن محبتعلی خان خلج بہ سفارت روم
- ۳۰۸ ----- شہادت شاہ خلیل اللہ در یزد
- ۳۱۰ ----- دفع طغیان مردم مغویہ
- ۳۱۰ ----- طغیان فتح خان افغان
- ۳۱۲ ----- وقایع سال ۱۲۳۳ هـ / ۱۸۱۸ م. و ذکر سفارت میرزا ابو الحسن با انگلیس
- ۳۱۲ ----- اشاره
- ۳۱۳ ----- طغیان محمّد رحیم خان والی خوارزم و فتح خان افغان
- ۳۱۴ ----- مقاتلہ شجاع السلطنہ با فتح خان
- ۳۱۶ ----- ہزیمت افغانان از ایرانیان
- ۳۱۷ ----- گرفتاری میرزا عبد الوہاب معتمد الدولہ
- ۳۱۹ ----- فرار محمّد رحیم خان والی خوارزم
- ۳۲۳ ----- نابینا شدن فتح خان بہ دست کامران میرزا
- ۳۲۶ ----- وقایع سال ۱۲۳۴ هـ / ۱۸۱۹ م.
- ۳۲۶ ----- اشاره
- ۳۲۶ ----- وفات میرزا شفیع صدر اعظم
- ۳۲۶ ----- وزارت حاجی محمّد حسین خان اصفہانی
- ۳۲۶ ----- لشکرکشی محمّد علی میرزا بہ طرف بغداد
- ۳۲۸ ----- مجلس سور ولیعهد ثانی محمّد میرزا
- ۳۲۹ ----- وقایع سال ۱۲۳۵ هـ / ۱۸۲۰ م. و رسیدن رسول امپراطور روسیہ

- ۳۲۹ ..... اشاره
- ۳۳۲ ..... ذکر شکایت فقهای رشت از عرفای عهد
- ۳۳۲ ..... بازگشت میرزا ابو الحسن خان از انگلستان
- ۳۳۲ ..... تهییج فتنه در میان ایران و روم
- ۳۳۳ ..... سفارت حاجی حیدر علی خان به مصر
- ۳۳۴ ..... وقایع سال ۱۲۳۶ هـ. / ۱۸۲۱ م. و طغیان افغانان
- ۳۳۴ ..... اشاره
- ۳۳۵ ..... مقاتله ایرانیان و افغانان
- ۳۳۷ ..... مخاصمت رومیان با ایرانیان
- ۳۳۸ ..... لشکرکشی نایب السلطنه به ممالک روم
- ۳۴۱ ..... جنگ حسین خان سردار ایروان با لشکر روم
- ۳۴۵ ..... وفات شاهزاده محمد علی میرزا
- ۳۴۶ ..... وقایع سال ۱۲۳۷ هـ. / ۱۸۲۲ م و ذکر فتنه میان دولت ایران و روم
- ۳۴۶ ..... اشاره
- ۳۴۶ ..... تصمیم عزم نایب السلطنه در تسخیر ممالک روم
- ۳۴۷ ..... جنگ توپراق قلعه
- ۳۴۹ ..... مقاتله حسن خان ساری اصلان با رومیان
- ۳۵۱ ..... مراجعت نایب السلطنه بعد از فتح ممالک روم به ایران
- ۳۵۳ ..... جنگ محمد حسین میرزا در اراضی بغداد با رومی
- ۳۵۶ ..... وقایع سال ۱۲۳۸ هـ. / ۱۸۲۳ م. و ذکر مصالح میان دولتین روم و ایران
- ۳۵۶ ..... اشاره
- ۳۵۷ ..... صورت عهدنامه دولت روم و ایران
- ۳۶۱ ..... آمدن شیخ موسی به شفاعت داود پاشا به درگاه پادشاه
- ۳۶۴ ..... وقایع سال ۱۲۳۹ هـ. / ۱۸۲۴ م
- ۳۶۵ ..... وقایع سال ۱۲۴۰ هـ. / ۲۵-۱۸۲۴ م. و ذکر سفر شاهنشاه ایران به اصفهان
- ۳۶۵ ..... اشاره

- ۳۶۵ ..... عصیان حاجی هاشم و نایبنا شدن او
- ۳۶۷ ..... رسیدن ایلیچی روس به ایران
- ۳۶۷ ..... سفارت وقایع نگار به طرف روس
- ۳۷۰ ..... وفیات
- ۳۷۰ ..... طغیان پسر محمد رحیم خان والی خوارزم
- ۳۷۲ ..... وقایع سال ۱۲۴۱ هـ / ۱۸۲۵-۲۶ م. و ابتدای نقض عهد روسیان با ایرانیان
- ۳۷۲ ..... اشاره
- ۳۷۳ ..... ورود آقا سید محمد مجتهد به دار الخلافه
- ۳۷۴ ..... رسیدن ایلیچی روسیه برای مصالحه و نپذیرفتن مجتهدین
- ۳۷۶ ..... فتوح عساکر ایران در اراضی متصرفی روسیه
- ۳۷۷ ..... مقاتله نایب السلطنه با سردار روسیه
- ۳۸۰ ..... شکست یافتن مسلمانان از روسیان و کشته شدن امیر خان سردار
- ۳۸۱ ..... فتح گنجه به دست روسیه
- ۳۸۲ ..... شکسته شدن لشکر اسلام و فرار ایشان از روسیان
- ۳۸۳ ..... مراجعت شاهنشاه ایران به دار الخلافه
- ۳۸۴ ..... وفات آقا سید محمد مجتهد
- ۳۸۴ ..... رفتن شجاع السلطنه به هرات
- ۳۸۵ ..... لشکرکشی پادشاه خوارزم به خراسان
- ۳۸۶ ..... وقایع سال ۱۲۴۲ هـ / ۱۸۲۶-۲۷ م. و مقاتلت ایرانیان با روسیان در سر آذربایجان
- ۳۸۶ ..... اشاره
- ۳۸۷ ..... حکومت بسقوویچ در ارمنستان و ابتدای مقاتله او با ایرانیان
- ۳۸۷ ..... مقاتله ساری اصلان با روسیان
- ۳۸۸ ..... سفر شاهنشاه ایران به آذربایجان
- ۳۸۹ ..... مقاتله نایب السلطنه با بسقوویچ
- ۳۹۰ ..... فتح عباس آباد به دست روسیه
- ۳۹۱ ..... ظهور وبا در لشکرگاه روسیان و طلب مصالحه نمودن ایشان

- ۳۹۲ ..... مقاتله نایب السلطنه در قریه اشترک با روسیان و ظفر یافتن او
- ۳۹۳ ..... مراجعت شهریار تاجدار به دار الخلافه
- ۳۹۴ ..... فتح قلعه سردارآباد و ایروان به دست روسیه
- ۳۹۶ ..... فتح شهر تبریز به دست روسیه
- ۳۹۷ ..... درآمدن روسیان به خوی
- ۳۹۷ ..... مذاکرات صلح
- ۳۹۸ ..... انجمن شدن لشکرهای ایران برای دفاع و جهاد روس
- ۴۰۱ ..... شایعه نیابت سلطنت شجاع السلطنه
- ۴۰۲ ..... اهتمام ایلچی انگلیس در مصالحه ایران و روس
- ۴۰۴ ..... درباره مرکز



مشخصات کتاب

سرشناسه: سپهر، محمدتقی بن محمدعلی، 1216 - 1297ق.

عنوان و نام پدیدآور: ناسخ التواریخ : سلاطین قاجاریه/تالیف محمدتقی سپهر؛ به تصحیح و حواشی محمدباقر بهبودی.

مشخصات نشر: قم: موسسه مطبوعاتی دینی، 1351

مشخصات ظاهری: 4ج.

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: ایران -- تاریخ -- قاجاریان، 1193 - 1344ق.

موضوع: ایران -- تاریخ -- 1106 - 1334ق.

شناسه افزوده: بهبودی، محمدباقر، 1308 -، مصحح

رده بندی کنگره: DSR1311 /س 24ن 2 1388

رده بندی دیویی: 955/074

ص: 1

دیباچه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله الواحد المتقدّس من كلّ ضدّ وندّ، خالق الاشباح، فائق الاصباح، خضّ من عباده من شاء، بعوارف الالاء، والتّعماء و الصّلموة والسّلام على مرآت صفاته، و اشرف مخلوقاته و مظهر اسمائه و مظهر آیاته، محمّد سیّد الثّقلین، و سند الخافقین و علی صهره و وزیره و ظهره و ظهیره، امام المشارق و المغارب ابی الحسنین علیّ بن ابیطالب علیه السّلام، و علی الائمة الهداة المعصومین من آل طه و یس، و الذّین هم مصابیح الرّحمن و مفاتیح الایمان.

و بعد بنده درگاه یزدانی، و چاکر حضرت سلطانی، محمد تقی سپهر مستوفی چنین می نگارد که چون قدرت کامله جهان آفرین به آبادانی ایران زمین تعلق گرفت، شهریار جوان جوانبخت، وارث تاج و تخت، شبل ضرغام و غا، و بل غمام سخا، فروغ آفتاب سلطنت، برهان کتاب میمنت، قدرت دست کبریائی، قوّت قلب پادشاهی، حجّت جود و جودت، آیت جلالت و جلادت، مفتاح مواهب، مصباح غیاهب، شاه شیران نبرد آزمای، شیر شاهان جهانگشای، خلاصه سلاطین

ص: 2

نامدار، سلالهٔ صنایید قاجار، صدر السلاطین، بدر الخواقین، المجاهد فی مناهج الدین، ناصر الاسلام و المسلمین، ظلّ - الله فی الارضین، السلطان ناصر الدین شاه قاجار لازالت رایات نصرته مرتفعه و سحاب کتائب اعداه منقشعه(1)، زینت تاج و گاه، و صاحب گنج و سپاه گشت و کار ملک و ملّت

را به نظام کرد.

و از آنجا که از جزوی و کلی هیچ امری از امور، خود را معاف نمی دارد و از پیشگاه ذره تا بارگاه مهر انور و از دیب ذر(2) تا جنبش غضنفر را به نفس نفیس استقرار و استکشاف می فرمایند، هم این بنده را فرمود که غرض از تحریر ناسخ التّواریخ آن است که کتابی در فنّ تاریخ نگاشته آید که تاکنون در هیچ دولتی نظیر آن نتوان یافت؛ و اگر نه کتب تواریخ بسیار است و سلاطین سلف نیز بسیار کس از مورّخین را گماشته اند و فراوان کتابها نگاشته اند؛ اما در هیچ یک تحقیقی به سزا نرفته و از در اجتهاد تلفیقی نشده.

همانا بیشتر از مورّخین کتابی از کتب متقدّمین را اخذ نموده و در برابر نهاده، آن گاه به کردار کاتبی، داستانی را نقل کرده اند و به حضرت ملوک آورده اند. و سلاطین پیشین و وزرای پیشین زمان، بدین معنی از کمال مناعت غوری نفرموده به ذکر نامی قناعت کرده اند.

همانا کتاب اول ناسخ التّواریخ را بدان قانون مرتّب داشتی که از آن استیفای تواریخ ربیع مسکون و دنیای جدید توان کرد و از جغرافیا بهرهٔ تمام توان یافت و مذاهب مردم جهان را توان دانست و بسیار از معضلات حکمت را در ذیل قصّهٔ حکما فهم توان کرد، و از احوال جاهلیّین و اقوال و اشعار ایشان فایدهٔ علم ادب توان برداشت و مانند این فواید، در آن کتاب فراوان است. اکنون روا نباشد با عقیدت و صداقت صافی که در هیچ زحمت و خدمت از تعب و طلب

ص:3

---

1- (1) کتائب جمع کتیبه، بمعنی لشکر مجهز است، و انقشاع بمعنی پراکنده شدن: یعنی ابرهای باران خیز لشکر دشمنش پراکنده باد.

2- (2) ذر بمعنی مورچه است و دیب جنبش و حرکت حشرات را گویند.

نشسته [ای] امروز از تحریر کتاب دوم ناسخ التواریخ خود را معاف داری.

هم اکنون در تلفیق و تنمیق کتاب دوم استوار باش و کتاب اول را به دار الطباعة فرست که برحسب فرمان به زینت طبع محلی گردد. تا عاقل و باقل(1) و عارف و عامی را دسترس باشد و فایده آن منتشر گردد. و اگرچه واردات حال سلاطین قاجار را با تواریخ سلاطین روی زمین در جای خود نگار خواهی داد، هم روا باشد که مختصر نگارشی از مآثر ایشان در صدر کتاب رقم کنی و خاتمه را به تفصیل این اجمال موشح سازی تا صدر و عجز و مبدأ و منتهی به خیر باشد، آغاز و انجام به فال نیک درآید.

چون آن کلمات به نهایت شد زمین ادب ببوسیدم و به قدم قبول تلقی نمودم و عرض کردم که تاکنون در این حضرت طریق خدمت سپرده ام و عوارف نعمت برده ام، بحمد الله پادشاه جهان که دولتش جاوید باد، خود از کلیات تواریخ جهان آگاهند و مقدار هر یک از مورّخین و اندازه کتب هر یک از ایشان را نیکو دانند، انشاء الله به بخت شاهنشاه عالم نیز کتاب ثانی را چنان پرداخته کنم که دوست و دشمن گواهی دهند که از صدر اسلام تاکنون در هیچ دولتی از دول جهانیان، کتابی بدین سیاق و ذلاقت تحریر نشده که جامع جمیع حوادث حدثان و حاوی تمام وقایع جهان باشد و با این خدمت و زحمت که ثمرش سرمد و اثرش مؤبد است، اگر از کرم پادشاه قدردان به حصول تمنی و وصول منی امیدوار باشم تعبّد نباشد. اللهم وفقنی بالا تمام بالتبی و آله الکرام.

ص:4

---

1- (1) باقل نام مردی است که در عرب بکنند زبانی سمر شده است فیروزآبادی گوید آهویی به یازده درهم بخرید، هنگامیکه پرسیدند آهو را بچند خریده ای؟ زبانش همراهی نکرد، ناچار باعجله ده انگشتانش را باز کرده و زبانش را هم از دهان خارج ساخت یعنی بیازده درهم خریده ام؟ در این ضمن آهو بگریخت.

## در سبب تصدیق قصه سلاطین قاجار بر معاصرین ایشان و مقدم داشتن ذکر آن جماعت از جای خود در کتاب ناسخ التواریخ

مکشوف باد که نگارنده این کتاب مبارک ظهور سلسله قاجار و ذکر سلاطین نامدار آن قبیله جلادت آثار را در ذیل کتاب ثانی به تاریخ وقت خواهد نگاشت و هر یک از این پادشاهان را با معاصرین ایشان که در تمامت روی زمین سلطنت کرده اند، به دقت نظر شرح خواهد داد که هیچ دقیقه از وقایع روزگار ایشان متروک و مطروح نماند.

همانا در این مقدمه الکتاب و دیباجة الابواب فال نیک را مختصری خواهم نگاشت و شرح سلطنت هر یک از سلاطین قاجار را بر قانون ایجاز جواز (1) خواهم گذاشت. اگر از طریقتی که در تلفیق این کتاب نهاده ام و شریعتی که در تنمیق (2) آن ابواب پیشنهاد کرده ام، به یک سوی رفته باشم، روا باشد که خوانندگان خرده نگیرند و عذرم پذیرند، زیرا که انجام این کتاب بر 500,000 بیت (3) تحریر تعلیق یافته و این نگارنده نیز نه مانده دیگر تاریخ نگاران است که کتابی از مورّخین پیشین در برابر نهد و بی دقت نظر استساختی کند، یا اطنابی به ایجاز مخّل و موجزی را به اطناب ممل کشد و در معنی به مقدار کاتبی کار کند؛

ص: 5

1- (1) جواز بمعنی رخصت و اجازت و دستک راه است.

2- (2) تلفیق بمعنی پیوند دادن جملات و عبارات، و تنمیق آراستن و پیراستن آن از حشو و زوائد است.

3- (3) در اصطلاح، هر یک سطر کتابت را یک بیت خوانند، و از شعر، دو مصراع که صدر و عجزهم باشند، بیت خوانده میشود.

بلکه مرا واجب افتاد که کلمات کلدی و یونانی و لاتین و انگلیس و فرانس و روس و جرمن و دیگر السنه ممالک یوروپ را ترجمانی کنم و از عبری و عربی و ترکی همه سخن به پارسی آرم و احادیث و خطب و ارجوزه و اشعار عرب و

استعارات و کنایات اصحاب ادب را به جمله صحیح از سقیم باز دانسته ترقیم سازم، و در احوال حکما و عرفا و دقایق مناظرات ایشان و معظلات و مشکلات مطالب آن جمع را شرح دهم، و مذاهب مختلفه مردم جهان را باز نمایم و مکشوف سازم که مسائل و مستند هر قوم بر چیست و تحقیق هر قبیله در حقیقت مذهب خود بر چه سان است.

لاجرم در هر شطری بلکه در هر سطری با تشحیذ ناظر(1) و تشدید خاطر اجتهادی به سزا و جهدی به نهایت باید. دانایان دانند که این کاری سهل و مهمی اندک نیست؛ بلکه از صدر اسلام تاکنون در هیچ دولتی و مملکتی کس بدین طمع و طلب برنخاسته و اندیشه این خدمت و زحمت در ضمیر نیاورده و این گونه توانائی در قوت بازوی خود ندیده.

من بنده که به قوت بخت شاهنشاه و تربیت دارای کارآگاه، آیت این مبارزت خواندم و فرس در میدان مناجزت را ندم، بیم آن کردم که زندگانی من چندان کفایت نکند که این کار به نهایت شود و پیش از آنکه قصه سلاطین قاجار گویم به جهان دیگر پویم، و از دولتی که پدر بر پدر پروریده نعمتش بوده ام و گوشت و پوست و استخوان به مزرع رأفت و مرحمتش پرورده ام، چندانکه حقوق آن از حق پدران بر فرزندان افزون است، هیچ ذکری نکرده باشم.

پس ایراد این مختصر کردم و در نزد مردم خردمند این عذر از من بنده پسندیده باشد. اگر انشاء الله در ظلّ دولت شاهنشاه جم خدم و ذیل عاطفت سلطان افخم و خاقان اعظم، زمان یافتم و از زمانه روزی چند، روی برتافتم، این مختصر را در جای خود به شرحی شایسته معتبر خواهم داشت.

ص:6

---

1- (1) تشحیذ بمعنی تیز کردن، و ناظر، مردمک دیده را گویند.

## در بیان نسبت سلسله قاجار و ابتدای ظهور آن قبایل جلادت شعار و شرح این که چگونه این نام مبارک بر ایشان افتاد

چون 653 سال قمری از هجرت [نبوی/ 1255 م] برگذشت، هلاکو خان به فرمان منگوقاآن بن تولی بن چنگیز خان سلطنت ایران یافت و آن گاه که سفر عراق عرب و قلع و قمع خلفای بنی عباس را تصمیم عزم داد، از قبل منگوقاآن فرمان رفت که از هر 10 خانوار مغول 2 خانوار بیرون شده از بهر حراست و حفظ حدود و ثغور از کنار ترکستان تا کرانه مصر و شام نشیمن کنند. مأمورین 100,000 خانوار به شمار شدند و در آن اراضی جای کردند. سر تاق نویان(1) این سبابانویان بن جلایر بن نیرون، یک تن از نوئیان درگاه و سرهنگان سپاه هلاکو خان بود و در حضرت او کوچ می داد.

چون تاریخ هجرت به سال 663 ق/ 1265 م پیوست هلاکو خان از جهان رخت بریست و فرزندش آباقا خان به جای او نشست، سرتاق نویان را مورد رأفت و عاطفت ساخته منصب اتابکی فرزندش ارغون خان را بدو گذاشت و از لب رود جیحون تا قزل آقاج(2) مغان به حکومت او باز داد. آباقا خان نیز بعد از 17 سال پادشاهی روزگارش تباهی گرفت. از پس او تکودار خان برادرش 2 سال و ارغون خان فرزندش 7 سال و کیخاتو خان برادر دیگرش 3 سال و بایدو خان 8 ماه به نوبت سلطنت کردند

ص:7

---

1- (1) نویان و نویین بلغت ترکی شاهزاده و سپهسالار بزرگ را گویند، و آتا بمعنی پدر، و تربیت کننده است، و آتابک و اتابیک بکسر باء موحده مربی اولاد سلاطین.

2- (2) آقاج بمعنی درخت است، و قزل یعنی سرخ، و قزل آقاج بمعنی درخت سرخ است که برای نامگذاری انتخاب شده است، و همچنین آباقا و آباغا در ترکی بمعنی عم است و نام پسر هلاکو خان هم بوده است.

و در سال 694 هجری/ 1295 م غازان خان بن ارغون خان در چاربالش پادشاهی جای کرد و این هنگام سرتاق نویان نیز از جهان برفته بود و پسرش قاجار نویان که نسب قبیله قاجار بدو پیوسته می شود، کمال رشد و بلوغ داشت.

غازان خان حقوق اتابک پدر را منظور نظر داشته، قاجار نویان را به جای سرتاق نویان مورد الطاف و اشفاق داشت و آنچه در حوزه اقتدار سرتاق بود بدو باز گذاشت. و از قاجار نویان فرزندان بسیار بادید آمد و اولاد و عشیرت او فزونی گرفت و آن جماعت را به نام جد و پدر «قاجار» همی نامیدند. و قانون ترکان از پیشین زمان بر این بود که چون طایفه [ای] به جلالت و جلادت مأمور شدند بسیار از مردمان، خود را بدان طایفه ملحق ساخته به نام ایشان معروف می گشتند، چنانکه در اولاد اغوز خان و سلسله مغول و تاتار این قصه مرقوم افتاد.

بالجمله قبیله قاجار عدتی و شوکتی حاصل کردند و به جلادت و شجاعت معروف شدند. و چون سلطنت اولاد چنگیز خان را در ایران فتوری پدید آمد و حکومت سلطان ابو سعید بن اولجایتو سلطان در سنه 736 هجری/ 1336 م. به کران رفت، سلسله قاجار نیز به تقاریق، به اقتضای خویشاوندی و ایلّیت به قبایلی که در حدود شام نشیمن داشتند پیوستند و آن اراضی را از بهر خود وطن دانستند.

و چون امیر تیمور گورکان در سال دوازدهم پادشاهی خود که 803 سال از هجرت نبوی/ 1401 م. شده بود، سفر مصر و دمشق کرد، فرمان داد که جماعت مغول از حدود شام که اراضی بیگانه است کوچ داده به ایران آیند و از ایران به ترکستان که وطن اصلی ایشان است نشیمن جویند. لاجرم آن جماعت بار بسته به حدود ایران و ایران زمین آمدند و بیشتر راه ترکستان پیش گرفتند و گروهی خاصه مردم قاجار در آذربایجان و حدود گنجه و ایروان رحل اقامت افکندند.



و چون دولت گورکانیه ضعیف شد، حسن بیگ بن علی بن عثمان که نخستین سلاطین آق قوینلو می باشد و نسب به قاجار می رساند در سال 871 هجری/ 1467 م. نوبت سلطنت گرفت و 43 سال پادشاهی در خاندان او بماند.

چنانکه نام هر یک از این مردم که یاد کردیم قصه ایشان را در جای خود به شرح خواهیم راند.

مع القصة چون 995 سال از هجرت/ 1587 م. برفت و شاه عباس ماضی بر تخت ملکی جای ساخت، فرمان داد که قبیله قاجار را از گنجه و ایروان کوچ دادند و ابطال

رجال ایشان را که به شجاعت و جلالت از دیگران بر زیادت بودند، بفرمود در اراضی استرآباد در قلعه مبارک آباد که در کنار گرگان و از مستحدثات پادشاه ایران بود جای کنند. و ایشان در مبارک آباد جمعی که بر سوی فراز قلعه مقام گرفتند، ملقب به قاجار «بخاری باش» شدند و آن گروه که بر فرود قلعه بودند «اشاق باش» نام یافتند. اما نیمه دیگر را بفرمود تا در مروشاهیجان منزل نمایند.

و مراد شاه عباس از این حکومت آن بود که نواحی استرآباد و مازندران از تاخت و تاز ترکمانان محفوظ ماند و اراضی خراسان از زحمت قبایل اوزبک [محفوظ] و محروس باشد و نیز در ضمیر داشت که از شریعت سلطنت برنیاید که مردم قاجار با آن شجاعت و جلادتی که ایشان راست در یک جای انجمن باشند، لاجرم ایشان را متفرق و متشتت ساخت.

همانا قبیله قاجار با اینکه از جمیع قبایل ایران به عدد و شمار کمتر بودند در کار مبارزت و مناجزت فزونی داشتند، چندان که بدین عدد قلیل بر تمامیت ایران غلبه جستند و سلطنت یافتند. شنیده شد که وقتی یک تن از مردان قاجار سفر بغداد کرد، در هنگام عبور از جسر با یک تن مرد عثمانلو که از غلامان پاشا بود باهم به خصومت دچار

شدند و کار ایشان از مناقشه و مباحثه به مکافحت و مناطحت انجامید(1)؛ بالجمله یکدیگر را با سنگ و مشت همی کوفتند و از این سوی بدان سوی همی کشیدند تا هردو تن به میان دجله درافتادند و در آب فرود شدند.

مردم که از دور و نزدیک نگران بودند غوغا برداشتند و غواصان را همی خواندند، باشد که آنان را از آن غرقاب نجات دهند. ناگاه جنبش آب جسد ایشان را بر آب آورد و سر عثمانلو در چنگ مرد قاجار بود، همانا در زیر آب بیم غرق و بلا نداشت، خنجر خویش برآورد و سر او را از بدن دور کرد.

و نیز مسموع افتاد که يك تن از مردان قاجار که به شتاب تمام از اصفهان آهنگ مازندران داشت، آن گاه که از قم و پل دلاک بگذشت و به شعب کوه و چشمه صیدی برسد بر سر آن چشمه فرود آمد و اسب خویش بیست و يك تنه بنشست تا ناهار بشکند. در این وقت 200 تن از سواران افغان که از دار الخلافه به اصفهان می شدند با او باز خوردند و قصد او کردند، مرد قاجار کمان خویش برگرفت و لختی بر کوه صعود کرد

و فریاد برداشت که ای سواران افغان آهنگ من نکنید که در این سودا سود نبینید. همانا 70 چوبه تیر در کیش(2) دارم و بی گمان 70 کس، از شما را از پای درآورم. گرفتم که چون تیر نماند و کار با نیزه و شمشیر افتد شما مرا دستگیر کنید از يك تن چه خواهید یافت.

ایشان پذیرفتار این پند نشدند و به سوی او حمله کردند. پس مرد قاجار خدنگی بزه کرد، بر پیش آهنگ آن جماعت گشاد داد و آن تیر بر قریوس زین آمد و بشکست و بر ناف سوار آمد از پشت او بجست و همچنین تا بر سرین اسب نشست. مرد قاجار فریاد برآورد که هان ای سواران این زخم نگرستید هم

ص: 10

---

1- (1) مکافحت بمعنی دفاع کردن و مناطحت کوبیدن و زدن است.

2- (2) کیش با ثانی مجهول بر وزن ریش بمعنی ترکش باشد، و آن جایی است که تیر در آن کنند و برکمر بندند.

اکنون اگر خواهید باز حمله دهید و بدین کوه صعود کنید. ایشان از کرده پشیمان شدند و او را به جای گذاشته عنان بگردانیدند. و از این گونه جلادت از مردان قاجار فراوان دانسته ایم.

بالجمله قبیله قاجار بعد از ورود به استرآباد پیوسته با ترکمانان رزم دادند و آتش مقاتلت و مبارزت را فروخته داشتند. و پدران فتحعلی خان قرانلو همواره قاید آن قبیله و سید آن سلسله بودند، لکن هیچ وقت با سلاطین صفویه ساز مخالفت آغاز نکردند تا نوبت فرمانگزاری قاجار به فتحعلی خان رسید.

### **بیان احوال نواب فتحعلی خان و صادرات ایام آن سردار جلالت آثار قاجار**

نواب فتحعلی خان پسر شاهقلی خان بن مهدی خان بن ولی خان بن محمد قلی خان است و او را دو برادر بود: یکی فضلعلی بیگ و آن دیگر مهر علی بیگ نام داشت و مادر این فرزندان شهربانویه نامیده می شد و او خاتونی نامبردار بود که در همه مازندران و استرآباد برابر نداشت. گویند چون او را از بهر شاهقلی خان عقد می بسند جشنی شاهوار کردند و در مجلس عیش و عرس او کرنا و دیگر سازها نواختند، چنان بزمی کردند که در میان قبایل قاجار و ترکمان و مملکت مازندران تاریخی گشت.

بالجمله فتحعلی خان بعد از پدر به حدّ رشد و بلوغ رسیده در فنون فروسیّت و فراست قویدست گشت و همچنان در قلعه مبارک آباد نشیمن کرده، در قبایل قاجار فرمانگزار بود. چون آیات جهانگیری و ملک ستانی در ناصیه او مشاهده می رفت، حکام مازندران را از وی هول و هربی در دل افتاد و حکومت او در آن اراضی در خاطرها حملی افکند.

لاجرم محمد خان ترکمان قزوین که این وقت حکومت استرآباد داشت، به اغوای میرزا احمد قزوینی که او را وزیر و دبیر بود، قلع و قمع

فتحعلی خان را در خاطر گرفت و چند تن از بزرگان قاجار را در این کید و کین با خود همدست و همداستان ساخت، و در نهان تجهیز لشکر کرده، نیم شبی بر قلعه مبارک آباد تاختن برده، فتحعلی خان را با برادرانش دستگیر نمود، هر سه تن را در زندان بازداشت، روزی چند بر نیامد که فتحعلی خان فرصتی بدست کرده از زندان برآمد و برنشست و به قبایل یموت پیوست.

از پس او جمعی از قاجار اشاق باش همدست شده، برادران او فضلعلی بیگ و

مهر علی بیگ را از محبس برآورده مقتول ساختند و از بیم آنکه فتحعلی خان از بهر خونخواهی کمر بندد در حفظ و حراست قلعه مبارک آباد بر جدّ و جهد بیفزودند، و اصلمش خان قاجار را بر دروازه حصار نگاهبان ساختند.

اما از آن سوی چون فتحعلی خان خبر قتل برادران بشنید در نهان با اصلمش خان پیمان بست و مواضعه نهاد، آن گاه از مردم یموت لشکری ساز داده مانند سیل بنیان کن به سرعت صبا و سحاب به کنار مبارک آباد آمد. اصلمش خان در بگشود و او بی توانی به قلعه درآمد، و به کردار پلنگ زخمین و شیر خشمگین، نخستین بر محمد خان و میرزا - احمد تاخت و هردو تن را گرفته به کیفر برادران سر برگرفت و در آن قلعه با مکانت تمام مکان ساخت.

قطنین(1) استرآباد و قاطبه قاجار چون این دلیری و دستبرد دیدند يك دل و يك جهت سر به فرمان او نهادند و او در استرآباد و نواحی نافذ فرمان گشت. آن گاه خواست تا کار ممالک مازندران را یکسره کند، نخستین تسخیر اراضی فندرسک را در ضمیر گرفت. از آنجا که شکریک نامی که نسب به قبیله کرد جهان بیگلو می برد، در آن اراضی شوکتی به سزا داشت و با فتحعلی خان لوای مخالفت می افراشت، لاجرم جمعی از مردان جنگ را برداشته آهنگ او کرد

ص:12

---

1- (1) قطنون در لغت عرب بمعنی اقامت و توطن است، و قاطنین جماعت مقیمین را گویند.

و در اول حمله مردمش را درهم شکست و تاروپود جمعیتش را درهم گسست و او را دستگیر نمود [ه] و عرضه شمشیر فرمود.

این اقبال را نیز به فال گرفته و با ابطال رجال بی درنگ آهنگ مازندران کرد، چون لختی راه پیمود در حضرتش معروض افتاد که محمد حسین خان و فضلعلی بیگ و محمد تقی بیگ با چند تن دیگر از سران قاجار همداستان شده اند که در نهان از مردم پیمان ستانند تا قوت مقابلت دریابند و چهره موافقت برتابند.

فتحعلی خان اگرچه بازوی توانا و دل قوی داشت؛ اما جانب حزم فرو نمی گذاشت. با خود گفت دشمن در خانه گذاشتن و پی بیگانه برداشتن در شریعت مبارزت معذور نباشد. بدین بهانه که در این سفر عدت لشکر و اعداد کار از این بیش باید، عنان باز خانه تافت و از بهر آنکه مردمان ساده دل که فریفته دشمنان شده اند مقتول نگردند، تدبیر بدین گونه ساز داد که مجلسی به ضیافت بیاراید و سران مفسدین را دعوت فرماید. چون مجلس بیاراست و آن جمع را بخواست، از آنجا که هر دل ناپاکتر باشد هراسناک تر

باشد، محمد حسین خان از نیمه راه طریق فرار پیش گرفته راه بگردانید. دیگران در آن بزم مخافت پای نهادند و سر بر سر ضیافت دادند. چون فتحعلی خان دشمنان خویش را به دست اقبال پایمال کرد، هرروز قوت و قدرت او در کار ملک و مملکت فزونی گرفت.

در این هنگام که 1135 سال از تاریخ هجرت/ 1723 م. برفته بود و جماعت افغان شهر اصفهان را به محاصره داشتند، این خبر مسموع فتحعلی خان افتاد، رواندید که پادشاه ایران را در چنین کاری صعب، به کاری نباشد. 1000 سوار از دلیران قاجار اختیار کرده، به سرعت ستاره شهاب و یا طلیعه آفتاب به جانب اصفهان شتاب گرفت و بعد از ورود بدان اراضی چند کورت در جنگ افغان ترکتازی نمود و بسیار کس از آن جماعت به خاک انداخت و عرضه تیغ و تیر ساخت و بسیار سر، از آن سران سپاه بر سر سنان کرده و در پیشگاه شاه سلطان حسین صفوی

به خاک راه افکند.

اعیان درگاه شاه سلطان حسین که سالها در بستر امن و امان غنوده و از کار مقابله و مقاتله غافل و ذاهل بودند، بیم کردند که مبادا در این فتنه فتحعلی خان نیز دل دیگرگون کند و به هوای سلطنت بتازد و کاری بسازد. بدین اندیشه های ناصواب پادشاه را با او بدگمان و سرگران ساختند. لاجرم فتحعلی خان برنجید و اصفهان را با افغان گذاشته راه استرآباد برداشت و از پس او روز بیست و ششم شوال در سال 1135 هجری / 1723 م.

اصفهان به دست افغانان مفتوح و شاه سلطان حسین در معرض هلاک مطروح افتاد.

جماعت افغان بعد از فتح اصفهان، رایت جهانگیری افراخته، تا به اراضی ری بتاختند. مردم ری استغاثت به فتحعلی خان برده، از وی استمداد کردند و او با لشکری خونخوار آهنگ ری فرمود و در ابراهیم آباد ورامین با افغانان دچار شد. از هردو رو به صف برزدند، از چاشتگاه تا فرو شدن آفتاب، مردان جنگ به تب و تاب بودند و طریق حرب و ضرب می پیمودند، چون جهان سیاه شد و هردو سپاه جنگ را دست بازداشتند.

در حضرت فتحعلی خان معروض افتاد که چون خبر فتح اصفهان و قتل شاه سلطان - حسین در اطراف جهان پراکنده شد، شاه طهماسب از آذربایجان به مازندران آمد و اینک در آن اراضی تجهیز لشکر همی خواهد کرد، تا با افغانان رزم دهد و دشمنان پدر را کیفر نهد.

بعد از اصغای این قصه به شتاب تمام راه مازندران برداشت و در شهر ساری شاه - طهماسب را دیدار کرد و کفیل امور پادشاهی و وکیل دستگاه سلطنت او گشت. پس

شاه طهماسب را برداشته به استرآباد آورد و در آنجا لشکری لایق بیاراست و عرض سپاه داده راه خراسان پیش گرفت و در ایام محاصره مشهد مقدس، روز شنبه چهاردهم شهر صفر که سال تاریخ به 1139 ه / 1726 م پیوسته بود، به اغوای نادر، پادشاه افشار او را شهید کردند، چنانکه تفصیل این جمله در جای خود به شرح خواهد رفت.

محمد حسن خان پسر فتحعلی خان است و او را برادری بود که محمد حسین خان نام داشت و در روزگار کودکی او از جهان روی برکاشت. اما محمد حسن خان چون به حدّ رشد و بلوغ رسید، همه تن شعاع شجاعت و جوهر جلادت بود و آن آثار از وی ظاهر گشت که دور و نزدیک حشمت وجود و عظمت نهادش را گردن نهادند.

نادر شاه افشار چون مکانت او را دانست در قلع و قمع او یک جهت گشت.

محمد حسن خان نیز مکنون خاطر او را مکشوف داشته راه دشت برگرفت و در میان ترکمانان نشیمن ساخت. مدّتی دیر برنیامد که از ترکمانان سپاهی ملازم حضرت ساخته، به شهر استرآباد تاختن آورد و آن بلده را فرو کوفت.

محمد زمان بیگ که در این وقت حکومت استرآباد داشت فرار کرده در کنار اٹک (1) با بهبود خان که سردار نادر شاه بود پیوسته شد و او را با لشکری خونخوار جنبش داده به کنار گرگان آورد و محمد حسن خان جنگ او را پذیره شده، در برابر او صف راست کرد و چون شیر خشمگین حمله پیوست و بهبود خان را بشکست. محمد زمان بیگ دیگر باره از رزمگاه فرار کرده در قریه کنگاور وقتی که نادر شاه از موصل باز می شد، به درگاه آمد و صورت حال را باز نمود.

نادر شاه، محمد حسین خان قاجار را با لشکری که این جنگ را تواند ساخته کرد، فرمان داد تا به سرعت برق و باد شتافته به کنار استرآباد آمد و بدان بلده غلبه یافت و از دولت خواهان محمد حسن خان هر که را به دست کرد، سر برگرفت و از سرهای ایشان منارها برافراخت. دیگر باره محمد حسن خان ناچار شده به طرف

دشت برفت و در میان قبیله داز(1)، جای کرد.

نادر شاه به قبایل ترکمان منشوری کرد که محمد حسن خان را دست بسته به درگاه فرستند و اگر نه منتظر آتش غضب و سورت سخط پادشاه باشند. بزرگان ترکمانان انجمن شده به قبیله داز آمدند و گفتند واجب افتاد، یا محمد حسن خان را به درگاه فرستاد یا مورد سخط نادر شاه باید بود. بکنج(2) که صاحب وقاید قبیله بود، ناچار بدین سخن رضا داد. زن او که مکانتی به سزا داشت، محمد حسن خان را در سرای خویش پنهان کرده، به میان انجمن آمد و گفت ای بزرگان قبایل ترکمان سخن بر این نهادید که پسر فتحعلی خان را دست بسته به قتلگاه فرستید. این بگفت و معجز برگرفت و در میان انجمن افکند و گفت هم اکنون در سایه این معجز بنشینید و پاسخ نادر شاه را با زنان بگذارید. ترکمانان از گفتار او شرمسار شدند و سخن بر آن نهادند که محمد حسن خان را از میان خود به سلامت کوچ دهند و در حضرت نادر شاه معروض دارند که ما را از او خبری نباشد. لاجرم محمد حسن خان با دو سر اسب و یک تن غلام و یک بهله(3) باز از میان ترکمانان بیرون شد و راه دشت برگرفته مسافتی بعید در نوشت و در میان آن بیابان بی پایان یک تنه با آن غلام بزیست و خورش ایشان همه از صید مرغان بود که به دستگیری آن باز اصطیاد می کرد و بریان نموده اکل می فرمود.

چون روزگاری بر آن سپری شد، روزی چون آن باز را از بهر صید رها کردند در پرواز صعود همی کرد و دیگر باز نیامد، روز دیگر زحمت جوع برایشان اثر کرده، ناچار یکی از اسبان را ذبح کردند و روزی چند بخوردند.

ص: 16

1- (1) داز بروزن غاز، نام یکی از قبائل ترکمان است.

2- (2) بکنج بر وزن سپنج از نامهای ترکمانان است.

3- (3) بهله بر وزن قهوه، دستکشی باشد از پوست که میرشکاران بدست کشند، و چرخ و باز و شاهین را بدست گیرند، تا از زحمت چنگال و نوک او در امان باشند.



چون از هیچ روی فتح بایی نشد، اسب دیگر را نیز بکشتند و بخوردند. آنگاه جوعان و حیران مانده بعد از دو روز به اتفاق غلام، نیم جان، محمد حسن خان پیاده و گرسنه پهلو بر زمین نهاده آماده هلاک گشت.

در این هنگام همچنان که صماخ گوش بر زمین داشت بنگ سم تکاوران(1) همی اصغا فرمود، در عجب شد که در این بیابان آمد و شد سواران از چه در باشد. به زحمت تمام بر پای خاست و با آن همه ضعف، تیغ برگرفت و برکشید تا اگر مردم نادر شاه باشد مصاف دهد، چون سواد خویشتن نمودار کرد سواران از دور او را دیدار کردند و به جانب او تاختند و او را بشناختند، پس حال او را فحص کرده نخستین مقداری خوردنی در گلویش فرو دادند تا به قوت آمد. آن گاه، گفتند شاد باش که نادر شاه از جهان رخت بریست. و جنیتی پیش داشته تا [محمد حسن خان] بر نشست و او را به میان قبیله آورده، لشکری ملتزم رکابش ساختند تا دیگر باره به استرآباد تاخته آن بلده را مسخر فرمود و این هنگام 1160 سال از تاریخ هجرت/ 1747 م. گذشته بود.

### آغاز سلطنت محمد حسن خان قاجار

مع القصة محمد حسن خان را هرروز عدت و شوکت بر افزون گشت تا آن گاه که کریم خان زند رایت خودسری برافراشت و میرزا ابو تراب دختر زاده شاه سلطان حسین را شاه اسمعیل نام کرده و خود را وکیل او خواند و با لشکری انبوه در سنه 1165 هـ / 1752 م. جنگ محمد حسن خان را ساخته شده، به اراضی استرآباد تاخت و در ظاهر آن بلده لشکرگاه کرد و 40 روز آن شهر را به محاصره داشت.

و از این سوی محمد حسن شاه هرروز لشکری از شهر بیرون فرستاده با او رزم همی دادند و از طرف دیگر فرمان کرد تا ترکمانان اطراف لشکرگاه او را

ص: 17

---

1- (1) تکاور بروزن سراسر، بمعنی تک آورنده باشد، یعنی حیوانات رونده و دونده عموماً، و بمعنی اسب و شتر باشد خصوصاً، و مقصود بانگ و طنین امواج سم اسبان است که در تار و پود زمین جریان می یابد.

فرو گرفتند و از دور و نزدیک ایشان را آسیب دادند، چندانکه کریم خان به محاصره افتاده و در لشکرگاه او قحط و غلا بادید آمد و کمر خان و شجاع الدین خان زند که از اکابر قوآد(1) او بود [ند] مقتول شدند و شاه اسمعیل چون بخت را واژون و کار را دیگرگون یافت از لشکرگاه کریم خان فرار کرده به پای حصار استرآباد آمد و پناه از محمّد حسن شاه جست. از این جا است که کریم خان گفت «شاهکه نمک به حرام بگریخت».

بالجمله چون کار بدین گونه رفت، کریم خان ناچار اموال و ائقال خویش را گذاشته از کتل نعل شکن راه فرار پیش گرفت. مردان قاجار اموال او را به غنیمت برگرفتند و از دنبال

او برفتند و بسیار کس از لشکر او اسیر و دستگیر ترکمانان و دلیران قاجار شدند. اما محمّد حسن شاه اسیران را از ترکمانان خرید و آزاد ساخت و شاه اسمعیل را برداشته به طرف اشرف کوچ داد.

### تسخیر محمّد حسن شاه مازندران را

جمعی از مردم مازندران که با کریم خان زند از در موافقت بودند طریق مخالفت گرفتند. لاجرم مقیم خان که از مردم ساری بود به اتفاق سبز علی خان لاریجانی لشکری ساز داده، در یک فرسنگی شهر بارفروش در برابر محمّد حسن شاه صف برزدند و جنگ در انداختند.

نخستین مقیم خان به گلوله زنبوره جراحت یافته گرفتار شد و لشکرش هزیمت شدند. پس محمّد حسن خان بفرمود تا حطب بر زیر هم نهاده برافروختند و مقیم خان را بسوختند. آن گاه آقا حیدر علی و حاجی قنبر علی مشهدسری را مأخوذ داشته، بعد از مصادره 20,000 تومان با فرزندان مقتول ساخت و بر تمامت مازندران نافذ فرمان گشت.

از پس این واقعه در سنه 1168 هـ / 1755 م. احمد شاه افغان بعد از استیلای در ممالک قندهار و کابل و هرات، ارض اقدس را مسخر داشته، شاه پسند خان افغان را با 15000 سوار جرّار مأمور به تسخیر

ص: 18

---

1- (1). قواد بر وزن تجار، جمع قائد و بمعنی پیشدار سپاه است.

## آوردن خوانین خراسان دریای نور و تاج ماه را نزد محمد حسن شاه

ابراهیم خان و عباسقلی خان بغایری و عیسی خان کرد و علی خان قلیچی با چند تن دیگر از بزرگان خراسان که از تاخت و تاز افغانان در زحمت بودند؛ و قوت مقاتلت نداشتند، از بلاد خویش بیرون شده به درگاه محمد حسن شاه آمدند و صورت حال باز نمودند و پیشکش لایق پیش گذراندند که از جمله آن اشیاء دو قطعه الماس بود:

یکی به نام دریای نور و آن به میزان 8 مثقال بود و آن دیگر تاج ماه نام داشت و در وزن 5 مثقال بود. لاجرم محمد حسن شاه ایشان را مکانت تمام نهاد و تیول و سیور غالی شایسته عطا فرمود و در سلك ملتزمین درگاه و مقربان پیشگاه داشت.

آن گاه محمد ولی خان قاجار یوخاری باش را به اتفاق حسین خان برادرش به دفع افغانان نامزد کرد و ایشان با 4000 تن مرد رزم آزموده کوچ داده در سبزواری با افغانان کارزار کردند و چنان آن جماعت را شکسته [و] هزیمت دادند که تا به مشهد مقدس عنان نتوانستند کشید و مراجعت کرده حاضر حضرت شدند. محمد حسن شاه از پس این فتح لشکر براند و قزوین و گیلان را مفتوح ساخته باز تاخت و بی توانی رهسپار عراق شد.

سرداران کریم خان زند مدافعت [او] را کمر بسته بر وی درآمدند و در حمله نخستین از پای برفتند. در آن رزمگاه محمد خان بی کله با 17 تن دیگر از بزرگان قبیله زند اسیر و دستگیر گشتند، محمد حسن خان این جمله را به استرآباد فرستاده باز داشت و خود با لشکریان آهنگ اصفهان کرد.

کریم خان چون این بدانست سپاهی گران، گرد کرده، پذیره جنگ شد و در گلون آباد که در چهار فرسنگی اصفهان است میدان مقاتلت نهاد. هردو لشکر صف راست کرده، درهم افتادند و از یکدیگر همی کشتند و خستند. هم در پایان لشکر زند شکسته شد، ناچار کریم خان اموال و ائقال خویش را به غنیمت مردم قاجار گذاشته راه شیراز پیش گرفت. پس شهر اصفهان و توابع آن در حوزه

دولت آمد و ضمیمه مملکت شد.

چون مملکت عراق را از دشمن بپرداخت و کار به کام ساخت و در سنه 1169 هـ / 1756 م. با لشکری انبوه آهنگ مملکت آذربایجان کرد. آزاد خان افغان که این هنگام در آن اراضی فرمانگزار بود عرض سپاه داده با 20,000 مرد در 6 فرسنگی ارومی در برابر محمد حسن شاه صف برزد. هردو لشکر دست به آلات حرب و ضرب برده باهم در آمیختند و خون یکدیگر بریختند. محمد حسن شاه کسوت اصطبار بپوشید و سخت بکوشید، چندان که لشکر دشمن خسته و شکسته هدف دمار و هلاک شدند. آزاد خان چون کار بدان گونه دید، ناچار با چند تن از مردم خود از رزمگاه بیرون تاخته راه فرار برگرفت و از پس آن جنگ، دیگر در آذربایجان جای درنگ ندید [و] لاجرم وداع ملک و مال گفته به اراضی تفلیس شتافت.

اموال او بهره ابطال گشت و لشکر او در ظلّ لوای محمد حسن شاه درآمدند و جنابش بی درنگ 4000 تن از افغانان را نیز گزیده کرده، با سپاه خویش ملحق ساخت و تا قلعه شوشی بتاخت و آن بلدان و اراضی را عرضه نهب و غارت سپاهیان داشته به طرف تبریز مراجعت کرد.

و این هنگام 1170 سال از هجرت نبوی / 1757 م. برفته بود که آذربایجان را از مضافات ممالک محروسه داشت و فرزند اکبر و ارشد خود آقا محمد شاه را که در این وقت 18 ساله بود، به فرمانگزاری آن مملکت گذاشت و خود از آنجا تسخیر فارس را در ضمیر گرفته، لوای مراجعت برافراشت و در هیچ منزل و مقام درنگ روا ندید، همچنان شتابزده تا به دار المؤمنین کاشان پیش آمد.

شیخ علی خان زند که بعد از مراجعت محمد حسن شاه از قبل کریم خان به حکومت اصفهان استقرار داشت، چون دانست که آن لشکر به کردار سیل دمنده و کوه رونده در می رسند، بی آنکه پای از سر بداند سر خویش گرفته راه شیراز پیش گرفت و محمد حسن شاه با 50,000 مرد سواره و پیاده بی مانعی و عایقی

و چون در شهر اصفهان بالای غلا و آسیب قحط استیلا داشت، توقّف فراوان در آن بلده روا ندید و فرمان داد تا از عراق، گندم و جو و دیگر حبوب حمل داده به اصفهان آوردند، چندان که بذر جمیع مزارع اصفهان را وفا کرد و بها را از خویش داد. پس بی درنگ در سنه 1171 هـ. / 1758 م. از اصفهان به سوی شیراز خیمه بیرون زد و با آن سپاه کران پست و بلند زمین را درهم نوردیده در یک فرسنگی شهر شیراز لشکرگاه کرد.

کریم خان زند ابواب حصار را مسدود ساخته متحصّن شد. بزرگان فارس چون غلبه محمد حسن شاه را تقرّس کردند از هر جانب به حضرت او شتافتند. از جمله نصیر خان لاری با 6000 مرد تفنگچی حاضر درگاه شد [ه] به لشکرگاه پیوست.

### محصور شدن کریم خان زند در شیراز به دست محمد حسن شاه

بالجمله 40 روز کریم خان زند در تنگنای محاصره به حفظ و حراست خود رنج می برد. در این وقت به سبب آن قحط و غلائی که در همه اصفهان و فارس استیلا داشت در لشکر محمد حسن شاه نیز کار به صعوبت می رفت و لشکریان در رنج و تعب می زیستند، چندانکه بیم آن بود که مردمان متفرّق و متشتّت گردند. و چنان افتاد که در این سختی افغانان را وحشتی در خاطر نشست و دهشتی در ضمیر گرفتند و از بیم جان و سختی غلا، نیم شبی سوار شده به سوی شیراز شتاب کردند و با کریم خان زند پیوسته شدند. و دیگر قبایل لشکر چون این بدیدند در ارکان ثباتشان لغزشی عظیم افتاد و از یک سوی نیز مبتلای قحط و غلا بودند. مجال درنگ از برای کس نماند، به یک بار آن لشکر انبوه درهم شکسته شد و هر قبیله [ای] طریق وطن خویش پیش گرفت.

چون محمد حسن شاه از سرپرده خویش بیرون شد جز جماعتی اندک به جای نبود.

از غایت غیرت و جلادت خواست تا با آن قلیل مردمان قاجار که پای

برجای اند و تفنگچیان نصیر خان لاری ثبات قدم ورزیده، دست از مقابله و محاصره باز ندارد، محمد ولی خان قاجار دولو از در خیرخواهی بیرون شده در حرکت آن حضرت الحاح نمود و معروض داشت که اینک کریم خان و مردان زند که از بیم گزند شهریار در تنگنای این حصارند، همه شیران کارزار و دلیران گیرودارند. این چنین لشکری را با عدّتی اندک در برابر شدن و رزم دادن از طریقت حزم بعید است. و خود برفت و اسب پادشاه را حاضر ساخته رکاب بگرفت.

محمد حسن شاه چون نیک نگریست جای زیست نبود ناچار دل بر کوچ دادن نهاد.

پس نخستین اسب جنیبت خاصّ خویش را که قراقوزی نام داشت بفرمود حاضر کردند و زین برنهادند و دخترکی که از اصفهان در سلك جواری درآورده، ملتزم خدمت ساخته بود، بفرمود تا برنشست و بعضی از جواهر(1) نفیسه بر ساخت زین بست. آن گاه گفت کس بدین اسب نتواند دست یافت، همه جا بر کنار راه باش که کس عنانت نتواند گرفت. پس شتابزده تا اصفهان عنان باز مکش و در سرای خویشان زیستن می کن که من نیز در قفا می رسم.

آن دخترک برنشست و به سرعت صبا و سحاب شتاب کرد و همه جا از کنار شارع طی مسافت می کرد تا به خیابان اصفهان که جز بر جاده رفتن چاره نبود در افتاد.

از قضا در این وقت يك تن از غلامان رايض(2) و جنیبت کشان محمد حسن شاه از مازندران به شیراز می شتافت در میان خیابان چشم او زنی را نگریست که بر قراقوزی برآمده به شتاب شهاب در می رسد. چون برق جهنده از پیش رویش برآمده عنانش بگرفت و گفت: اسب محمد حسن شاه را از کجا بدست کردی و به کجا می شوی؟ صورت حال را باز راند، لاجرم چون غلام رايض این بشنید او را برداشته به خانه پدر

آورد و با جواهر

ص: 22

---

1-1 - جواری جمع جاریه، بمعنی دختری است که در خدمت خانه باشد، و گاهی به کنیز زر خرید هم اطلاق شده است.

2-2 - یعنی مهتر و پرورش دهنده اسب.

جای داد و اسب قراقوزی را برداشته پذیره محمد حسن شاه شد و در سمیرم آن جنیبت را دیگر باره به محمد حسن شاه رسانید تا بر نشست و طی طریق کرده، به اصفهان آمد و این هنگام روز سیم شکستن و برنشستن از ظاهر شیراز بود، هم در اصفهان درنگ نکرده به همان سرعت طریق مازندران گرفت و این خبر درست شد که قراقوزی در شعب جبل مازندران سم خارا شکاف بر سنگ می کوفت و مانند رعد صهیل می کرد.

اکنون بر سر سخن رویم. محمد ولی خان قاجار، شهریار را و لشکریان قاجار را برنشانند و راه اصفهان را پیش داد. اما از آن سوی حسین خان دولوی قاجار یوخاری باش که از قبل محمد حسن شاه حکومت اصفهان داشت، چون پراکندگی لشکر پادشاه را اصغا نمود بی درنگ طریق مازندران برگرفت تا ساز مخالفت ولی نعمت را طراز دهد که قبل از ورود محمد حسن شاه مازندران را فرو گیرد. صفر علی خان قوانلو این معنی را دانسته، محمد خان قوانلو عمزاده محمد حسن خان را که از قبل او والی مازندران بود به دست سفیری مکتوبی کرد که حسین خان را از استیلای مازندران دفع دهد.

لاجرم چون محمد حسن خان از شیراز به ظاهر بلده اصفهان رسید در باغ قوشخانه فرود شد و اندیشه حسین خان دولو را باز دانست، مجال نیافت که در اصفهان درنگ کند و لشکری از بهر جنگ کریم خان تجهیز فرماید، بی توانی بر نشست و به سرعت برق و باد به سوی مازندران شتافت. اما از آن سوی چون مکتوب صفر علی خان به محمد خان رسید و دانست که حسین خان دولو همی در رسد، بیم کرد که جماعت افغانان را که محمد حسن شاه از آذربایجان کوچ داده در مازندران نشیمن فرموده، عداوت نهانی را عیان سازند و بعد از ورود حسین خان با او پیوسته شوند.

لاجرم پیش از آنکه این خبر پراکنده شود 80 تن از بزرگان افغان را بدست آویز حفاظت و مهربانی در مجلس خویش حاضر کرده، حکم داد تا جمله را در غل و زنجیر کشیده در حبس خانه باز داشتند.

افغانان چون این بشنیدند، در يك جای انجمن شده گرد خود سنگری کردند. محمد خان چون خبر طغیان ایشان را بشنید یوسف خان هوتکی را با 50 تن از سران افغان سر بر گرفت و با ابطال رجال خود بر سر افغانان تاختن برد و با آن جماعت رزم داده غلبه یافته، بعضی را عرضه شمشیر و برخی [را] دستگیر فرمود.

اما از آن سوی حسین خان که با افغانان مواضعه داشت چون به فیروزکوه آمد و حال ایشان را باز دانست فسخ عزیمت از تسخیر مازندران داده اراضی هزار جریب و فولاد محله را در نوشته به استرآباد آمد و آن بلده را مفتوح ساخته استوار بنشست. اما محمد خان بعد از مقاتلت با افغانان 6000 سوار و پیاده آماده کرده منتظر موکب شهریاری همی بود.

در این وقت محمد حسن شاه با چند تن به علی آباد نزول فرموده و محمد خان پذیره شد، در علی آباد به درگاه پادشاه پیوست. آن گاه محمد حسن شاه از علی آباد کوچ داده به شهر ساری درآمد و روزی چند در آنجا به پای برده، لشکری بزرگ فراهم کرد و آهنگ استرآباد فرمود. حسین خان دولو دانست که رزم او را پای ندارد، خویشاوندان و برادران خود را برداشته به دامغان گریخت و با ابراهیم خان بغایری که در دامغان بود هم داستان شد. محمد حسن شاه از دنبال او به استرآباد درآمد و از آنجا با لشکر گران بیرون تاخته در ظاهر دامغان لشکرگاه کرد و حسین خان در تنگنای محاصره افتاد.

### **مقائله محمد حسن شاه با شیخعلی خان زند**

در این هنگام خبر رسید که شیخعلی خان زند با سپاهی کارآموده اراضی فیروزکوه را محط رحال فرموده، محمد حسن شاه بیم کرد که مبادا شیخعلی خان آهنگ مازندران کند و محمد خان را قوت جنگ او نباشد. لاجرم دست از دامغان بازداشته، عنان عزیمت به طرف ساری گذاشت. سپاهی که ملتزم رکاب بودند از کثرت ذهاب و ایاب خسته خاطر شده بسیار



کس از راه و بیراه پشت به لشکرگاه همی کردند و بعد از ورود ساری ترکمانانی که ملتزم حضرت بودند نیز سر از ربقه اطاعت برتافته دست به غارت گشادند و باز خانه شتافتند. محمد حسن شاه ناچار با جماعتی از اشاق باش و گروهی از غلامان خاصه راه استرآباد برداشت. شیخعلی خان بی مانعی به جانب ساری تاخته آن بلده را مسخر ساخت و حسین خان دولو نیز از دامغان سفر کرده در ساری با او پیوست.

اما محمد حسن شاه دیگر باره در استرآباد ساز لشکر کرده بطرف اشرف تاخت و در

آن جا سنگری برآورده آماده جنگ گشت و شیخعلی خان نیز در برابر او لشکر بیاراست و صف بر زد و روزی چند از هردو جانب بازار حرب و ضرب رواج داشت و مردان کارزار طریق مبارزت و مناجزت می سپردند.

شیخعلی خان چون در این سودا سودی گمان نداشت چنان صواب شمرد که فتح استرآباد کند تا محمد حسن خان را در مازندران مأمّن و نشیمنی نماند. پس تمامت لشکر را برداشته از کنار دریای طبرستان طریق استرآباد پیش گرفت. محمد حسن شاه چون این بدید سنگر را گذاشته از راه خیابان رهسپار گشت و در ارض کلباد بین عسکرین زیاده از یک فرسنگ مسافت نماند.

در این هنگام از هردو لشکر جماعتی از پی آذوقه و علف بیرون شدند و باهم باز خوردند ناچار درهم افتادند. بانگ تفنگ و نعره مردان جنگ بالا گرفت و هردو لشکر از آن گیرودار خبردار شدند و گروه گروه از سواره و پیاده به اعانت مردم خود بیرون شدند.

عاقبت کار به کارزار کشید و تمامت لشکریان از دو سوی دست به آلات حرب برده در کنار بحر، رزمی بزرگ افتاد و جمع کثیر مقتول گشت. از پس آن جنگ محمد حسن شاه به استرآباد آمد و شیخعلی خان از کلباد متوجه اشرف گشت.

اما محمد حسن شاه بعد از ورود به استرآباد کس به خراسان فرستاده، ولی خان و نجف خان کرد شادلو را طلب داشت و ایشان با 10,000 سوار به حضرت وی حاضر شدند و سبز علی خان شامبیاتی را که به دشت قیچاق گریخته بود

نیز بخواند و مورد اشفاق و الطاف ساخت و سبب فرار وی آن بود که محمد ولی خان دولو که مقرب درگاه محمد حسن شاه بود، پدر او را بکشت و او مجال درنگ نیافته به دشت گریخت و دیگر از تنگچیان استرآبادی و جماعت گرایلی و حاجی لر و کفشلر و کتول و دیگر قبایل هفت هشت هزار تن مرد جنگی فراهم کرد و این هنگام نخستین به دفع منافقین پرداخت. پس محمد ولی خان و برادران او و بنی اعمام حسین خان دولو را در مجلس مشاورت طلب کرد و سبز علی خان را فرمود که چون من از مجلس مشاوره کناره جستم به خون پدر، محمد ولی خان را مقتول ساز.

مع القصه چون این جمله حاضر شدند، محمد حسن شاه بهانه ساز کرده از مجلس بیرون شد، سبز علی خان با جمعی از غلامان با تیغهای آخته درآمدند و محمد ولی خان و صادق خان و جمعی از اعیان یخاری باش را مقتول ساختند. چون این کار پرداخته شد. با 18000 سوار و پیاده خیمه بیرون زد و در بیرون اشرف، رزم شیخعلی خان را ساخته شد.

و از آن سوی شیخعلی خان نیز با لشکرهای خود جنبش کرده در بیابان قرق، تلاقی فریقین گشت و کار جنگ بالا گرفت. بعد از گیرودار بسیار جماعت کردان خراسان نخستین بشکستند و یک باره عنان برتافته راه خراسان پیش گرفتند.

محمد حسن شاه لختی دیگر با پیادگان پائید و مردانه رزم داد، پیادگان را نیز چون پای نماند ناچار از آن گرداب بلا روی برتافت و از راه خیابان طیّ مسافت همی کرد، لشکر شیخعلی خان نیز از دنبال در شتاب بودند. در میان راه پلی شکسته پیش آمد و آن پل از اقتحام و ازدحام هزیمت شدگان مسدود بود، محمد حسن شاه را در کنار راه ساحتی به نظر آمد که از اشجار ساده بود. با دو غلام خود فرس بدان جانب راند، ناگاه قوایم اسب باد پای در آن عرصه به وحل در رفت.

و هم در این وقت سبز علی نام کرد که از غلامان او روی برتافته

به شیخعلی خان پیوسته بود به اتفاق محمد علی آقای دولو برادر حسین خان با 10 سوار دیگر برسید و ولی نعمت را گرفتار و حل دید، چشم از سوابق نعمت پوشید. هم گروه با تیغ و سنان بدو حمله بردند و سری که سالها زیب افسر بود از تن جدا ساختند.

چون محمد خان قوانلو در استرآباد استماع این خبر کرد جای درنگ ندیده در رکاب آقا محمد شاه که فرزند اکبر محمد حسن شاه بود و حسینقلی خان و دیگر فرزندان پادشاه شهید از استرآباد بیرون شده، بدان سوی گرگان کوچ دادند و این واقعه در سال 1171 هـ / 1858 م. افتاد و مدت سلطنت محمد حسن شاه 9 سال بود.

اما از آن سوی، سر محمد حسن شاه را برداشته به نزد کریم خان زند آوردند. وقتی که کریم خان در شهر طهران در میان دار الاماره خویش بر مسند سلطنت جای داشت، یکی از مردم قاجار آن سر را در مخلاتی (1) نهاده بی محابا تا پیشگاه پادشاه به شتاب آورد.

کریم خان گفت: هان چیست در این مخلاة؟

گفت: سر محمد حسن شاه.

کریم خان چون این بشنید از جای جستن کرده بی آنکه کفش در پوشد از پیش روی کاخ به زیر آمد و آن سر را از مخلاة برآورده با دست خویش در آب بشست و موی آن را به شانه زد و گلاب افشاند و آغاز سوگواری نمود. روز دیگر در تابوت حمل داده خود تا دروازه شهر پیاده تشییع فرمود و جمیع بزرگان حضرت و امرای درگاه را همراه نموده، در حضرت شاهزاده عبد العظیم به قانون سلاطین بزرگش با خاك سپردند.

گویند نادر شاه افشار آن هنگام که تسخیر هندوستان کرد يك قطعه سنگ یاقوت به حضرتش آوردند که به میزان 18 مثقال بود، اعیان درگاه آن سنگ را بستودند و گفتند تاکنون یاقوتی که به میزان 18 مثقال آید ندیده ایم. نادر شاه فرمود که من در ایران یاقوتی می دانم که 18 من به سنگ شاه وزن دارد و

ص: 27

روی سخن با محمد حسن شاه داشت چه به الهام دولت، هنری که در حیلت او بود، مکشوف داشت.

## اولاد محمد حسن شاه

بالجمله محمد حسن شاه را 9 پسر و 2 دختر بود. اما پسران:

نخستین آقا محمد شاه بود که 15 سال از دیگر فرزندان بزرگتر بود.

دوم حسینقلی خان نام داشت و مادر ایشان خواهر محمد خان قاجار بود و این محمد خان پدر سلیمان خان، نظام الدوله، آقا محمد شاه است و حسینقلی خان پدر فتحعلی شاه [است].

پسر سیم محمد حسن شاه، مرتضی قلی خان

و چهارم مصطفی قلی خان نام داشت مادر ایشان دختر خواهر حسین خان دولو بوده و این حسین خان پدر مصطفی خان است.

پسر پنجم، جعفر قلی خان نام داشت و مادرش دختر محمد خان است از قاجار عضد الدین لو.

پسر ششم مهدیقلی خان.

و هفتم عباسقلی خان نام داشت و مادر ایشان از مردم کرد محله استرآباد بود.

مهدیقلی خان پدر ابراهیم خان است که در میان قاجاریه به ابراهیم خان عمو مشهور

است.

اما عباسقلی خان در جوانی وداع جهان گفت و از وی فرزندی نماند.

پسر هشتم رضا قلی خان نام داشت مادرش از مردم اصفهان در سلك خاصگان حرم بود.

پسر نهم علیقلی خان نام داشت مادرش از مردم اصفهان در سلك جواری شمار داشت. و 2 دختر محمد حسن شاه نخستین شاه جهان بی

بی خانم نام داشت. کریم خان چون در سلطنت قوی دست شد او را از قزوین به شیراز آورد تا از بهر محمد رحیم خان پسرش عقد بندد.

دختر کریم خان گفت که این دوشیزه در خور برادر من نیست بلکه شایسته قاطرچیان است.

لاجرم او را به قزوین بازفرستادند. آن گاه که علیمراد خان زند پادشاهی یافت او را از بهر خود نکاح بست به خانلر خان بار گرفت. از اینجا

بود که چون آقا محمد شاه صاحب تاج و تخت شد دختر کریم خان را گفت: خواهر مرا لایق قاطرچی شناختی و به کیفر این سخن او را به

بابا فاضل قاطرچی بخشید و سالها او را در طهران بداشت و هم در

و دختر دوم محمد حسن شاه را زنی که در میان قاجاریه به زبیده خاله مشهور است از بهر پسر خود نکاح کرد و هر دو در جوانی بمردند و از ایشان فرزند نیامد.

## بیان شجاعت و جلالت نواب حسینقلی خان بن محمد حسن شاه و کشورگشائی او

### اشاره

اولاد و عشیرت محمد حسن شاه چنانکه مذکور شد به اتفاق محمد خان قاجار قوآنلو در میان قبایل یموت جای کردند و پس از روزگاری که ایران زمین به زیر فرمان کریم خان زند آمد، دانستند که کناره جستن و در بیابان زیستن مورث فتوحی نخواهد بود و نام ایشان در صرة مملکت و حوزه حکمرانی از خاطرها سترده خواهد گشت، لاجرم طریق خدمت کریم خان را نوعی از مقدمه نصرت یافته به حضرت او شناختند. کریم خان مقدم ایشان را که قاعده سلطنت بدان محکم می گشت، طلیعه میمنت گرفت و آقا محمد شاه را که فرزند اکبر محمد حسن شاه بود و این وقت 30 سال از زندگانی گذاشته بود، ملتزم رکاب ساخته با خود به جانب شیراز کوچ داد و برادران و خویشاوندان او را در قزوین نشیمن فرمود. روزگاری دراز برنیامد که نواب حسینقلی خان از کنّ کودکی (1) سر برکشیده، از شربت شباب بنوشید و او جنگ را شیر آهنین چنگ و نهنگ بحر آهنگ بود.

چنانکه خداوندان سخن و گذارندگان خبر جهانسوز شاهش همی خواندند.

بالجمله حسینقلی خان چون کمال رشد و بلوغ یافت، آرزوی دیدار برادر کرد و سفر شیراز فرموده از ملاقات آقا محمد شاه برخوردار گشت و آنگاه که مراجعت را تصمیم عزم داد، کریم خان حکومت بلده دامغان را بدو تفویض فرمود. بعد از ورود به دامغان و نظم آن اراضی داعیه سلطنت و جهانگشائی که در جیش مستور بود جنبش کرده، لاجرم در ضمیر گرفت که نخستین دشمنان خانه را از بن براندازد و آن گاه به کار بیگانه پردازد.

پس تجهیز لشکر کرده، از

ص: 29

---

1- (1). کن بمعنی لانه و نهانگاه است.

دامغان مانند سیل دمان به جانب استرآباد تاختن برد و در نخستین حمله نواحی استرآباد را فرو گرفت و جمعی از سران قبیله یوخاری باش را

سربرداشت و بزرگان قبایل کتول و حاجی لر را نیز عرضه شمشیر ساخت.

مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان برادران حسینقلی خان به سبب قرابتی که از سوی مادر با قبیله یوخاری باش داشتند از شر ایشان ایمن بودند و در استرآباد نشیمن می فرمودند. چون خبر ترکناز برادر را در آن اراضی اصغاء نمودند، از شهر بیرون شده او را دیدار کردند. و حسینقلی خان چون از کار نهب و قتل دشمنان برداخت، شاد خاطر به سوی دامغان عنان مراجعت برتافت.

در این وقت محمد خان سوادکوهی که مشهور به دادو بود(1) و از قبل کریم خان حکومت مازندران داشت از دستبرد حسینقلی خان و آنگونه لشکر ساختن و به قتل و غارت تاختن هراسناک شد و با خود گفت از آن پیش که در تدمیر(2) مردان و تسخیر بلدان مازندران دست جلادت از آستین بیرون کند، باید او را از پای درآورد. پس لشکری ساز کرده، نخستین آهنگ تسخیر نوکنده کرد که آن هنگام مرتضی قلی خان در آنجا مقام داشت. چون این خبر به حسینقلی خان رسید، کس به نزد برادر فرستاد و پیام داد که با مردم خود جنگ او را پذیره باش که من از دیگر سوی کار او را آشفته خواهم ساخت. این بگفت و معدودی از مردان کار دیده برداشته به کردار برق و باد به کنار ساری آمد.

### غلبه حسینقلی خان بر مازندران

و از هیبت جلادت او هول و هری تمام در خاطر کارگزاران محمد خان افتاد، چندان که خویشان داری نتوانستند کرد، بی کلفت شهر ساری را بدو گذاشتند تا در آمد.

چون این خبر مسموع محمد خان افتاد ناچار راه ساری را برگرفت و چون خواست از رستم کلا عبور کند مرتضی قلی خان بر او کمین بگشاد و ناگاه بر

ص:30

---

1- (1) دادو، بر وزن جادو، در اصل بمعنی غلام است.

2- (2) - تدمیر: بمعنی هلاکت و تباهی است.

لشکر او تاخته حمله بيفکنند و سپاه او را هزيمت کرده و محمد خان را در آن دار و گير دستگير فرمود و دست بسته به نزد حسينقلي خانش گسيل ساخت و حسينقلي خان او را همچنان در غل و زنجير به بارفروش آورد، و از پس آن که اموالش را مأخوذ داشت جهان از وجودش پرداخته کرد و بر تمامت مازندران پادشاه [و] حکمران گشت.

اما از آن سوی چون اين اخبار موحشه در حضرت کریم خان معروض افتاد، صواب چنان دانست که مهدی خان پسر محمد خان را به جای پدر حکومت مازندران دهد؛ زیرا که پدر کشته نیکوتر کینه خواهی تواند کرد. پس منشوری به نام مهدی خان کرد و او از مردم خود انجمنی کرده در بارفروش بر مسند امارت جای نمود. چون حسينقلي خان اين خبر بشنید ديگر باره چون شیر صید دیده شتاب از شهاب گرفت و صبحگاهی مانند بلای آسمانی از دروازه بارفروش به درون رفت، مهدی خان چون چشم از خواب باز کرد دشمن را بر در سرای یافت. آشفته و پریشان خاطر خويشتن را از زوایای خانه بیرون انداخته در بیغوله های بارفروش پنهان گشت. حسينقلي خان فرمان داد تا فحص کرده او را دستگير ساختند و در حبس خانه بازداشتند. آن گاه تن به جامه جنگ بیاراست و پست و بلندی مازندران را در نوشت، هرجا دشمنی داشت در معرض هلاک مطروح داشت و هرجا قلعه مسدود شنید مفتوح فرمود و قلاع و بقاعی که در نواحی استرآباد به دست اعدا برآمده بود، جمله را منهدم نمود.

کریم خان زند از کردار او خشمگین شده چند کزت لشکر گران به دفعش نامزد کرد و از ستیز و آویز او سودی بدست نیامد. اين هنگام الله ویردی خان جاجرمی که سالها در خدمت او طریق صداقت می پیمود، نزول مقدمش را به جاجرم خواستار آمد و حسينقلي خان بدان جا شد.

بعد از ورود جاجرم (1)، نصر الله میرزا پسر شاهرخ شاه افشار نیز به سرعت تمام به جاجرم آمد، از بهر آنکه در جهانگیری و مملکت گشائی با حسینقلی خان هم دست و هم داستان شود. چون این معنی را در حضرتش مکشوف داشت حسینقلی خان فرمود که کار سلطنت به شراکت، مانده دو شمشیر در یک نیام و دو شیر در یک کنام (2) است، هرگز راست نیاید و او را به مراجعت وطن خویش اجازت فرمود و خود از جاجرم به رامیان آمد.

ترکمانان کولان بعد از بیرون شدن حسینقلی خان با 2000 سوار جزّار آهنگ جاجرم کردند و در ظاهر جاجرم سنگری راست کرد [ه] جنگ را ساخته شدند. الله ویردی خان صورت حال را مکتوب کرده به دست سفیری رونده معروض داشت. حسینقلی خان از اصغای این خبر آتش خشمش زبانه زدن گرفت و بی آنکه تجهیز لشکری کند یا ساز

سپاهی دهد، بر اسب خویش برآمده و راه جاجرم پیش گرفت. 200 تن از غلامان او بر نشسته ملتزم رکاب گشتند و او مانده شاهین فراز گرفته که از دنبال صید خویش آهنگ فرود کند، طی مسافت نموده به اراضی جاجرم درآمد.

ترکمانان که دست پرورد دشت بودند و مرد را از مرد نیکو می شناختند؛ چون از ورود او آگهی یافتند، از کرده پشیمان شدند و کس به حضرت او فرستاده خواستار مصالحه و مداهنه گشتند 1. حسینقلی خان نیز از مصالحه مضایقت فرمود و با ایشان کار از در آشتی راند، آن گاه بزرگان را بار داده تا حاضر حضرت شدند و مورد حفاوت و عنایت گشتند و شاد خاطر، طریق منازل خویش سپردند.

اما جماعت قاجار یوخاری باش چون صولت و سطوت حسینقلی خان را نگران شدند و استیلای او را در ممالک مازندران مشاهده کردند، دانستند که

ص: 32

---

1- (1) جاجرم، بفتح جیم ثانی، بلده ای است میان نیشابور و جوین.

2- (2) کنام بر وزن مدام، آرامگاه و آشیانه سباع و بهائم است، و بیشتر بقرارگاه شیران اطلاق شود.



اگر روزگار یابد يك تن از ایشان را زنده نگذارد و استمداد از کریم خان نیز کاری به کران نبرد. حیلتی دیگر و کیدی دیگر گونه کردند و چند تن از ترکمانان یموت را که ملتزم رکاب و ملازم درگاه حسینقلی خان بودند به مال فراوان تطمیع کردند تا اگر توانند کیدی اندیشند و وجود آن حضرت را گزندی رسانند. ایشان نیز چون قضا بر این رفته [بود] این دغا را به امضا بردند و چشم از حقوق ولینعمت پوشیده نیم شبی خویشان را به پشت سراپرده او رسانیدند و به يك بار در خوابگاه او گلوله های تفنگ را گشاده داده تا همچنان در جامه خواب شهید شد و چندان که غلامان دولتخواه فحص حال قاتلان او کردند، مکشوف نیفتاد.

چون این خبر به کریم خان رسید و مملکت مازندران را از چنین شیری و شهریاری خالی دید زکی خان زند را که مصدر شرّ و گزند بود، به حکومت آن ممالک منصوب داشت. چنان که شرح شرارت و شراست او در جای خود مرقوم خواهد شد. مدت عمر حسینقلی خان 27 سال بود و از وی 2 پسر مانند یکی فتحعلی خان که شهریار جهان گشت و آن دیگر به نام پدر حسینقلی خان نام یافت.

همانا چون حسینقلی خان از شیراز به دامغان سفر کرد، مهد علیا را که مادر فرزندان اوست از قبیله قاجار عضد الدین لو به شرط زنی به سرای آورد. نخستین شهریار جهان فتحعلی شاه از وی متولد گشت. دیگر باره چون حمل یافت ترکمانان حسینقلی خان را در جامه خواب شهید کردند و زن و فرزند او در صحرای ترکمان افتاد و در آنجا مهد علیا بار بگذاشت و پسری آورد، لاجرم نام پدر را بر وی گذاشته حسینقلی خانش نامیدند.

کریم خان زند، مرتضی قلی خان برادر حسینقلی خان شهید را فرمان کرد که زن و فرزند را از میان ترکمانان مراجعت دهد و او این کار به فرمان کرد و این بیود تا آقا محمد شاه بعد از فوت کریم خان از شیراز به مازندران آمد، آن گاه

مهد علیا را از بهر خود نکاح بست و او را با شاهزادگان که فرزندان برادرش بودند به سرای خویش آورد و همی بداشت چنانکه ذکر ایشان در جای خود مسطور خواهد گشت.

## ذکر سلطنت پادشاه کامکار آقا محمد شاه بن محمد حسن خان قاجار و خاتمه کار او

### اشاره

شهریار جهان آقا محمد شاه پسر ارشد و اکبر محمد حسن شاه است و مرقوم شد که بعد از انتضای سلطنت پدر در خدمت کریم خان زند سفر شیراز کرد و 15 سال در آن بلده گرفتار بود. اگرچه کریم خان او را در مجلس خود جلوس می داد و بر سر خوان خورش خود حاضر می کرد، اما رخصت سفر مازندران و اجازت زیستن در استرآباد را نداشت تا آن گاه که کریم خان مریض گشت و مرض او همی شدت کرد، چندان که تحویل او از این جهان تقرس می شد.

این هنگام آقا محمد شاه از بهر آنکه پس از مرگ کریم خان در شهر بند شیراز نیز به بند نباشد، هرروز به بهانه صید کردن و نخجیر افکندن با باز و یوز 2 برادر خود جعفر قلی خان و مهدی قلی خان را برداشته و چند تن از خویشاوندان دیگر را نیز ملازم رکاب ساخته، بامداد از دروازه شهر بیرون می شد و هر شامگاه چون فهم می کرد که کریم خان هنوز زنده است به شهر در می آمد، تا روز سه شنبه سیزدهم شهر صفر در سنه 1193 ه. /فوریه 1779 م. از بیرون دروازه شهر بانگ تفنگ و آواز هایاهای مردم را اصغافرمود، دانست که کریم خان وداع زندگانی گفته.

پس با برادران و خویشاوندان پای از پروین و بال از شاهین استعارت کرد و به سرعت سحاب و شتاب شهاب تا به شهر طهران باز نکشید. روزی چند اعداد کار را در اراضی ری متوقف بود. خان ابدال خان کرد

جهان بیگلو با 500 خانوار طریق خدمت گرفت و آن وقت خزانی که از عراق به شیراز و نیز خزانه [ای] را که از مازندران به فارس حمل می دادند از هر جانب کس فرستاده مأخوذ داشت و بر سپاهیان قسمت کرد و تقی خان زند را که از قبل کریم خان سردار ری و فیروزکوه بود دستگیر فرمود. تقی خان سلامتی جان را بهائی گران بداد و برست.

### مخالفت مرتضی قلی خان با آقا محمد شاه

اما از آن سوی دو برادر آقا محمد شاه نخستین مرتضی قلی خان و آن دیگر مصطفی - قلی خان که به خواستاری حسین خان دولو ساکن استرآباد بودند و سفر شیراز نکردند، در این وقت دانستند کریم خان زند از جهان برفت. مرتضی قلی خان سپاهی ساخته از استرآباد به سوی بارفروش بتاخت و آن بلده را فرو گرفته بنشست. از پس این واقعه آگهی یافت که برادرش آقا محمد شاه از شیراز به مرزری تاخته و رایت جهانگیری برافراخته. اگرچه از رها شدن برادر اظهار سرور و شادی همی کرد؛ لیکن بر زبان داشت که «مازندران را من به شمشیر خویش صافی کرده ام و خاص خویش می دانم اگر دیگری طمع و طلب بدین مملکت بندد از پای نخواهم داد» و جماعتی را به سوادکوه فرستاده سنگری کردند و عبور آقا محمد شاه را سدّی سدید شدند.

و هم در این وقت رضا قلی خان برادر دیگر آقا محمد شاه از منزل دولاب طهران پشت با برادر کرده به مازندران شتافت و با مرتضی قلی خان پیوست. مرتضی قلی خان ورود او را به فال نیک گرفته او را و مصطفی قلی خان را با جماعتی از لشکریان به طرف سوادکوه فرستاد تا با لشکر سابق متفق گشته در دفع آقا محمد شاه هم دست باشند.

آقا محمد شاه چون از این وقایع آگهی یافت جعفر قلی خان برادر خود را نزد مرتضی قلی خان رسول فرمود تا او را به نصایح مشفقانه از این کردار ناصواب کرانه فرماید. جعفر قلی خان برفت و بی نیل مقصود بازآمد. لاجرم کار به جنگ حوالت رفت.

آقا محمد شاه حکم داد تا جعفر قلی خان و خان ابدال خان کرد و لطفعلی خان دادوی، ایلات عراق و تفنگچیان سوادکوه را برداشته به سنگر ایشان بتاختند و جنگ در انداختند.

نخستین رضا قلی خان هزیمت شده راه بارفروش پیش گرفت و جمعی کثیر مقتول گشت و سنگر ایشان بدست شد و اموال لشکریان به غنیمت رفت. مصطفی قلی خان چون کار بدین گونه دید، به رکاب آقا محمد شاه پیوست و مرتضی قلی خان اموال و ائقال خود را برداشته به استرآباد گریخت و آقا محمد شاه با نصرت و فیروزی به شهر ساری درآمد.

### مقائله آقا محمد شاه با علیمراد خان زند

اما از آن سوی چون کریم خان از جهان برفت زکی خان عمزاده او صاحب تاج و تخت شد. علیمراد خان خواهرزاده خود را مأمور اصفهان داشت و او بعد از ورود به اصفهان تجهیز لشکر کرده، به طهران آمد و بعضی از سرکردگان لاریجانی را با خود یار نموده، در آمل برای جنگ آقا محمد شاه سنگری کردند. آقا محمد شاه برادر خود جعفر قلی خان را با 1000 تن سوار رزم آزمای بدیشان تاخته به یک حمله آن جماعت را درهم شکست و جمعی از مردم لاریجان و افغانان مقتول گشت [و] بقیة السیف به طهران مراجعت کردند. از پس این فتح آقا محمد شاه، رضا قلی خان قوئلورا به آمل گذاشت و خان ابدال خان کرد را به ساری مأمور داشت و خود آهنگ عراق فرمود.

اما از آن سوی چون رضا قلی خان برادرش از سوادکوه گریخته به استرآباد رفت باز آغاز فتنه کرد و لشکری برداشته تا به اراضی ورامین بتاخت. آقا محمد شاه، جعفر - قلی خان را به دفع او مأمور فرمود و خود از دنبال او همی کوچ داد.

رضا قلی خان از استماع این اخبار تاب درنگ نیاورده، ناچار به رکاب برادر پیوست و اظهار پشیمانی کرد و آقا محمد شاه جرمش را معفو داشت و او ملتزم رکاب گشت. و با این همه در نواحی طهران باز نیم شبی مخالفت برادر را نحوی از نصرت و ظفر شمرده با مردم خود به اراضی لاریجان گریخت

و از نو آغاز فتنه کرد و مرتضی قلی خان نیز از استرآباد با لشکر خود تا فیروزکوه براند و رضا قلی خان از لاریجان کوچ داده بدو پیوست.

و هم چنان مهدی قلی خان که از قبل آقا محمد شاه به استمالت اهالی لاریجان رفته بود با مرتضی قلی خان موافقت نمود.

چون این اخبار پراکنده شد آقا محمد شاه، جعفر قلی خان را که در این وقت به حدود قزوین مأمور فرموده بود طلب کرد و خود نیز ساخته سفر مازندران گشت. نخستین جعفر قلی خان به اراضی مازندران درآمده با مرتضی قلی خان دچار شد و رزمی صعب در میانه برفت و جعفر قلی خان بشکست و از میان درختستان مازندران خود را به یک سو کشیده و دیگر باره اعداد لشکر کرده در خواجک کجور با رضا قلی خان رزم داد و لشکر او را هزیمت کرد و از دنبال ایشان چون شیر دمنده برفت و رضا قلی خان را دستگیر کرده مغلولا به نزد برادر آورد.

آقا محمد شاه باز طغیان و عصیان او را بر جهل و نادانی حمل داده از قتلش تقاعد ورزید و دیگر باره از پیاده و سواره لشکری ملازم جعفر قلی خان فرموده به اراضی لاریجانش فرمان داد تا برفت و آن نواحی را از کدورت بدخواهان مصفی داشت. آن گاه از بارفروش آهنگ استرآباد نمود تا چهار دانگه براند و در خاطر داشت که مرتضی قلی خان از کردار نابهنجار خود پشیمان شده، پذیره خواهد گشت و به رکاب خواهد پیوست.

چون این اندیشه به صواب مقرون نیفتاد و جنگ با برادر را نیز مکروه می داشت از آنجا رنجیده خاطر راه بگردانید و به طرف اشرف کوچ داد. دولتخواهان حضرت معروض داشتند که اگر شهریار رضا قلی خان را رها ساخته به نزدیک مرتضی قلی خان گسیل فرماید، دور نباشد که ماده منازعت مرتفع گردد و مرتضی قلی خان نیز از در ضراعت بیرون شود. آقا محمد شاه ملتمس ایشان را به اجابت مقرون داشت و رضا قلی خان را رخصت سفر استرآباد داد.

بعد از ورود، مرتضی قلی خان نیز اظهار پشیمانی کرده، مصطفی قلی خان برادر اعیانی خود را با معدودی به حضرت فرستاده تا ملازم رکاب باشد.

آن گاه آقا محمد شاه به ساری آمد و جعفر قلی خان و مصطفی خان را با 700 تن از ابطال رجال به تسخیر گیلان مأمور داشت و خود به بارفروش آمده، استوار بنشست و رضا قلی خان قاجار قوانلورا به صیانت آمل مأمور کرد و رضا قلی خان برادر خود را به استمالت مردم لاریجان برگماشت.

از میانه باز رضا قلی خان آتش فتنه را دامن بزد و با سران لاریجان اتفاق کرده در سنه 1195 ه. / 1781 م. سپاهی ساز داد و ناگاه به جانب بارفروش تاختن کرده مغافصه به شهر درآمد و گرد سرای برادر را فرو گرفت و شورشی از مردم شهر و ابطال لشکر بر پای کرد و مانند باران بهاری گلوله تفنگ در آن سرای بیارید.

آقا محمد شاه، شاهزادگان جوان فتحعلی خان [شاه بعدی] و حسینقلی خان را به اتفاق مادر ایشان مهد علیا برداشته در بادگیری که از پس سرای بود متحصن شد.

هرچند از چار سوی بدان سرای یورش بردند، با گلوله تفنگ دفع همی داد. چون

لشکریان دانستند که بدو دست نیابند آتش در سرای زیرین زدند و هم از آتش زبانی بدان بادگیر نرسید و آقا محمد شاه يك تنه این همه ثبات قدم از بهر آن داشت که خان ابدال خان کرد از ساری برسد و با دشمنان رزم دهد.

از قضا خان ابدال خان نیز با دشمنان مواضعه داشت، وقتی برسید و این معنی معلوم گشت، آقا محمد شاه سودی در تحصن ندید، ناچار بیرون شد و رضا قلی خان را مخاطب ساخت و فرمود اگرچه در هوای افسر این همه خودسری کنی و به طلب تخت این بدبختی را شعار داری؛ لکن خداوند این فضیلت بر جبلت تو ننهاد و این معنی در نهاد تو به ودیعت نگذاشته و از این تعب و طلب جز رنج و شکنج بهره نخواهی یافت.

رضا قلی خان به کلمات کذب آمیز مستمسک شده چنان انهی می داشت که من

محرک این غوغا را نمی دانم و مردم را از این طغیان باز نشانیدن نمی توانم. بالجمله آقا محمد شاه و شاهزادگان را بند گران بر نهاده و در محال بند پی آورده بازداشت و خود به هوای سلطنت سر برکشید.

رضا قلی خان قاجار [چون این قصه بشنید] از آمل این خبر را بدست مسرعی پوینده تر از برق و باد به جعفر قلی خان و مصطفی قلی خان فرستاد و ایشان طریق گیلان را گذاشته مراجعت کردند. و از آن سوی مرتضی قلی خان و علیقلی خان و مهدی قلی خان و خوانین قاجار، چون این قصه بشنیدند، پسندیده نداشتند و با 700 کس از ابطال رجال و گزیدگان لشکر به عزم کيفر از استرآباد بیرون شدند. رضا قلی خان چون آگاه شد، خان ابدال خان را با 400 تن جزایرچی به دفع ایشان روانه ساری ساخت و چون هردو لشکر باهم راه نزدیک کردند و درهم افتادند، در حمله نخستین بیر سلطان کرد به دست شیران و غا(1) کشته شد و لشکر خان ابدال خان درهم شکست.

از میانه خان ابدال خان کرد فرار کرده به ساری درآمد و دیگر باره انجمنی کرده روز دیگر رزم دیگر داد و جمعی را به عرض شمشیر داده هم به ساری درگریخت و به اتفاق محمد قلی خان لاریجانی به دگان صباغی در رفته پنهان گشت و لشکریان فحوص حال او کرده دستگیرش ساختند.

این هنگام مرتضی قلی خان به شهر ساری درآمد و از آن سوی چون رضا قلی خان این

بشنید با لشکر خود از بارفروش بیرون شده آهنگ ساری فرمود. در نیمه راه خبر شکست خان ابدال خان در میان مردم او پراکنده گشت و هولی در دل لشکریان جای کرده او را بگذاشتند و بهر سوی متفرق شدند. رضا قلی خان ناچار فرار کرده به بند پی آمد تا از برادر عذر خواهد و به حضرت او پناهد.

آقا محمد شاه او را بار نداد و عذر و فریب او را پذیرفتار نگشت. رضا قلی خان چون این بدید راه عراق برگرفت و به نزد علی مراد خان زند رفت و هم از خدمت او روی بر تافته به اصفهان گریخت و از آنجا به شیراز سفر کرد و

ص: 39

---

1- (1). و غا بر وزن دغا میدان گیر و دار و جنگ و ستیز است.

با صادق خان برادر کریم خان پیوست و از آن خوی و خیلا- که در مغز داشت در شیراز نیز نتوانست زیست کرد، و از آنجا به خراسان گریخت و در خراسان رخت به جهان دیگر برد. اکنون به داستان باز آییم.

### غلبه آقا محمد شاه بر مرتضی قلی خان

در سنه 1194 هـ. / 1780 م. خان ابدال خان کرد خواست تا از خانه خویش نقب به بیرون شهر ساری زده فرار کند. زنی که در سرای داشت این خبر به مرتضی قلی خان آورد و او حکم کرد تا سر او را برگرفته به نزدیک آقا محمد شاه فرستاد و مصطفی قلی خان برادر اعیانی خود را به سلام آقا محمد شاه گسیل نمود و با این همه چندانکه آقا محمد شاه خواست، با او و دیگر برادران کار به موافقت و برادری کند مفید نیفتاد [و] عاقبت کار به مقاتلت کشید.

مرتضی قلی خان در علی آباد سنگری کرده، جمعی از لشکریان را برای جنگ برادر بازداشت. آقا محمد شاه، رضا قلی خان قاجار را با گروهی از مردان جنگ بر سر ایشان فرستاد تا در حمله نخستین آن جماعت را متفرق کردند و خود بی توانی، از طریق علی آباد آهنگ جنگ برادر کرده تا ساری بتاخت و مرتضی قلی خان را در قلعه ساری به محاصره انداخت و روزی چند از هردو جانب به مقابله و مقاتله روزگار گذاشتند. عاقبت کار به مرتضی قلی خان تنگ شد و ناچار از قلعه بیرون شده روی ضراعت بر قدم برادر نهاد. آقا محمد شاه جرمش را معفو داشت و استرآباد و چهاردانگه و دودانگه [و] هزار جریب را به سیورغال اوامر او مقرر فرمود و به جانب استرآباد مرخص نمود و ملتزمین رکابش را شادکام با او همراه داشت.

در این هنگام در حضرت شهریار آقا محمد شاه معروض افتاد که قادر خان عرب که حکومت بسطام داشت لشکری گرد کرده و بر سر دامغان شتافته تا کلبعلی خان دامغانی را که هواخواه دولت است دفع دهد. آقا محمد شاه شاهزاده فتحعلی خان بن حسینقلی خان را که در این وقت 9 سال داشت در قلع [و] قمع این فتنه



برگماشت و اسمعیل خان قوآنلو صاحب قلعه زرد و حاجی اسمعیل خان عز الدین لو مالک ده ملا را با جماعتی لایق ملتزم رکاب او نمود و ایشان به تعجیل تمام شتافته به نزدیک قادر خان لشکرگاه کردند و از دو سوی در برابر هم صف برزده جنگ در پیوستند. بعد از کشتش و کوشش فراوان قادر خان هزیمت شد و شاهزاده عنان به سوی دامغان تافت و مژده این فتح معروض درگاه پادشاه داشت. آقا محمد شاه در ازای این خدمت دامغان را به تیول شاهزاده مقرر فرمود.

از پس این واقعه علیمراد خان زند، امیرگونه خان افشار را سپاهی داده به تسخیر مازندران مأمور فرمود و چون راه به اراضی مازندران نزدیک کرد، اهالی لاریجان خدمت او را التزام داده به محال خویشش در آوردند. چون این خبر گوشزد آقا محمد شاه شد، نخستین علیقلی خان را با گروهی از سپاهیان به دفع او فرمان داد و او با مردم خود تاختن کرده و با امیرگونه خان جنگ در انداخت و از مصاف او سودی نبرده بی نیل مقصود بازگشت. آقا محمد شاه چون این بدید ناچار به عزم رزم او برنشست و در سبز میدان او را دریافته جنگ پیوست. بعد از ستیز و آویز امیرگونه خان شکسته شده راه طهران برگرفت و عباسقلی خان پسر او مقتول گشت و محمد خان لاریجانی ملقب به سفید نیز عرضه شمشیر شد.

آن گاه آقا محمد شاه کار لاریجانی را به نظام کرده، از آنجا کوچ داد و ظاهر سمنان را لشکرگاه کرده و آن بلده را [به] محاصره انداخت. مردم قلعه چون طاقت درنگ و قوت جنگ نداشتند، لابد طریق خدمت گرفتند. و از آنجا به دامغان و بسطام سفر کرده مردم آن محال را مورد ملاحظت فرمود. قادر خان عرب نیز طریق طاعت سپرد و عصیانش معفو و منسی گشت و فرمان داد تا با اهل و مال در ساری نشیمن کند و بسطام را به تیول جعفر قلی خان و سمنان را به سیورغال علیقلی خان مقرر داشت و خود به استرآباد کوچ داد.

چون این هنگام علیمراد خان زند از اصفهان به حدود کرمانشاهان سفر کرده

بود صواب چنان دانست که لشکری از بهر تسخیر طهران ساز دهد. پس علیقلی خان را با فوجی مأمور طهران فرمود و او به ظاهر شهر طهران آمده لشکرگاه کرد. مردم آن شهر ابواب آن بلده را استوار کرده به حفظ و حراست خود پرداختند، علیقلی خان چون چند کُرت یورش به شهر انداخت و کاری نساخت، دست از فتح حصار بازداشت و به نواحی و توابع شهر در رفته مردم آن اراضی را مطیع و منقاد فرمود و عنان مراجعت به سوی ساری گذاشت.

### محاربه مرتضی قلی خان با هدایت الله خان گیلانی

آن گاه آقا محمد شاه، مرتضی قلی خان را مطمئن خاطر فرموده با سپاهی لایق در چهارم شهر رمضان در سنه 1195 هـ. / 1781 م. به تسخیر گیلان مأمور داشت.

هدایت الله خان والی گیلان از بهر صیانت برگرد خویش خندقی کرده از آن سوی خندق لشکرگاه کرد و مرتضی قلی خان از این سوی صف راست کرده بازار محاربت و مضاربت را رواج داد. 40 روز از دو سوی کار به مقابله و مقاتله می رفت.

هدایت الله خان چون استشمام و خامت و ندامت از این کار می نمود میرزا صادق منجم باشی لنگرودی و آقا محمد صالح لاهیجی را که مردی فاضل بود با پیشکشی شایسته روانه درگاه آقا محمد شاه نمود و ملتزم خراج گردید. لاجرم شهریار جهان مرتضی قلی خان را باز خواند تا مراجعت کرده به درگاه آمد. از پس آن در سنه 1197 هـ. / 1783 م. آقا محمد شاه با جمله برادران از ساری به مازندران آمد و از آنجا با سپاه بی کران آهنگ گیلان کرد، اگرچه از آنجا که حاجی جمال پدر هدایت الله خان خواهر خود را به نکاح شهریار دلیر محمد حسن شاه داده بود و از این روی او و فرزندش نیکخواه دولت قاجاریه بودند، اما چون هدایت الله خان جای پدر گرفت با اینکه خدمت سلاطین قاجار را گردن نهاده بود حاضر حضرت نمی گشت و تقبیل درگاه نمی نمود، پیداست که این گونه کردار و سلوک با طبع غیور ملوک پسند نیفتد.

لاجرم آقا محمد شاه آهنگ او کرد و نخستین دو برادر خود جعفر قلی خان و مصطفی

- قلی خان را با گروهی از لشکریان از بیراهه به لاهیجان مأمور داشت و جماعتی از تفنگچیان زبردست را از برای هدم سنگر و تدمیر لشکر او فرمان داد. هدایت الله خان در برابر صف راست کرده يك دو سه جنبش نمود و کَرّ و فرّی ظاهر ساخت، هم سرانجام تاب درنگ نیاورده، پشت با جنگ داد و هزیمت شده، به کشتی دررفت و راه شیروان پیش گرفت و شهریار بی مانعی به شهر رشت درآمده و در دار الاماره هدایت الله خان فرود شده، مردم شهر را به اسعاف حاجات و انجاح منی مستمال (1) ساخت.

از پس آن معروض حضرت افتاد که رضا خان زند از قبل علیمراد خان تا ساوجبلاغ تاختن کرده و بدان اراضی استیلا یافته، شهریار جعفر قلی خان را با گروهی از لشکریان به دفع او نامزد فرمود. جعفر قلی خان برنشست و تاختن کرده او را درهم شکست. و آقا محمد شاه خود از گیلان به چمن سلطانیه کوچ داد و مصطفی خان دولّو را به تسخیر زنجان مأمور فرمود تا برفت و آن بلده را مستخلص نمود و چون ایام خریف و زمستان در پیش بود از سلطانیه کوچ داده، رهسپار قزوین گشت و از آنجا به مازندران شده زمستان را در شهر ساری به پای برد.

در این وقت یکی از بزرگان دولت روس که کرفس خان نام داشت با چند فرزند کشتی به کنار اشرف آمد و در ضمیر گرفت که به دست آویز کار تجارت در آنجا قلعه [ای] بنیان کند و در نهانی مردم مازندران را به دولت روسیه رغبت دهد. شاهزاده جوانبخت فتحعلی خان به رأی دوراندیش مکنون خاطر او را بدانست، لا-جرم کرفس خان و مردم او را گرفته زنجیر برنهاد و به درگاه پادشاه فرستاد. آقا محمد شاه نخست او را از این کردار ناصواب نکوهش کرد، آن گاه جرمش را با عفو ملکانه محو ساخته به انعام و خلعتش بنواخت و مراجعتش را به اراضی خویش اجازت داد. در این وقت کرفس خان خواستار آمد که از برای تمهید و داد و تشدید اتحاد با پادشاه روس يك تن از مردم استرآباد را به اتفاق او

ص: 43

---

1- (1). انجاح منی، یعنی بر آوردن آرزوها، و استمالت بمعنی دلجوئی است.

### نزویج دختر جعفر خان با شاهزاده فتحعلی خان

از پس از این واقعه شاهزاده جوانبخت فتحعلی خان را که در این وقت 11 ساله بود خواست زنی به نکاح دهد، دختر جعفر خان ولد قادر خان عرب را از بهرش عقد بست و چنان که پادشاهان را شایسته است مجلس عیش سور و سرور به پای برد.

### عزیمت فتح تهران و همدان

آن گاه تسخیر طهران را تصمیم عزم داد و خیمه بیرون زد و با لشکری جنگجوی در ظاهر طهران فرود شد و آن بلده را به محاصره انداخت و از آنجا جعفر قلی خان را به تسخیر همدان و تدمیر مراد خان زند مأمور فرمود و علیقلی خان افشار را با 2000 سوار جرّار نیز ملتزم رکاب او ساخت. جعفر قلی خان بی درنگ لشکر براند و در برابر مراد خان رده برکشید. چون کار حرب و ضرب به رونق شد، علیقلی خان افشار را پای اصطبار بلغزید و با مردم خود از جنگ گاه روی برکاشت. جعفر قلی خان از هزیمت او دهشتی در ضمیر نیاورده و همچنان مردانه حمله های گران افکند تا مراد خان را بشکست و جمعی از لشکریانش را دستگیر نموده، هم از راه مراجعت نموده، به حضرت برادر پیوست.

اما از آن سوی چون مدّت محاصره طهران به دراز کشید هوای اندرون قلعه عفن گشت و بسیار کس مریض شد و هم از شهر به لشکرگاه اثر کرده بسیار کس از لشکریان عرضه دمار و هلاک گشت. لاجرم شهریار آهنگ مازندران کرده مدّت زمستان در آنجا بزیست.

در سنه 1198 ه. / 1784 م. نخستین چنان افتاد که در شهر ساری آتش در سرای مردمان گرفته و 70 تن از مرد و زن بسوخت.

### مقابلة آقا محمد شاه با شیخ ویس خان زند

اما از آن سوی چون علیمراد خان زند بعد از فوت زکی خان و قمع و قلع اولاد و

عشیرت کریم خان از شیراز به اصفهان آمده لوای سلطنت برافراخت، شیخ ویس خان ولد اکبرش را با 12000 کس از ابطال جماعت لر و کرد به تسخیر مازندران مأمور ساخت. بعد از ورود شیخ ویس خان به اراضی ری،

محمد علی خان حاکم خوار بدو پیوست و مردم سمنان نیز با او طریق انقیاد گرفتند و همچنان اهالی لاریجان با او همدست شدند، پس به دل قوی چمن لار را لشکرگاه کرد. چون خبر او را در حضرت آقا محمد شاه معروض افتاد، رضاقلی خان دولّو را به دفع او نامزد فرمود.

[او او] در روز مقاتلت شیخ ویس خان را بشکست و دو تن از سرکردگان به اتفاق 50 تن از لشکریانش را اسیر فرمود. شیخ ویس خان از رزمگاه فرار کرده به دماوند نشیمن ساخت و به حراست خویشان پرداخت. بعد از 15 روز علیمراد خان با لشکری انبوه وارد طهران گشت و بی درنگ شیخ ویس خان را از طرف فیروزکوه و ویس مراد پسر عم خود را از جانب نور و اسمعیل خان زند را از سوی دامغان با لشکرهای بسیار به تسخیر مازندران فرمان داد.

در چنین هنگام که اعیان درگاه پادشاه جهان آقا محمد شاه، جای آن داشت که در دفع دشمن یک جهت باشند و همدست بکوشند، مرتضی قلی خان، برادر را گذاشته به لشکرگاه اعدای پیوست. لاجرم آقا محمد شاه چنان صواب دانست که در شهر استرآباد نشیمن کند و اعداد کار دشمن فرماید. پس لشکر زندیه بی عایقی و مانعی در تسخیر و تخریب شهر آمل و بارفروش پرداختند و در اراضی مازندران کار بر مراد ساختند.

### محاصره استرآباد به دست محمد طاهر خان زند و فوت والده آقا محمد شاه

آن گاه علیمراد خان، محمد طاهر خان خواهرزاده زکی خان را با جماعت بختیاری و دیگر مردم که 8000 مرد به شمار برمی آمد، مأمور تسخیر استرآباد نمود. و محمد طاهر خان برحسب فرمان در ظاهر استرآباد لشکرگاه کرد و سنگری راست کرده بنشست. مدتی از دو سوی کار به مقاتله می رفت. یک شب محمد طاهر خان در کنار شهر برجی برآورد و تفنگچیان را در آنجا به جای داشت. چون صبحگاه آقا محمد شاه این بدید فرمان داد تا لشکریان بیرون شده آن برج را به یورش فروگرفتند و از جانب دیگر جماعتی را برگماشت تا راه علف و آذوقه بر لشکرگاه محمد طاهر خان مسدود نمودند.

در این وقت مهد علیا والدة آقا محمد شاه که خواهر محمد خان قاجار بود، مریض شد و به جنان جاویدان رحلت فرمود. و بعد از روزی چند مهدیقلی خان برادرش که مادر او از مردم کرد محله استرآباد بود درگذشت. آقا محمد شاه سوگواری مادر و برادر را نادیده انگاشت و چارسوی لشکرگاه محمد طاهر خان را به محاصره انداخته یک باره طریق خورش و خوردنی برایشان مسدود ساخت، چندان که کار بر او تنگ شده، ناچار با چند تن از نزدیکان خود راه فرار پیش گرفت. جمعی از ابطال رجال دنبال او برگرفتند و در حوالی گرگان دستگیرش ساخته به نزدیک شهریارش آوردند. فرمان رفت تا سرش از تن برگرفتند و لشکر او بیشتر اسیر ترکمانان شدند و معدودی به عراق گریختند. چون این خبر پراکنده شد شیخ ویس خان نیز تاب درنگ نیاورد، بینه و آغروق(1) خود را ریخته به طهران گریخت.

در این وقت آقا محمد شاه خواست که به مازندران آید و از آنجا اعداد فتح عراق فرماید، لاجرم به تدبیر ملکانه در ضمیر گرفت تا مردی کارآموده که که از تمامت مازندران به نجابت اصلی و اصالت فطری ممتاز باشد و به شوکت و جلالیت مختار اختیار کند و زمام لشکریان را به کف کفایت او نهد تا این جماعت را به نظام و بر وفق مرام کوچ دهد. از میانه میرزا اسد الله خان نوری را که پدر بر پدر از صنادید مازندران بلکه شناخته همه ایران بود اختیار فرمود. همانا پدران او در اراضی مازندران از عهد قدیم بزرگان و خواجهگان بوده اند چندان که در آن مملکت به طایفه خواجهگان مشهورند و نسب به خواجه ابو الصلت هروی می رسانند، چنان که در جای خود مسطور است.

بالجمله آقا محمد شاه، میرزا اسد الله خان را حاضر حضرت داشته فرمود «اکنون آغاز دولت و بامداد اقبال است و این معنی پوشیده نیست که سلطنت را

ص: 46

---

1- (1). آغروق - بر وزن آبدوغ - لغت ترکی است و بمعنی بار و بینه و احمال و ائقال است.

خاصّه در عنوان امر کار به نظام لشکر و قوام سپاه است، به الهام دولت چنان دانسته ام که در این امر جلیل ترا کفیل فرمایم و از تشّت آرا و انقسام خیال بیهوده پوی لشکریان برآسایم» و او را به وزارت لشکر برکشید و خلعتی در خور بداد و خویشتن جنبش کرده، به سرای درونی رفت و قلمدانی با خود حمل داده هم به دست خویشتن او را سپرد و گفت «این مفتاح وزارت و کلید امارت است بدین لایقه و قلم ترا بر خداوندان شمشیر و علم فرمانروا ساختم تا تمامت قوّد سپاه و اعیان درگاهت نرم گردن و فروتن باشند».

میرزا اسد الله خان چون مورد این ملاطفت و مرجع این رأفت گشت، جبین شکرگزاری بر زمین ضراعت سوده معروض داشت که «به فضل خداوند قادر قهار و اقبال شهریار تاجدار جماعت لشکریان را چنان سلوک دهم که هنگام صلح از آب زلال بی آزارتر و روز جنگ از پلنگ و ریبال (1) خونخوارتر باشند و دلهای ایشان را با پادشاه چنان مهربان دارم که سر بر آستان نهند و جان به رایگان دهند». شهریارش تحسین فرستاده و او زمین بوسه داده در انجام کار کمر استوار کرد.

همانا هنوز آن قلمدان را که ودیعه سلطنت و طلیعه میمنت است جناب اشرف امجد صدر اعظم میرزا آقا خان که او را فرزند ارشد و آن قبیله را رکن ارشد است در مجرّه زرّین مضبوط دارد و با تیغ هندی و رمح خطی برابر شمارد. اکنون بر سر داستان شویم.

از پس این واقعه آقا محمّد شاه به صوابدید میرزا اسد الله خان عرض سپاه دیده به مازندران سفر کرده. و علیمراد خان [زند]، رستم خان زند را که از عمزادگانش بود با 2000 سوار جرّار به طرف سوادکوه فرستاد. و از این سوی آقا محمّد شاه، جعفر قلی خان را به دفع او نامزد کرده در ارض زیراب با یکدیگر دچار شدند و کارزار کردند. رستم خان تاب درنگ نیاورده هزیمت شد. لاجرم این همه ادبار که از پی یکدیگر دچار شد، فتوری سخت در کار

ص: 47

---

1- (1). ریبال - بکسر راء مهمله - شیر را گویند.

علیمراد خان انداخت، و این هنگام نیز از افراط خمر، مرض استسقا بر احوالش استیلا یافت و از طهران کوچ داده آهنگ اصفهان فرموده و در هر منزل مرض او فزونی گرفت تا در مورچه خورت که 9 فرسنگی اصفهان است رخت از جهان بدر برد.

مرتضی قلی خان چون این بدید در حضرت برادر دیگر جای شفاعت و ضراعت نداشت، به میان ترکمانان گریخت و از آنجا به نزد پادشاه خورشید کلاه روس شده او را ترغیب به تسخیر ایران همی کرد تا در سنه 1212 هـ. / 1797 درگذشت. جسد او را به عتبات عالیات آورده مدفون ساختند. هم بر سر سخن باز شویم.

### عزیمت آقا محمد شاه تسخیر عراق را

بعد از وفات علیمراد خان [زند]، جعفر خان زند که برادرزاده کریم خان و با علیمراد خان از طرف مادر برادر بود، در خمسه وفات برادر را اصغا فرموده شتاب زده، تا اصفهان بتاخت و به جای او برنشست. اما از این سوی آقا محمد شاه در سنه 1199 ق / 1785 م. از مازندران آهنگ عراق فرمود و چون به اراضی ساوه فرود شد، ابطال خلیج و بیات به رکاب پیوستند و از آنجا به دار الامان قم آمده، نجف خان زند را که از قبل جعفر خان حکومت داشت به محاصره انداخت و به حکم یورش، بلده قم را فروگرفت و در میانه جمعی عرضه تیغ گشت. نجف خان از آن گیرودار طریق فرار برگرفته تا اصفهان بشتافت و به جعفر خان پیوست. و آقا محمد شاه بعد از فتح قم کوچ داده به کاشان آمد. در آنجا علی خان خمسه و سرکردگان قراگوزلو به لشکرگاه پیوستند. آنگاه از کاشان آهنگ اصفهان فرمود.

جعفر خان چون این بشنید، احمد خان ولد آزاد خان افغان را و تقی خان زند را با لشکری انبوه به مدافعه بیرون فرستاد و چون این دو لشکر با یکدیگر زمین جنگ تنگ آوردند، بازار حرب و ضرب روائی گرفت و 3 ساعت مدّت مقاتلت به درازا کشید.

عاقبت تقی خان زند دستگیر و عرضه شمشیر گشت و احمد خان هزیمت شد.



چون این خبر به جعفر خان رسید دیگر تاب درنگ نیاورده اهل و عیال و اموال و ائقال خود را برداشته به شیراز گریخت و آقا محمد شاه بی کلفت خاطر به اصفهان درآمد و 45 روز در آنجا نشیمن ساخته و امر آن بلد را به نظام کرد. آنگاه باقر خان خراسکانی (1) حاکم اصفهان را همچنان به حکومت بگذاشت.

در این وقت معروض افتاد که جماعت بختیاری با گروهی از مردم گلپایگان و فراهان همداستان شده به موافقت ابدال خان بختیاری و چند تن دیگر از بزرگان ایشان تا قریه عسکران به عزم مقابله و مقاتله شتافته اند. لاجرم شهریار از اصفهان به دفع ایشان خیمه بیرون زد. بعد از تلاقی فریقین، به اول حمله، مخالفین شکسته شدند و در سنگری که از بهر خویش کرده بودند پناه جستند. برحسب فرمان شهریار، جعفر قلی خان و علی خان

افشار با فوجی از لشکریان، ایشان را به محاصره افکندند، آن جماعت هم در سنگر تاب درنگ نیاورده بیه و آغزوق خود را ریخته به قتل جبل گریختند.

لشکریان از دنبال ایشان بتاختند و بسیار کس دستگیر و مقتول ساختند، ابدال خان و دیگر سرهنگان نیز گرفتار شدند و به معرض عقاب و عتاب درآمدند. فرمان رفت تا جمله را سر برگرفتند. آنگاه لشکریان دست نهب و غارت برآورده 80000 سر گاو و گوسفند و دیگر مواشی به غنیمت گرفتند. مردم بختیاری از این هول و هیبت اوطان و مساکن خود را گذاشته به شعاب جبال و قتل باذخه جای کردند و بعد از روزی چند از در انکسار و ضراعت بیرون شده به دست رسل و رسایل به کرم شاهانه توسل جستند و شهریار عصیان ایشان را معفو داشت و به جانب اصفهان لوای مراجعت برافراشت.

در این وقت اسمعیل خان فیلی به دست برادرش پیشکشی و عریضه انفاذ حضور داشته مورد الطاف خسروانه گشت و همچنان بر فرمانگزاری لرستان منشور یافت. آن گاه آقا محمد شاه از اصفهان به سوی همدان سفر کرد، در آنجا، خسرو

ص: 49

---

1- (1). از آبادیهای اطراف اصفهان است.

خان والی کردستان عمّ خود را با پیشکشی لایق به درگاه فرستاد و ایالت کردستان را حکم گرفت و از آنجا شهریار آهنگ طهران کرد.

### فتح شهر طهران به دست آقا محمد شاه

مردم شهر طهران چون فتح و فیروزی پادشاه را در آن سفر دانسته بودند، دیگر به حصانت قلعه و حراست خویش نپرداختند و به قدم ضراعت پیش آمدند، مهدی خان ولد محمد خان سوادکوهی با يك عمّ و عمزاده که خدمت علیمراد خان [زند] می کردند، به حکم پادشاه نابینا شدند و شاهزادگان، فتحعلی شاه و حسینقلی خان که مأمور به توقف مازندران بودند، حاضر درگاه آمدند.

اما از آن سوی جعفر خان زند چون دانست که پادشاه از اصفهان به ری سفر کرد تجهیز لشکر نموده به اصفهان آمد و باقر خان خراسکانی را مقتول ساخت و حاجی علیقلی خان کازرونی را با جمعی از سپاه فارس به کاشان فرستاد و خود با لشکری

آراسته به طرف گلپایگان و قلمرو کوچ داد. شهریار چون این خبر بشنید فرمان داد تا خسرو خان والی کردستان و علی خان حاکم خمسه و سرکردگان قراگوزلو با جماعت خود در اراضی همدان سر راه بر او گرفته جنگ در انداختند. يك روز از بامداد تا شامگاه حرب بر پای بود، عاقبت جعفر خان شکسته شده به سنگر گریخت. لشکریان به گرد او درآمدند و از هر سوی حمله افکندند. چندانکه کار بر جعفر خان تنگ شد، ناچار اموال و ائقال خود را گذاشته به اصفهان گریخت. دیگر باره قوتی و شوکتی بدست کرده بنشست.

آقا محمد شاه با لشکری رزم آزمای به دفع او برخاست و از اراضی فراهان گذشته به منزل دهق فرود شد. در آنجا مکشوف افتاد که جعفر خان چون اصغای عزیمت شهریار را نموده تاب درنگ نیاورد و باز به شیراز گریخت. پس شهریار جعفر قلی خان را با 6000 کس مأمور به توقّف اصفهان فرمود و خود به چمن سنگباران آمد. در آنجا مسموع افتاد که علی خان خمسه [ای] از طریق اطاعت سر بر تافته لاجرم به جانب خمسه شتافت.

چون راه به خمسه نزدیک کرد، علی خان به قدم اعتذار بیرون شده

استرحام و استعطف نمود. پادشاه جرمش را معفو داشت و از آنجا به طهران آمد.

## وقایع سال 1201 ق / 1787 م. و فتح گیلان به فرمان آقا محمد شاه

### اشاره

چون از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله 1201 سال درگذشت، هدایت الله خان در شیروان اعداد کار کرده، به گیلان مراجعت نمود و بدان اراضی استیلا یافت.

آقا محمد شاه چون اصغای این قصه فرمود، مصطفی خان دولو را با 6000 کس از ابطال به دفع او مأمور ساخت. هدایت الله خان چون این بدانست، ایوانی خان گرجی را با جمعی از ابطال رجال به مدافعه برانگیخت و او تا رستم آباد که 10 فرسنگی رشت است پذیره جنگ شد. لکن از آن پیش که مصطفی خان به رستم آباد آید و مصافی بادید شود، فرار کرده به هدایت الله خان پیوست و مصطفی خان از دنبال او بتاخت. ناچار هدایت الله خان بیرون شده در پیر بازار صف برزد و با مصطفی خان رزم داده شکسته شد؛ چنان که سکون رشت را در قوت بازوی خود ندید. پس به جانب انزلی فرار کرده متحصن گشت و لشکریان از قفای او تا انزلی بتاختند و قلعه او [را] به محاصره انداختند.

### کشته شدن هدایت الله خان گیلانی

از قضا يك شب آتشی در سرای يك تن از قلعه گیان افتاد و به دست باد پراکنده گشت و موجب پراکندگی خاطر مردم شد و از بیرون قلعه لشکریان چون این بدانستند از هر جانب یورش افکندند. مجال توقف بر هدایت الله خان محال افتاد، از قلعه به زیر آمد تا به کشتی در رود و راه باکویه به پیش گیرد، ناگاه به تیر يك تن از تفنگچیان

طالش به دریا افتاد. ملاحظان جسد او را از آب برآورده به خاک سپردند و سرش را به حضرت شهریار آوردند.

آنگاه آقا محمد شاه از طهران به اصفهان آمد و علی خان خمسه را که سالها به هوای خودسری کار

می کرد و نهفته ضمیر او در حضرت شهریار مکشوف بود، در عمارت هفت دست اصفهان میل درکشید(1) و از آن جا به چمن گندمان نزول فرمود و در منزل سنگباران، زکریا بیگ گرجی وکیل ارکلی خان والی گرجستان با پیشکش و عریضه به درگاه آمد و پادشاه او را بناخت و از آنجا از راه بروجرد، اراضی بختیاری را به نظام کرده به جانب همدان شد.

در آنجا لطفعلی خان عم خسرو خان والی کردستان با عریضه و پیشکش حاضر حضرت گشته خواستار شد که چون خسرو خان از ادراک حضور بیمناک است او را مهلت گذرانند تا بعد از ورود موکب پادشاه به طهران، اطمینانی به دست کرده روانه درگاه آید. ملتمس او مقبول افتاد و شهریار از همدان به طهران آمد.

و هم در این سال جعفر خان زند از شیراز به تسخیر یزد بیرون شد، تقی خان یزدی از میر محمد خان که در این وقت حاکم طبرستان بود استمداد کرد و او با لشکری لایق تاختن کرده، در ظاهر یزد با جعفر خان مصاف داد و او را شکسته، اموال و ائقالش را با توپخانه و اثاثه سلطنت به غنیمت برگرفت و از این فتح عجیبی و تنمّری در دماغ او راه کرده فتح اصفهان را تصمیم عزم داد.

محمد خان و اسمعیل خان عرب عامری که حاکم نطنز و اردستان بودند نیز با او پیوستند. جعفر قلی خان از اصفهان بیرون شده پذیره جنگ او گشت و بعد از 14 روز مبارزت و مناجرت میر محمد خان بنه و آغروق بریخت و به یزد گریخت و از آنجا به طبرستان شد.

### عزیمت آقا محمد شاه به تسخیر شیراز

و هم در این سال آقا محمد شاه در اول بهار از بهر تسخیر شیراز از طهران کوچ داد [ه]،

به اصفهان آمد و شاهزاده فتحعلی خان را به توقف اصفهان حکم داده، متوجه شیراز گشت و در مشهد امّ النّبی لشکرگاه کرد و علیقلی خان را بتاخت و تاراج آن اراضی فرمان داد، و اطراف و انحای آن نواحی را تا تخت جمشید عرضه نهب و غارت ساخت و در نیمه سنبله مراجعت به اصفهان فرمود. شاهزاده فتحعلی

ص: 52

---

1- (1). یعنی با میل آتشین او را کور کرد.

خان چند قطعه الماس و یاقوت و بعضی اشیاء نفیسه پیش گذرانید. آنگاه علیقلی خان را با فوجی از جنگجویان در اصفهان گذاشته باز طهران شد.

در این هنگام مرتضی قلی خان از باکویه لشکری انبوه کرده به گیلان تاخت و سلیمان - خان حاکم گیلان تاب درنگ نیاورده به قزوین گریخت و صورت حال را باز نمود.

آقا محمد شاه، محمد حسن آقای ناظر و امیر محمد حسین خان ارجمندی فیروزکوهی را به دفع او مأمور فرمود. جعفر قلی خان نیز با 5000 کس از دنبال ایشان کوچ داد.

اما از آن سوی پیش از آن که جعفر قلی خان در رسد، مرتضی قلی خان میدان مبارزات را بیاراست و جنگی صعب درافکند. در اول حمله، محمد حسن آقا هزیمت شد و پشت به رزمگاه داد. امیر محمد حسین خان ارجمندی چشم از زندگانی ببوشید و مردانه بکوشید.

نخستین با گلوله تفنگ زخمی صعب برداشته و همچنان مانند شیر زخم یافته بر چپ و راست حمله افکند و 9 تن از ابطال رجال را به خاک انداخت و خود نیز بهره خاک گشت.

مرتضی قلی خان بعد از این فتح و فیروزی دانست که با جعفر قلی خان پای رزم نخواهد داشت اراضی گیلان را عرضه نهب و غارت ساخته به جانب باکویه شتاب گرفت. و از این سوی در حین این فتنه مسموع شهریار افتاد که جعفر خان زند با 30000 مرد جنگی از شیراز خیمه بیرون زده و تسخیر اصفهان را تصمیم عزم داد، آقا محمد شاه از این حدیث برآشف و با 300 تن مرد رزم آزمای برنشست و آهنگ اصفهان کرد. چندان که ملازمان حضرت معروض داشتند که 30000 تن را با 300 کس دفع نتوان داد مفید نیفتاد. در جواب فرمود فتح و اقبال با ایزد متعال است و همچنان به قدم عجل و شتاب راه برداشت.

### **فرار جعفر خان زند از آقا محمد شاه**

و از آن سوی چون جعفر خان ترکتازی شهریار باز دانست از نیمه راه به جانب شیراز در ترکتاز آمد، و این معنی مقرر بود که چون آقا محمد شاه در مملکت مازندران مستقر بود، جعفر خان رایت فتح اصفهان برمی افراشت و

هرگاه بدو آگهی می رسید که آقا - محمد شاه رزم او را تصمیم عزم فرمود و آهنگ اصفهان نمود، خواه با لشکر بسیار و خواه با نفر قلیل، بی آنکه تیغی از غلاف برآید و گردی از مصاف برخیزد، عار فرار را فخری پنداشته دو اسبه طریق شیراز برمی داشت. و این کار را چنان بر خویشان استوار نهاده بود که هنگام ورود او به اصفهان گروهی از درویشان که خوی ایشان بدست کردن دَبوس (1) و باد افکندن، در بوق است، رسیدن جعفر خان را بدانستند، از بهر طلب دیناری و کدیۀ درهمی فراهم شده، در بیرون اصفهان بر سر راه او انجمن شدند. چون آن سواران که بر مقدمۀ جعفر خان بودند برسیدند و تکاوران جنیبت پدیدار شد، هم گروه رده ساختند و باد در بوقها در انداختند.

جعفر خان در میان پیشتازان خویش و پذیره شدگان شهر، ناگاه اصغای چنان آوازه‌های مهیب نمود، گمان کرد که این بانگ کرناهای آقا محمد شاه است، دلش از جای برفت و عنان اسب بگردانید و در طریق فرار چون شاهین شتاب گرفت، خاصّانش از قفا بتاختند و او را از قصه آگاه ساختند، سخت غممنده و شرمسار گشت و گفت اکنون که کار بدین گونه رفت از کوچۀ درویشان گذشتن و بدیشان عبور کردن روا نباشد. پس از در دیگر به اصفهان درآمد تا این هنگام که بر حقّ گریخت.

مع القصه چون خبر فرار او در منزل مورچه خورت معروض افتاد آقا محمد شاه بی کلفت خاطر به اصفهان درآمد و مصطفی خان دولّورا از دنبال او تاختن فرمود و او تا ارض ایزد خواست برفت و چند عرّاده توپ از مردم جعفر خان مأخوذ داشته باز اصفهان شد و آقا محمد شاه ظفر کرده و نصرت یافته مراجعت به طهران فرمود و زمستان را در مازندران به پای برد.

### قتل جعفر خان زند و طلوع پسرش لطفعلی خان

در آنجا معروض افتاد که جعفر خان به دست کنیزکی که در سرای داشت مسموم و

مریض گشت. ویس مراد خان و صید مراد خان و شاه مراد خان

ص: 54

---

1- (1). منظور چوبدستی درویشان یعنی منشاء است.

اعمام علیمراد خان زند و ابراهیم خان ولد اسماعیل خان و حاجی علیقلی خان کازرونی که یک سال در ارک شیراز زندانی بودند، در این وقت دو تن از غلامان جعفر خان را که یکی رجب و آن دیگر باقر نام داشت و نان و آب محبوسین را متصلی بودند با خود یار کردند و شبانگاه از زندان بیرون تاختند و بر بام خلوت ارک برآمدند و آهنگ فرود شدن کردند.

صید مراد خان از بیم جان بر بام بماند و دیگران به دست آویز طنابهای شادروان به زیر آمده، در زاویه خانه کمین نهادند. بامداد که ظلمت برخاست یکی از زنان جعفر خان، مرد بیگانه [ای] در سرای دیده فریاد برداشت. جعفر خان چون بانگ او بشنید با همه ناتوانی تیغ برکشید و از خوابگاه خویش بیرون تاخت نخستین شاه مراد خان بر وی درآمد و جعفر خان تیغ بزد و بینی او را جراحی کرد.

ابراهیم خان چوب جارویی به دست کرده از قفای جعفر خان برآمد و بر او کوفت چنانکه از پای درآمد. پس دست بیامیخت و تیغ از کف او بستد و با همان شمشیر سرش برگرفت و بر بام سرای افکند. صید مراد خان بی توانی آن سر را برداشته به پای دیوار ارک انداخت.

در این وقت لطفعلی خان پسر جعفر خان که در لار بود، چون خبر قتل پدر را اصغا فرمود، دانست که راه به شیراز نتوانست کرد، به نزدیک شیخ نصر عرب برفت و از او لشکری استمداد کرده باز شیراز شد و آن بلده را مسخر داشت و قاتلان پدر را دستگیر ساخته برخی را نابینا و بعضی را مقتول نمود، آنگاه خود رایت استقلال برافراخته بر مسند پدر نشیمن ساخت.

آقا محمد شاه چون اصغای این وقایع کرد در تسخیر مملکت فارس یک جهت گشت و در سنه 1204 ق/ 1790 م. با لشکرهای ساخته به شتاب صبا و سحاب به اصفهان آمد و از آنجا به جانب شیراز کوچ داد و در منزل بیضا که 6 فرسنگی شیراز است بنه و آغروق را با برادر خود علیقلی خان گذاشته،

ابطال رجال را برداشته به شیراز آمده، از آن سوی لطفعلی خان با 20000 سواره و پیاده به عزم مقاتلت بیرون شده، در حوالی مسجد بردی با لشکر پادشاه برابر شد.

از دوروی صف راست کردند. آقا محمد شاه در قلب سپاه جای کرد و جعفر قلی خان

در میمنه و مصطفی خان دولو در میسره ساکن شدند. نخستین لطفعلی خان 1200 تن از دلاوران جنگ را بر جعفر قلی خان گماشت و ایشان رزمی سخت افکندند و چون سستی در ایشان راه کرد، گروهی دیگر را به اعانت آن جماعت جنبش داد تا باهم پیوسته شدند و از بهر کوشش نیروئی از نو به دست کردند.

آقا محمد شاه چون این بدید، جماعتی را به دستیاری جعفر قلی خان فرمان داد.

دیگر باره لطفعلی خان انجمنی پشتوان قوم خود کرد و همچنین شهریار فوجی برانگیخت. از این گونه کار کردند تا جنگ به انبوه و زمان کوشش و کشش به دراز کشید و فراوان مرد و مرکب به خاک درافتاد.

سرانجام لشکر لطفعلی خان هزیمت شدند و مردان شهریار تا به دروازه شهر از پی هزیمتیاں بتاختند و بسیار کس از بزرگان سپاه را دستگیر ساختند و از پیادگان 8000 مرد گرفتار گشت. ناچار لطفعلی خان به حصار در رفته متحصن شد و پادشاه از مسجد بردی کوچ داده در یک فرسنگی شهر شیراز لشکرگاه کرد و سنگری مشتمل بر سه دروازه برکشیده و یک ماه تمام استوار بنشست و چون فتح حصار در این هنگام صعب می نمود، به جانب طهران مراجعت فرمود. آنگاه حکم داد تا ضریحی زر اندود کرده، انفاذ درگاه ملایک پناه اسد الله الغالب علی بن ایطالب علیه السلام داشت.

## وقایع سال 1205 ه / 1791 م. و عزم آقا محمد شاه به تسخیر آذربایجان

### اشاره

در پایان سنه 1205 هجری آقا محمد شاه نخستین از بهر دفع

ص: 56



فتنه لطفعلی خان، شاهزاده جوانبخت فتحعلی خان را با سپاهی لایق مأمور به اصفهان و توقف در آن بلده فرمود. آنگاه تجهیز لشکر کرده به جانب آذربایجان کوچ داد، چمن اراضی طارم لشکرگاه گشت. سلیمان خان را با 6000 مرد به طالش فرستاد تا اهالی آن اراضی را به معرض نهب و غارت درآورده، بزرگان آن جماعت را با زن و فرزند به زنجان فرستد. و نیز شهریار از طریق خلخال طی مسافت کرده با 2000 سوارکار آزموده تسخیر قلعه سراب و تدمیر صادق خان را تصمیم عزم داده، صادق خان شقاقی به اندیشه مدافعت بیرون شده مبارزتی نمود، در اول حمله شکسته شد و طریق فرار برداشته تا قراباغ عنان باز نکشید و در پناه ابراهیم خلیل خان جوانشیر بیارمید.

شهریار از پس او فرمان داد تا سراب را خراب کردند و هم به آتش بسوختند و از آنجا کوچ داده به اردبیل آمد. مصطفی خان حاکم قراجه داغ، پادشاه را پذیره شد و پیشکشی لایق پیش گذرانیده مورد اشفاق خسروانه گشت. از پس آن شهریار، جان محمد خان قاجار را با جماعتی از مردان جنگ به دفع مصطفی خان طالش نامزد فرمود. او برفت و شکسته شده باز آمد. چون منازل صعب و درختستان فراوان در راه داشت، قلع و قمع او را به دیگر وقت گذاشت و از آنجا به سوی قراجه داغ سفر کرد و در چمن اشکنبر فرود شد.

حسینقلی خان دنبلی که حاکم خوی بود در آنجا حاضر حضرت شده به حکومت خوی و تبریز مباهی گشت و زوجه او که دختر ابراهیم خلیل خان بود به توقف قزوین فرمان یافت، آنگاه محمد قلی خان حاکم ارومی بیمناک شده به اراضی اشنو گریخت.

آقا محمد شاه، محمد خان عز الدین لوی قاجار را با 3000 کس به قلعه ارومی مأمور فرمود تا اهل و مال محمد قلی خان را به لشکرگاه حمل داد.

### **نابینا شدن محمد خان عز الدین لو و جمعی به فرمان آقا محمد شاه**

همانا [محمد خان عز الدین لو] در حمل اموال، بعضی از اشیاء نفیسه را به نهانی از بهر خویش ضبط کرد و این معنی معلوم شد

و هم در حضرت شهریار مسموع افتاد که محمد خان را از این خیانت بر زیادت، آن است که با محمد ولی آقا و محمد علی خان جوجوق و محمد تقی خان شامبیاتی مواضعه افتاده و پیمانی نهاده اند که اگر توانند شهریار را گزندی رسانند.

لاجرم آتش خشم پادشاه زبانه زدن گرفت و فرمان داد تا محمد خان را از ارومی با بند و کنده به درگاه آوردند و فرمان برفت تا او را و محمد علی خان جوجوق و محمد علی خان عز الدین لو و محمد ولی آقا را میل درکشیدند و محمد تقی خان را عرضه شمشیر ساختند.

در این هنگام محمد قلی خان ارومی که گریخته حضرت بود، درگاه پادشاه را پناه دانسته با پیشکشی سزاوار به تقبیل آستان شهریار حاضر شد و مهبط اکرام و اشفاق گشت.

از پس این وقایع عریضه حاجی ابراهیم خان شیرازی ملحوظ نظر شهریار افتاد. به شرح آنکه لطفعلی خان تجهیز لشکر کرده، با 20000 کس سواره و پیاده تسخیر اصفهان را تصمیم عزم داده خیمه بیرون زد. عبد الرحیم خان برادر حاجی ابراهیم خان را با دیگر بزرگان و سرکردگان فارس را ملازم رکاب ساخت و همه جا قطع مسافت کرده در سمیرم علیا فرود شد.

از این سوی شاهزاده فتحعلی خان که ولیعهد دولت و نایب سلطنت بود در چمن گندمان اصغای این حدیث کرد و بیدرنگ ساخته جنگ شده، با لشکری نامور تا ارض قمشه کوچ داد. آنگاه هردو سپاه از کم و بیش یکدیگر آگاه شده رزمگاه را تنگ در آوردند و در تیر پرتاب هم فرود شدند.

### **پریشان شدن لشکر لطفعلی خان زند به تدبیر حاجی ابراهیم خان شیرازی**

لطفعلی خان از دوراندیشی در سنگر جای کرد تا روز دیگر کار یکسره کند. چون پاسی از شب بگذشت عبد الرحیم خان بر حسب وصیت برادرش حاجی ابراهیم خان سرکردگان فارس و بزرگان قبیله زند را انجمن کرده با ایشان درهدم بنیان کار و تخریب بنای امر لطفعلی خان، همداستان شد. و هم در آن نیم شب در میان لشکرگاه تفنگی چند به پرتاب گشاد دادند و ساز مخالفت پیش نهادند.

لطفعلی خان چنان دانست که لشکریان شاهزاده بیرون تاخته و شبیخون

سخت هراسناك شده و بنه و آغروق خود را به جای گذاشته با 200 تن از خاصان خویش فرار کرده به سوی شیراز شتاب گرفت تا با زن و فرزند و خزاین و دفاین خود که در شیراز داشت پیوسته شود و به تازه اعداد کاری کند. چون به دروازه شهر فراز آمد حاجی ابراهیم خان بفرمود تا دروازه حصار را استوار کرده، او را بار ندادند. لاجرم ناچار شده به بنادر فارس گریخت و آنچه در لشکرگاه داشت بهره غازیان لشکر شاهزاده گشت.

مع القصه حاجی ابراهیم خان هم در مکتوب خویش معروض داشت که شهریار از بهر ضبط خزاین لطفعلی خان و صیانت مردم فارس، سرداری و سپاهی مقرر دارد.

آقا محمد شاه، میرزا رضا قلی را بفرمود تا در اصفهان به حضرت ولیعهد آمد و شاهزاده مصطفی خان را با 3000 کس با او یار کرده به اتفاق به شیراز آمدند. بعد از ورود به شهر، میرزا رضا قلی اموال و ائفال لطفعلی خان را حمل داده و جواهر سواره و پیاده او را مأخوذ داشته با 1000 سر مادیان مراجعت نمود.

اما از آن سوی لطفعلی خان از بنادر فارس به اراضی خشت آمد و از زال خان خشتی استمداد کرده 300 مرد جنگی ملازم رکاب ساخت و با این قلیل مردم تسخیر شیراز را تصمیم عزم داد و طی مسافت نموده در منزل گویم فرود شد و از قضا این وقت کاروانی را در راه کازرون بتاختند و خبر نهب قافله در شیراز پراکنده گشت.

مصطفی خان چون این بشنید با 700 تن از مردم خود برنشست و در 5 فرسنگی شیراز سر راه بر دزدان گرفت. در اول حمله، ایشان گریختند. ابدال خان عبد الملکی از

دنبال آن جماعت بتاخت. چون راه نزدیک کرد چند تن سر برتافتند و او را زخمی بر سینه زدند، چنانکه از پای درآمد. این هنگام لطفعلی خان که کمین نهاده بود چون پلنگ غضب کرده با مردم خود ناگاه بیرون تاخت و در برابر مصطفی خان به خروش آمد.

از این سوی که مصطفی خان نیز شیری رزم آزمای بود کمان بگرفت و چندانکه تیر در ترکش

داشت پرتاب کرد. چون جعبه تیر پرداخته شد دست به نیزه برد و اسب بر جهانند.

در میان آن دو مرد دلاور، جنگی مردانه به پای رفت. عاقبت هردو لشکر از هم جدا شدند. لطفعلی خان به جایگاه شد و مصطفی خان باز شیراز گشت و حاجی ابراهیم خان صورت این حال را نیز به دست مسرعی سبک سیر معروض داشت.

### مقاتله جان محمد خان با لطفعلی خان زند

آقا محمد شاه، جان محمد خان را با 5000 کس مرد جنگی مأمور به شیراز فرمود و لطفعلی خان در مدت ذهاب و ایاب این سفیر 2000 مرد لشکری بر سر خود انجمن کرد و در مسجد بردی نشیمن فرمود. این هنگام جان محمد خان برسد و هردو لشکر صف برزدند و جنگ درافکندند، بعد از گیرودار بسیار لشکر لطفعلی خان هزیمت شدند و او ناچار کز و قوی نموده به زرقان فرار کرد و هم در آنجا به اعداد کار پرداخته، دیگر باره 4000 مرد بر سر خود انجمن ساخت.

و از این سوی جان محمد خان و مصطفی خان در ارض کلباد درآمدند و مصطفی خان از آنجا به حافظیه شیراز آمد. روزی چند از این بگذشت يك شب لطفعلی خان برنشسته مانند برق و باد بر لشکرگاه جان محمد خان شبیخون آورده و از هر جانب بتاخت و رزم بساخت. لاکن رخنه و ثلمه [ای] در آن لشکرگاه نتوانست کرد. لاجرم بی نیل مقصود مراجعت نمود.

اما از آن سوی آقا محمد شاه از آذربایجان مراجعت به طهران را تصمیم عزم داده، در اراضی خمسه ملا محمد حسین مالباشی را به طلب آقا محمد علی مجتهد پسر آقا محمد باقر بهبهانی اعلی الله مقامها فی روضات الجنان فرمان داده به کرمانشاهان سفر کرد و آن جناب را به طهران آورد.

### ناری شدن مرض سکنه بر آقا محمد شاه

و از قضا چنان افتاد که روز چهارشنبه هفدهم ربیع الثانی در سنه 1206 ه / 1791 م.

آقا محمد شاه همچنان که بر تخت سلطنت تکیه داشت و با خاصان حضرت سخن می کرد، ناگاهش مرض سکات عارض شده قطع سخن کرد. سلیمان خان قاجار که قرب مکان داشت تقرس مرض شهریار کرده، حاضران درگاه را به نیکوتر حیلتی رخصت انصراف داد و پادشاه را به دستگیری خواجگان و

خصیان سرای به حرم خانه آورد و میرزا مسیح و میرزا احمد اصفهانی را که طبیب حاذق بودند حاضر نمود تا به برکندن موی سر و اصابت زحمت‌های دیگر در تدبیرات بدیع و معالجات انیق روز دیگر دیده باز کرد و سخن آغاز فرمود. پس دولتخواهان درگاه به شکرانه، پیشانی بر خاک نهادند و ادای صدقات و نذورات نمودند.

از پس این واقعه صادق خان شقاقی که به نزدیک ابراهیم خلیل خان گریخته بود 10 تن از برادران خود را با پیشکشی لایق به درگاه فرستاده، اطمینان خاطر حاصل نمود و خود نیز حاضر درگاه گشت و سلیمان پاشا والی بغداد به مصحوب مصطفی آقا مکتوبی معروض داشته با چند سر اسب و استر و چند بهله چرخ<sup>(1)</sup> و بعضی دیگر از اشیاء نفیسه روانه درگاه نموده اظهار عقیدت و فرمانبرداری کرد.

و هم در این سال آقا محمد شاه فرمان داد تا عبد الرزاق خان حاکم کاشان که به حیلۀ دیانت و امانت آراسته بود مهندسان و بنّایان و استادان صناعت در مشهد مقدّس سیّد الشّهداء علیه التحیة و الثنا حاضر نموده از نوبه [ای] کردند و گنبدی رفیع برآورده با زر ناب مذهب نمودند. حاجی سلیمان صباحی کاشانی قصیده [ای] به نظم کرده این مصرع را به تاریخ آورده:

در گنبد حسین علی زیب یافت زر

و هم در این سال 1206 ه. / 2-1791 م آقا محمد شاه ولیعهد دولت فتحعلی خان را به

صیانت و امارت استرآباد و دامغان و بسطام و دیگر بلدان و امصار آن اراضی بازداشته، خود سپاهی گران به اصفهان کوچ داده و از آنجا به چمن گندمان شتافته راه شیراز پیش گرفت و در منزل ابرج معروض افتاد که لطفعلی خان از زرقان آهنگ شیخون لشکرگاه پادشاه فرموده. شهربار لشکریان را به

ص: 61

---

1- (1) بهله در اصل بمعنی دست کشی باشد از جرم که بر دست کشند تا از زحمت نوك و چنگال چرخ و باز در امان باشند، و در اینجا برای تعداد آمده است، و چنانکه گویند يك قبضه شمشیر، گویند يك بهله چرخ یا يك بهله باز، و مقصود مجموع بهله و چرخ هردو است.

حفظ و حراست تحریض داد و ابراهیم خان را به دیدبانی بیرون فرستاد تا اگر از لشکر بیگانه خبری داند به عرض رساند.

### شیخون لطفعلی خان به لشکر آقا محمد شاه

چون سیاهی شب جهان بگرفت، لطفعلی خان چون دیوانه زنجیر گسسته و دیو از بند جسته بر سر ابراهیم خان تاختن کرده او را به اول حمله مقتول ساخت و مانند سیلاب بلا تا کرانه لشکرگاه پادشاه عنان باز نکشید و بر یک جانب اردو رکاب گران کرد و عبد الله خان عم خود را فرمان داد تا با جماعتی از متهوران سپاه به میان لشکرگاه درآمد و غوغائی عظیم در لشکریان در انداخت و از هر سوی بانگ جزایر و تفتنگ بالا گرفت و جماعتی پریشان و پراکنده شدند.

آقا محمد شاه در چنین گرداب بلا مانند کوه پای برجا خویشتن داری کرد و خاصان درگاه اطراف خرگاه پادشاه را پره زدند و صیانت و حراست پادشاه را کمر بستند.

عبد الله خان بعد از رزم سازی و ترکتازی چنان دانست که آقا محمد شاه را نیز در میانه آسیبی رسیده یا از میان به کناری فرار کرده، و از پس او لشکریان را جای درنگ و نیروی جنگ نخواهد بود، لاجرم دست از جنگ بازداشته کناری گرفت تا در بامداد به اسر ابطال و نهب اموال (1) دست برآرد. در این وقت میرزا فتح الله اردلانی که از پیش شناخته لطفعلی خان بود و در لشکریان پادشاه می زیست به نزدیک لطفعلی خان شتافته او را مؤذنه فتح داد.

لطفعلی خان نیز شیفته کلمات او شده یک باره دل بر آن نهاد که صبحگاه سپاه بی پادشاه را مأخوذ خواهد داشت، پس آسوده خاطر در کنار مصاف گاه آرام گرفت.

چون سپیده دم نزدیک شد آقا محمد شاه حکم داد تا مؤذن بانگ برداشت. لطفعلی خان

چون آن ندا بشنید دانست که پادشاه را گزندی نرسیده و چون

ص: 62

---

1- (1) اسر: بمعنی اسیر کردن، و ابطال جمع بطل: یعنی قهرمانان، و نهب: بمعنی غارت معروف است.

روز برآید با آن سپاه گران قوت مبارزت نخواهد داشت، سخت آشفته خاطر گشت و بیدرنگ طریق فرار پیش گرفته به جانب کرمان سرعت گرفت. آقا محمد شاه بفرمود تا فوجی از لشکریان از قفای او بتاختند و جماعتی از مردم او را دستگیر ساختند. و از این سوی به حکام بلدان و امصار فرمان کرد تا افواج شقاقی و دیگر مردم از لشکر که در آن گیرودار فرار کردند، جمله را دستگیر ساخته با کنده و زنجیر به درگاه فرستند و از آنجا به جانب شیراز کوچ داد.

حاجی ابراهیم خان و دیگر بزرگان شیراز پذیره شده شهریار را پوزش کردند و به شهر درآوردند. بعد از ورود به شهر آقا محمد شاه فرمان داد تا اولاد و عشیرت کریم خان را که بیشتر به دست علیمراد خان [زند] نابینا بودند به اتفاق زن و فرزند لطفعلی خان و سایر بزرگان زند به جانب استرآباد و مازندران کوچ دادند. و میرزا فتح الله خان اردلانی که به یزد گریخته بود در این وقت گرفتار شده به درگاه آوردند، به قطع زبان او فرمان رفت.

آنگاه امر مملکت فارس را به نظام کرده مراجعت به طهران فرمود. در طهران شاهزاده حسینقلی خان را که این وقت 14 ساله بود با جفتی نیکو نکاح بست و جشنی لایق بساخت.

### آمدن لطفعلی خان دیگر باره به شیراز

اما از آن سوی چون لطفعلی خان از ابرج راه فرار برگرفته به کرمان درآمد، ولدان نظر علی خان زند که با او زمان دیرین به کین بودند از ورود او آگهی یافته شبانگاه بر سر او شتافتند و چند تن از مردم او را مقتول ساختند. لطفعلی خان را از این حدیث درست شد که در کرمان زیستن نتواند کرد، بیدرنگ برنشسته بطرف راور گریخت. میرزا محمد خان - راوری نیز به کین او برخاست و رزم آراست و چند تن از ملازماتش را دستگیر نمود.

لطفعلی خان را آن عدت و عدد نبود که با آن جماعت ساز مبارزت کند و آغاز مناجزت فرماید، ناچار فرار کرده از راه چهل پایه لوط طریق طبس گرفت و در طی مسافت 4 تن از مردمش به مرض عطش هلاک شدند.

چون به طبس رسید امیر حسن خان حاکم آن بلده 300 تن از مردم خود را محکوم و ملازم او ساخت.

لطفعلی خان با آن قلیل جماعت آغاز کینه خواهی نمود و به هوای پادشاهی دیگر باره راه شیراز را برداشت و چون خواست از اراضی یزد و نواحی تفت عبور کند، لشکری به فرمان تقی خان یزدی به دفع او درآمد و با او درآویخت. لطفعلی خان چون برق تابناک که بر خار و خاشاک زند در ایشان افتاد، گروهی را با تیغ دو نیمه ساخت و جمعی را هزیمت کرده لختی از قفا بتاخت، آنگاه عنان برتافته به اراضی ابرکوه، شتافت.

اما از آن سوی چون آقا محمد شاه خبر مراجعت او را به خاک فارس اصغا فرمود، محمد حسین خان خاله زاده خود را با 8000 سوار بتاخت. وقتی به ارض ابرکوه رسید، معلوم داشت که لطفعلی خان، نصر الله خان عم خود را به صیانت ابرکوه گذاشته و خود طریق بوانات و اصطهبانات برداشته [است].

محمد حسین خان نخستین دفع نصر الله خان را تصمیم عزم داده، او را در قلعه ابرکوه به محاصره انداخت و در ظاهر آن حصن استوار بنشست، چون مدت محاصره به دراز کشید از آقا محمد شاه فرمان رسید که لطفعلی خان را گذاشتن و غم ابرکوه برداشتن سرمایه سودی نخواهد بود، لاجرم محمد حسین خان از ابرکوه کوچ داده به طرف شیراز شتاب گرفت.

وقتی رسید که لطفعلی خان دست از قلعه دارابجرد بازداشته، طریق شیراز برداشته بود، لاجرم از راه تنگ کرم برفت و در پای خرمن کوه بدو رسید، از هردو سو صف قتال راست کردند و گرد از مصافگاه برانگیختند و خون یک دیگر بریختند، 11 روز در برابر هم لشکرگاه کردند و هر روز از بام تا شام رزم دادند. یک شب لطفعلی خان آهنگ شیبخون نمود و جمعی از ابطال رجال گزیده کرد، یک تن از مردم او که حاتم نام داشت از لشکرگاه او فرار کرده به نزدیک محمد حسین خان آمد و او را از مکنون ضمیر لطفعلی خان آگهی داد، تا به حفظ و حراست جایگاه خود پرداخت لاجرم چون لطفعلی خان نیم شب تاختن کرد، از هیچ سوی



دست نیافت و بی نیل مقصود بازشتافت.

صبحگاه که جهان روشن شد، محمد حسین خان يك باره دل بر جنگ نهاده، صف برزد و لطفعلی خان از سنگر بیرون شده، رده بست. از هردو سوی جنگ پیوسته شد و کشش و کوشش به نهایت رفت. هم در پایان کار لشکر لطفعلی خان پشت با جنگ داده راه فرار پیش گرفت و مجال درنگ بر او محال نمود، ناچار از اراضی شیراز دل برگرفت و طریق طبس پیش داشت.

اما آقا محمد شاه در این وقت تسخیر کرمان را تصمیم عزم داده، در سنه 1207 هـ / 1792-1793 م. از راه اصفهان به چمن اسپاس آمد و شاهزاده فتحعلی خان را با 10000 سوار و 5000 پیاده و زنبوره در هفدهم شوال مأمور به فتح کرمان فرمود و مصطفی خان دولو را ملتمز رکاب او ساخت. آن گاه حاجی ابراهیم خان [کلاتر] شیرازی را با بزرگان فارس طلب داشته در چمن اسپاس حاضر شدند.

اما شاهزاده فتحعلی خان طی مسافت فرموده در شهر بابک فرود شده و در آن جا محمد رضا خان کرّانی را طلب نمود، و او بیمناک شده، روی برتافت و اموالش عرضه نهب و غارت گشت. آن گاه شاهزاده از آن جا برنشسته، باغ نظر را لشکرگاه کرد و مصطفی خان را با 6000 تن به بم و نرماشیر مأمور فرمود، از بهر آنکه افغانان و دیگر مردم که در آن اراضی نشیمن دارند [را] مطیع و منقاد سازد، او برفت و کامروا باز آمد.

مع القصّه، شاهزاده تمامت توابع و اراضی کرمان را به تحت فرمان کرده، محمد - ابراهیم آقا برادر مصطفی خان را از بهر ضبط منال دیوانی در کرمان باز داشته، خود طریق حضرت گرفت و به درگاه پادشاه آمد. محمد رضا خان کرّانی که در این وقت دستگیر و گرفتار بود، برحسب فرمان در حضرت شهریار عرضه هلاک و دمار گشت.

آن گاه آقا محمد شاه، جان محمد خان قاجار برادر مصطفی خان دولو را به هدم قلعه شیراز مأمور نمود تا برفت و آن بنا را با خاک پست کرد. آن گاه مراجعت

به طهران فرمود و از آن جا سفر استرآباد کرد، از بهر آنکه جماعت یموت ساین خانی که در طرف صحرای اترك و دشت قبیچاق جای داشتند، در اسرو نهب مردم استرآباد طریق طغیان می سپردند.

لا-جرم شهریار بعد از ورود به استرآباد بزرگان یموت را مکتوبی کرد که ابطال رجال خویش را روانه درگاه و ملتزم رکاب سازید و زن و فرزند خود را به گروگان بسپارید و اگر نه ساخته جنگ شوید. ایشان از سپردن زنان خود به گروگان مضایقت نمودند، پس محمد ولی خان قوآنلو و مصطفی خان دولو را با 10000 کس از لشکریان بر سر ایشان تاختن فرمود. مصطفی خان تا تپه خیت (1) که ربع فرسنگ به منازل آن جماعت مسافت داشت لشکر براند و سنگری راست کرد. يك دور روز ترکان بر سر ایشان تاخته و از دور و نزدیک جلادتی می نمودند، روز سیم نیران حرب بالا گرفت و از دو سوی صف بسته، جنگ پیوسته شد، بعد از کشتش و کوشش فراوان ترکان شکسته شدند، 300 مرد دلیر

عرضه شمشیر گشت و 1000 زن و فرزند از آن جماعت طریق عدم سپردند و 800 کس از نسوان و کودکان دستگیر گشت.

در آن گیرودار چنان افتاد که بعضی از ترکمانان زنان خود را بکشتند تا به دست مرد بیگانه اسیر نشوند و نیز بعضی از زنان خویشان را از بیم اسر هلاک کردند، چنانکه يك تن از زنان که به دست مرد لشکری اسیر بود دست یازیده کارد از کمر مرد لشکری برکشیده و خود را بکشت؛ و همچنان مردی از ترکمانان زنی نیکو رخسار ردیف خود ساخته به هزیمت می تاخت چون لشکریان راه بدو نزدیک کردند، آن زن را که آفتاب انجمن بود به خاک راه انداخته با تیغش بدو نیم زد و از پس آنکه جنگ بکران رفت و هردو لشکر باز جای شدند، يك تن از بزرگان ترکمان که بصره نام داشت به استرآباد آمد که زنش را از قید اسر برهاند. آقا محمد شاه بفرمود تا او را واژگونه سر در آب بداشتند تا جان بداد و در آن سفر از زر و سیم و اسب و شتر و گاومیش و گاو و گوسفند غنیمت فراوان بهره لشکریان

ص: 66

---

1- (1). خیت بر وزن چیت قریهء از توابع بلخ است.

گشت و اسیران بسیار با خود آوردند، با این همه جنگ و جوش، از لشکر پادشاه زیاده از 20 تن تباہ نگشت.

### مقهور شدن ترکمانان به فرمان آقا محمد شاه

بالجمله آقا محمد شاه اسیران را از لشکریان بخريد و در شهر ساری نشیمن فرمود. از آن سوی چون ترکمانان کار بدین گونه دیدند از بهر پیشکش اسبهای گزیده اختیار کردند و 40 تن از پسران صنایع یموت را از برای گروگان عرض دادند و 500 سوار نیز از میان قبایل خود انتخاب کردند که در حضرت پادشاه ملازم رکاب باشند؛ این جمله را مهر علی آقای داشلو برداشته در ساری حاضر درگاه شد و نیز بر گردن نهاد که از زنان اعیان گروگان فرستد و هرگز جز از در صدق و عقیدت قدم نزنند.

آقا محمد شاه او را نیک بنواخت و مسؤولش را به اجابت مقرون داشته، اسرای ایشان را با او گسیل فرمود تا به اراضی خویش باز شتافتند و خود به جانب طهران کوچ داد. بعد از ورود در آن بلده نظام الدوله سلیمان خان را با 6000 کس به دفع ابراهیم خلیل خان مأمور فرمود و سلیمان خان کوچ داد و به آذربایجان رهسپار گشت.

از آن سوی چون ابراهیم خلیل خان این بشنید عبد الصمد بیک پسر عم خود را با پیشکشی لایق به درگاه پادشاه فرستاده، خواستار شد که به سبب ضعف بدن و زحمت شیخوخت از سفر کردن به طهران روزی چند معاف باشد. عذرش پذیرفته و مسؤولش به اجابت مقرون گشت و سلیمان خان به نظم سایر بلدان و اراضی آذربایجان متوقف و مأمور گشت و عبد الصمد بیک ملازم رکاب شد.

در سال 1208 ه. مرتضی قلی خان کرمانی که از قبل شهیار حکومت کرمان داشت، با ملا عبد الله که از علمای آن بلد بود و امام جمعه و جماعت و جمعی از شناختگان شهر همداستان شده، لطفعلی خان زند را که این هنگام در قاین متواری بود به امارت خویش دعوت کردند. و او بدین مژده شادخاطر شده با چند تن از ملازمانش به شتاب شهاب و سحاب شتافته، به کرمان درآمد و بر مسند فرمانگزاری جای کرده و بعضی از افغانان بم و سیستان چون این بشنیدند به نزدیک او شتافته در زیر لوایش جای کردند.

از آن سوی چون آقا محمد شاه اصغای این خبر فرمود، شاهزاده فتحعلی خان را با سپاهی که زحمت میدان را از راحت ایوان باز ندانستند از پیش روی بیرون فرستاد و خود نیز با لشکری گران به آهنگ کرمان خیمه بیرون زد. بعد از طی مسافت، نخستین به شهر بابک درآمده، اهل عصیان و طغیان را کیفری به سزا کرد تا از کرده پشیمان و مطیع فرمان گشتند و از آنجا به نرماشیر شده 40 تن از سران اشرار را عرضه هلاک و دمار ساخت و گروهی را در آبار قنوت در انداخته با خاک انباشته کرد، آنگاه شتاب زده به کرمان آمد و در ظاهر قلعه لشکرگاه کرد.

یک دو روز لطفعلی خان مردم خود را بیرون فرستاده رزم دادند و شکسته شدند، چون دانست که با آن سپاه نیروی جنگ ندارد، یک باره دروازه های حصار را استوار بسته متحصن گشت. آقا محمد شاه چون این بدید، فرمان داد تا دیوار گران و بنایان 10000 تن در لشکرگاه حاضر کردند و از بیرون شهر در برابر هر برجی از حصار برجی برآوردند و میان برجاها را خندق کردند و استوار بنشستند. 5 ماه، شبانه روز کار به حرب

توپ و تفنگ می رفت و از فرود برجها نقب همی زدند، بسیار بود که در میان نقبها از دو سوی لشکریان دست در گریبان می شدند و یکدیگر را با تیغ و خنجر می خستند.

و آن هنگام که زمستان پیش آمد شهریار فرمود تا لشکریان نیز خانه ها [درست] کردند و از خیمه به رواقها درآمدند. سرانجام قحط و غلا در کرمان بادید گشت، چندان که 9000 تن از مردم را به حکم از شهر بیرون فرستادند، هم سودی نبود و از این سوی چون کار محاصره به درازا کشید آتش خشم شهریار زبانه زدن گرفت و فرمان داد تا به یورش آن قلعه را فرو گیرند.

### فتح کرمان و خاتمه کار لطفعلی خان

ابطال رجال روز جمعه 29 ربیع الاول 1209 هـ. / 26 نوامبر 1794 م برفته، آنگاه که آفتاب بنشست روی به حصار نهادند. چندانکه گلوله و احجار از برج و باره بیارید، دلیران لشکر را باک نبود و همچنان یکدل و یک جهت به بروج شهر عروج کردند و شهر را فرو گرفتند و دست به قتل و اسر و نهب و غارت برگشادند. لطفعلی خان در آن ظلمت شب چون کار بدین گونه دید به هزار تعب و طلب خویشان را از تنگنای حصار بیرون انداخته به قلعه بم گریخت، صبحگاه آقا محمد شاه، محمد ولی خان قاجار را از دنبال او بتاخت. اما از آن سوی چون لطفعلی خان به قلعه بم در رفت، مردم سیستان ضعف حال و فرار او را معلوم کردند و در اخذ و قید او یک جهت شدند و نخستین اسب او را که غزان نام داشت و در میان تکاوران نامور بود عقر کردند(1).

لطفعلی خان از درون خانه مکنون خاطر آن جماعت را تقرس کرد و خواست تا خویشان را به غزان برساند و از آن بلا برهاند، از جای خویش جنبش کرده با تیغ آخته بیرون تاخت، وقتی برسید که اسب را عقر کرده دید، دست برهم نهاد، پس او را بگرفتند و غل بر نهادند و روانه درگاه شهریار شدند. در نیمه راه محمد ولی خان با ایشان دچار شد و لطفعلی خان را از آن جماعت بستد و به درگاه پادشاه آورد.

آقا محمد شاه بفرمود تا او را میل درکشیدند و از آنجا به طهرانش تاخته، عرضه هلاک

و دمار ساختند و عم او نیز نابینا گشت و میرزا محمد علی خان کاشانی برادر

ص: 69

---

1- (1). عقر بمعنی زخم زدن و پی کردن ستور است.

فتحعلی خان ملك الشَّعرا که در خدمت او منصب وزارت داشت، به جرم اینکه وقتی از قبل لطفعلی خان مکتوبی به حضرت شهریار کرده و کلمات ناهموار در آن نامه نگار داده به معرض عقاب و عتاب حاضر آمد.

چون از آن نگار انکار نکرد، عرضه هلاک و دمار گشت و 100 تن از قبیله افشار کرمان که دولتخواه او بودند نابود شدند و دو قطعه الماس که یکی دریای نور و آن دیگر تاج ماه نام داشت و از جمله جواهر محمد حسن شاه بود، از انقلاب زمانه به دست لطفعلی خان افتاده در بازوی او بود، هم خاص شهریار گشت.

آن گاه فرمان رفت تا زن و فرزند سادات شهر بابک را به قریه کِهک که از توابع قم است، نشیمن فرمود که از نخست وطن آن جماعت بود و 700 خانوار از جماعت عطاء اللهی بلده مزبوره را به توقّف ری مأمور داشت و 1000 تن از جوانان تناور کرمان را به سرکردگی مرتضی قلی خان کرمانی مأمور طهران فرمودند و حکم داد تا دیوار حصار کرمان را با خاک پست کردند.

آن گاه آهنگ شیراز فرمود و در این گیرودار عبد الصمد بیک پسر عمّ ابراهیم خلیل خان فرار کرده راه آذربایجان برداشت، چون بدان اراضی رسید، بعضی از مردم شاهیسون او را شناخته قصد کردند که دستگیرش سازند، اسب خویش را برجهاند تا از میانه بجهد، از ققای او بتاختند و با زخم گلوله به خاکش انداختند و سرش را از تن دور کرده به شیراز آوردند.

اکنون باز نمائیم که شاهزاده فتحعلی خان که بر مقدمه سپاه راه سپر بود کار بر چگونه کرد. نخستین قبایل مکرری را که طریق مخالفت سپرده بودند کیفری به سزا فرمود و از آن جا به جیرفت تاخت و ساکنین آن اراضی را مطیع ساخت، آن گاه طریق تهرود گرفت. مردم تهرود به حصار خویش در رفتند و متحصّن گشتند. شاهزاده، محمد تقی بیک قوللر آقاسی را از بهر استمالت بدیشان فرستاد، او را با تیغ بختند و یک باره در بیستند.

شاهزاده فرمان داد تا لشکریان با یورش آن

حصار فتح کردند.

پس شاهزاده اهل عصیان را کیفری کافی کرد و از آنجا به ارض نرماشیر و بم سفر کرد.

و با افغانان کارزار نمود و آن جماعت را ذلیل و زبون فرمود تا خراج بر خویشان نهادند و گروگان دادند. آن گاه از نواحی کرمان به فارس آمد و محال لاهر را به نظم کرد و قلعه قریه رادورا به حکم یورش مفتوح ساخت و به حضرت پادشاه بازگشت. آن گاه آقا محمد شاه فرمانگزاری مملکت فارس بدو گذاشت و او را ملقب به جهانبانی فرمود. و حاجی ابراهیم خان شیرازی که برزانت رأی و رصانت جزم شناخته بود، به وزارت اعظم برکشید.

### **طغیان ابراهیم خلیل خان و حرکت آقا محمد خان قاجار به سوی آذربایجان و گرجستان**

و هم در این سال که 1209 عام از هجرت/ 1794 م. برفته بود ابراهیم خلیل خان با والی تفلیس و داد و حفاوت گرفت و بزرگان شیروان و شماخی و قبه و دربند را با خود تألیف داد و سر از طریق طاعت بیچید. لاجرم آقا محمد شاه فرمان داد تا سپاه انجمن [شدند] و میرزا اسد الله خان نوری که وزیر لشکر بود به عرض سپاه بایستاد و اصلاح کار مردمان را به صلاح و سلب آراسته کرد و پادشاه را که به کفایت و کفالت او اعتمادی تمام بود از کار لشکر دل قوی گشت و خیمه بیرون زد و راه آذربایجان پیش گرفت.

بعد از ورود به اردبیل محمد حسین خان قوانلو را حکم داد تا جماعتی از لشکر بر مقدمه تاخته در 3 فرسنگی قلعه پناه آباد بر سر پل خداآفرین که قطره رود ارس است، لشکرگاه کند، از بهر آنکه ابراهیم خلیل خان فرصت به دست نکند و دست به هدم و انمحاء پل نیاورد.

اما محمد حسین خان اگرچه به سرعت بتاخت، وقتی برسید پل را به دست مردم ابراهیم خلیل خان شکسته یافت و صورت حال معروض داشت. آقا محمد شاه حکم داد تا سلیمان خان از میان لشکرگاه جماعتی از بنایان و دیوار گران برداشته در کنار پل حاضر شد و پل را از نو بساخت و چهار برج از آن سوی پل برآورد.

و چون کار پل پرداخته گشت و پادشاه از عبور لشکر مطمئن خاطر شد،

مصطفی خان قاجار را به تسخیر طالش مأمور ساخت و سلیمان خان را با 5000 تفنگچی و محمد حسین خان برادر حاجی ابراهیم خان را با 3000 مرد از دنبال مصطفی خان بیرون

فرستاد. بزرگان طالش چون خیر لشکر بشنیدند زن و فرزند و اموال و ائقال خود را در کشتی جای داده به طرف سالیان فرستادند و مردم سالیان از بیم پادشاه راه بدیشان ندادند؛ و آن جماعت ناچار در میان بحر کشتی بازداشتند و لنگر گران کردند.

تفنگچیان گیلانی که در بحر رفتن توانستند و رزم کردن دانستند، برحسب فرمان به دریا در رفتند و کشتی ایشان بگرفتند و آن اموال و ائقال که در کشتی بود مأخوذ گشت.

سلیمان خان و مصطفی خان نیز رجال آن جماعت را که در قتل جبال جای کرده بودند عرضه نهب و غارت ساخته، گروهی را در قید اسر انداختند. پس شهریار تاجدار چند تن از مفسدان طالش را با تیغ بگذرانید و زن و فرزند ایشان را به مازندران و بعضی را به اردبیل نشیمن فرمود.

اما شاهنواز خان پسر شاه پلنگ را که دستگیر لشکر بود، بنواخت و مورد اشفاق شاهانه ساخت و آن گاه از پل ارس عبور نمود و مصطفی خان را با فوجی به منازل ارامنه قپان تاختن فرمود. و او بعد از قتل و نهب اسیران بسیار از زنان خوب رو و پسران مشکین مو با 106 نیزه سر به درگاه آورد. شهریار اسرا را به مردم امین سپرد که از خیانت به صیانت باشند و رضاقلی خان نیز به جانب دیگر مأمور شد و مظفر و منصور باز آمد.

آن گاه در منزل تخت طاووس، عبد الرحیم خان شیرازی و چراغ خان بختیاری را با فوجی به حراست پل و ساختن سنگر بازداشت و سلیمان خان و مصطفی خان را با 10000 کس بر سر قلعه پناه آباد تاختن فرموده، در نیمه راه با قراولان ابراهیم خلیل خان باز خوردند، بعضی را کشتند و برخی را دستگیر نمودند و گروهی به قلعه گریختند و ایشان از دنبال هزیمتیان به ظاهر قلعه آمده، سنگر کردند و آقا محمد شاه با انبوه سپاه از دنبال برسید و حکم داد تا توپهای آتشین دم را به سوی قلعه گشاد دادند و جمعی از



قلعه گیان را هلاک ساختند و مصطفی خان را با 5000 کس به عسکران که سه فرسنگی پناه آباد است فرستاد، تا راه بر مترددین ببندد و رضا قلی خان را با فوجی به سنگر تخت طاو [و] س مأمور ساخت که طریق قوافل و جواسیس مسدود دارد.

ابراهیم خلیل خان با 10000 تن از قلعه بیرون تاخت و رزمی صعب در انداخت. بعد از کشش و کوشش، هزیمت شده راه قلعه پیش گرفت. 1000 تن از لشکر او مقتول گشت و جماعتی اسیر شد. در این وقت آقا محمد شاه فرمود تا به ابراهیم خلیل خان نامه کردند که چند، از این هول و هرب طریق خدمت گیر و از این رنج و تعب، بر آی. منشی در منشور، نگار داد:

ز منجنیق فلک سنگ فتنه می بارد تو ابلهانه گریزی به آبگینه حصار

ابراهیم خلیل خان در جواب نوشت:

گر نگهدار من آن است که من می دانم شیشه را در بغل سنگ نگه می دارد

بالجمله از آن سوی محمد بیک و اسد بیک برادرزادگان ابراهیم خلیل خان که بیرون قلعه در مأمنی سخت نشیمن کرده بودند، پیر قلی خان و عبد الله خان برحسب فرمان برفتند و ایشان را دستگیر کرده بیاوردند. ابراهیم خلیل خان را اصغای این خبر بر آشفستگی بیفزود و یک تن از خویشان خود را به درگاه فرستاده، اظهار زاری و ضراعت نمود و خواستار شد که یک تن از نزدیکان خود را به گروگان بسپارد و خراج بر گردن نهد، باشد که شهریار بر شیخوخت و ضعف او ببخشاید و حاضر شدن او را به درگاه به وقت دیگر موقوف فرماید.

ملتمس او مقبول افتاد و از پس آن محمد خان قاجار ابروانی و جواد خان گنجه و ملک مجنون و ملک قلی و ملک اسمعیل با پیشکشهای لایق به درگاه پیوستند و شیخعلی خان پسر فتحعلی خان قبه [ای] به مصحوب یکی از اقربای خود 5000 تومان نقد انفاذ درگاه داشت و حسین خان حاکم باکو به مکتوبی چاکرانه و پیشکشی درخور، به دست فرستادگان خود پیش داشت و سلیمان پاشا حاکم بغداد اسبهای تازی نژاد

ص: 73

و استران قوی بنیاد و دیگر تحف انفاذ حضرت نمود.

مع القصة آقا محمد شاه بعد از 33 روز که در ظاهر پناه آباد جای داشت، روزی بزرگان درگاه و سرهنگان سپاه را فرمود تا در پیشگاه سلطانی انجمن شدند، آن گاه حکم داد تا جوانان قاجار که از 30 سال کمتر روزگار داشتند به اتفاق جوانان دیگر قبایل يك رده شدند و يك صف بر زدند، مشایخ و کهول نیز از قاجاریه و دیگر طوایف که 50 سال افزون نداشتند برحسب فرمان صف دیگر شدند و همچنان مردم پیر و هرم انجمنی دیگر ساختند. آن گاه آقا محمد شاه فرمود که من این جماعت را از بهر مشاورت گرد کرده ام و از جوانان و عوانان و پیران جداگانه رأی خواهم جست.

پس نخستین روی با جوانان کرد و فرمود ما از عراق به قصد فتح پناه آباد تاختن کردیم و این قلعه را به محاصره انداختیم و کاری نساختم. اکنون هنگام خریف و برودت هواست، آذوقه و علف نیز اندک است بنمائید که راه صواب کدام است، بمانیم و رزم دهیم یا به جانب عراق تصمیم عزم فرمائیم؟

جوانان معروض داشتند ما چاکران درگاهیم نه ناصحان خرگاه، روز مقاتله و مقابله

بکاریم نه هنگام محاوره و مشاوره. ما را هیچ رائی و هوائی نیست. چشم بر طاعت و گوش بر فرمانیم.

شهریار ایشان را تحسین فرستاد و فرمود این جوانان با خرد پیر و بخت جوان دمسازند، همانا ما را در این شوری وکیل خویش نمودند و من از قبل ایشان سخن خواهم کرد. آن گاه روی با مشایخ و کهول فرمود که رأی شما بر چگونه است؟

ایشان گفتند ما نخستین خاموش باشیم تا این جماعت پیران که به سال از ما مهترند سخن کنند و رأی ایشان بازدانیم. پس آقا محمد شاه با پیران مجرب خطاب کرد و رأی آن جماعت بازجست.

بزرگان قاجار عرض کردند از این پس زمستان پیش آید و علف و آذوقه مشکل به دست شود و لشکریان را زیستن صعب گردد، صواب آن است که شهریار باز طهران شود و زمستان به پای برد و نارسائی لشکر را به ساز آورده، هنگام بهار

و بزرگان آذربایجان عرض کردند تا به طهران تاختن و دشمن را بجای گذاشتن نیکو نباشد. چه بعد مسافت، خصم را از مخافت امانی باشد. اگر شهریار در این زمستان در آذربایجان اقامت فرمایند و لشکریان استجمام(1) دهند و هنگام بهار لوای کینه خواهی افراشته سازند به صواب نزدیکتر است.

آقا محمد شاه در پاسخ ایشان فرمود همانا سخن به صدق نکرديد و در مشورت هوای خویش جستید، چه بزرگان قاجار سفر طهران پسندید کردند که با زنان خویش پیوندند و بزرگان آذربایجان نیز مصاحبت اهل خویش را اختیار نمودند و هیچ اندیشه نکردند که بهر زنان خود چه خبر باز خواهند داد. آیا خواهید گفت تمامت بزرگان ایران و سرهنگان سپاه و دلیران لشکر در این سفر يك تن جارچی را نتوانستند دفع داد؟ و از این سخن روی با ابراهیم خلیل خان داشت، چه از اجداد او يك تن این منصب داشته.

بالجمله چون سخن پادشاه بدین جا رسید کهول و مشایخ سر برداشتند و گفتند ما دیگر از اینجا سفر نکنیم تا این قلعه را با خاک پست نسازیم و ابراهیم خلیل خان را به دست نیاریم.

آقا محمد شاه فرمود شما نیکو سخن کردید. اما چون من وکیل جوانان شده ام به صوابدید ایشان کار کنم. فردا بگاه، کوچ باید داد. از بامداد لشکریان هرکس بنه و آغروق خود را با خویشتن حمل کند و خود نیز بر نشسته در پهلوی بارگیر جای کند تا من حکم کنم که به کجا خواهیم شد. سخن بر این نهادند و صبحگاه تمامت لشکر کار بدین گونه کردند.

### تسخیر تفلیس و توابع آن شهر به فرمان آقا محمد شاه

آن گاه آقا محمد شاه عنان اسب به سوی تفلیس بگردانید و تمامت لشکر از قفای او راه برداشتند. پس از کنار پناه آباد به عزم تسخیر تفلیس کوچ داد و در منزل قراچای بنه و آغروق را گذاشته، حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله را امر به توقف فرمود و از آنجا به ارکلی خان

والی گرجستان منشوری نوشت که ما ملت‌مس ابراهیم خلیل خان را مقبول داشتیم و او را روزی چند مهلت نهادیم و اینک با لشکری که عدد رمل و شمار نمل دارد به اراضی تفلیس خواهیم شد، چون این مملکت از عهد شاه اسمعیل صفوی تا آغاز دولت ما، در شمار ممالک ایران بوده، باید از شریعت عقل بیرون نشوی و به حضرت ما پیوندی. ارکلی خان گردن از فرمان پیچیده به حصانت برج و باره پرداخت و از شهر تفلیس با لشکری ساخته پذیره جنگ را بیرون تاخت.

بعد از تلافی فریقین جنگی صعب پیوسته شد. مردان کارزار به آویختن و خون ریختن در هم افتادند و این هنگام بادی بر مراد لشکر شهریار وزیدن گرفت و قبایل گرجیه و ارامنه را به زحمت انداخت، چنانکه مجال درنگ نیافته پشت با جنگ دادند و لشکر از پس ایشان به آویختن و خون ریختن مشغول شدند و طریق دروازه شهر گرفتند، در این وقت ناگاه از دروازه دیگر 400 تن از ابطال رجال و شجعان قبایل چرکس بیرون شدند و بر قتل پادشاه مواضعه نهاده همگروه، راه سراپرده آقا محمد شاه را گرفتند و همچنان اسب تاز و رزم ساز تا پشت سراپرده آمدند و بعضی از طنابهای خیمه را با تیغ بزدند.

### تسخیر تفلیس به فرمان آقا محمد شاه

آقا محمد شاه با این همه، بی دهشت خاطر بر جای خویشتن استوار بود، از زبر مسند

خود جنبش نفرمود و حکم داد تا بعضی از تفنگچیان مازندرانی که حاضر درگاه بودند تفنگهای خویش را بدیشان گشاد دادند و بعضی از آن جماعت را کشته و برخی را هزیمت کردند.

در این وقت ارکلی خان را يك باره پای اصطبار بلغزید و طریق هزیمت پیش گرفت و دانست که در شهر تفلیس نیز خویشتن داری نتواند کرد، لا-جرم با چند تن سرهنگان خویش به شهر درآمد. زنش را که ده فال نام داشت به اتفاق خواهر و دختر خود برگرفته راه کاخیت و کارتیل پیش گرفت که معقلی سخت و صعب بود.

آقا محمد شاه بعد از اخذ بنه و آغروق 70 تن از اعیان گرجیان را عرضه شمشیر ساخت، آن گاه به شهر تفلیس در آمد و لشکر دست به یغما برگشادند و چندانکه دانستند و توانستند از زر و سیم و دیگر اشیاء نفیسه حمل دادند و 15000 تن از زنان و دوشیزگان و مردان و پسران [را] اسیر و دستگیر ساختند و کشیشان را دست بسته به رود ارس در انداختند و کلیساهای ایشان را بسوختند و بیوت و منازل ولات و رعای و دیگر مردم را پست و هدم کردند و بعد از 9 روز از تفلیس خیمه بیرون زدند.

این هنگام آقا محمد شاه جوانان قاجار را طلب داشت و فراوان بناخت و فرمود من وکیل شما بودم و به مشورت شما کار کردم. و از آنجا شهریار سفر گنجه فرمود، در دهنه جواد که ملتقای رود کر و رود ارس است مکشوف افتاد که مصطفی خان دولو مقتول گشته است و این قصه چنان بود که آقا محمد شاه او را با 12000 کس به دفع مصطفی خان حاکم شیروان مأمور فرمود، حاکم شیروان چون قوت جنگ او را نداشت تاب درنگ نیاورده به فیت داغی (1) که معقلی منیع بود بگریخت و مصطفی خان دولو بر شیروان استیلا یافت. در این وقت برادر محمد حسن خان حاکم شکی که سلیمان خان نام داشت از برادر رنجیده به نزد الکسندر لگزی حاکم جار و تله رفت و او را با لشکر بر سر برادر آورد.

محمد حسن خان چون نیروی جنگ او نداشت به آقداش گریخت و شرح حال خود

را معروض درگاه آقا محمد شاه داشت. شهریار حکم داد تا مصطفی خان دولو او را مدد کند و مصطفی خان با فوج خویش به آقداش سفر کرد. در این هنگام حاجی سعید و حاجی نبی که از اعیان آن دیار بودند به حضرت شهریار آمده، فساد ضمیر و خیانت خاطر محمد حسن خان را باز نمودند. چندانکه شهریار منشوری کرد که مصطفی خان، محمد حسن خان را مأخوذ داشته با اموال و ائقال به حضرت فرستد و سلیم خان را به حکومت شکی گمارد و خود باز شیروان شود.

ص: 77

---

1- (1). داغی در لغت ترك بمعنی کوه است و فیت بمعنی صحرا، یعنی صحرای دامن کوه.

لاجرم مصطفی خان او را در بند کشید و اموالش بر گرفت و بدین دست آویز دست تعدی از آستین بر آورد. ملازمان محمد حسن خان و دیگر اشراف و اعیان آن دیار را در شکنجه کشیده از بهر خویش مالی فراوان فراهم کرد و از اموال محمد حسن خان نیز به نهانی نیمی از بهر خود برگرفت. چون این کردار نابه هنجار در حضرت شهریار به ظهور پیوست، آقا محمد شاه او را طلب داشت و علیقلی خان را به جای او برگماشت. ناچار مصطفی خان برنشسته طریق حضرت گرفت.

### قتل مصطفی خان دوئو به دست مردم شکی

مردمانی که ایشان را به طلب مال به تعب انداخته و به زحمت شکنجه رنجه ساخته بودند در نیمه راه بدو تاختند، مصطفی خان نیز بدیشان درآمد و جنگ در انداخت. از پس آنکه چند تن از طرفین طریق هلاک سپرد، مصطفی خان نیز مقتول گشت و شهریار از خبر قتل او دل آزرده شد.

اما علیقلی خان بعد از مصطفی خان قاجار بدان اراضی درآمد، در دفع مصطفی خان شیروانی تصمیم عزم داده از دنبال او تا زمین فیت داغی براند و او را به محاصره انداخت و کار بر او صعب ساخت، چندانکه خراج بر خویشان نهاد و ملتزم خدمت گشت. پس علیقلی خان از آنجا کوچ داده در ارض مغان به لشکرگاه پیوست و صورت حال را در حضرت پادشاه عرض نمود و ملازم رکاب گشته به طهران آمد.

### جلوس شاهنشاه ایران آقا محمد شاه بر تخت سلطنت و وقایع سال 1210 ه. / 1795-1796 م

#### اشاره

بسیار وقت صنادید درگاه و قواد سپاه خواستار همی بودند که شهریار تارك مبارك را به تاج پادشاهی زیب دهد و چار بالش سلطانی را بر زبر تخت کیانی نهاد. پادشاه سخن آن جماعت را وقتی نمی نهاد و ملتمس ایشان را پذیرفتار نمی گشت. همانا در ضمیر داشت که در تمامت ممالک ایران چندان که يك تن از در نافرمانی تواند بیرون شد و اندیشه مخالفت تواند در خاطر گرفت، سر را به حمل تاج گران

نکند و بر تخت تکیه نزند.

این وقت که بر مراد دست یافت و آرزو در کنار گرفت، مسؤول بزرگان درگاه را به اجابت مقرون داشت و حکم رفت تا صنادید و شناختگان تمامت ایران در طهران حاضر شدند و به ساعتی نیکو اختیار رفت. آن گاه تاج کیانی را که به جواهر بحار و جبال زینت ترصیع داشت، بر فرق فرقدان سای نهاد و بازوبند دریای نور و تاج ماه را که رفیق آرزوی هیچ پادشاه نبود بر بازوی جهانگشای بست و رشته های لآلی منضود را که هر یک بیضه عصفوری یا بندقه کافوری می نمود از یمین و شمال کتف و یال درآویخت و شمشیر جهانگشا که از زبان مار گرز و دندان شیر شرزه به کارتر بود بر میان بریست و بر تخت گوهرآگین به شریعت ملوک پیشین زمان و سنت سلاطین باستان برنشست.

بزرگان ایران و اعیان امصار و بلدان و خاصان درگاه و سرهنگان سپاه از دو سوی صف برکشیدند و رده شدند و تحیت و تهنیت فرستادند و به ایادی متکاثره و خلاع فاخره مفتخر و مباهی گشتند و هنگام این جلوس 1210 ه. سال از هجرت برفته بود.

### سفر آقا محمد شاه به ترکستان و خراسان

از پس آن روزی چند لشکریان روزگار به آسایش و آرامش گذاشتند تا دیگر باره

آقا محمد شاه از بهر نظم ممالک تصمیم عزم داد و روز هفتم ذیقعه در سنه 1210 ه.

1796 م. با لشکری افزون از حوصله حساب و وزرای کارآگاه حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله و میرزا شفیع صدر اعظم و میرزا اسد الله خان نوری وزیر لشکر و تمامت امراء و سرداران از طهران طریق ساری و استرآباد سپرد و از آنجا به طرف دشت قبیچاق کوچ داد. جماعت کوکلان را که در فرمانبرداری خویشتن داری می کردند کیفری به سزا کرد، دور (1) و دیار ایشان را به پای ستوران بسپرد و مزرع و مرتع آن قبایل را بسوخت، مرد و زن، بعضی اسیر و برخی عرضه شمشیر گشتند.

آن گاه از طریق کالپوش خیمه به جاجرم زد و از آنجا رهسپار خراسان گشت.

ص: 79

---

1- (1). دور: جمع دار بمعنی کاشانه و منزل است.

الله یار خان قلیجه حاکم سبزوار و ابراهیم خان کرد شادلو حاکم اسفراین و امیرگونه خان زعفرانلو و ممش خان زعفرانلو حاکم چناران و لطفعلی خان حاکم اتک و جعفر خان بیات حاکم نیشابور و صفر علی خان بغایری با لشکرهای خود از قفای هم به نوبت به رکاب پیوستند و سرکردگان احشام در منزل جهان ارغیان با افواج خود برسیدند.

اما از میانه، جعفر خان بیات بعد از نزول موکب پادشاه در نیشابور در تقدیم خدمت تقاعد ورزیده و به معرض مصادره درآمد، بعد از اخذ اموال با زن و فرزند مأمور به توقّف طهران گشت. آن گاه صادق خان شقاقی را با 5000 کس مأمور به تسخیر مشهد مقدّس نمود.

در این وقت میرزا مهدی که در میان علما نحریری نامور و فحلی بلند آوازه بود به اتّفاق شاهرخ میرزا و قهار قلی میرزا پسرش از مشهد مقدّس پادشاه را پذیر شده به درگاه آمدند.

آقا محمّد شاه، شاهرخ میرزا را رخصت جلوس فرمود و میرزا مهدی را در جنب او جای داده و روز دیگر شاهرخ میرزا را با فرزندش حکم داد که ملازم رکاب باشد و سلیمان خان را با 8000 تن از ابطال رجال بفرمود که به اتّفاق میرزا مهدی به شهر مشهد در رود و مردم آن بلده را به رأفت و ملاطفت پادشاه امیدوار و مطمئن خاطر سازد. و نادر میرزا پسر دیگر شاهرخ میرزا چون این خبر معلوم کرد، مکتوبی کرده معروض داشت که اگر عفو شاهانه شامل شود و رخصت رود بی آنکه حاضر درگاه شوم به جانبی روم. شهریار اجازت کرد و او زن و فرزند را برداشته طریق هرات برگرفت.

آن گاه آقا محمّد شاه آهنگ مشهد کرد و ابراهیم خان شادلو را که در رسانیدن علف و آذوقه کار به مسامحه کرده بود با زن و فرزند مأمور به توقّف طهران فرمود، پس از دروازه

خیابان به شهر مشهد درآمد به تقبیل آستان ملایک پاسپان امام واجب الاطاعه علی بن - موسی الرضا علیه التّحیّة و الثنا پرداخت و از تلثیم (1) خاک آستانش سر مباحات به سماوات افراخت، آن گاه به مقرّ دولت و سلطنت جای کرد و شاهرخ

ص: 80



میرزا چندانکه در قوه اقتدار داشت از جواهر نفیسه و اشیاء دیگر پیش گذرانیده و چون از بذل خزاین و کشف دفاین خواست خویشان داری کرد از وی به زحمت و تعب همی طلب داشته و شکنج و به رنج مطالبت نمودند تا تمامت جواهر و لآلی که از نادرشاه افشار اندوخته داشت در پیشگاه شهود گذاشت.

مسموع افتاد که آقا محمد شاه از غلبه بر خاندان نادر شاه و به دست کردن آن همه لآلی آبدار و جواهر شاهوار چندان شاد خاطر شد که بفرمود در رواقی نطعها بگسترده و آن جواهر را بر زبر نطع بریختند، آن گاه رواق را از بیگانه برداخت و چند نوبت از این سوی رواق تا بدان سوی را با پشت و پهلو غلطان غلطان برفت.

بالجمله چون خبر ورود شهریار به شهر مشهد در اطراف و نواحی مشتهر شد، شاهزاده مراد خان اوزبک که از اراضی مشهد دست تاراج باز نمی داشت چنان بیمناک شد که تا بخارا عنان باز نکشید. آن گاه آقا محمد شاه بفرمود تا شاهرخ شاه با زن و فرزند در مازندران نشیمن سازد و او بر حسب فرمان کوچ داده در نیمه راه به جهان دیگر شتافت، پس فرزندانش به مازندران جای کردند.

آن گاه اسحق خان حاکم تربت حیدریه و برادر محمد خان هزاره اویماقیه و دیگر بزرگان آن حدود حاضر حضرت شده، مورد الطاف ملکانه و خلایع شاهانه گشتند و به حکومت اراضی خویش مراجعت کردند. آن گاه محمد حسن خان قراقرلو را به نزدیک شاه زمان، خلف تیمور شاه افغان که این وقت سلطنت کابل و افغانستان داشت، رسول فرستاد و مکتوبی حفاوت آمیز بدو کرد و بشارت فتح خراسان بداد و خواهش فرمود تا بلخ را که جزو ممالک ایران است، عمال خویش را طلب دارد و به اولیای حضرت سپارد.

و اسمعیل آقای مکرری را که در سلك یساولان درگاه بود با منشوری مهرانگیز به نزدیک شاهزاده محمود برادر شاه زمان که فرمانگزاری هرات داشت گسیل ساخت و نیز کس به نزدیک سلطان بخارا فرستاد و پیام داد که شهر مرو را ویران کردی و اسیران بردی و بیرام علی خان که نسب با قبیله قاجار داشت عرضه هلاک و دمار آوردی.

اکنون

ص: 81

اسیران را باز فرست و از آنچه کردی یاد می کن و جبر کسر می فرمای و اگر نه

ساخته جنگ می باش که من سفر بخارا خواهم فرمود و با بخارا و سلطان بخارا آن همی خواهم کرد که تو با مرو و بیرام علی خان کردی.

سلطان بخارا را از این خبر هول و هیبتی بزرگ در دل جای کرد و دانسته بود که آقا محمد شاه را گفتار با کردار هم عنان رود، لاجرم اسیرانی که در اراضی او از پیشین زمان تا آن وقت گرفتار بودند به شمار آورد [ه] 80000 تن برآمد، این جمله را از بهر رها کردن مهیا شد و از خزاین و دفاین گنجی بزرگ برهم نهاد که این جمله را بدهد و از این بیم و بلا برهد، اما جنبش لشکر روس و سفر پادشاه از اراضی طوس، طوفان این فتنه از وی بگردانید، چنانکه مرقوم می شود.

مع القصة آقا محمد شاه رسولان را بفرستاد و از حکام و ولات ممالک خراسان زن و فرزند به گروگان گرفته روانه طهران فرمود. چون این کارها پرداخته شد، ناگاه مسرعی سبک سیر برسید و عریضه حکام آذربایجان برسانید.

### آمدن لشکر روسیه به طرف ایران

محمد خان بیگلربیگی ایروان و حسینقلی خان دنبلی بیگلربیگی تبریز و خوی و دیگر بزرگان آن اراضی نگارش داده بودند که چون در سال پاریس قتل جمعی از جماعت روسیه در تفلیس افتاد، پادشاه روس کترین دوم (1) زوجه پتر سیم که خورشید کلاه لقب داشت به کین خواهی کمر استوار کرد و 80000 کس لشکر و 100 عراده توپ به جانب مغان بیرون فرستاد. اینک در ارض جواد لشکرگاه دارند و گروهی از آن سپاه دربند را به محاصره انداخته اند و مردم باکویه و سالیان و طالش از بیم جان طریق خدمت ایشان را گرفته اند و جماعت شیروانیان و مردم گنجه نیز مغلوب و مقهور شده اند.

آقا محمد شاه از اصغای این خبر جهان در چشمش تاریک شد و آتش خشمش زبانه زدن گرفت. در زمان، محمد ولی خان قاجار را با 10000 سوار به سرداری

ص: 82

خراسان بازداشته حکم به توقّف فرمود. و فتحعلی خان کنول را به حراست قلعه مشهد و تعمیر روضه منوره و اخذ منال دیوانی فرمان داد و به جانب طهران به شتاب تمام بشتافت.

بعد از ورود به طهران، محمّد حسن خان که به نزدیک شاه زمان شده بود برسد و سفیر کابل، کدو خان به اتفاق او جواب نامه شهریار از شاه زمان بیاورد که مشعر بر تهنیت تسخیر خراسان و تشدید موالات و مضافات بود و تقویض بلخ را در طریق صدق و صفا بسیار اندک نهاده بود.

از پس این واقعه خبر رسید که پادشاه روس را اجل موعود دریافت و ناگاه به راه عدم شتافت و پول(1) پسر پتر بجای او نشست و چون این خبر در لشکرگاه روسیه پراکنده شد، آن جماعت را مجال درنگ محال افتاد و ممالک شیروان و دربند و دیگر اراضی را گذاشته به دار الملک خویش شتاب گرفتند.

یکی از محرمان حضرت آقا محمّد شاه حدیث کرد که این هنگام که شهریار جنگ جماعت روسیه را ساخته می شد و اعداد کار و عدت سپاه ایشان را نیز نیکو می دانست، يك شب که سورت سرما به شدت بود در کنار آتش نشسته از اول شب امبری [انبر] به دست کرده و انگشتهای(2) افروخته را در منقل يك يك همی گرفت و از این سوی بدان سو [می] گذاشت و این کار را به تکرار همی کرد و سر فرو همی داشت تا آن گاه که مؤذن بلند آوازه گشت. چون بانگ اذان بشنید آن امبر را از خشم در میان منقل کوفت، چنانکه انگشتهای افروخته پراکنده گشت و گفت ای خدای قاهر غالب یا او را بکش، یا مرا از میان برگیر! روزی چند برنیامد که خبر مرگ پادشاه روس رسید.

بالجمله آقا محمّد شاه در ماه ذیقعه در سال 1211 ه. / مه 1797 م. از طهران خیمه بیرون زد و مانند سیل بینان کن، پست و بلند زمین را درنوردید و از راه اردبیل به کنار رود ارس آمده، لشکرگاه کرد و از میان لشکر 10000 سوار جرّار گزیده ساخته بر سر قلعه پناه آباد تاختن فرمود. ابراهیم خلیل خان از بهر

ص:83

1- (1) . پل.

2- (2) . انگشت - بکسر سوم - زغال را گویند.

وقایه جان، پل ارس را شکسته، بود، شاه بدان ننگریست و مانند باد از آب عبور کرد. اگرچه بعضی از لشکریان را سفاین شکسته غرقه شدند، اما ابراهیم خلیل خان را از این گونه عبره خوف و خشیت بگرفت، چنانکه در میان قلعه مجال درنگ در چشمش محال نمود، بی توانی اهل و اولاد خویش را برداشته بطرف شکی و اراضی لگزیه کوچ داد. و شهریار بی مانعی و دافعی به قلعه پناه آباد که در حصانت و رصانت نظیر آن نتوان یافت، در رفت. و اموال و ائقال و خزاین و دفاين که در سالهای دراز ولات و رعات آن مملکت اندوخته بودند مأخوذ داشت و در چار بالش سلطنت متکی آمد.

### تسخیر قلعه شوشی و خاتمه کار آقا محمد شاه

در این وقت چون روزگار شهریار را پایان رسیده بود و مدتش به نهایت روی داشت، سه تن از خادمان نزدیک را که طریق جنایت سپرده بودند به وعید کیفر و تهدید قتل منذر گشت و میعاد به بامداد فردا نهاد و این معنی مجرب بود که در آن حضرت شفاعت و ضراعت سودی نبخشید و سخنی که بر زبان راند، چون قضای آسمانی به امضا رساند.

لاجرم دانستند که چون آفتاب سر از آب برزند تن به خاک خواهند سپرد. از در چاره بیرون شدند و از هرگونه سخن کردند، عاقبت باهم مواضعه نهادند که اگر توانند دست یابند پادشاه را تباه کنند.

و هم در آن شب که شب شنبه بیست و یکم شهر ذیحجه بود و 1211 سال از هجرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله برفته، دو تن از ایشان جسارت ورزیده با دشمن کشیده به خوابگاه ولینعمت تاختند. نزدیک به سپیده دم چنان پادشاهی را که پادشاهان جهان از بیم او خواب نکردندی در جامه خوابش به اعانت یکدیگر شهید کردند و اورنگ خسروی را با خونس آلوده ساختند و صندوقچه جواهر و بازوبندهای مرصع و شمشیر گوهر آگین و دریای نور و تاج ماه را برگرفته به نزد صادق خان شقاقی شتافتند چنانکه به شرح خواهد رفت.

#### اشاره

به شرح رفت که چون شهریار افراسیاب عزم رزم خواه، آقا محمد شاه را شهید کردند قاتلان بی باک نخستین به نزد صادق خان شقاقی شدند و خبر باز دادند. صادق خان از وفور هول و هیبت و کمال غرابت، این خبر را نیک استوار نداشت، قاتلان بی توانی بازشتافته جواهر و لالی و اثاث سلطانی را حمل داده بدو سپردند. لاجرم دانست سخن ایشان بر صدق است. هم در حال آن اشیاء را مأخوذ داشته از قلعه پناه آباد بیرون شتافت و به سرعت برق و باد راه عراق گرفت.

اما از آن سوی چون صبحگاه این حادثه مکشوف گشت، نخستین محمد حسین خان قاجار کشیکچی باشی و میرزا اسد الله خان وزیر لشکر و میرزا رضاقلی منشی الممالک به خوابگاه پادشاه شهید در رفتند و پیکر شریفش را از خون لعل رنگ یافتند و آن قوت نداشتند که بدن پادشاه را از جانی به جای دیگر نقل توانند کرد. ناچار بعضی از جواهر نفیسه که قاتلان به جای گذاشته بودند، برداشتند و جماعتی از سران سپاه را با خود یار کرده، از راه نخجوان و مراغه به جانب طهران شتاب گرفتند. در این وقت شورشی بزرگ در لشکر افتاد و جوق جوق طریق فرار را از یکدیگر پیشی می گرفتند.

شاهزاده حسینقلی خان از لشکرگاه با چند تن از برادرزادگان که از فرزندان ولیعهد دولت فتحعلی شاه بودند ساز رفتن به طهران کرد و جماعتی از امراء و خوانین بنه و آغروق ریخته ملتزم رکاب شاهزادگان شدند. و حاجی ابراهیم خان شیرازی با فوجی از امراء و تفنگچیان مازندرانی از شاهزادگان به یک سوی افتاده از راه اردبیل و زنجان طریق طهران برگرفتند و در حوالی زنجان، محمد حسین خان

و میرزا رضا قلی پیوسته شدند، اما

حسینقلی خان و سلیمان خان با بسیار از سپاه از راه طالش و رشت به طهران آمده، در ظاهر قلعه فرود شدند.

### شورای دو نفره و قراری گذاشتن

میرزا شفیع صدر اعظم که روزگاری وزارت آقا محمد شاه داشت و بعد از آنکه حاجی ابراهیم خان این محل یافت، او را به درگاه نگذاشتند، این وقت در طهران متوقف بود.

چون اصغای این خبر کرد با میرزا محمد خان [دولوی] قاجار [بیگلریگی] که شهر طهران را بر حسب وصیت شاه شهید حارس و حافظ بود مواضع نهاد که هیچ کس از امرا و لشکریان را به شهر در شدن نگذارند، چندان که ولیعهد دولت فتحعلی شاه در رسد.

پس دروازه های شهر را استوار کردند و راه بر صادر و وارد مسدود ساختند.

### خودسری علیقلی خان برادر آقا محمد شاه در هوای سلطنت

علیقلی خان برادر آقا محمد شاه نیز چون قتل برادر بشنید سپاهی که با او بود برداشت و از ایروان بیرون شده، از راه خوی و مراغه و تبریز به عراق آمده در قریه علیشاه که از محال شهریار، 5 فرسنگی طهران است لشکرگاه کرد و در ضمیر داشت که به جای برادر صاحب تاج و کمر گردد.

### سودای سلطنت صادق خان شقاقی

و از آن سوی چون جواهر پادشاه که هر یک خراج مملکتی بها داشت به دست صادق خان شقاقی افتاد آن را نتیجه اقبال دانسته در کار سلطنت یک دل گشت و با گروهی انبوه طی مسافت همی کرد و بسیار کس که از لشکرگاه پادشاه متفرق شده بهر جانب فرار

می کردند، از بهر رستگاری خویش بر سر او انجمن شدند. پس، از رود ارس عبور کرده مردم شقاقی را نیز از هر سوی بخواند تا لشکری بزرگ فراهم شد، آن گاه یکی از برادران خود را در تبریز به ایالت گذاشت و دیگر برادرش جعفر خان را به امارت قراجه داغ مأمور نمود و خود با آن لشکر گران به جانب طهران رهسپار گشت و نخستین فتح قزوین را واجب شمرد [ه] از بهر آنکه زن و فرزندش را که به فرمان شاه شهید در آنجا نشیمن داشتند رهائی بخشید.

بالجمله چون ظاهر قزوین را لشکرگاه کرد از آنجا برادران خود را که در تبریز و قراجه داغ بودند مکتوبی کرد که سپاهی لایق برداشته قلعه خوی

را با خاک پست کنند.

ایشان نیز با 5000 کس در کنار خوی خیمه زدند. اما صادق خان چون ابواب شهر قزوین را مسدود یافت، حکم به یورش داد. از هردو جانب کار جنگ با تیر و تفنگ، می رفت و بسیار وقت که از بهر یورش جنبشی می افتاد مردم فراوان نابود می گشت و بای می مفتوح نمی شد. صادق خان حکم داد تا جمیع قری و مزارع را که در اطراف قزوین بود عرضه نهب و غارت داشتند و کار بر مردم آن اراضی صعب کردند.

### رسیدن شهریار جهاندار فتحعلی شاه از شیراز به طهران

روزی چند بدین گونه کار همی رفت و هر سوی را هوسی در می آمد تا آن گاه که شهریار نامدار فتحعلی شاه در شیراز خبر قتل شاه شهید را بشنید، پس بی توانی خیمه بیرون زد و راه طهران برگرفت. چون قطع مسافت کرده به کنار طهران فرود شد، نخستین شاهزاده حسینقلی خان اگرچه در ضمیر هوس سلطنت داشت، اما این معنی را در خاطر نهفته، در بیرون طهران به درگاه برادر حاضر شده، جبین اطاعت و انقیاد بر زمین نهاد. در این وقت فتحعلی شاه منشوری به لشکر علیقلی خان کرد که تا این وقت فراوان زحمت سفر برده اید، صواب آن است که روزی چند به خانه های خویش باز شده از تعب راه برآسائید، تا آن گاه که وجود شما واجب افتد، حاضر درگاه خواهید شد. لشکریان چون چنین فرمان یافتند سخن علیقلی خان را وقتی ننهادند باز خانه ها شدند و با او جز غلامان خاصه کس نماند.

در این وقت علیقلی خان را طلب فرمود که می باید به نزدیک و به شهر درآئی تا در کار سلطنت و مملکت مشورتی کنیم و دشمن را دفع دهیم. علیقلی خان چون لشکری که با او بتواند جنگ را ساخته شد نداشت، ناچار به شهر طهران درآمد. اما هنوز در خاطر داشت که بعد از مشاوره، دوشیزه دولت در کنار او خواهد بود و همی بر زبان داشت که میراث برادر خاص برادر است. چندانکه وضع و شریف او را پند و اندرز گفتند مفید نیفتاد.

این هنگام زنان قاجار که روزگار فراوان دیده بودند، روزی در يك جا

انجمن شده او را دعوت نمودند و گفتند این گونه پندارها که در دماغ جای داده [ای] جز وبال و نکال ثمری نخواهد داشت. صواب آن است که وصیت برادر را پذیرفتار باشی و ولیعهد دولت را فرمان بردار آئی. هم سر برتافت و سخن ایشان را پذیرفتار نگشت. زنان قبیله همدست شده او را بد گفتند و براندند و لطمه زدند.

علیقلی خان از نزدیک ایشان بیرون شده به خانه خویش شد. شهریار فتحعلی شاه چون چنان دید دانست که کار او با رفق و مدارا به صلاح نیاید. روز دیگر در ایوان دار الاماره بر مسند سلطنت جای کرد و کس به طلب علیقلی خان فرستاد که اینک حاضر باش تا مشاورت در امر سلطنت را به نهایت بریم که کاری صعب در پیش است، همانا صادق خان با لشکرهای گران در ظاهر قزوین نشسته و دل در سلطنت بسته هرکه را تاج کمر بهره افتد، نخستین دفع او را کمر بندد. علیقلی خان از جای جنبش کرده آهنگ دار الاماره کرد، او را 300 تن غلامان خاص بود که زینت آلات حرب از فضه و ذهب داشتند، این جمله ملازم رکاب او گشتند و گروهی از ملازمان نیز از پیش روی او می رفتند و چنان بود که هر وقت علیقلی خان بر فتحعلی شاه در می آمد، صدر مجلس می جست و به جانب صدر می شتافت.

این نوبت را چون به دروازه دار الاماره درآمده، ایشیک آقاسی ملازمانی که از پیش روی او بودند بار نداد و با علیقلی خان گفت این مجلس شوری و قرار سلطنت است نه انجمن جهال و عوام، و چون علیقلی خان درآمد، هم در حال حکم داد تا دربانان در بیستند و ملازمان او را از پس درگذاشتند، آن گاه در پهلوی علیقلی خان درآمده او را چند گام در برابر ایوان همی برد و گفت هم اکنون سر خضوع فرود آر و کفش بیرون کن، چه اینک پادشاه از صدر ایوان نگران است. این سخن بر علیقلی خان گران آمد و سخنی ناهموار گفت، در پاسخ خطابی درشت دید و تهدید قتل یافت. ناچار خلع نعلین کرد و سر فرو داشت.

### **نابینا شدن علیقلی خان به فرمان پادشاه جهان**

پادشاهش پیش خواند تا نزدیک پیشگاه آمد. پس به فرمود تا صعود به ایوان کند.

چون علیقلی خان



راه بگردانید که از باب ایوان داخل شود، از پس در او را به دیگر جای بردند و از هردو چشم نابینا ساخته مأمور به توقف بارفروش مازندران نمودند و در حال غلامانش را میرزا اسد الله خان وزیر لشکر به اشفاق و الطاف ملوکانه امیدوار ساخته، نام ایشان را در جریده ملازمان درگاه نگار داد.

مسموع افتاد که وقتی علیقلی خان از آقا محمد شاه بیمنانک شده از حاضر شدن به درگاه تقاعد ورزید، آقا محمد شاه مکتوبی کرده که «هان ای علیقلی خان چرا وحشت در ضمیر گرفتی و هراسناک شد [ی]. آن برادران که از من کنار گرفتند و آزار دیدند، برادر من بودند، تو آقاجی منی، روا نیست که خواهر از برادر بیم کند». پس فتحعلی شاه را فرمود «به نزدیک علیقلی خان بشتاب و او را از من مطمئن خاطر ساز و حاضر درگاه کن؛ لکن از قبل خود با او پیمان مکن و او را خط امان مده که بعد از من دفع او بر تو واجب خواهد گشت».

مع القصة چون فتحعلی شاه از کار علیقلی خان پیرداخت روز دیگر حسین خان - قوللر آقاسی را با فوجی لشکر از پیش روی مأمور فرمود تا به قزوین تاختن کند و مردم قزوین را از ورود او دل قوی گردد، از بهر آنکه در جنگ صادق خان سستی نگیرند و این هنگام در حضرت شهریار مردان جنگ اندک بودند. از قضا محمد ولی خان قاجار که به حکم شاه شهید مأمور به حراست قلعه مشهد مقدس بود، از شنیدن خبر شهادت آقا محمد شاه با 6000 کس که ملازم خدمت او بود از راه برسید. فتحعلی شاه این معنی را به فال نیک گرفت و لشکریان را از مال بی نیاز کرده، عنان عزیمت قزوین گذاشت و همه جا به قدم عجل طی طریق کرده به قزوین آمد.

### **مقاتله صادق خان شقاقی با پادشاه و فرار او**

صادق خان ناچار جنگ را ساخته شد و در مصافگاه آمد و صف راست کرد و از این سوی نیز شهریار بفرمود تا رده برکشیدند. میسره و میمنه بیاراستند. پس از هردو سوی لشکریان درهم افتادند و دست و بازو گشادند. کوششی مردانه برفت و مردان بسیار نگونسار شدند. در پایان کار مردم صادق

خان پشت با جنگ داده روی به فرار نهادند.

صادق خان را تاب درنگ نماند و تا سراب عنان نتوانست بازداشت و چنان به شتاب برفت که چند اسب جنیبت در زیر قدمش جان بداد. این هنگام چنان می دانست که قلعه خوی و تبریز در تحت فرمان برادرانش می باشد و بدانجا پناه تواند برد.

اما از آن سوی چون حسین خان دنبلی چنانکه مسطور افتاد، در قزوین بود و برادر او جعفر قلی خان در رکاب شهریار کوچ می داد، و ایشان بر طریق صدق می رفتند و از جان و دل مطیع و منقاد بودند. برادران کهتر ایشان نیز در آذربایجان از در دولتخواهی بودند، لاجرم چون اندیشه برادران صادق خان را دانستند 2000 مرد از اکراد و دیگر مردم فراهم کرده در مرنند با برادران صادق خان مصاف دادند و ایشان را چنان هزیمت دادند که 12 فرسنگ مسافت را در مدت 2 ساعت در نوشته به تبریز در آمدند. و هم در آنجا خبر شکستن صادق خان را اصغا نمودند، نیز در تبریز نتوانستند زیست کرد، به جانب سراب شتافته با صادق خان پیوستند. از قضا ایشان و صادق خان در يك روز شکسته بودند.

مع القصة چنان افتاد که در جنگ صادق خان قاتلان شاه شهید به دست غلامان درگاه گرفتار شده، ایشان را به موافقت عذاب و عقاب آورده باز داشتند و حکم رفت تا جمیع مفاصل ایشان را با کارد و دشنه از هم فصل دادند. آن گاه شهریار به اراضی زنجان آمد لشکرگاه کرد و منشوری به صادق خان شقاقی مسطور داشت و آن مثال را با ابراهیم خان عضد الدین لوی قاجار سپرده و به نزد صادق خانش رسول فرمود.

بعد از رسیدن ابراهیم خان و رسانیدن احکام شهریار، صادق خان از در زاری و ضراعت بیرون شده استغفار و استرحام همی کرد و به نوبت و انابت گزیند و جواهر و لآلی و بازوبند و دیگر اثاثه سلطنت را با ابراهیم خان سپرد و مکتوبی از در نیایش و طلب بخشایش به او داد تا به حضرت شهریار باز شده، این جمله را پیش داشت.

فتحعلی شاه جرم صادق خان را نادیده انگاشت و او را به حکومت گرمروود و سراب باز گذاشت و نیز محمد خان ایروانی را که ملتزم رکاب بود به امارت چخور سعد شاد خاطر فرمود. اسمعیل خان قاجار را به کوتوالی قلعه ایروان مأمور داشت و جعفر قلی خان دنبلی فرمانگزار تبریز و خوی گشت، آن گاه حسینقلی خان عز الدین لوی را مأمور پناه آباد

فرموده منشوری به ابراهیم خلیل خان کرد که نعش شاه شهید را به اتفاق او به جانب عراق حمل دهد.

پس از زنجان به سوی طهران کوچ داد و از نیمه راه نظام الدوله سلیمان خان را به نظم گیلان فرستاد و روز 24 ربیع الاول در سنه 1212 هـ. / اکتبر 1797 م. وارد طهران گشت و پس از روزی چند حسینقلی خان از پناه آباد مراجعت کرده، جسد شاه شهید را بیاورد. لاجرم با تمامت بزرگان درگاه و سران سپاه پذیره شد و جسد شهریار را فرود آورد و به شهر درآمد و هفته [ای] به سوکواری روزگار برد.

آن گاه محمد علی خان قاجار را با 2000 سوار و 2000 مثقال زر مسکوک فرمان داد تا به اتفاق میرزا موسی منجم باشی و ملا مصطفی قمشه [ای] جسد شاه شهید را به مشهد نجف علی ساکنها آلف التحيّة و التحف، حمل دهند و ابراهیم خان عز الدین لو با قراء و حفاظ قرآن مجید ملازم باشند. روز 24 جمادی الاولى از طهران بیرون شدند و راه در نوشتند. سلیمان پاشا والی بغداد به استقبال بیرون شد و نیکو خدمتی کرد. بالجمله نعش شاه شهید را در مشهد نجف با خاک سپرده چند تن از قراء قرآن را ملازم آن مزار ساخته باز شدند.

### **جلوس شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار بر تخت سلطنت**

چون این کار نیز پرداخته گشت شهریار نامدار فتحعلی شاه فرمان داد که منجمین و ستاره شناسان ساعتی نیکوتر از بهر لبس تاج و جلوس تخت اختیار کردند. هم در آن ساعت کلاه کیانی که خراج ملک کیان را بها داشت، بر سر نهاد و رشته های لالی آبدار و جواهر شاهوار را از بر و دوش حمایل کرد و بازوبند تاج ماه و دریای نور بر بست و بر تخت پادشاهی بر نشست.

دبیران بزرگ و امیران سترگ و اعیان درگاه و سرهنگان سپاه را بار داده تا درآمدند و پیشانی بر خاک نهادند. هر نفری به جای خویش بر صف شد.

شهریار سخن آغاز کرد و مردمان را به عدل و داد خویش نوید داد و دوست و دشمن را به بیم و امید وعد و وعید فرستاد. حاضران حضرت زبان به ستایش و نیایش گشودند و به لشکرانه جبین بر زمین سوذند. آن گاه ابواب جود و کرم گشاده ساخت و مردم را به بذل و نیاز و درم بنواخت.

### پناهنده شدن شاهزاده محمود به دربار فتحعلی شاه

هم در این روز شاهزاده محمود پسر تیمور شاه افغان از راه برسید و رخصت بار حاصل کرده در پیشگاه شهریار درآمد و مورد اشفاق و الطاف ملکانه گشت.

و او را سبب هجرت و پیوستن بدین حضرت این بود که تیمور شاه افغان، شاهزاده همایون را که اکبر اولادش بود ولایت عهد داده در قندهار سکون فرمود و شاهزاده محمود را به ایالت هرات بازداشت و برادران خود را در بالای حصار کابل که حصار صحن و معقلی متین بود جای داد و خود در کار کابل و پیشاور روزگار می برد و شاهزاده زمان را که کوچک ترین فرزندانش بود در نزد خود می داشت. چون تیمور شاه وداع جهان گفت شاهزاده زمان که حاضر حضرت بود تاج بر سر نهاد و سر به سلطنت برداشت.

برادران مهتر پادشاهی او را گردن نهادند و لشکر برآورده چندین مصاف دادند.

نخستین شاهزاده همایون به دست شاهزاده زمان گرفتار شده به حکم برادر از هردو چشم نابینا گشت و شاهزاده محمود چون این بدید و قوت مقاتلت او نداشت، شاهزاده فیروز برادر کهتر خود را و شاهزاده کامران فرزند خود را برداشته به حضرت شهریار فتحعلی شاه پناه جست. بعد از ورود او پادشاه حکم داد تا اسمعیل آقای مکرری مهماندار او باشد و چراغعلی خان نوائی مجالست و مصاحبت او فرماید.

از پس این واقعه در حضرت شهریار مکشوف افتاد که محمد خان پسر زکی خان زند که در غلبه دولت شاه شهید به بصره گریخته بود، در این وقت که خبر قتل شهریار بدو رسید [ه]، از بصره با جماعتی از خویشان به اراضی بهبهان آمد و از آنجا

به کازرون شده جمعی از قبایل ممسنی بر سر او انجمن شدند. چون در آن اراضی از بیم لشکر پادشاه زیستن بر او صعب بود راه خبیص (1) پیش گرفت و از آنجا به جانب اصفهان تاخته در خراسکان فرود شد.

چون حاجی محمد حسین خان اصفهانی که بیگلربیگی آن اراضی بود، با اعیان اصفهان حاضر درگاه پادشاه بود، برادر حاجی محمد حسین خان با جماعتی ساخته جنگ شده به دفع او بیرون شد و در اول حمله اسیر و دستگیر آمد. پس محمد خان به سعادت آباد آمده، جای کرد و میرزا عبد الوهاب مستوفی را به حکومت اصفهان بازداشته دست مصادره از آستین برآورد و به اخذ اموال تجار و توانگران مشغول گشت.

بعد از اصغای این خبر، فتحعلی شاه، حسینقلی خان قاجار دولو و مهر علی خان داشلو و الله ویردی خان عزالدین لو و حسین خان قوللر آقاسی را با جماعتی از لشکر به دفع او نامزد فرمود و ایشان به جانب اصفهان شتاب گرفتند. محمد خان زند چون این بشنید مردم خود را برانگیخته به استقبال جنگ بیرون شد و در منزل جز تلاقی فریقین افتاد.

بعد از مقابله و مقاتله محمد خان شکسته شد و راه سعادت آباد پیش گرفت و حسین خان از دنبال او بتاخت. چون مردم اصفهان از شکستن او آگهی یافتند به جانب سعادت آباد شتافتند و اموال و اثقال کثیر که در این مدت قلیل برهم نهاده بود به غارت برگرفتند. و از آن سوی نجف خان زند که آتش این فتنه را دامن همی زد و اکنون به میان قبایل بختیاری رفته استمداد همی کرد، به دست یوسف خان بختیاری گرفتار آمد و او را با جماعتی که همراه داشت به درگاه فرستاد.

پس بر حسب فرمان جسد او را به دهان خمپاره بسته آتش در زدند و مردم او را عرضه شمشیر ساختند. چون این خبر گوشزد محمد خان و رستم خان برادرزاده اش گشت، بیشتر در

ص: 93

هول و هرب افتاد و به محال سیلاخور گریخت و در آنجا جمعی از مردم باجلان را بر سر خود انجمن کرد و به میان قلعه آن اراضی در رفته نشیمن ساخت.

نظر علی خان باجلان چون این بدید جماعت خود را برداشته بر قلعه او تاختن برد و او را دستگیر ساخت. يك تن از مردم باجلان که مهدی نام داشت با چند تن دستیار شده او را رها کرد و دیگر باره بیرون شده از دور و نزدیک لشکری انبوه کرد و قصه او در حضرت فتحعلی شاه معروض افتاد. شهریار محمد ولی خان قاجار والی کزاز و ملایر و حسن خان والی فیلی و تقی خان حاکم بروجرد را به دفع او فرمان داد. این جمله تجهیز لشکر کرده در اراضی سیلاخور با او جنگ در پیوستند و در این جنگ تقی خان بروجردی زخمی صعب یافته جان بداد و هردو لشکر از هم جدا شدند و محمد خان زند را بر شوکت و قوت بیفزود و در اراضی سیلاخور نامور گشت.

### هراسناک شدن جعفر قلی خان دنبلی

و از آن سوی جعفر قلی خان دنبلی که ایالت تبریز و خوی داشت و ملتزم حضرت پادشاه بود رخصت انصراف حاصل کرده روانه آذربایجان شد.

صادق خان شقاقی چون این بشنید بیمناک شده حکومت سراب و گرم رود را بگذاشت و به اراضی شیروان گریخت. و عجب آنکه جعفر قلی خان دنبلی نیز به اغوای مفسدین و سخنان کذب فتنه جویان بر خویشان بترسید و پشت با دولت پادشاه کرده، روی مصادقت با صادق خان نهاد و با او همدست و همدستان شد. محمد قلی خان افشار نیز بدیشان پیوست. چون این جمله باهم مواضع نهادند و در مخالفت شهریار پیمان دادند، حسینقلی خان برادرزاده محمد قلی خان مکنون خاطر ایشان را مکشوف داشته به جانب طهران شتاب گرفت و در حضرت پادشاه صورت حال را باز نمود.

فتحعلی شاه در خشم شد و قلع و قمع آن جماعت را تصمیم عزم داد. نخستین محمد ولی خان قاجار را با گروهی از لشکر قلمرو علیشکر فرمان داد که بر سر محمد خان زند بتازد و نام و نشان او را از اراضی عراق براندازد. آن گاه حسینقلی خان افشار را به ایالت ارومیه اختیار فرمود و او را حکم داد که از پیش روی سپاه تاختن کن و از جماعت افشار انبوهی

ساخته، حصار ارومی را مفتوح ساز و محمّد قلی خان عمّ خود را دستگیر کرده در بند زنجیر بدار. و او برحسب فرمان خیمه بیرون زد. و نظام الدوله سلیمان خان را نیز با فوجی بر مقدمه جیش رفتن فرمود. آن گاه نواب شاهزاده محمود افغان را گفت که تو مردی میهمان بوده زحمت سفر از بهر تو روا ندارم، يك چند در دار المؤمنین کاشان که حوزه امن و امان است نشیمن فرمای، چندان که ما از سفر باز شویم و کار [تو] بر مراد کنیم. و او را روانه کاشان فرمود و خود روز دهم شهر ذیحجه با سپاهی رزم ساز خیمه بیرون زد و طی طریق کرده و چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد.

### آمدن صادق خان شقاقی به درگاه پادشاه

چون صادق خان شقاقی از جنبش شهریار و مردان کارزار آگاه شد، در هول و هرب افتاد و کس به نزدیک سلیمان خان نظام الدوله فرستاد [ه] آغاز زاری و ضراعت نهاد تا او را به شفاعت برانگیخت. بالجمله سلیمان خان عفو گناه او را خواستار آمد و شهریار ملتمس او را پذیرفتار گشت. چون صادق خان خط امان یافت در منزل سیاه سنگ به درگاه شتافته و از آن سوی چون جعفر قلی خان و محمّد قلی خان از قصه صادق خان آگهی یافتند، عنان تمالک از دست بدادند. جعفر قلی خان از اراضی ایران به يك سوی شده به میان کردان رومی و قبیله کرد یزیدی جای کرد و محمّد قلی خان به حصار ارومی گریخت.

اما حسینی قلی خان برادرزاده او که به گرفتن عمّ خویش مأمور بود، به اتفاق محمّد علی بیگ قوللر آقاسی و جمعی از قبیله بلباس بر سر ارومی تاخته، به اندک ترکتازی قلعه را تسخیر و عمّ خود را دستگیر نمود و صورت حال را معروض داشت.

فتحعلی شاه بفرمود تا میرزا رضا قلی منشی الممالک به ارومی رفته، اموال و ائقال محمّد قلی خان را مأخوذ داشت و اشرف خان دماوندی به حراست برج و باره مأمور گشت و شهریار روز ششم محرم در ظاهر ارومیه لشکرگاه کرد و حکم داد تا محمّد قلی خان را جامه زنبورکچیان درپوشیدند و اجری و جامکی (1) ایشان مقرر کردند تا

ص: 95

---

1- (1) اجری، شهریه و ماهیانه ایستکه برای مستخدمین مقرر کنند و جامکی لباسی است مخصوص مستخدمین که هر سال طبق مقرری دریافت داشته و بپوشند.

مردمان بدو به عبرت بینند و پند گیرند. آن گاه در هفدهم محرم از ارومیه به جانب خوی کوچ داد و در آنجا حسین خان دنبلی که بیگلربیگی خوی و تبریز بود، خدمتی به سزا کرد و شاهنشاه ایران را در باغی که خود کرده بود خواستار ضیافت آمد و آن گونه میهمان را چنان میزبانی کرد که سالها بر زبانها تذکره می رفت و از پادشاه در خور خدمت خویش نواخت و نوازش دید.

### مخالفت شاهزاده حسینی خان به طاب سلطنت

این هنگام معروض افتاد که برادر شهریار شاهزاده حسینی خان که مأمور به حکومت فارس بود از در مخالفت بیرون شده، سر به خودسری برداشت و به هوای سلطنت جنبش کرد و جمعی از بزرگان آن اراضی را که با خود از در صدق نمی دانست

میل درکشید و در حبس خانه بازداشت و میرزا نصر الله را که برحسب فرمان پادشاه مأمور به توقّف فارس بود نیز نابینا ساخت و فوجی از بهر گرفتن جان محمد خان قاجار که در این وقت در لار بود مأمور فرمود و او تاب درنگ نیاورده در عراق گریخت. از پس اورستم بیگ غلام خود را به حراست فارس و حفظ محبوسین بازداشته و عرض سپاه داده رهسپار عراق گشت، و چون راه به اصفهان نزدیک کرد، محمد علی خان قاجار که از قبل شهریار مأمور به نگاهداشت اصفهان بود، با حاجی محمد حسین خان بیگلربیگی اصفهان این سخن در میان نهادند و از هیچ روی دفع او را در قوت بازوی خود ندیدند، لاجرم از شهر بیرون شده در ارض دهق که 14 فرسنگی اصفهان است جای کردند و حسینی خان بی مانعی به اصفهان درآمد.

مع القصه چون شهریار اصغای این کلمات کرد سخت خشمگین و غممنده شد و در اصلاح این کار تصمیم عزم داد. پس نخستین نظام الدوله سلیمان خان را از برای نظم آذربایجان امر به توقّف فرمود و خود با سپاه راه عراق برگرفت.

اما از آن سوی چنان که مرقوم افتاد، محمد ولی خان قاجار برحسب حکم شهریار به دفع محمد خان زند تا اراضی سیلاخور به قدم عجل و شتاب برفت و در آنجا با محمد



خان رزم داده، او را بشکست و محمد خان از مصافگاه فرار کرده خواست تا خود را به اراضی بصره رساند. در نواحی دزفول مردم فیلی او را دستگیر ساختند و به نزد حسن خان والی آوردند. حسن خان بیم کرد که مبدا محمد خان زند باز رها شود و روزی او را گزند رساند، لاجرم او را از هردو چشم نابینا ساخت و با زنجیر و کنده به حضرت شهریارش فرستاد. از قضا روزی که فتحعلی شاه از تبریز کوچ داده در منزل ارونق(1) جای داشت، محمد خان را حاضر کردند. شهریار بفرمود تا او را به مردم چهارده استرآباد سپردند. چه ایشان را از محمد خان مطالبت خون می رفت، پس حکم قصاص بر او جاری کردند. آنگاه پادشاه از آنجا کوچ داده در منزل میانج(2) گمرود فرود شد و در آنجا ابو الفتح خان پسر کهتر ابراهیم خلیل خان جوانشیر که از پیش به احضار او حکم رفته بود به رکاب پیوست و مورد اشفاق شاهانه گشت و از آنجا طی طریق کرده در چمن سلطانیه خیمه زد.

این هنگام در حضرت پادشاه معروض افتاد که بعد از بیرون شدن شهریار از آذربایجان علی همّت خان کلیائی و خان بابا خان سرکرده نانکلی، نظام الدوله سلیمان خان را بفریفتند که در این هنگام چون محمد خان زند عراق را آشفته ساخته و حسینقلی خان تا اصفهان تاخته اگر به هوای سلطنت سر برکشی، تواند بود. و سلیمان خان نیز سخن ایشان را استوار داشته لوای مخالفت برافراخت. فتحعلی شاه چون دفع حسینقلی خان را واجب تر می دانست، مخالفت او را وقعی ننهاد و روز دیگر از چمن سلطانیه از راه قلمرو علیشکر طریق عراق برگرفت و حسینقلی خان نیز از اصفهان بیرون شده به محال فراهان می تاخت.

مع القصة شهریار ملا علی اصغر ملاباشی را فرمان داد که در رکاب شاهزادگان نواب عباس میرزا و محمدقلی میرزا و حسینقلی میرزا از طهران بیرون شده در بین

ص: 97

---

1- (1). ارونق - بروزن زرورنق - نام آبادی است.

2- (2). یعنی میانه.

راه به درگاه پیوندند، و ایشان در اراضی درجزین به لشکرگاه پیوسته شدند و بعد از تقبیل سده سلطنت منظور نظر پادشاه شده، هم از آنجا رخصت انصراف حاصل کردند و باز طهران شدند و شهریار از درجزین کوچ داده در قریه ساروق که از توابع فراهان است فرود شد.

اما از آن سوی چون مهدعلیا والدۀ پادشاه مخالفت پسر کهتر را با برادر مهتر بدانست، نخست به رسل و رسائل چندان که توانست، حسینقلی خان را پند و اندرز کرد و هیچ مفید نیفتاد، ناچار خود از برای اطفای نایره فساد به سرعت تمام به نزدیک پادشاه آمد و کلمات حکمت آمیز انشاد کرد و آتش خشم شهریار را بنشانند و از آنجا به جانب حسین قلی خان شتافت و از در مهر زبان برگشود و فرمود «در حضرت پادشاهت شفیع جنایت شده ام و کار بر مراد و مرام تو کرده ام، هوای پادشاهی بگذار و بر خویشتن تباهی مکن». این سخنان را حسینقلی خان در گوش نیست و از جنگ و جوش ننشست. لاجرم فتحعلی شاه روز دیگر بنه و آغروق را در ساروق گذاشته با ابطال رجال راه برگرفت و در ارض کمره با برادر دچار شد.

از هردو روی صف راست کرده و میمنه و میسره بیاراستند. لکن چون شهریار را در ضمیر مستتر بود که چندان که تواند کار به مداهنه و مدارا براند، لشکریان را از مبادرت در مبارزت منع فرمود و میرزا موسی منجم باشی را از میدان جنگ به نزد برادر گسیل ساخت و پیام داد که اگرچه در دامان مخالفت آویختی و رشته اخوت گسیختی و نیک هم می دانی که در این میدان جنگ مردان تو را با لشکر ما نیروی درنگ نیست با این همه خاطر ما هنوز مایل ائتلاف است. اگر خوف و خلاف از دل به یک سوی نهی و از در معذرت به جانب ما کوچ دهی، گناهت معفو دارم و دل آزرده ات نگذارم.

### **به رکاب آمدن حسینقلی خان به میدان جنگ و طلب عفو کردن**

میرزا موسی برفت و این کلمات را به لسان حکمت و زبان موعظت بگفت و او را از تکبر و تنمر فرود آورد، چندان که بی توانی از میان سپاه خویش اسب

برجهانده يك تنه به نژديك برادر شتافت و روى بر خاك نهاده اشك بباريد. شهريار از فراز اسب دست فرابرده خاك از جبين و آب از چشمش بسترد و هم مهر اخوت جنبش كرد كه شهريار نيز آب در چشم بگردانيد و فرمود ما از جنائت و جرم ملتزمين ركاب حسينقلی درگذشتيم.

پس هردو لشكر باهم دمساز شدند و مخالطت آغاز نهادند.

اما ولی خان قاجار كه از جانب شهريار به دفع محمّد خان زند مأمور بود، بی سببی از سیلاخور بیرون شده به حسينقلی خان پیوست، كردار او در خاطر پادشاهی حملی گران بود بفرمود او را به ضرب تازیانه لختی زحمت كردند و با مسخرگان كوی و برزن قسرا(1) رقص كردن فرمودند آنگاه در زنجير و كنده اش بازداشتند. چون این كار پرداخته شد حسينقلی خان قاجار را مأمور به سفر كرمان فرمود و نوروز خان عزّ الدین لوی را به نظام بهبهان فرستاد و در پانزدهم شهر ربیع الاول به جانب طهران کوچ داد.

اما از آن سوی چون خبر این فتح در تبریز گوشزد سلیمان خان شد پای اصطبارش لغزیدن گرفت و از هیچ سوی خلاص خویش را مناصی ندید، جز اینکه به درگاه پادشاه پناه جوید و گناه خویش را عذرخواه آید و دست توسّل به توسط مقرّبان درگاه، به دامان عطوفت و عفو شاهنشاه زد. شهريار فرمود اگر آن چند تن مردم كه او را به خیانت و خلاف اغوا كردند به عوانان حضرت سپارد، جرم او را نادیده انگاريم. سلیمان خان چون این بشنید بی توانی علی همّت خان كليائی و خان بابا خان نانكلی را مأخوذ داشته در سلاسل و اغلال كشید و با خود به طهران آورده ایشان را به عوانان سپرد و خود در اصطبل خاصّ پناه جست.

شاه كینه خواه نخستین حكم داد تا علی همّت خان را به دهان خنپاره بسته

ص: 99

---

1- (1). قریب معنی جبر است یعنی او را مجبور كردند كه با رقااصان در كوی و برزن برقصد.

آتش در زدند و حسین خان پسرش را نیز سر برگرفتند و خان بابا خان نانکلی را میل درکشیدند و عبد الله خان خمسه [ای] را که با ایشان همدست بود نیز نابینا ساخت، آن گاه جرم

سلیمان خان را عفو فرمود و به مکانت و عظمتی که داشت صعود داد.

### مأمور شدن شاهزاده محمود افغان به طرف افغانستان

از پس این وقایع به اصلاح کار محمود میرزا و فیروز میرزای افغان که مأمور به توقف کاشان بودند پرداخت و حکم داد که ایشان اعداد سفر هرات و قندهار کنند و به قواد و سرهنگان سپاه خراسان فرمان رفت که با لشکرهای آراسته اعانت محمود و فیروز را واجب شمارند، چندان که بر سریر ملک موروث متمکن گردند [و] ایشان از کاشان راه خراسان برگرفتند.

### محاصره قلعه خوی

اما از آن سوی چنان که از پیش مذکور شد، جعفر قلی خان دنبلی از اراضی آذربایجان به نواحی روم ایلی و میان مردم کرد یزیدی گریخت، در این وقت از رجال آن قبیله لشکری فراهم کرده بر سر خوی تاختن آورد و برادر مهترش حسین خان دنبلی را که بیگلربیگی خوی و تبریز بود در قلعه خوی به محاصره انداخت.

حسین خان برج و باره شهر را استوار کرده آن سیلاب بلا را سدّی سدّید گشت و صورت حال را در حضرت پادشاه باز نمود. فتحعلی شاه ابراهیم خان قاجار دولّو را با لشکری لایق به دفع او فرمان داد و ابراهیم خان طیّ مسافت کرده در ظاهر خوی با او دچار گشت و صف راست کرد، و حسین خان نیز با دل قوی و تن توانا ابطال رجال خویش را برداشت با ابراهیم خان پیوست. از آن سوی جعفر قلی خان نیز صف برکشید، از دو جانب بازار تیر و تیغ به رونق شد. از ترکتاز مردان و گرد میدان و طوفان جنگ و دخان تفنگ، جهان روی به قیر و قطران شست و بسیار کس در خون خود بغلتید، در پایان کار ابراهیم خان و حسین خان را که در آن گرداب بلا، کوه راسخ و جبل ثابت بودند نصرت یار گشت، قبایل کرد یزیدی و طایفه شکاکی پشت با جنگ داده روی به هزیمت نهادند.

### وفات حسین خان دنبلی

جعفر قلی خان با همه گردی و مردی چون در میانه، خویش را

يك تنه يافت ناچار راه فرار برگرفت. چون خبر اين فتح معروض سده سلطنت افتاد و اين وقت زمستان در پيش بود، فرمان رفت كه حسين خان در خوي و ابراهيم خان در تبريز متوقف باشند. از قضا هم در آن زمستان حسين خان رخت به جهان جاويد كشيد. جعفر قلي خان چون اين خبر بشنيد ديگر باره سپاهي ساز کرده سريعترا از صبا و سحاب به سوي خوي شتاب گرفت.

مردم خوي پس از حسين خان قوت جنگ او نداشتند ناچار او را در آوردند و بر حكومت وي گردن نهادند.

جعفر قلي خان چون بر خوي استيلا يافت در زمان، عريضه [اي] از در ضراعت نگار داده انفاذ حضرت شهريار داشت كه اگر عفو شاهانه شامل حال گردد، از جرم گذشته پرسش نفرمايد، مانند برادر مهتر هرگز از طريق اطاعت نگردم و چون ديگر چاكران از در صدق قدم زنم. شهريار در پاسخ فرمان داد كه اگر گناه خويش را از خاطر ما خواهي سترد و كيفر اين جرم را از پس پشت خواهي انداخت، نخستين پسر خود را روانه درگاه ساز و بعد از حصول اطمينان، خود حاضر حضرت شو و اگر نه پايمال سنايك ستور و دست فرسود گردان غيور خواهي شد. جعفر قلي خان چون از پذيرفتن فرمان گريزي نداشت اعداد امثال كرد، چنانكه مذكور مي شود.

## وقایع سال 2 جلوس شاهنشاه ایران فتحعلی شاه و تفویض ولایتعهد به نایب السلطنه عباس میرزا و حکومت او در آذربایجان

### اشاره

شهريار نامدار فتحعلی شاه در سال دوم سلطنت خویش كه 1213 هـ / 99-1798 م.

سال از هجرت نبوی صلی الله عليه و آله برفته بود بر حسب وصیت شاه شهید آقا محمد شاه، شاهزاده آزاده نایب السلطنه عباس میرزا را كه در میان فرزندان ركن اشد و فرزند ارشد بود ولیعهد خویش فرمود. مقربان حضرت و صناید مملكت فال

نیک را درود فرستادند و به انعام و افضال شاهانه شاد خاطر شدند.

آن گاه شهریار بفرمود تا میرزا اسد الله خان وزیر لشکر که در میان مقرّبان حضرت به صدق نیت و حسن طویت ممتاز بود، لشکری شایسته عرض داده ملتزم رکاب ولیعهد ساخت و برحسب فرمان سلیمان خان قاجار نیز ملازم خدمت گشت و نایب السّلمطنه به طرف آذربایجان کوچ داد و هم در این وقت پسر جعفر قلی خان دنبلی که حکم به احضارش رفته بود برسد و مورد الطاف خدیوانه گشت.

چون کار آذربایجان پرداخته شد، اعتضاد الدوله ابراهیم خان قاجار که بنی عمّ شهریار بود با فوجی از سپاه عراق و فارس روانه چمن گندمان گشت. در این وقت فتحعلی شاه خویشتن سفر خراسان را تصمیم عزم داد، از این روی که بعد از شهادت آقا محمد شاه و بیرون شدن ولی خان قاجار از خراسان، نادر میرزا ولد شاهرخ شاه افشار از اراضی هرات با گروهی از افغانان به طرف خراسان تاختن کرده، در شهر مشهد نشیمن ساخت و اکنون به سبب طغیان حسینقلی خان و اختلال امر آذربایجان مجال دفع او نبود.

این هنگام شهریار نخستین جان محمد خان قاجار را با جماعتی از طریق سبزوار مأمور به تسخیر مشهد فرمود و خود از راه جاجرم و اسفراین کوچ داد و چون در چمن یام مقام کرد، صادق خان شقاقی و حسین خان [قاجار] قزوینی را با فوجی از لشکریان به طرف چناران رکضت فرمود تا اگر ممش خان طریق اطاعت و انقیاد سپرد رستگار باشد و اگر نه حصار چناران را با خاک پست کنند و او را دستگیر سازند. آنگاه از یام تا نیشابور عنان نکشید [و] جعفر خان بیات که حاکم نیشابور بود به تقدیم خدمت پسرش را پذیره ساخت.

### **مخالفت جعفر خان بیات در نیشابور و قتل پسر او**

اما پس از آنکه شهریار راه قلعه نیشابور نزدیک کرد، جعفر خان از سپردن قلعه به دست لشکریان مضایقت نمود و دروازه استوار بریست و به حفظ و حراست قلعه بنشست. یک تن از بنی اعمام او که حسین قلی خان نام داشت از وی روی برتافته به درگاه پادشاه شتافت و مورد الطاف خسروانه شد. اما شهریار از کردار نابهنجار جعفر خان تافته شد و این معنی سبب شد که

لشکریان در نواحی نیشابور دست به نهب و هدم بر آوردند و از تخریب ابنیه و تعذیب سکنه هیچ دقیقه مهمل نگذاشتند و همچنان آتش غضب شهریار زبانه زدن گرفت و حکم داد تا پسر جعفر خان را در پای دیوار حصار آورده در پیش چشم پدر سر بگیرند و مردم دژ خیم آن پسر را که هنوز عذارش با خط مشکین اندوده نبود در پای دیوار حصار آورده بر خاک افکندند و تیغ بر گلوگاهش نهادند و لختی ببودند و بیم دادند، باشد که جعفر خان از باره به زیر آید. چون سودی نکرد مانند گوسپندش سر بر گرفتند.

اما جعفر خان بعد از خرابی بوم و بر و قتل چنین پسر، تیغ و کفن بر گردن حمل داده به درگاه آمد و طریق اطاعت و انقیاد گرفت و پادشاه گناهِش را از خاطر بسترد و شهر نیشابور را به لشکریان سپرد.

اما از آن سوی چون صادق خان شقاقی و حسین خان قاجار قزوینی بر سر چناران رفتند صادق خان در نهانی با ممش خان مواضعه نهاده او را از میانه فرار داد، تا به مشهد

مقدس پناه جست. آن گاه چناران را به محاصره گرفت. چون این معنی در حضرت شهریار مکشوف افتاد فرمان داد که ایشان با جان محمد خان پیوسته شوند و بیهوده در کنار چناران نمانند و خود با سپاه کوچ داده، در ظاهر مشهد لشکرگاه کرد و آن بلده را به محاصره انداخت و مزروع غلات و حبوبات که در حومه شهر بود به تمامی پی سپر لشکریان گشت و راه آمد و شد بر مردم مسدود آمد. لاجرم بالای غلا در میان ایشان افتاده کار بر آن جماعت صعب شد.

نادر میرزا علما و سادات را شفیع ساخت و معروض داشت که با این گناه که مراست دل آن ندارم که به درگاه آییم، مگر در ازای این جرم خدمتی تقدیم رود که اطمینان را بشاید، اینک خواستارم که دختر مرا مخطوبه یکی از شاهزادگان فرمائی، و مرا روزی چند مهلت دهی تا خدمتی به تقدیم رسانیده، آن گاه حاضر حضرت شوم. ملتمس او به اجابت مقرون شد و شهریار روز پنجشنبه پانزدهم ربیع الاول

جانب طهران عنان بگردانید و در قصبه چناران امیرگونه خان کرد زعفران لو حاکم خوشان رخصت انصراف یافت و میرزا محمد شفیع صدر اعظم مامور گشت که دختر او را از بهر نکاح شاهزاده حسینعلی میرزا به طهران کوچ دهد. و در منزل ارغیان جعفر خان بیات با خلعت حکومت نیشابور رخصت انصراف حاصل کرد.

اما چون فتحعلی شاه طی مسافت کرده در 4 فرسنگی آن قلعه فرود شد، صادق خان - شقاقی از در شقاق و نفاق بیرون شده، در حضرت شهریار رخصت الله یار خان قلیجه حاکم سبزوار را خواستار آمد و پادشاه کارآگاه از کثرت الحاح و اصرار او، الله یار خان را رخصت انصراف داد. اما چون زمین بیوسید و برفت بر قفای او نگرست و فرمود این پستی است که روی او را دیدار نخواهیم کرد و چنان بود، زیرا که به آق قلعه در رفت و درست و اظهار عصیان نمود. و چون هنگام کیفر نبود کس به دفعش مأمور نگشت و از پس او ابراهیم خان شادلوی حاکم اسفراین و سعادت قلی خان بغایر لورا به مراجعت محال خود اجازت افتاد. و از آنجا از پل ابریشم عبور کرده راه طهران پیش گرفت و چهارشنبه یازدهم ربیع الآخر وارد طهران شد و بعد از روزی چند در خاطر گرفت که گنبد مطهر و بقعه مبارکه بضعه موسی بن جعفر علیه السلام را تعمیر فرماید. 100/000 تومان زر خالص از بهر زرانود قبه و تذهیب بقعه به دار الامان قم فرستاد و بایی از زر ناب کرده در ضریح مبارکش نصب نموده و بنیان قصر قاجار هم در این وقت بود چنانکه در جای خود به شرح خواهد رفت.

### **مقاتله نایب السلطنه با جعفر قلی خان دنبلی**

اما از آن سوی نایب السلطنه عباس میرزا با 15000 مرد رزم آزمای چون طی طریق کرده به تبریز آمد. نخست، کس به نزدیک جعفر قلی خان دنبلی فرستاد و پیام داد که تو فرزند خود به نزدیک پادشاه فرستادی و پیمان نهادی که خود نیز وحشت و دهشت به یک سوی نهی و با ملازمان رکاب کوچ دهی، اینک ما حاضریم باید به حضرت ما آئی و سخنان ما را روی در روی اصغا نمائی.

جعفر قلی خان که از



کردار خود پریم و باک بود، از این خبر بر زیادت هراسناک شد و بدین حکومت سر درنیاورد، لاجرم نایب السلطنه در تسخیر خوی و تدمیر او یک جهت گشت و عرض سپاه داده، از راه سلماس سبک عنان شد. جعفر قلی خان چون این بدانست یک تن از برادران خود را به حفظ و حراست خوی بازداشته به قدم عجل به میان کردان در رفت و از قبایل یزیدی و شکاکی و سبکی 15000 کس انجمن ساخته، مقاتلت و مبارزت را میان بر بست.

اما از این سوی لشکر نایب السلطنه قلعه هود را به محاصره انداختند. خان ابدال خان کرد که از قبل جعفر قلی خان نگاهبان قلعه بود به مدافعه برخاست، لیکن لشکریان او را وقعی ننهاده و در حمله نخستین هود را مستخر ساخته متمرّدین را مقتول و اموال ایشان را منهبوب داشتند و بی توانی در طلب جعفر قلی خان کوچ دادند. اما از آن سوی جعفر قلی خان نیز بی خوف و خشیت راه نزدیک کرده بیابان سلماس را آب در انداخت، باشد که دشمن را هزیمت کند و در گل ولای دستگیر نماید.

بالجمله روز هفتم ربیع الاخر دو لشکر در برابر یکدیگر شدند و کار حرب و ضرب ساخته کردند. بانگ دار و گیر بالا گرفت و مردان جنگ در طلب نام و ننگ درهم افتادند و مردانه بکوشیدند، بعد از کشش و کوشش فراوان لشکر جعفر قلی خان روی برکاشتند و طریق فرار برداشتند و آن گل ولای که از بهر خصم آماده کردند خود در افتادند، چندان که 2000 تن از ایشان دستگیر و بهره شمشیر گشتند.

جعفر قلی خان به زحمت تمام از آن مهلکه بیرون شده راه چخور سعد گرفت و به قلعه

ماکو که معقلی منیع است در رفت و نایب السلطنه از پس این فتح بی کلفت خاطر به قلعه خوی درآمد و آن بلده را به پیر قلی خان قاجار شامبیاتی سپرده به طرف تبریز کوچ داد و از تبریز صورت حال را مکتوبی کرده ارسال حضرت پادشاه داشت و مورد الطاف شاهانه گشت و ملترمین رکابش که در روز نبرد کار مردان مرد کرده بودند به خلاع فاخره مخلی شدند.

اما از آن سوی چنان که رقم شد محمود میرزای افغان از کاشان آهنگ هرات کرد و چون به شهر یزد رسید، برادر خود فیروز میرزا را در آن بلده باز گذاشت و خود روانه خراسان گشت. امیر حسین خان طبسی و امیر علی خان عرب با لشکر خود به اعانت او از راه قاینات طریق فراه گرفتند و تسخیر قندهار را تصمیم عزم دادند. قیصر میرزای پسر شاه زمان که والی هرات بود اندیشه ایشان را در قصد پدر و فتح مملکت بدانست، در حال زمان خان دزاتی و تیمور خان تیموری و اسحق خان قرانی را به دفع ایشان فرمان داد و این جماعت با لشکرهای خود در فراه سر راه بر محمود میرزا گرفتند و نایره قتال بالا گرفت، بعد از حرب و ضرب لشکر قیصر میرزا شکسته شده و فراه به تصرف محمود آمد و بر عدد و اعداد سپاه بیفزود و به اتفاق امیر علی خان بر سر هرات براند و آن بلده را به محاصره انداخت. پس از روزی چند به اغوای قیصر میرزا مردم محمود میرزا طریق نفاق سپرده رایت خلاف برکشیدند و به تاراج لشکرگاه دست گشودند و پراکنده شدند.

امیر علی خان چون این بدید مردم خود را برداشته راه قاین پیش گرفت و محمود میرزا به فراه گریخت و کامران میرزا از فراه به یزد آمد و بعد از ورود موکب شهریار به طهران، فیروز و کامران به اتفاق جهانگیر خان به دربار شهریار آمدند و از آنجا بر حسب فرمان یک چند به توقف اصفهان مأمور گشتند.

اما محمود میرزا از فراه به مرو شاه‌یجان (1) آمد و از آنجا به بخارا شد تا مگر به استظهار شاه مراد اوزبک که بیگ جان لقب داشت کار به کام کند. در آنجا این مردی و مردانگی را

در قوت بازوی او ندید، لاجرم به بهانه زیارت بیت الله الحرام از نزد او بیرون شده راه خوارزم گرفت. والی خوارزم مقدمش را گرامی داشته، سامان او را ساخته کرد و روانه درگاه شهریارش نمود. بعد از ورود به طهران بر حسب فرمان در سرای آصف الدوله میرزا شفیع منزل نمود.

---

1- (1). نام شهری است از مشهورترین شهرهای خراسان قدیم که آنرا مرو خوانند.

و هم در این وقت که نیمه شهر جمادی الاخره بود دختر امیرگونه خان زعفران لورا با شاهزاده حسینعلی میرزا به شرط زناشوئی زفاف دادند و نیز این وقت میرزا مهدی علی خان ملقب به بهادر حشمت جنگ برحسب فرمان امنای دولت بهیه انگلیس و فرمانفرمای هندوستان در اواخر ربیع الاخر به درگاه شهریار آمد و تحف و هدایای فرنگستان و هندوستان که برای وداد طرفین و اتحاد دولتین حمل داده بود، پیش گذرانید و مورد اشفاق شاهانه گشت، و از دیگر سوی ایلچیان چرب زبان از جانب تیپو شاه [تیپو سلطان]، سلطان دار الملک دکن برسید و سه زنجیر فیل و دو قفس مرغ و افسری مرصع به جواهر پیش گذرانید و معروض داشت که مردم انگلیس 4 صوبه از 7 صوبه هند را متصرف گشته اند و هنوز چشم دارند که 3 صوبه دیگر را به دست کنند. متوقع آن است که اگر ما را با ایشان رزمی پیش آید، پادشاه ایران از پایمردی ما دست باز ندارد.

از پس این وقایع الله یار خان حاکم سبزواری در ضراعت بیرون شده، عفو عصیان را عریضه کرد و خواستار شد که دوشیزه [ای] که در سرای دارد به حضرت فرستد و میرزا اسد الله مستوفی دیوان اعلی انجام این خدمت را مأمور گشت. آن گاه پادشاه شاهزاده حسینعلی میرزا را به امارت فارس مأمور و چراغعلی خان نوائی را به وزارت او مفتخر فرمود و شاهزاده محمد قلی میرزا فرمانگزار مازندران شد و میرزا نصر الله به وزارت او نام بردار گشت.

از پس این وقایع شهریار دیندار فتحعلی شاه از بهر زیارت مضجع مطهر معصومه بنت موسی بن جعفر علیه الصلوة و السلام سفر دار الامان قم فرموده، فرمان رفت تا مدرسه جدید معروف به فیضیه را بنیان کردند و بر تذهیب قبه مبارکه و تعمیر مسجد امام حسن عسکری علیه السلام و تجدید دار الشفا و کاروانسرا و حمام و بازار، موقوفات بر آستانه مقدسه نیز حکم صادر شد. آن گاه از قم بیرون شده در غره شهر رمضان وارد طهران

گشت و از پس روزی چند ولیعهد دولت نایب السلطنه عباس میرزا حاضر درگاه آمد.

چون از سال هجرت 1800/1215 م. برفت حسن خان

قراگوزلو که مأمور به آوردن صبیۀ ابراهیم خلیل خان جوانشیر بود وارد طهران گشت و شهریار دختر ابراهیم خلیل خان را در سلك پرده نشینان عصمت منسلک ساخت.

و هم در این وقت معروض افتاد که يك تن از اعیان دولت انگلیس به رسم ایلچی تا حدود فارس طی مسافت کرده، فتحعلی بیگ نوری نایب ایشیک آقاسی به میزبانی او معین گشت و از طرف دیگر طره بازخان افغان از نزد شاه زمان برسید، معروض داشت که در مملکت ما مسموع افتاد که شهریار آهنگ خراسان فرموده، همانا سفر شهریار به خراسان موجب آسفتگی و پریشانی امصار و بلدان ماست، اگر سفر خراسان به دیگر وقت افتد از اشفاق شاهانه بعید نباشد.

### سفر پادشاه ایران به خراسان

فتحعلی شاه پاسخ او را متکوبی کرد که ما را از طلب ملك موروث و تسخیر خراسان تقاعد نخواهد رفت و اگر کسی را در این کار سخنی باشد با زبان شمشیر جواب خواهد گرفت. و يك تن از خدام اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان را رفیق طره باز خان ساخته رخصت انصراف داد. آن گاه نایب السلاطنه را به سوی آذربایجان گسیل فرمود و سلیمان خان و ابراهیم خان و رضاقلی خان دولّو را ملتزم رکابش ساخت و صادق خان شقاقی را که هیچ گاه از راه شقاق و نفاق نمی گشت به جهان دیگرش جای داد و حکومت سراب و گرمود را به سارو خان برادرش مفوض فرمود و محمد علی سلطان برادر دیگرش را به لقب خانی مفتخر ساخته، سواران شقاقی را بدو سپرد. آنگاه سفر خراسان را تصمیم عزم داد.

نخستین اعتضاد الدوله ابراهیم خان قاجار را با 10000 تن مرد لشکری روز دوشنبه دوم ذیحجه الحرام به تسخیر آق قلعه و تدمیر الله یار خان از پیش بیرون فرستاد و

مهدیقلی خان دولّو و حسین خان قاجار قزوینی را متفق او ساخت و فتحعلی شاه روز دوشنبه نهم ذیحجه از طهران خیمه بیرون زد و در منزل نمکه، 5 روز به عرض سپاه پرداخت. میرزا اسد الله خان نوری وزیر لشکر نیک و بد

سپاه را باز نمود و آلات و ادوات ایشان را بساخت. و در پنجم محرم وارد اراضی مزینان شد و سرپرده افراخته کرد و شاهزاده حسینقلی خان را با جماعتی از لشکر مأمور به محاصره سبزواری فرمود و خود فرمان داد که مردان لشکر، ینگی قلعه را که حصنی حصین و از مستحدثات الله یار خان بود مفتوح سازند و لشکریان به حکم یورش آن قلعه را گرفته با خاک پست کردند و از آنجا کوچ داده به ظاهر سبزواری فرود شد و آن بلده را به محاصره گرفت و حسینقلی خان را فرمود تا از آنجا کوچ داده به تسخیر نیشابور پردازد.

مع القصة چون کار بر مردم سبزواری صعب گشت، الله یار خان از در زاری و ضراعت بیرون شد و دخترش را که تا این زمان به ممانعه می داشت به همراه میرزا اسد الله مستوفی روانه دربار نمود تا در سلك جوارى حریم سلطنت باشد؛ و نیز خواستار آمد که این پیر 70 ساله را از احضار به حضرت معاف دارند تا از جان و مال اطمینانی به دست کرده دیگر وقت ملتزم رکاب شود.

و هم در این زمان دیگر باره، طره باز خان افغان با تحف و هدایا از نزد شاه زمان برسید و از قبل او ملتمس گشت که از تمامت خراسان، الله یار خان و جعفر خان بیات از آن عصیان و طغیان که از پیش کرده اند عظیم خوفناک اند، تواند بود که شهریار روزی چند امان دهد تا پس از برخاستن لشکر از نزدیک ایشان اطمینانی به دست کرده حاضر حضرت شوند و اگر جز این کنند حجت برایشان تمام باشد، باز ابطال رجال برقرارند و تیغ و سنان زدوده دارند.

شهریار ملتمس او را به اجابت مقرون داشت و حکم داد تا لشکر از نهب و غارت دست باز گیرند و حسینقلی خان را از کنار نیشابور طلب داشت و شاهزاده محمود افغان را که ملتزم رکاب بود به جای گذاشت و با سرکردگان خراسان حکم رفت که در اسعاف و انجاح مقصودش که تسخیر کابل و قندهار است دست باز ندارند و بیست و هفتم شهر صفر از ظاهر سبزواری کوچ داده راه برگرفت و در منزل

اسفراین، حسینقلی خان به درگاه پیوست و در آق قلعه، ابراهیم خان اعتضاد الدوله برسید و ابراهیم خان عرب و عجم به توقف مزینان مأمور گشت. و از آنجا طی مسافت کرده 14 روز در چمن کالپوش برای

نظم طایفه کولان و یموت توقف فرمود و از آنجا به سمنان آمده، بساط عیش و عرس شاهزاده محمد ولی میرزا را به پای برد.

و چهاردهم ربیع الاخر وارد طهران گشت و پس از روزی چند به قزوین سفر کرده و شاهزاده نیرومند محمد علی میرزا را که حکمران آن اراضی بود نواخت و نوازش فرمود و بساط نکاح و زفاف برای او بگسترد و نواب ابراهیم خان را به نظم گیلان مأمور ساخته و خود مراجعت به طهران فرمود و نایب السلطنه عباس میرزا از آذربایجان برای تقبیل سده سلطنت به طهران آمد.

### رسیدن ایلچی انگلیس به طهران

و این هنگام فتحعلی بیگ نایب ایشک آقاسی که به میزبانی ایلچی انگلیس مأمور بود با ایلچی برسید و چند قطعه الماس و چند سنگ آینه و مروحه صندل و عود و دیگر اشیاء نفیسه که از فرنگ و هند، ایلچی حمل داده بود پیش گذرانید و نامه فرمانگزار هندوستان برسانید.

شهریار فرستادگان را نیک بنواخت و حاجی خلیل خان ملک التجار را به ابلاغ جواب نامه و تشدید معاهدات دوستانه به همراه سفیر مأمور ساخت. آن گاه حاجی محمد حسین خان بیگلربیگی اصفهان را فرمان داد که در اصفهان میان عمارت چهل - ستون و بهشت آئین حرمسرای شاهانه برآورد. و هم بفرمود تا در کنار رودخانه ود که معبر قوافل مازندران [بود] ریاطی استوار برافراختند؛ و هم ریاطی در کناره گرد که 5 فرسنگی طهران است بنیان فرمود.

و در سنه 1216 ه. / 1801 م. ستر کبری، والده شهریار فتحعلی شاه زیارت عتبات عالیات را تصمیم عزم داد و برحسب فرمان، نوروز خان قاجار ایشیک آقاسی ملتزم هودج و ملازم عماری گشت و از مرمر سنگی که برای قبر شاه شهید مصور و منقر کرده بودند ایشان به نجف اشرف حمل داده بر سر مزارش نصب کردند.

از پس این وقایع چون الله یار خان قلیجه و جعفر خان بیات ضمانت شاه

زمان افغان را نیز وقعی ننهادند و پیمان بشکستند و حاضر حضرت نشدند قلع و قمع ایشان در شریعت ملک واجب افتاد، لاجرم اعتضاد الدوله ابراهیم خان را با 20000 پیاده و سوار مأمور به تسخیر سبزوار فرمود و محمد خان دولو و پیر قلی خان شامبیاتی و جمعی دیگر از اعیان درگاه [را] با او همراه کرد. و حکم رفت که امیرگونه خان زعفران لو و ابراهیم خان شادلو و دیگر خوانین خراسان به لشکرگاه ابراهیم خان پیوسته شوند و دقیقه [ای] از سبی و نهب و غارت و خسارت و شکستن و بستن فرو نگذارند. و نظام الدوله سلیمان خان قاجار را با 15000 سوار به دفع جعفر خان بیات و فتح نیشابور مأمور نمود.

### خاتمه کار حاجی ابراهیم خان شیرازی

و این هنگام چون هر خطری را خطری و هر کمالی را عین الکمالی در دنبال است، زوال دولت اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی فراز آمد. همانا از این پیش مرقوم افتاد که حاجی ابراهیم خان و برادرانش سر از خدمت لطفعلی خان زند برتافتند و شهر شیراز را با خزاین و دفاین و زن و فرزند لطفعلی خان به کارداران آقا محمد شاه سپردند.

شاه شهید که سلطانی حق شناس و پادشاهی کارآگاه بود، در ازای این خدمت روز تا روز بر مکانت و منزلت او افزود تا از کمال قرب و قربت به وزارت اعظم مباهی آمد و در ممالک پادشاهی آمر و ناهی گشت.

بعد از انقضای دولت شاه شهید، شهریار نامور فتحعلی شاه نیز او را به منصب وزارت بازگذاشت و بی مواضعه و مواعظه و مشاورت و محاورت او هیچ امری را فیصل نمی فرمود. لاجرم بر تمامت بزرگان درگاه و سرهنگان سپاه زبردست گشت و فرزندان و خویشاوندان خود را هر یک در مملکتی از ممالک شهریار فرمانگزار نمود. چندانکه هیچ قریه [ای] از استقرای او مسلم نمی رفت و هیچ خطری از استکشاف او معاف نمی افتاد.

این غلبه و استیلا در خاطر شهریار ناگوار آمد و تنمّر پادشاهانه مکانت او را تا بدین جا در ممالک برتتابید، اما با این همه این حمل گران را به وقار ملکی و سکون سلطانی برمی تافت و آثار خوف و استشعار در دل او راه نمی داد.

مردم مفسد و حاسد که در حاشیه سلطنت راه داشتند کدورت ضمیر پادشاه را از وزیر کار آگاه تفرس نمودند و با یکدیگر مواضعه نهاده به تشبیب و تقریب و کنایت و تصریح در حضرت شهریار معروض داشتند که:

حاجی ابراهیم خان دست اقتدارش در اخذ نواصی (1) ادانی و اقصای یکسان است و اینک مملکت ایران در انگشت او مانند یک حلقه انگشتری است که به هر سوی خود داند بگرداند و از بیم آنکه پادشاه که صاحب تخت و تاج است روزی باز پرس کند که مال و خراج ایران را خاص خویش و خویشاوندان خود ساختی و به دیگر چاکران ما که سالها رنج دیدند و شکنج یافتند نپرداختی، اینک پیوسته خاطر پادشاه را آشفته می خواهد و اعدای دولت را از دور و نزدیک انگیخته می دارد، تا شاه را مجال سؤال نماند و او را عقاب و نکال نتواند.

و چند طغرا مکتوب که هر یک را از قبل او به خصمی از دولت نگار داده و خاتم او را بر آن نهاده بودند، به حضرت آوردند.

و این جمله ملحوظ شهریار افتاد و آتش غضب سلطانی زبانه زدن گرفت و از بیم آنکه مبادا چون حاجی ابراهیم خان را به موقف عتاب و عذاب باز دارد و فرزندان و برادران او که در اطراف ممالک فرمانگزارند سر به فتنه و فساد بردارند، این راز را در ضمیر نهفته داشت و از بهر دفع هر یک از خویشان او یک تن از غلامان جلادت شعار را معین فرمود و ایشان را در نهانی القا کرد که:

در غره شهر ذیحجه بساط زندگانی حاجی ابراهیم خان را در خواهم نوشت. شما هر یک در کاشان و اصفهان و بروجرد و شیراز و دیگر بلاد می باید روز اول ذیحجه برادران و فرزندان او را از پای در آورید و اگر زودتر از این روز بدیشان رسیدید کار بر وفق و مدارا کنید تا غره ذیحجه در رسد.

و هر یک را مثالی و منشوری بر قتل و دفع خویشان حاجی

ص: 112

---

1- (1) نواصی جمع ناصیه: بمعنی موی پیش سر، بالای پیشانی، است و اخذ نواصی یعنی گرفتن موی پیش سر، کنایه از قهر و غلبه بردشمن است چه کسی که موی پیش سرش در چنگ دشمن باشد، مقهور دست او خواهد بود، و ادانی: بمعنی نزدیکتران، و اقصای: بمعنی دورتران است.



و منشوری جداگانه که از بهر ایشان بهانه ورود آن بلاد باشد نیز بسپرد.

و این جمله از پی انجام این خدمت بیرون شدند و چون غره ذیحجه پیش آمد حاجی ابراهیم خان را در پیشگاه سلطنت باز داشت و از کردار او به خشم و خشونت باز پرس فرمود و مکاتیب او را يك يك بر وی بنمود. حاجی ابراهیم خان چندانکه تبری نمود و عرض کرد که «مرا از این مکاتیب خبری نیست؛ بلکه این مکیدت، اهل حقد و حسد کرده اند» استوار نیفتاد و حکم رفت تا هردو چشم جهان بینش را از بن برآوردند و زبانش را که در این هنگام بر زیان خویش زبانه زن بود قطع کردند، آن گاهش مغلولا با زن و فرزندان که نیز هریک زخمی و جراحی جداگانه داشتند در قزوین جای دادند و هم از آنجا به جهان دیگرش کوچ فرمودند.

اموال و ائقال او و فرزندان و دیگر خویشاوندانش که هم در غره ذیحجه گرفتار شدند مأخوذ گشت و کار صدارت اعظم يك باره بر میرزا شفیع مفوض و مسلم آمد.

### طغیان شاهزاده حسینقلی خان بار دیگر

هنوز مورد ضمیر شهریار از این کدورت صافی نبود که مخالفت شاهزاده حسینقلی خان با برادر دادگر مکشوف افتاد و آن چنان بود که فتحعلی شاه بعد از قلع و قمع حاجی ابراهیم خان در ششم صفر المظفر از بهر صید کردن و نخجیر افکندن به اراضی لاریجان و لار و نوا بیرون شد و در آنجا معروض درگاه داشتند که حسینقلی خان از آن روز که به حکومت کاشان مأمور گشته به کبر و خیال سلطنت روز برده، خاصه از آن هنگام که محمد قاسم بیگ بیرانوند که وقتی به ملا بارانی ملقب و زمانی ملا محمد نام داشت و به هر زمان و هر مکان به اقتضای وقت به نامی و لقبی بر می آمد به کاشان رفت و نام خود را محمد قاسم گفت، چون مدعی کار صناعت و صنعت کیمیا بود، حسینقلی خان برای اعداد کار سلطنت مقدم او را مبارك شمرد. و بعد از روزی چند سیدی که از پیش با محمد قاسم خان عقد موالات محکم داشت و در فنون نیرنگها توانا بود برسد و به شور و صوابدید

محمد قاسم خان ساز زهد و عبادت ساخته کرد، چندان که در میان مردم به تقوی و کرامات مثل گشت و حسینقلی خان به شوق فراوان او را به مجلس خاص طلب نمود و از باطن او استمداد در کار سلطنت فرمود.

سید به دستگیری نیرنگ صورت شیری بدو آشکار کرد تا يك باره عقل او را بشیفت.

آن گاه گفت سلطنت آن وقت توانی کرد که از سخن و صلاح محمد قاسم خان بیرون کار نکنی. لاجرم این سخن در خاطر حسینقلی خان جای کرد چنان که هر شب که مجلس از بیگانگان پرداخته می کرد، چون غلامان درم خریده در نزد محمد قاسم خان به پای می ایستاد.

چون محمد قاسم خان این مکان و عظمت بدست کرد، نخستین فرمود تا حسینقلی خان اعیان درگاه خود را که از مخالفت او با برادر اکراه داشتند بعضی را نابینا و برخی را محبوس کرده اموال ایشان را مأخوذ داشت و در نیمه ربیع الاول شاهزاده محمد تقی میرزا را که سپرده او بود از کاشان برداشته با مردم خود به جانب نطنز کوچ داد. و از نطنز نیز جمعی پیاده فراهم کرده، به سرعت تمام به شهر اصفهان درآمد. و مذکور ساخت که بر حسب امر پادشاه حاجی محمد حسین خان از حکومت اصفهان معزول و چون شاهزاده محمد تقی میرزا منصوب است، حاجی محمد حسین خان از این خیر فرار کرد و تا مردمان بر صدق و کذب این سخن غوری می کردند، بر اصفهان دست یافت و به اخذ اموال مردم مشغول شد و نقش زر و سیم به نام خویش کرده، محمد قاسم خان را به وزارت برکشید.

بالجمله چون فتحعلی شاه اصغای این داستان فرمود سخت غضبناک شد و جان - محمد خان و حسینقلی خان قاجار را با گروهی انبوه از پیش روانه نمود و نایب السلطنه عباس میرزا را در طهران امر به توقف فرمود و میرزا شفیع صدر اعظم را ملازم خدمت او کرد.

و هم در این وقت نواب سلیمان خان و ابراهیم خان که مأمور به خراسان بودند به درگاه آمدند و نادر میرزای افشار برادر خود عباس میرزا را برای تقبیل آستان پادشاه و عذر خود از حاضر نشدن به درگاه ایشان متفق

مع القصه شهریار با ابطال رجال در اوایل شهر ربیع الاول خیمه بیرون زد و راه اصفهان برداشت. از آن سوی چون حسینقلی خان این بشنید طاقت درنگ از بهر او نماند. لاجرم قلعه اصفهانک را که معقلی منیع بود، از حبوبات و غلات آکنده کرده، بعضی از مردم خود را به حفظ و حراست بازداشت و حاجی جعفر خراسکانی را در اصفهان به نیابت خود بگماشت و خود به صوابدید محمد قاسم خان به طرف سیلاخور کوچ داد تا از مردم بیرانوند و باجلان لشکری کند.

و این هنگام حسینقلی خان را محمد قاسم خان همی و سوسه می افکنند که چون از این پیش با فتحعلی شاه راه مخالفت سپردی و در میدان جنگ لشکریان را گذاشتی و با برادر پیوستی، بسیار کس را به مهلکه انداختی و بسیار خاندانها ویران ساختی، هم اکنون مردمان از پیوستن با تو بیمناک اند که مبادا باز با برادر کار به مداهنه و مصالحه کنی و ایشان را عرضه هلاک و دمار سازی. اگر خواهی مردم از دمسازی تو با برادر ایمن شوند و یکدل با تو پیوندند، شاهزاده محمد تقی میرزا را با تیغ بگذران.

حسینقلی خان فرمود تاکنون آنچه گفتمی به کار بستم و اگر سودی نبردم دم نردم؛ اما این کار نخواهم کرد؛ زیرا که محمد تقی میرزا فرزند من است و برادر، او را به فرزند من باز داده. اما از آن سوی فتحعلی شاه با لشکرهای ساخته به شهر اصفهان درآمد و حاجی جعفر خراسکانی فرار کرده به قلعه اصفهانک گریخت و نواب ابراهیم خان به استخلاص حصار و هلاک و دمار او مأمور شد و شهریار بر قفای حسینقلی خان به طرف گلپایگان رهسپار آمد و در آنجا معروض حضرت افتاد که حسینقلی خان به دمدمه محمد قاسم خان به اراضی سیلاخور در رفت، به امید این که قبایل بیرانوند و باجلان که محمد قاسم خان خود را از قبیلۀ ایشان می شمارد، بر سر او انجمن شوند. این معنی صورت نسبت و محمد علی خان از بروجرد و آقاجان قاجار از سیلاخور نیز جنگ او را ساخته شدند.

لاجرم حسینقلی خان از سیلاخور به ارض کمره تاخت و محمد قاسم خان چون از آن همه نیرنگها رنگی نبست و تدبیر خود را با تقدیر راست نیافت، خواست از میانه به طرفی گریزد، خاصان حسینقلی خان بر مکنون خاطرش مشرف شده راز او را مکشوف داشتند. حسینقلی خان او را گرفته کند و زنجیر برنهاد و بازداشت. پس از 2 روز به همان شعبده ها که دانست و توانست، بند بگسیخت و بگریخت و چنان بشتافت که کس نشانش نیافت و حسینقلی خان بعد از فرار او بیچاره وار راه دار الایمان قم پیش گرفت، باشد که در آنجا از جان امان یابد.

شهریار بعد از اطلاع بدین اخبار از بهر آنکه مبادا به طرف دیگر گریزد و فتنه دیگر انگیزد از هر جانب لشکری به اخذ او پراکنده ساخت و خود نیز به طرف قم بتاخت. از میانه اسمعیل خان دامغانی به حسینقلی خان رسید، حسینقلی خان چون او را بدید تفنگ خویش را به سوی او بداشت تا مبادا از وی آسیبی بیند. اسمعیل خان عرض کرد که از من با تویانی نرسد، جز اینکه برحسب فرمان پادشاه بهر جانب کوچ دهی با تو همراه خواهم بود. پس هم چنان حسینقلی خان با تفنگ ساخته به جانب اسمعیل خان نگران و قطع مسافت می فرمود تا به شهر قم درآمد و در عتبه مقدسه معصومه علیها السلام جای کرد و اسمعیل خان نیز در پهلوی او بنشست و از دنبال ایشان فتحعلی شاه با مردان سپاه برسید.

شاهزاده محمد تقی میرزا نخستین به حضرت پادشاه شتافته شرف اندوز دربار شد و از دیدار پدر شاد خوار گشت و حسینقلی خان در حریم حرم شمشیر به گردن آویخته به قدم زاری و ضراعت روی بر خاک نهاد و خاکساری از حد بدر برد. شهریار دیگر باره بر وی بیخشود و گناهِش را نادیده انگاشته سرش از خاک برگرفت و خاک از چهره اش بسترد. ستر کبری و مهد علیا والدة شاه نیز زبان شفاعت بگشود و شهریار را بر عفو جرم برادر ناچار ساخت، لاجرم حکم فرمود که یک چند از زمان در شهر قم

متوقف باشد، آن گاه بعضی از پیوستگان او را از قبیلهٔ بیرانوند و باجلان و دیگر طوایف که دستگیر بودند طعمهٔ شمشیر فرمود. و از قم کوچ داده در اوایل جمادی الاولی وارد طهران گشت.

### محبوس شدن حسینقلی خان

بعد از چند مدّت مردم قم و زایرین آن حرم از سوء سلوک حسینقلی خان بنالیدند، پس حکم رفت تا او را به طهران آورده در قریه [ای] از قرای شمیران محبوس داشتند و از بهر حبس خانهٔ او حصاری معکوس کردند که مثقب و مردرو آن از سوی بیرون بود تا مبادا وقتی در اندرون قلعه طغیان کند و خویشتن داری بتواند. و همچنان در آنجا می زیست تا آن گاه که هم در این سال والدهٔ شهریار وداع جهان گفت. پس فرمان رفت تا مردم دژ خیم برفتند و او را از هردو چشم نابینا ساختند و یک سال دیگر بزیست، آن گاه در طریق خراسان جان بداد.

اما از آن سوی بعد از آنکه نواب ابراهیم خان دست از محاصرهٔ سبزوار بازداشت و از سفر خراسان باز آمد، از قضا قلیچ آقا برادر الله یار خان قلیچه در مدافعهٔ با ترکمانان مقتول گشت و الله یار خان بعد از قتل برادر که هم پشت و پشتوان او بود، سخت ضعیف و ناتوان گشت و دیگر نیروی جنگ و مجال درنگ در خود نمی دید. لاجرم ولیعهد دولت،

نایب السّ لطنه عباس میرزا را به شفاعت خویش برانگیخت و دست توسّل به عفو خسروانه زده با زن و فرزند و اقوام و اتباع به طهران آمد و از شهریار نواخت و نوازش یافته قریهٔ اشتهاورد قزوین را هم که در زمان پیشین مسکن قبیلهٔ قلیچی بود به سیورغال او مقرر گشت و میرزا محمّد خان قایخلوی قاجار به حکومت سبزوار مفتخر گشت.

و هم در این سال ملک الشعرا آقا فتحعلی کاشانی که در رزانت رأی و امانت طبع و سلامت سلیقه و استقامت طریقه موصوف بود مأمور گشت که به خطهٔ رشت رفته به دست استادان صیاعت و شناختگان صناعت ضریحی از سیم مشبک برای صندوق مبارک ابی عبد الله الحسین علیه الصلوة والسلام برآورد و مرثی شهریار را که خود در شهادت آن حضرت به نظم کرده در کتیبهٔ آن ضریح مکتوب دارد. آقا فتحعلی

در این خدمت که سعادت دینی [دنیا] و عقبی را آکنده گنجی بود 5 ماه تمام رنج برد و آن ضریح را حمل داده در طهران از پیشگاه نظر پادشاه بگذرانید.

و چون از این پیش اندیشه ناصواب حسینقلی خان را در کاشان همه روزه در حضرت پادشاه باز می نمود و صدق لهجه او در پایان کار مکشوف افتاد، این زمان که کار حسینقلی خان به کران رفته بود، پادشاه حق شناس در پاداش آن صداقت و ازای [این] خدمت آفا فتحعلی را به لقب خانی سرافراز داشت و حکومت قم و کاشان و نطنز و جوشقان و سایر بلوک را بدو گذاشت.

اما آن ضریح مطهره را چون این هنگام اراضی عتبات عالیات از فتنه عبد العزیز و پسرش سعود آشفته بود، محمد حسین خان قراگوزلو در سنه 1218 ه. / 1803 م. حمل داده بر صندوق منور پیرایه ساخت.

### **بیان ظهور سعود بن عبد العزیز و خرابی کربلا و قتل سکنه آن بلده طیبه و تتمه احوال شهریار نامدار فتحعلی شاه قاجار**

#### **اشاره**

عبد الوهاب نامی از عرب بادیه سفر بصره کرد و در نزد یک تن از علمای بصره که محمد نام داشت یک چند از زمان متعلم بود، آن گاه از آنجا به اراضی ایران آمده در اصفهان متوقف گشت و در نزد علما به تحصیل علم نحو و صرف و معانی پرداخت و نیز از اصول و فقه بهره تمام به دست کرده در مسائل شرعیه آغاز اجتهاد نهاد و در اجتهاد خویش اصل و فرع دین، چنین نهاد که خدای فرد، رسل و رسائل بفرستاد و پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله قرآن بیاورد و دین خویش بنمود و بعد از او خلفا هر یک مجتهدی بودند مانند ابو بکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام و شافعی و ابو حنیفه و [امام] جعفر صادق علیه السلام. بدین گونه مجتهدی از پی مجتهدی برسید و باید مجتهدین استخراج مسائل از کتاب خدای کنند

و بسیار چیز را بدعت دانست. از جمله بنای قباب عالیّه بر قبور ائمه و انبیا و تذهیب بقاع به زر و سیم و موقوف داشتن اشیاء نفیسه در مضاجع متبرکه و طواف مراقد ایشان و تقبیل عتبه را شرك دانست و مرتکبین این اعمال را با بت پرستان برابر نهاد و همی گفت بت پرستان آن صور که از سنگ و زر می کردند و پرستش می نمودند شفعا می دانستند نه خالق اشیا، و این مردم که تقبیل و طواف سنگ و زر می کنند و صاحب بقعه را شفیع می دانند نیز بت پرستان باشند.

مع القصّه با این عقاید از اصفهان با وطن خویش مراجعت کرده با عبد العزیز که یکی از مشایخ عرب بود بیوست و او را با خود در این عقاید همدست کرد و از آنجا که هرکس را هوای سروری بر سر آید و در دین مستقیم راسخ نباشد، این گونه مستحذات و بدع را در دین اسباب وصول به مطلب شناسد، لا-جرم عبد العزیز پذیرفتار این ترهات گشت و هرروز در رواج این کیش مردم خود را فراهم کرده با مشایخ اعراب رزم همی داد، چندانکه او را قوتی و قوامی به دست شد. آن گاه در ارض درعیّه حصنی حصین برآورد و دست به نهب و غارت بگشاد، چندانکه در آن نواحی حاکم نافذ فرمان گشت و پسرانش به حد رشد و بلوغ رسیدند. سعود که فرزند اکبرش بود و شجاعتی به کمال داشت در اراضی عرب جنگها کرد و جلادتها نموده بر نفاذ امر پدر بیفزود.

این هنگام عبد العزیز را به خاطر آمد که بر قلعه نجف اشرف تاختن کرده قبه مبارک را پست کند و موقوفات بقعه شریفه را برگیرد و زایرین آن حضرت را که به گمان خود بت پرست می پنداشت مقتول سازد. پس لشکری به سعود داده او را بدین مهم مأمور داشت و سعود با مردم خود به طرف نجف اشرف سرعت نمود و قلعه نجف را به محاصره انداخت و چند کرت یورش به قلعه برده، مقصود حاصل نکرد و از آنجا بی نیل مرام مراجعت کرده، آهنگ کربلا نمود و با 12000 تن از ابطال رجال خود چون سیلاب بلامغافصه به کربلا درآمد و این هنگام بامداد روز عید غدیر بود.

پس نخستین تیغ بی دریغ در سکنه آن بلده نهاده 5000 تن از مرد و زن مقتول ساختند و ضریح مبارك را درهم شکستند و آلات زر و سیم و جواهر رنگین و لآلی ثمین که سالهای فراوان از هر کشوری و کشورستانی بدان جا حمل داده و خزینه نهاده بودند به نهب و غارت برگرفتند و قنادیل زرین و سیمین را فرود آوردند و خشتهای زر احمر را از ایوان مطهر باز کردند و چندانکه توانستند در تخریب آثار و بنا کوشش کردند و بعد از 6 ساعت از شهر بیرون شدند و اشیاء منهبوبه را بر شتران خویش نهاده، به جانب درعیّه کوچ دادند.

### سفر شهریار تاجدار به خراسان در سنه 1217 هـ. / 1802 م

اکنون بر سر داستان شویم چون از سال هجرت 1217 برفت، شهریار ایران فتحعلی شاه از پس آنکه بساط جشن نوروزی در نوشت، نظم خراسان را تصمیم عزم داد. نخستین ابراهیم خان اعتضاد الدوله را با 10000 تن سواره و پیاده از پیش روی بیرون فرستاد و هم منشوری به عبد العزیز کرد که اگر اموال منهبوبه را بدان ارض مقدّس باز

نفرستی و از ادای دیت کشتگان خودداری کنی در فصل شتا که سورت حرارت هوا بشکند خاک درعیّه را به سنابک فرس فارسان به باد خواهم داد و خطابی به سلیمان پاشا والی بغداد نگار داده به دست اسمعیل بیگ بیات غلام بدو فرستاد که اگر اولیای دولت عثمانیه را مضایقت نرود ما لشکری به دفع عبد العزیز برانگیزیم و اگر نه قبل از آنکه کار او استوار شود از هلاک و دمارش خودداری نکنید.

سلیمان پاشا استرداد اموال منهبوبه و دیت مقتولین را بر خود نهاد و معروض داشت که اعداد دفع فتنه او را کرده ایم و دیر نباشد که يك باره آثارش از لوح جهان سترده شود؛ لکن سلیمان پاشا را روزگار به پایان رفت و به جهان دیگر شتافت و عبد العزیز را قوت بر زیادت شد.

مع القصه شهریار آنگاه با لشکری دریا موج رهسپر خراسان شد. بعد از طی مسافت در ظاهر شهر مشهد لشکرگاه کرده، آن بلده را به محاصره انداخت و



حسین خان قاجار - قزوینی را با جماعتی به دفع ممش خان کرد زعفران لو و تسخیر قلعه چناران مأمور داشت. اما چون از امتداد مدت محاصره بلای غلا در شهر مشهد بادید آمد مردم شهر میرزا مهدی مجتهد را که فحلی نامور در میان علمای عصر بود به شفاعت برانگیخته عرض کردند که ما را قوت مخالفت با نادر میرزا نیست و از این محاصره جمعی بی گناه تباہ گردند، متوقع از کرم شاهانه تواند بود که بر مسلمانان ببخشایند و فتح این حصار را به وقتی دیگر موقوف فرمایند. شهریار ملتمس ایشان را به اجابت مقرون داشته از کنار مشهد راه طهران برگرفت.

چون در اراضی سمنان فرود شد، قیصر میرزا پسر شاه زمان افغان به درگاه آمد از بهر آنکه محمود میرزای افغان چنان که مرقوم شد بعد از رخصت سفر به جانب قندهار و صدور احکام شهریار به بزرگان خراسان در اعانت او به بلده قاین آمد و اعداد لشکر کرده راه افغانستان پیش گرفت و در اراضی قندهار این خبر پراکنده شد که اینک شاهزاده محمود از شهریار ایران فتحعلی شاه استمداد کرده، به حکم او لشکری ساخته و بدین جانب تاخته، افغانان را این خبر آشفته خاطر کرد و جنگ او را از صلاح و صواب دور دانستند، لاجرم او را پذیره شده بی زحمت و کلفتش به قندهار درآوردند و کمر خدمتش بر کمر میان استوار کردند.

شاهزاده محمود این معنی را به فال نیک گرفته، پسر خود کامران میرزا را در قندهار به

حکومت بازداشته با لشکری جنگجوی آهنگ کابل کرد. و از آن سوی زمان شاه با سپاهی لایق از کابل بیرون شده در برابر برادر صف برزده و از هردو سوی مردان جنگ صف برانگیختند و تیغ برآهیختند، فراوان خونها به خاک ریخته شد و خاک با خون آمیخته شد و در پایان کار لشکر شاه زمان بشکست و خود نیز به دست شد. شاهزاده محمود بفرمود تا هردو چشمش را از بن برآوردند و به قوت تمام ضجیع سلطنت و همخوابه دولت گشت.

قیصر میرزا پسر شاه زمان که در هرات نشیمن داشت، چون خبر بشنید تاب درنگ نیاورده و شهر هرات را به فیروز میرزای برادر اعیانی شاهزاده محمود گذاشته راه فرار پیش گرفت و در شهر سمنان به درگاه پادشاه پیوست و یک زنجیر فیل با بعضی اشیاء دیگر پیش گذرانید و مورد تقدات ملکانه گشت.

و هم در این سال دختر میرزا محمد خان دولوی قاجار را که بلقیس سبای عصمت و رابعه شهر بند عفت بود، از بهر ولیعهد دولت نایب السّلمطنه عباس میرزا عقد بستند و شرط سور و سرور به پای بردند. از پس این عیش و عرس بزرگان افغان که ملازم رکاب شاه زمان بودند، رخصت بار یافته در پیشگاه سلطنت جبین ضراعت بر زمین نهاده، عرض کردند: که فتوت و کرم پادشاه مآب و مناصب (1) پناهندگان است و هیچ کس را ندانیم که بدین حضرت فراز آید و بی نیل مقصود باز شود. اینک قیصر میرزا که از ترکتاز دشمن تافته و بدین درگاه شتافته، از طریق کرم و کرامت دور است که محروم و مأیوس هجرت کند.

شاه را از چاپلوس ایشان دل به مهر مأنوس گشت و شاه زمان را به خلعت گرانها و شمشیر مرصع دل به جای آورد و بزرگان خراسان را فرمان کرد که از اعانت او دست باز نگیرند و شاهزاده محمد ولی میرزا را به فرمانگزاری مملکت خراسان منشور داد و مسرور داشت. و خود به طرف مازندران سفر کرده، بعضی از قبایل ترکمانان که طریق بی فرمانی گرفته بودند، گوشمالی به سزا داد و بر در اطاعت و انقیاد بداشت و از آنجا به دامغان کوچ داده 20 روز بیود آن گاه مراجعت به طهران فرمود.

اما از آن پس که محمد ولی میرزا حکومت خراسان یافت با لشکری که ملازم رکابش بود بدان اراضی شتافت و در ظاهر مشهد مقدس لشکرگاه ساخته، آن بلده را به محاصره انداخت و راه بیرون شدن و درآمدن بر مردم شهر مسدود

ص: 122

کرد. آن گاه حسین خان قاجار را در آنجا استوار بداشت و خود آهنگ نیشابور کرد. بعد از کوچ دادن شاهزاده، حسین خان

کار بر اهل شهر صعب کرد و مردم را توان سختی و محنت نماند، لاجرم در روضه مقدسه به نزد میرزا مهدی مجتهد که نسب با خاندان نبوت داشت و در علم و عمل تحریری یگانه و خبری فرزانه بود، انجمن شدند و فریاد و افغان برداشتند و از نادر میرزا و زحمت محاصره و قحط و غلا عظیم بنالیدند.

### شهادت میرزا مهدی مشهدی به دست نادر میرزا

نادر میرزا چون این غوغا بدانست فهم کرد که دیگر مردم شهر با او از در مهر نخواهند رفت و دفع بیگانه نخواهند داد، با خود گفت بعید نباشد که اگر دیر ماند به دست دشمن اسیر گردد، ناچار کار فرار به ساز کرد و بر اسب خویش برنشست و چنان دانست که مصدر این شرّ جناب میرزا مهدی است و مردم به پشتوانی او در این غوغا همدست شده اند. بدین خیال باطل آن غافل ذاهل، نخستین به نزدیک صحن مقدس راند و جناب میرزا مهدی را پیام داد که من اینک به ناچار ساخته فرارم و با تو وصیتی دارم، اگر از در مردمی درائی و کلمات مرا اصغا فرمائی از خوی سیادت و روش کرامت بعید نباشد.

جناب سید که سند صداقت و صفا بود و از عقیدت و مکیدت آن بدبخت خبری نداشت، بفرمود تا به روی او در بگشودند و او را در آوردند. چون نادر میرزا، جناب سید را دیدار کرد بی توانی شمشیر آبدار برکشید و چنان فاضل دینداری را که شهید ثالثش لقب دادند، شهید ساخت و بر اسب خود برنشست، و هم در آن تاریکی شب از دروازه به در شد و راه فرار پیش گرفت.

شامت این کردار ناستوده چشم او را پرده [ای] پیش گذاشت که از اول شب تا بامداد همی تاختن کرد و چنان می پنداشت که 30 فرسنگ از لشکرگاه دور افتاده، چون صبح برسید و آفتاب بر آمد افزون از فرسنگی راه نبریده بود. لاجرم لشکری که از دنبال او می شتافتند بی کلفت او را دریافتند و دستگیرش نموده، کنده

و زنجیر برنهادند و به جانب طهران کوچ دادند. شهریار دادگر به کیفر آن کردار نابهنجار فرمان داد رشته [ای] در کردنش افکندند و سخت بکشیدند تا خپه شد و جان بداد.

**وقایع سال 1218 ه. / 1803 م.**

### اشاره

چون از سال هجرت نبوی صلی الله علیه و آله 1218 عام برفت شهریار ایران فتحعلی شاه را سفر آذربایجان فرض آمد، چه از این پیش مرقوم افتاد که در زمان دولت شاه شهید، ارکلی خان والی تفلیس از خورشید کلاه پادشاه روس استمداد کرده لشکری فراوان به سرداری قزل ایاق از دربند عبور کرده در ارض مغان خیمه زدند. روزی چند برنیامد که خورشید کلاه از جهان درگذشت، الکسندر پاولیچ که فرزندزاده او بود به تخت ایمپراطوری جای کرد و مقاتلت با شهریار ایران را به فال بد گرفت و قزل ایاق را باز خواند و نیز زمانی برنیامد که ارکلی خان وداع جهان گفت و گرگین خان پسرش به امارت تفلیس مستقر آمد و هم از سپاه ایران سر به متابعت روسیان نهاد.

الکسندر میرزا برادر گرگین خان از تفلیس فرار کرده به درگاه شهریار ایران پناه جست و نواخت و نوازش دید.

### ابتدای کار ایشخدر

اما از آن سوی پادشاه روس يك تن از وزرای خود را که سیسیانلو نام داشت و در

ایران به ایشخدر مشهور است و جلادتی به کمال و شجاعتی به سزا داشت با جماعتی از سالدات و سواره قزاق روانه تفلیس فرموده، گرگین خان بی آنکه در این کار غوری کند و رایی زند او را به شهر درآورد و طوق فرمان برداری بر گردن نهاد. روزی چند برنیامد که گرگین خان نخجیر گرگ اجل گشت، ایشخدر بدان شد که ده ده فال زوجه او را با فرزندانش به تختگاه روس فرستد.

از میانه طهمورث میرزا پسر او نیز فرار کرده به درگاه شهریار ایران آمد و از آن سوی ایشخدر بفرمود تاینارال لاژار، فرزندان گرگین خان را کوچ دهد. لاژار به نزد ده ده فال آمد و در بیرون شدن او حکم به استعجال می داد. چون دید که او کار

به اهمال همی کند پیش شد که دستش گیرد و برنشاند. ده ده فال دست به جامه در برده حربۀ خویش را که قمه خوانند بکشید و بزد و لاژار را بکشت. با این همه از اولاد گرگین خان نشان نماند و هم چنان آن مملکت در دست روسیان مسخر گشت.

چون ایشپخدر از کار تقلیس برداخت و اهل گرگین خان را روانه پترزبورغ ساخت، آهنگ تسخیر گنجه نمود و قلعه گنجه را محصور داشت. جواد خان قاجار حاکم گنجه صورت حال را به دست سفیری انفاذ حضرت پادشاه داشته، خود با جماعتی که داشت از قلعه بیرون شده جنگ پیوست. نصیب بیگ شمس الدین لو و ارامنه گنجه در میدان جنگ، جواد خان را گذاشته با روسیه پیوستند، ناچار جواد خان به محاصره افتاد و روسیان از چارسوی یورش آورده قلعه را فرو گرفتند و جواد خان را با پسر و جمعی از لشکر مقتول ساختند.

در این وقت ایشپخدر به حکام قراباغ و ایروان رسول فرستاد و ایشان را به اطاعت خویش دعوت کرد و حکام آن اراضی چون حدوث این فتنه را ادات ممانعه در گذاشتن خراج می دانستند با ایشپخدر طریق رفق و مدارا می سپردند.

چون این اخبار موحشه گوشزد شهریار نامدار شد، حکم داد تا میرزا شفیع صدر اعظم با ایشپخدر نامه کرد که این گونه فتنه در میان دولتین مورث تلف لشکر و تباهی طرفین است، نیکو آن است که اراضی ایران را از مردم خود پرداخته کنی و رسولی دانا نزد ولیعهد دولت گسیل سازی تا در کار تقلیس با پسر ارکلی خان سخن به صلاح کند

و اگر نه ساز مبارزت می کن و جنگ را ساخته می باش.

چون جواب کتاب بر آرزو نیامد فرمان رفت تا نخستین نایب السلطنه عباس میرزا روز دوشنبه بیست و هفتم ذیحجه به طرف آذربایجان کوچ داده و در تبریز بر تجهیز لشکر بیفزود و در چهاردهم صفر که 1219 هـ. [مه 1804 م] سال از هجرت برفته بود از تبریز به آهنگ ایروان شتافته در نیم فرسنگی آن بلده لشکرگاه کرد. محمد خان حاکم ایروان که با سپاه روس نیز زبان چاپلوس داشت اقوامی

که در محال ایروان نشیمن داشتند به اراضی دولت عثمانی پراکنده ساخت و خود به حصانت قلعه پرداخته به دستگیری توپ و تفنگ به جنگ درآمد.

### مقاتله مهدیقلی خان با ایشپخدر

نایب السلطنه، مهدی قلی خان دولوی قاجار را با 6000 سوار به ارض قارص (1) فرستاد تا آن قبایل را مراجعت دهد و اگر سر به فرمان درنیارند از قتل مردان و سبی زنان دست باز ندارد و مهدیقلی خان برفت و قبیله کنگرلو و قاجار را کوچ داده با اموال و مواشی طریق مراجعت گرفت.

در نیمه راه ایشپخدر با 20000 پیاده و 6000 سواره و 30 عراده توپ در نواحی پنبک ایروان دچار شد. مهدیقلی خان مانند شیری که از وی اخذ فریسه خواهند کرد، 700 تن از لشکر خود را ملازم خویش ساخته و دیگر مردان سپاه را به راندن دواب و اغنام و کوچ دادن زن و مرد آن قبایل بازداشت. و خود با آن مردم قلیل چندان با ایشپخدر و آن گروه انبوه، کار به منازعه و مدافعه کرد که آن قبایل به منازل خویش جای کردند.

آن گاه از میدان جنگ باز شده به لشکرگاه پیوست و ایشپخدر در پنبک (2) ایروان یک دو روز توقف کرد، روز یکشنبه نوزدهم ربیع الاول هنگام نماز دیگر در حرکت آمد، جمعی از روسیان حصار کلیسا را از مردم تهی دانسته بدانجا راه نزدیک کردند. مردمی که در حصار بودند از پس مثقبها خاموش نشسته تا خصم نزدیک شد. به یک باره تفنگها بگشادند و جماعتی از روسیه را به معرض هلاک درآوردند.

چون این خبر معروض نایب السلطنه افتاد حکم داد تا علیقلی خان شاهیسون با فوجی در حوالی اوچ کلیسا کمین نهاده تا بامداد جماعت روسیه را آسوده نگذارد و صبح روز دوشنبه به فرمود تا سپاه سلاح جنگ به تن راست کرده، از جای جنبش کردند. و میرزا شفیع صدر اعظم و احمد خان مقدم حاکم مراغه و تبریز را به حفظ بنه و آغروق و حراست سنگر بازداشت، تا مبادا از قلعه ایروان، محمد خان

ص: 126

1- (1). نام محلی است در سرحد ایران و روم.

2- (2). بر وزن سنگک، نام محلی است.

و از آن سوي ايشپخدر سپاه خود را به صورت سه قلعه بازداشت و از هر قلعه تا قلعه ديگر 200 قدم فصل گذاشت و توپها را بر گرد پيادگان حصارى آهنيں کرد و خود از غايت جلادت در ميان لشكر به پهلو افتاده، فرمان جنگ به اشارت دست همى داد. و نايب السلطنه مانند آتش تافته بهر جانب شتافت و ميمنه و ميسره را راست كرد. از ميان، نخستين سواران طايفه شاهيسون و خواجه وند و عبد الملكى از صف، اسب بر جهانده بر سر يك بهره از جماعت روسيه تاختن بردند و ايشان به انداختن گلوله توپ و تفنگ دفع همى دادند. با اينكه گلوله چون باران بهار باريدن داشت، سواران سمندروار در آتش تافته در رفتند و با تيغ سر از پيادگان روسى برگرفتند، چندان كه يك بهره از ايشان كه مانند قلعه پره زده بودند پراكنده شده به قلعه ديگر پيوستند و همچنان دست به جنگ گشادند.

بالجمله حرب از طرفين بر پاى بود تا آفتاب بنشست. سه روز بدين گونه از بامداد تا شامگاه رزم دادند و مرد و مركب به خاك افكندند. اگرچه از هيچ جانب نصرتى معروف بدست نشد، اما ايشپخدر را لغزشى افتاد و لختى بازپس نشست و محمد خان قاجار كه به اعانت روسيان اميدوار بود، سخت بترسيد و ميرزا شفيع صدر اعظم را به خواستارى به قلعه در آورده، اطمينانى حاصل ساخت و بعد از مراجعت صدر اعظم، پسر خود را با پيشكشى لايق به حضرت وليعهد فرستاده پيمان فرمانبردارى نهاد.

در اين وقت نايب السلطنه براى استجمام مراكب به منزل قرخ بلاغ(1) [چهل چشمه] درآمده لشكرگاه كرد. ايشپخدر چون از اطاعت و انقياد محمد خان آگاه شد سپاه خود را برداشته به يك ناگاه از راه در كه بر لشكرگاه مسلمين تاختن آورد، هنگامى كه لشكريان ميان گشاده آماده آسايش بودند. نايب السلطنه چون اين بديد برنشست و هر كه را از

---

1- (1) قرخ بكسر قاف لغت تركى و بمعنى چهل است، و بلاغ بضم باء برون چلاق بمعنى چشمه، يعنى چهل چشمه.

سواره و پیاده حاضر یافت برنشانند و جنگ را پذیره شد. روسیان در کنار لشکرگاه عقدهای توپ و تفنگ را بازگشودند و همی آتش باریدند.

در این هنگام بعضی از مردم شمس الدین لو و قزاق که ملتزم رکاب ولیعهد بودند، سر از خدمت برتافته دست به غارت برگشودند. لشکر مسلمانان که از پیش روی با آتش افروخته پیشانی می زدند، چون بازپس نگر بستند بنه و آغروق خود را در معرض نهب دیدند، یک باره از جای برفتند و طریق فرار پیش گرفتند. ایشپخدر بعد از این نصرت به طرف ایروان شتافته در مسجد شهر جای ساخت و سنگر محکم برآورد و دهان توپ و تفنگ به جانب باره بگشاد و محمد خان دفع او را از پس برج و باره میان استوار کرد.

## رزم ایرانیان و روسیان

اما نایب السلطنه بعد از فرار لشکر تا ارض صدرک ایروان شتابزده آمد و به جمع پراکندگان سپاه پرداخت و هم از آنجا صورت حال را مکتوب کرده انفاذ حضرت شهریار داشت.

فتحعلی شاه در زمان، اسمعیل بیگ دامغانی را با گروهی از مردان خراسان بر مقدمه سپاه کوچ داد و خود نیز از چمن سلطانیه جنبش کرده سرعت فرموده از ارس بگذشت و در 3 فرسنگی ایروان در لشکرگاه نایب السلطنه فرود شد و از آنجا جمعی از رجال ابطال را ملازم رکاب نایب السلطنه فرمود تا از پیش روی بشتافت.

و هم در آن روز در برابر مسجد شهر ایروان با سپاه روس آتش جنگ بالا گرفت و تا شامگاه حرب بر پای بود. و روز دیگر محمد خان معروض داشت که نگاهبان قلعه جمعی از مردم ارامنه اند، بیم آن دارم که حمایت کیش و مذهب را از دست فرو نگذارند و هنگام فرصت با روسیان همداستان شوند. شهریار فوجی از پیادگان سپاه را به قلعه ایروان مأمور داشت تا برفتند و برج و باره قلعه را فرو گرفتند و قلعه گیان بانک شادمانی بلند آوازه کردند.

ایشپخدر از آن سوی شب هنگام به قصد شبیخون سپاه خویش را برداشته طریق لشکرگاه پادشاه گرفت. حسن خان یوزباشی غلام که طلایه لشکر بود و نزدیک به سنگر



روسیان بر نظاره می زیست، مکنون ضمیر ایشان را بدانست و از دنبال ایشان راه برداشت و یک تن سوار فرستاده، شهریار را آگاهی بداد. و بر حسب فرمان لشکر مسلمانان سلاح جنگ بر تن راست کرده اطراف لشکرگاه را پره زدند.

اما سپاه روسیه چون در راه یاره شدند، گاهی به یمین وقتی به شمال رفتند. نزدیک به سپیده دم به حوالی لشکرگاه رسیده بر فراز تلی علم راست کردند و لختی بیاسودند و لشکر بر صف کردند و توپهای تندر خروش را به کار داشتند. جنگی صعب در میانه برفت و از این شیخون سودی به دست نشد. لا-جرم سپاه روسیه آغاز مراجعت کردند و مسلمانان از دنبال ایشان مسافتی دراز درنوشتند و همه جا رزمساز گشتند.

چون سپاه روسیه به سنگرهای خود رفتند فتحعلی شاه فرمان داد که لشکریان ایشان را محصور بدارند و راه آذوقه (1) و علف را بدیشان نگذارند، در این وقت جمعی از تجّار تفلیس با جماعتی از لشکر روس و علی خان قاجار و علیقلی خان شاهیسون که قراول (2) لشکر بودند دچار شدند. بعد از رزمی سخت مردان روس قتل و تجّار اسیر و دستگیر شدند، اموال و اسرار را به درگاه آوردند. بعضی از اسیران که لایق بودند در سلك غلامان پادشاه درآمدند.

آن گاه در حضرت شهریار مکشوف افتاد که در ارض پنبک ایروان گروهی از روسیان نشیمن ساخته و آذوقه و علف از گرجستان بدان جا حمل داده و از آنجا به لشکرگاه خویش می برند. بر حسب فرمان، پیرقلی خان به دفع ایشان بیرون تاخت و چون راه بدان جماعت نزدیک کرد، ایشان ایشپخدر را آگهی فرستادند و او به شتاب تمام لشکری پر آشوب با چند عراده توپ از بهر اعانت مردم خود و حمل آذوقه بتاخت. و از این سوی شهریار علیقلی خان شاهیسون را نیز با جمعی مأمور ساخت.

علیقلی خان از یک جانب و پیرقلی خان از سوی دیگر سپاه روسیان را در میان آورده، میانه پنبک و ایروان آتش حرب افروخته شد و جنگی سخت پیش آمد که

ص: 129

---

1- (1) آذوقه لغت ترکی است و لذا گاهی با ذال و غین «آذوقه» نویسنده یعنی زاد و توشه

2- (2) قراول - بر وزن چپاول - هم لغت ترکی است یعنی دیده بان و نگهبان.

از آن پیش کس نشان نداد. و بعد از کوشش گردان و مردان، هلاک شیران و دلیران، سپاه روس بشکست و 4000 تن از ایشان بعضی اسیر و برخی طعمه شمشیر گشت و سپاه اسلام مظفر و نیکنام باز شدند. و از رئوس مردم روس در کنار لشکرگاه منارها افراخته گشت و از بدن ایشان تلها برهم نهاده شد دیگر مجال درنگ برای ایشپخدر نماند. در اول ربیع الثانی از کنار ایروان به جانب تفلیس بر تعجیل شد و سواران ایران از قفای ایشان فراوان تاختن کردند و فراوان اسیر آوردند.

در این وقت محمد خان قاجار حاکم ایروان و کلبعلی خان کنگرلو به حضرت شهریار حاضر شده مورد اشفاق خسروانه گشتند، و حکومت ایروان همچنان بر محمد خان مقرر آمد و پسرش که ملازم رکاب بود، رخصت انصراف حاصل کرده به اتفاق پدر مراجعت نمود و تومان (1) نخجوان را با ایل کنگرلو به کلبعلی خان مفوض فرمود و ابو الفتح خان جوانشیر به ایالت قراباغ و الکسندر میرزا والی تفلیس به توقف قراجه داغ مأمور گشت.

آن گاه چون آغاز خزان و برودت هوا در پیش بود از طریق تبریز راه طهران برداشته چهاردهم شهر رجب وارد شهر دار الخلافه شد.

### قتل حاجی خلیل خان قزوینی در بندر بمبئی و سفارت محمد نبی خان

و هم در این سال حاجی خلیل خان قزوینی که به سفارت هندوستان برفت چنان که مذکور شد، به درود زندگی گفت. آن هنگام که ملکم بهادر ایلچی انگلیس به بندر بمبئی درآمد، وزیر انگلیس 200 تن از سالدات از بهر تعظیم او در خدمتش بازداشت. روزی چنان افتاد که یک تن از این سالدات بی موجبی تفنگی گشاد داد، سرهنگ ایشان او را به معرض عتاب درآورد و ملازمان حاجی خلیل خان خواستند تا گناه او را عذری تراشند و از سخط سرهنگش خلاصی بخشند. چون طرفین از لغت یکدیگر

ص: 130

---

1- (1) تومان - در لغت ترکی - بمعنی ده هزار است - و امیر تومان یعنی فرمانده ده هزار نفر سپاهی.

بی خبر بودند در میانه بانگها بلند شد و غوغا بر آمد، حاجی خلیل خان از خانه بیرون شد که صورت حال بداند و آن فتنه بنشانند، از قضا تفنگی دیگر کشاده شد و گلوله بر حاجی خلیل خان آمد و او را بر جای خود سرد کرد. رادویزلی وزیر انگلیس چون این بدانست سخت غممنده گشت و مستر منستی بالیوز بصره را از بندر بوشهر طلب داشته، از در معذرت به درگاه پادشاه رسول ساخت و هنگام توقف در چمن سلطانیه به حضرت شهریار پیوست و عذر بگفت و مورد اشفاق شاهانه گشت.

فتحعلی شاه به جای حاجی خلیل خان، محمد نبی خان خواهرزاده او را سفیر فرمود و او طریق بمبئی گرفت. روزی که بدان بلده در می آمد 200000 تن از سپاهی و رعیت او را پذیره شدند و بدین مکان و عظمتش به شهر در آوردند. آن گاه او را روزی به نظاره لشکرش سیر دادند و روز دیگرش به تماشای کشتیهای جنگ بیرون بردند.

محمد نبی خان پرسش نمود که گلوله توپ بر چوپ تا چند کار کند و کشتی را تا چه مقدار زیان رساند و آگاه نبود که بهای يك سفینه جنگی چند است. اما کارگزاران انگلیس توپها را به يك سفینه که 10000 تومان بها داشت گشاد دادند و آن کشتی را يك باره نابود ساختند.

بالجمله محمد نبی خان 5 ماه در بمبئی و يك سال در بنگاله بود و هنگام مراجعت با برگ و ساز فراوان کوچ داده به حضرت پادشاه درآمد.

### **پناه جستن ناصر الدین توره از درگاه پادشاه**

و هم در این سال ناصر الدین توره پناه از حضرت پادشاه جست، همانا بیگ جان پسر دانیال اتالیق بن حکیم اتالیق را نام میر معصوم بود و هم او را شاه مراد می گفتند و در میان لشکریان به ولی نعمت خطاب می شد. از آنجا که پدران او در نزد سلاطین مغول رتبت اتاییگی داشتند، اتالیق لقب یافتند. بالجمله چون بیگ جان از جهان بیرون شد 2 پسر او امیر حیدر توره و ناصر الدین توره از وی بازماند و ایشان را از این روی توره خواندند که از جانب مادر نسب به ابو الفیض خان که از خاندان چنگیز خان [است] می رسانند و لفظ توری

اگرچه در لغت به معنی خوی و روش است اما در ماوراء النهر شاهزاده را گویند.

مع القصه بعد از پدر، میر حیدر توره سلطنت یافت و ناصر الدین توره را از مرو که دار الاماره او بود طلب فرمود. ناصر الدین توره چون از مکیدت برادر دانا بود، سر از فرمان برتافت و رسول او را بی نیل مأمول بازفرستاد. آن گاه پناه از حضرت پادشاه جسته عریضه [ای] از در ضراعت نگار داده انقاد درگاه داشت. شهریار نامدار فتحعلی شاه به شاهزاده محمد ولی میرزا که فرمانگزار خراسان بود منشوری کرد که دست از اعانت ناصر الدین توره باز نگیرد و در رزم میر حیدر توره او را پایمردی کن.

### طغیان محمد خان افغان

و چون از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله 1220 ه. / 1805 م. سال برفت، محمد خان افغان در حضرت سلطانی بی فرمانی کرد، همانا محمد خان پسر اعظم افغان خان غلیجائی است. چون احمد شاه افغان از قبیله ابدالی بود و میان این دو قبیله کار به معادات و مبارات افتاد، اعظم خان از دولت احمد شاهی روی برتافته با جماعتی از مردم خود به نزد کریم خان زند شتافت و از قبل او در اراضی نرماشیر کرمان

نشیمن یافت و اندک اندک افغانان در آن مکان، مکاتی به دست کردند و در زمان دولت شهریار نامدار فتحعلی شاه، محمد خان پسر اعظم خان به درگاه آمد و تفویض ولایت نرماشیر را منشور گرفت.

در این وقت که اعتضاد الدوله ابراهیم خان حکومت کرمان داشت، محمد خان طریق طغیان و عصیان گرفت و بدان شد که قلعه بم را به دست گیرد. ابراهیم خان چون این بدانست اسمعیل خان عرب حاکم جندق را به حراست قلعه بم مأمور نمود و صورت حال را معروض درگاه داشت. شهریار نوروز خان عز الدین لوی قاجار را که ایشک آقاسی و حاجب دربار بود، با سپاهی لایق مأمور فرمود تا به سرعت تمام طی طریق کرده تا اراضی نرماشیر براند. محمد خان چون قوت مبارزت نداشت به قلعه نرماشیر دررفته، متحصن گشت و بعد از يك دو کرت کوشش و یورش قلعه مسخر شد و محمد خان در میان داروگیر دو زخم منکر برداشته با چند تن از مردم خود

به طرف بلوچستان گریخت و دیگر مردم او طعمه تیغ شدند، آن گاه نوروز خان به طهران مراجعت کرد.

## مقاتله نایب السلطنه با روسیان

در این وقت شهریار نامدار نایب السلطنه عباس میرزا را از بهر مقاتلت با سپاه روسیه سفر آذربایجان فرمود و میرزا عیسی فراهانی را که مردی کارآزموده و مجرب بود به وزارت او مقرر داشت. لاجرم نایب السلطنه روز شنبه چهارشنبه دهم شهر صفر با لشکری رزم آزمای خیمه بیرون زد و شهریار روز بیست و چهارم صفر نیز از دنبال راه برگرفت. و در چمن سلطانیه اسمعیل خان دامغانی را نیز با جماعتی حکم داد که به سرعت رفته با نایب السلطنه پیوسته شود و شاهزاده علی خان برادر اعیانی نایب السلطنه را مأمور به توقف زنجان فرمود و اسمعیل خان قاجار حاکم خوی را خطاب فرستاد که او نیز با مردم خود به نایب السلطنه پیوندد و خود روز دوشنبه سیزدهم ربیع الاول کوچ داده در چمن او جان فرود شد و معلوم افتاد که ابراهیم خلیل خان یک باره از دولت ایران روی برکاشته و پناه از پادشاه روس جسته.

لاجرم فرمان رفت که نایب السلطنه نخستین آهنگ تسخیر قلعه پناه آباد کند. ابراهیم خلیل خان چون این بدانست جعفر قلی بیگ پسر محمد حسن خان را که نبیره اش بود با پسر فضلی بیگ جوانشیر از بهر استمداد به گنجه فرستاد و ایشپخدر جمعی از سالدات روسیه را به مدد او فرمان داد. چون ایشان به قلعه شوشی رسیدند، ابراهیم خلیل خان، محمد حسن خان پسر خود را با جماعتی از لشکر قراباغ و سپاه روسیه به محافظت پل خداآفرین مأمور نمود.

و از این سوی چون برحسب امر نایب السلطنه، اسمعیل خان دامغانی از ارض اهر بر مقدمه روان بود در 4 فرسنگی پل خداآفرین هنگام نماز دیگر با لشکر روس و قراباغ باز خوردند و بی درنگ از دو رویه به جنگ درآمدند و [کو] ششهای مردانه در میان برفت و بیم آن بود که لشکر اسلام شکسته شود، اما از آن سوی چون خبر لشکر روس مسموع نایب السلطنه افتاد از بهر آنکه

مبادا با اسمعیل خان دچار شوند، خود نیز از دنبال اسمعیل خان استعجال می فرمود.

از قضا در این وقت برسید که اسمعیل خان را پای اصطبار به سنگ بود و لشکرش را خشیتی تمام در خاطر جای داشت. چون چشم اسمعیل خان بر رایت اسلام افتاد و رسیدن نایب السلطنه را بدانست دیگر باره دل قوی کرد و به جنگ درآمد و بسیار کس از سپاه روسی و قراباغی مقتول گشت. چون لشکر روس رسیدن لشکر اسلام را به تازه نگریستند پشت با جنگ داده، به زحمت فراوان از میان درختستانها خود را به قلعه شوشی در بردند. و نایب السلطنه از رؤس ایشان حمل های گران به درگاه پادشاه فرستاد، و خود از دنبال هزیمت شدگان تا ارض آق اغلان بتاخت و نجفقلی خان گروس را به حراست آق اغلان بگذاشت و خود از راه چناقچی طی مسافت کرده، در ظاهر پناه آباد لشکرگاه کرد. و از آن سوی شهریار نامدار فتحعلی شاه در بیست و ششم ربیع الاول از راه قراجه داغ به تخت طاوس نزول فرمود.

در این هنگام در حضرت نایب السلطنه معروض افتاد که پولکونیک گرگین سرهنگ سپاه روس به اتفاق کتلاوسکی و جمعی از سران لشکر ابطال رجال خویش را گزیده کرده با 10 عراده توپ برای حفظ قلعه پناه آباد از گنجه بیرون شده اند، و 200 عراده اسلحه جنگ و آذوقه و علف با خود حمل می دهند و اینک ارض عسکران لشکرگاه ایشان است. با اینکه هنوز لشکر اسلام غبار را از چهره نسترده بودند برنشست و لشکر

را جنبش داد.

چون راه بدیشان نزدیک کردند و لشکر صف برزدند، اسمعیل خان دامغانی اسب بر جهانند و در میدان جنگ از یمین و شمال فراوان تاختن کرد و پیرقلی خان قاجار و علی خان قوانلوی قاجار و صادق خان عز الدین لوی قاجار در میمنه و میسره درآمدند و مهدیقلی خان قاجار از پیش روی صف از در جلادت جای کرد و حاجی الله و یردی خان قاجار تفنگچیان کزاز و فراهان را بر رده کرد و نایب السلطنه در قلب مردان رزم آزمای چون کوه پای برجای شد.

و از آن سوی کتلراوسکی و پولکونیک نیز صف راست کردند و سالدات بر رده شدند و از دهان توپ و تفنگ آتش و آهن باریدند.

شیران ایران زمین مانند سمندر به سوی آذر همی رفتند و حمله افکندند. از میانه صادق خان قاجار زخمی گران از گلوله برداشت، با این همه در پایان کار سپاه روسیه را دست توانائی از کار شد و لختی بازپس شده به قبرستانی دررفتند و از پس عراده های توپ بایستادند و پیش روی خندق کردند و متحصّن شدند.

چون این اخبار در حضرت شهریار معروض افتاد فرمان داد تا حسینقلی خان قاجار با افواج دامغانی و 4 عراده توپ به لشکر نایب السلطنه پیوست. 6 روز بدین گونه حرب بر پای بود، عاقبت الامر مردان ایران دل از جان برگرفته به سنگر روسیان یورش بردند و به قوت و غلبه به سنگر دررفتند و بسیار کس از ایشان بکشتند و اسیر کردند.

### شکست یافتن پولکونیک سردار روس از ایرانیان

پولکونیک از پس آنکه سه زخم برداشت با چند تن سالدات فرار کرده، در نیمه شب به قلعه ترناوت دررفت. پیرقلی خان قاجار با فوجی از دنبال او تاخته او را به محاصره انداخت، پولکونیک مهلت خواست و پیمان نهاد که بعد از 3 روز به حضرت نایب السلطنه آید. چون مسؤولش به اجابت مقرون شد و ایرانیان در کار محاصره سستی گرفتند، شب سیّم فرار کرده راه گنجه برداشت. دلیران از دنبالش بتاختند و چند تن از همراهانش را عرضه تیغ ساختند و پولکونیک به تعب تمام به جبل جمرق که از جبال

شامخه است صعود کرد و از گرداب بلا بیرون شد.

و هم این هنگام مکشوف افتاد که ایشپخدر با تمام سپاه خود به اعانت پولکونیک از گنجه بیرون شده، در کنار رود ترتر نشیمن کرده. نایب السلطنه، اسمعیل خان دامغانی را برای فحص حال بر طریق او بیرون فرستاد. اسمعیل خان چون لختی راه پیمود با جمعی از روسیه دچار شد و رزمی سخت داده، ایشان را به معرض هلاک و دمار بازداشت و جمعی را نیز اسیر کرده به درگاه نایب السلطنه باز

شد، مژده این فتح روز پنجمشنبه سیزدهم ربیع الثانی در منزل تخت طاوس معروض درگاه پادشاه افتاد. و از آن سوی چون اسمعیل خان شامبیاتی قاجار حاکم خوی برحسب فرمان پادشاه به ایروان دررفت، معلوم کرد که محمد خان حاکم ایروان باز به تسویلات نفسانی جمعی از روسیه را خواستار آمده و آن جماعت از اراضی شوره گل عبور کرده به قریه تالین آمده اند، از بهر آنکه کارگزاران شهریار بر آن دیار مستولی نشوند.

در این وقت از قفای اسمعیل خان، مهدیقلی خان قاجار نیز برسد و صورت حال از اسمعیل خان اصغا نمود، لاجرم به شهر و قلعه ایروان دررفته به بهانه استحمام و دیگر کارها سرکردگان لشکری که به همراه داشت يك يك و دودو به قلعه طلب داشته، چون انجمنی لایق شدند فرمان داد تا به برج و باره برآمده اطراف قلعه را فروگرفتند.

وقتی محمد خان آگاه شد که قوت مدافعه از بهر او نبود. پس مهدیقلی خان صورت حال را معروض داشت و شهریار اشرف خان دماوندی را با جماعتی از لشکریان به حراست قلعه ایروان فرستاد و حکم داد که مهدیقلی خان، محمد خان را بدارد و خود در آن مملکت فرمانگزار باشد.

و نیز از سوی دیگر خبر فتح گیلانیان بر سپاه روسیه برسد، چه ایشپخدر، از بهر آنکه اطراف مملکت ایران را آشفته کند يك تن از سرهنگان سپاه را که شفت نام داشت و در کارزار سخت زبردست و زفت(1) بود با 12 فرزند کشتی آکنده به مردان کار و آلات کارزار و توپهای آتشبار مأمور به تسخیر رشت فرمود.

ایشان از بحر خزر(2) طی مسافت کرده 2 روز در حوالی طالش لنگر افکندند و از آنجا

به انزلی درآمدند. نگاهبانان انزلی چون نیروی مدافعت نداشتند به طرف رشت

ص: 136

---

1- (1) زفت - بفتح اول و سکون ثانی - بمعنی درشت و فربه و نیز بمعنی چابک و کار آمد نیز آمده است.

2- (2) دریاچه خزر.



گریختند و روسیان بی مانعی در انزلی جای کردند و از آنجا آهنگ تسخیر رشت نمودند.

میرزا موسی منجم باشی لاهیچی که برحسب فرمان حکمران گیلان بود از مردان کار آزموده آن اراضی سپاهی [جمع] کرده در پیره بازار رشت که درختستانی به انبوه داشت، سنگری راست کرده آمادهٔ مقاتلت و مبارزت گشت. و شفت نیز با مردم خود در رسیده جنگ پیوست و از دهان توپ و تفنگ صاعقهٔ بلا ببارید و مسلمانان دلیرانه بکوشیدند و تفنگهای خویش بدیشان گشادند. زمانی دیر برنیامد که 1000 تن از سپاه روسیه به زخم گلوله به خاک افتادند. ناچار پشت با جنگ داده هزیمت شدند و به زحمت تمام خود را به انزلی رسانیده به کشتیها دررفتند و راه باکو به برگرفتند.

و هم در این وقت محمد ولی میرزا فرمانگزار مملکت خراسان صورت رزم با ترکمانان قبیلهٔ تکه را بدین گونه عریضه نگار داده بود: که حسین خان قاجار قزوینی سردار خراسان را با جمعی از دلاوران به قلع و قمع آن جماعت مأمور ساخته روز یکشنبه هیجدهم شهر ربیع الثانی در کنار رود طژن(1) [تجن] هردو لشکر باهم دچار شده، آتش کارزار افروخته شد و حربی بزرگ در میانه برفت. هم در پایان کار ترکمانان شکسته شدند، برخی اسیر و جماعتی مقتول گشتند. اسیرانی که سالهای دراز به دست کرده بودند استرداد شد و اموال و ائقال ایشان منهبوب گشت. بالجمله 500 نیزه سر از ترکمانان در منزل تخت طاوس در پیشگاه پادشاه به خاک راه افتاد.

### مقاتلهٔ اسمعیل خان دامغانی و ابو الفتح خان جوانشیر با ایشپخدر

اکنون بر سر سخن ایشپخدر باز شویم. چون معروض درگاه پادشاه افتاد که ایشپخدر به جهت حمایت پولکونیک از گنجه بیرون شده، در کنار رود ترتر لشکرگاه کرده و اینک گنجه از سپاه روسیه تهی است. پس شهریار نامدار حکم داد که نایب السلطنه عباس میرزا به تسخیر گنجه کوچ دهد و اسمعیل خان دامغانی را نیز با سپاهی رزمجوی به جنگ ایشپخدر بیرون فرستاد.

ص: 137

برحسب فرمان نایب السّ لطنه تا اراضی گنجه تاختن کرده شهر گنجه را مسخر فرمود و قلعه را که نشیمن لشکر روس بود به محاصره انداخت.

و چون در شهر گنجه و لشکرگاه آذوقه و علف اندک بود و اهل قلعه از حیوانات و غلات فراوان آکنده داشتند، از این روی توقّف بسیار در کار محاصره صعب می نمود.

لا-جرم نایب السّ لطنه حکم داد تا 5000 زن و مرد شهر گنجه را که از مرور روسیان در شکنجه بودند، بر دواب خویش حمل داده تا شمکور(1) که نیم فرسنگی گنجه است برانند و خود هم در آن شب در ظاهر قلعه بماند.

با اینکه روسیان تا بامداد لشکرگاه را هدف گلوله توپ و تفنگ ساختند، هیچ لغزش فرمود و صبحگاه از آن جا کوچ داد و مردم گنجه را در شمکور يك يك بازپرسی به سزا کرده رهسپر منزل زکم آمد و در نیمه راه با جمعی از روسیه که حمل آذوقه از بهر ایشپخدر می دادند بازخورد و سرهنگ ایشان را با چند تن از مردمش دستگیر ساخته وارد زکم شد، و از آنجا مردم گنجه را به اتفاق پیر قلی خان و محمّد علی خان شامبیاتی از راه ایروان روانه تبریز فرمود و آن جماعت را چنان به امن و آسایش حرکت می داد که همیانی 2000 تومان زر مسکوک داشت از يك تن مردم گنجه مفقود شده به دست يك تن از لشکریان افتاد و همچنان آن همیان را به ختم و نشان به خداوند رز باز رسانید و چون وارد تبریز شدند، پادشاه دادگر به مصحوب ملاّ ملک محمّد قاضی عسکر از بهر اهالی گنجه زر و سیم فراوان عطا فرمود.

اما از آن سوی نایب السّ لطنه چون مردم گنجه را به جانب تبریز گسیل نمود، خود به نواحی آخسقه(2) قزاق رفته روزی چند توقّف فرمود و جمعی از بزرگان کاخ و قلعه ینگی تفلیس به حضرت شتافته نواخت و نوازش یافتند. آن گاه از آخسقه تا اراضی ایروان که 18 فرسنگ است و بسیار جای، جاده در میان درختستانها چنان است که زیاده بر يك تن نتواند عبور کرد، مردم قزاق از بهر تقرّب دولت

ص: 138

1- (1) . بر وزن شبکور.

2- (2) . بر وزن آغشته.

روس همه جا در میان بیشه ها کمین نهادند و نایب السّلطنه با دل قوی قطع مسافت همی کرد.

روزی چنان افتاد که نایب السّ لطنه از بهر دوگانه فرود شد و از میان بیشه تفنگی به سوی او گشاد دادند و زخم گلوله موزه او را خراش داد و با این همه لغزشی نفرمود و با تمامت اموال و ائقال صحیح و سقیم لشکر وارد ایروان شد و صورت حال را نگار داده، حاجی محمّد خان قراگزلو به درگاه شهریار آورد. اما اسمعیل خان دامغانی به اتفاق ابو الفتح خان جوانشیر و جماعتی که به جنگ ایشپخدر مأمور بودند تا کنار رود ترتر برانندند و با ایشپخدر مصاف دادند و جنگی صعب در میانه برفت. در پایان کار ایشپخدر خود را به کوه آق درّه که جبلی صعب المسلك است در سپرد و بسیار کس از مردم او دستگیر مسلمانان گشت، آن گاه اسمعیل خان مظفر و منصور به حضرت شهریار آمد.

### سفارت احمد چلبی

در این وقت شاهنشاه ایران ولیعهد دولت نایب السّ لطنه را برای فرمانگزاری و حکومت مملکت آذربایجان و انجام جنگ ایشپخدر در آذربایجان به جای گذاشت و خود رایت مراجعت به سوی طهران افراشت و چون در منزل او جان فرود شد، از قبل علی پاشای وزیر بغداد، احمد چلبی به درگاه آمد و شکایت از عبد الرّحمن پاشای بابان والی شهر زور آورد.

همانا شهر زور از سوی شمال به اراضی ارومیه و از جانب جنوب به ارض کرمانشاهان و از طرف مشرق به کردستان و از جهت مغرب به خاک کرکوک متصل است و از پیشین زمان، اکراد بابان در آن اراضی مسکن و نشیمن داشتند و ایشان را در آن اراضی قلعه [ای] بر سر جبلی است که قلعه چولان خوانند چه به لغت ایشان چولان بادام کوهی را گویند. بالجمله ابراهیم پاشای برادر عبد الرّحمن پاشا آن هنگام که سلیمان پاشا حکومت بغداد داشت در سه فرسنگی قلعه چولان شهری بنیان کرد و آن را به نام والی بغداد، سلیمانیه نام نهاد.

روزگاری دراز برفت که ایشان در آن اراضی

فرمانگزارند و چون این اراضی از عهد باستان در شمار کردستان و از ممالک ایران بود و وقتی سلاطین آل عثمان به تحت فرمان آوردند، لاجرم حکام این مملکت به اقتضای وقت گاهی از سلاطین ایران پناه جویند و زمانی به دولت آل عثمان پیوندند و بین دولتین خصمی اندازند. همچنان چون روزگار ابراهیم پاشا به کران رفت و برادرش عبد الرحمن پاشا به حکومت آن اراضی برنشست، با علی پاشا والی بغداد از در خلاف و عناد بیرون شد و بسیار از محال بغداد را عرضه نهب و غارت ساخت، علی پاشا دفع او را لشکری آراسته در نواحی سلیمانیه با او رزم داد و عبد الرحمن پاشا هزیمت شده به کردستان گریخت.

و امان الله خان اردلانی والی کردستان در حضرت شهریار نامدار فتحعلی شاه صورت حال را معروض [داشت] و برحسب فرمان مسکن او را و اهل او را در کردستان مقرر نمود. علی پاشا پیشکشی لایق به مصحوب احمد چلبی روانه درگاه شهریار نموده خواستار شد که عبد الرحمن پاشا را از دولت ایران پناه ندهند و از خاک کردستانش بیرون شدن فرمایند. و احمد چلبی در این وقت که شهریار در چمن او جان جای داشت برسید و اخبار خویش را برسانید.

شهریار ایران، میرزا صادق مروزی وقایع نگار را به مرافقت احمد چلبی رسول بغداد فرمود و در پاسخ علی پاشا فرمان داد که چون عبد الرحمن پاشا پناهنده دولت ما است، حکومت شهر زور را باید بدو گذاشت و اگر نه امرای دولت عثمانی زود باشد که از در بی فرمانی پشیمانی آرند و خود به طرف طهران کوچ داده، در عشر آخر شهر جمادی الاولی وارد دار الخلافه گشت و در پانزدهم شهر شعبان دختر مرتضی قلی خان عمّ خویش را از برای شاهزاده حسینعلی میرزا نکاح بست و جشنی شاهوار از بهر بساط سور او به پای رفت.

اما از آن سوی چون نایب السّ لطنه به فرمانگزاری آذربایجان استقرار یافت و به شهر تبریز درآمد، برحسب فرمان، محمّد خان قاجار حاکم ایروان را به همراه محمّد

علی خان - شامبیاتی روانه درگاه شهريار داشت و خود در تبريز آرام گرفت.

### تسخير ايشپخدر قلعه شوشي را

در اين وقت ايشپخدر حدود مملكت ايران را از لشكريان پرداخته يافت و دانست كه به سبب برودت هوا و اقتضای شتا سفر كردن سپاه به آن حدود صعب است، نخستين به بهانه تماشاى قلعه شوشي و طلب ضيافت ابراهيم خليل خان را مغرور ساخت و او نيز سخن او را از در صدق دانسته به خوان ضيافتش دعوت نمود و ايشپخدر بي مانعی به قلعه شوشي دررفت و در زمان 400 تن از مردم خود را به حراست برج و باره قلعه بازداشت و خود عنان عزيمت به جانب گنجه گذاشت.

اين هنگام شيخعلی خان حاکم قبه و دربند و سرخای خان لگزی و حسينقلی خان حاکم باکويه مکتوبی به حضرت نایب السلطنه معروض داشتند که بی گمان شفت بعد از

فرار از گیلان آهنگ باکويه خواهد کرد و دفع او را عدد و عدتی واجب افتاده.

نایب السلطنه، عسکر خان افشار ارومی را با جمعی از سواره و پیاده مأمور ساخت و از سرب و بارود [- باروت] و سلاح و سلب سامانی لایق بدیشان فرستاد و ایشان دل قوی کرده ساخته جنگ شدند. و از آن سوی شفت برسید و کشتیهای خود را در برابر باکويه بداشت. از دو سوی کار جنگ آماده شده و دهان توپها به آتش افشانی گشاده گشت. حسينقلی خان مردانه بکوشید و چند فروند کشتی روسیان را با گلوله توپ درهم شکست و در آب پست کرد. روسیان از آب بیرون شده از سوی خشکی توپها را به جانب قلعه گشاد دادند و بنیان حرب را سخت تر نهادند.

در اين وقت شيخعلی خان به اتفاق نوح بیگ پسر سرخای لگزی نیز برسید و به میان قلعه دررفته با حسينقلی خان هم پشت و هم بازو شدند و آتش این رزم روزی چند افروخته بود. در پایان کار شفت را روزگار آشفته شده، دانست از این کارزار سودی به دست نکند، لاجرم مردم خود را برداشته به کشتی دررفت و کشتی براند و تا میان پشت ساری طالش بیامد و بیارمید. و از طرف دیگر ايشپخدر از گنجه آهنگ شیروان نمود و مصطفی خان

شیروانی صورت حال را به عرض نایب السلاطنه رسانید.

در حال نواب ولیعهد، پیر قلی خان قاجار را با جماعتی از مردان کارزار به مدد او فرستاد. پیر قلی خان چون به کنار رود کر که 12 فرسنگی شیروان است فرود شد مکشوف داشت که مصطفی خان از در خوف و هراس با ایشپخدر کار به مداهنه کرده و او را دیدار نموده و در میانه گرگ آشتی انداخته و ایشپخدر سخن او را با خود از در صدق پنداشته و طریق باکویه برداشته تا حسینقلی خان را به کیفر شفت گوشمالی دهد. و شفت نیز با مردم خود به ایشپخدر پیوست.

بالجمله پیر قلی خان این اخبار را معروض داشت و نایب السلاطنه بی توانی حسینقلی خان - قاجار را با گروهی از دلیران به جانب باکویه بتاخت و از قفای او عسکر خان افشار را با 1000 سوار بیرون فرستاد و از دنبال ایشان احمد خان مقدم بیگلربیگی تبریز و مراغه را با توپخانه و سپاهی از سواره و پیاده کوچ فرمود و خود نیز با همه سختی زمستان و کثرت برف و باران در بیست و دوم شهر ذیقعه از تبریز خیمه بیرون زد و از طریق اردبیل راه برداشت.

بعد از ورود اردبیل معروض افتاد که عسکر خان افشار به سرعت صبا و سحاب به قلعه باکویه درآمد، و حسینقلی خان قاجار در کنار رود [کر] به حراست جسر فرود شد و پیر قلی خان به اتفاق شیخعلی خان در ظاهر قلعه لشکرگاه کردند. و از آن سوی در لشکر ایشپخدر از سورت سرما دوابی که حمل توپخانه می دادند بگرداند و آذوقه و علف در لشکر او اندک شد و کار به صعوبت رفت. پس حیلتی اندیشید که حسینقلی خان حاکم باکویه را فریب دهد و روی دل او را به وعده خطا و وعید عنا با خود کند، تا از این سختی برهد و از گرداب بلا بجهد، پس حسینقلی خان را پیام داد و خواستار دیدار شد.

حسینقلی خان این معنی را به فال نیک گرفته در بیرون قلعه جای نشستن معین کرد. و روز دیگر ایشپخدر با دو سه تن از مردم خود از لشکرگاه بیرون شده بدان جای شد و حسینقلی خان با ابراهیم خان عم زاده خود و یک دو تن دیگر از

قلعه به در شده به نزد ایشپخدر آمد پس باهم بنشستند و سخن بیوستند.

### قتل ایشپخدر به دست ابراهیم خان باکوبه

در میان گفت و شنود ابراهیم خان به اشارت حسینقلی خان تفنگی که در دست داشت از پس پشت ایشپخدر گشاد داد، چنانکه گلوله از سینه او بجست و به روی در افتاده، جان بداد. هم در زمان آن چند تن را که با او بودند سر برگرفتند و سر ایشپخدر را نیز با یک دست او قطع کردند و غوغا در انداختند تا لشکریان از جای جنبش کردند و بر روسیان حمله افکندند و بسیار کس را با شمشیر بگذرانیدند و جمعی را اسیر و دستگیر ساختند.

شفت چون کار بدین گونه بدید با زحمت تمام با مردم خود به کشتیها در رفت و شتابزده تا پشت ساری رانده در آن جزیره متواری گشت. از پس این فتح حسینقلی خان سر و دست ایشپخدر را در مخلاتی جای داده به درگاه نایب السّ لطنه فرستاد و نواب ولیعهد از اردبیل روانه طهران نمود. روز ششم ذیحجه در دار الخلافه طهران در حضرت شهریار نامدار فتحعلی شاه به خاک راه افکندند و حکم رفت تا آن سر و دست را به خراسان برده بزرگان آن دیار دیدار کنند.

### شرح حال حاجی میرزا محمد اخباری

همانا وقتی امنای درگاه پادشاه از مولانا حاجی میرزا محمد اخباری نیشابوری که عالمی نحیر بود و نیز تسخیر ارواح طاهره و خبیثه و علم اعداد و نیرنجات و طلسمات نیک می دانست، خواستار شدند که اگر توانی در هلاک و دمار ایشپخدر که دیو [ی] دیوانه و از دین ما بیگانه است تدبیری اندیشی به صواب باشد. حاجی میرزا محمد ملتمس ایشان را مقبول داشت و 40 روزه میعاد نهاد که سر او را در حضرت پادشاه حاضر کنم. این معنی را مقربان حضرت نیز معروض پادشاه داشتند.

آن گاه حاجی میرزا محمد در بقعه متبرکه شاهزاده عبد العظیم رضی الله عنه به زاویه در رفت و صورت مردی را به قصد ایشپخدر بر دیوار زاویه رسم کرد و خود بنشست و آن ذکری که می دانست به کار بست.

همانا عبد الحسین خان پسر صدر اعظم حاجی محمد حسین خان اصفهانی که در میان عجم و عرب به فضل و ادب نحیری نامور است یک شب نگارنده این کلمات را حدیث کرد که آن ایام که حاجی میرزا محمد بدین

طلب و تعب نشسته بود، در روضه شاهزاده عبد العظیم به زاویه او دررفتم و او را نگرستم که رشته [ای] از پس پشت گذرانیده بر دو جانب آن صورت که بر دیوار کرده، بسته بود و هردو چشم بر چهره آن تمثال برگماشته بدان سان که دو پیاله خونین می نمود و پیوسته کلماتی چند بر زبان داشت و چنان مستغرق آن خیال و نگران آن تمثال بود که از درون شدن من بدان زاویه و بیرون شدن هیچ آگاه نشد.

مع القصة این کار همی داشت تا روزی که هنگام بود کاردی بگرفت و بر سینه آن نقش که بر دیوار کرده بکوفت و باز آمد و بگفت ایشپخدر در این وقت کشته شد. امنای دولت همی روز شمردند تا بامداد روز 40 برسید. پادشاه بدو کس فرستاد که روز میعاد برسید، عرض کرد که هم امروز سر او را خواهند آورد. مردمان چشم بر او همی داشتند تا نماز دیگر آمد، دیگر باره شهریار پیام داد که اینک روز به پایان می رسد و از سر ایشپخدر اثری نیست. پاسخ داد که اگر آورنده سر را پای اسب لنگ شود و چند ساعت از وعده آن سوی تر برسد بر من نیست، ساعتی برنیامد که مسرعی برسید و سر ایشپخدر را بیاورد و مکشوف شده که از منزل سلیمانیه که 6 فرسنگی طهران است اسب او از یک پای لنگ شده و به زحمت آمده.

از پس این واقعه امنای دولت از حاجی میرزا محمد خواستار شدند که بهتر از این قتل پادشاه روس است. فرمود پادشاهان را نتوان چنین سهل و آسان زیان کرد. هم در کیفر قتل ایشپخدر که سرداری بزرگ و نفسی قوی بود مرا مقتول خواهند ساخت. و چنان بود که او فرمود؛ زیرا که امنای دولت را از کردار او وحشتی در ضمیر نشست و با خود گفتند دور نیست هرکه او را برنجاند با ایشپخدرش به یک پهلو بخواباند. پس حیلتي طراز کردند که شهریارش به سخنان دلنواز در کمال اکرام و اعزاز سفر عتبات عالیات فرمود.

### شهادت حاجی میرزا محمد اخباری

از قضا وقتی به بغداد رسید که در میان اسعد پاشا و داود پاشا بر سر وزارت بغداد کار به خصومت می رفت، در این وقت اسعد پاشا با حاجی میرزا محمد ابواب موالات و مضافات را گشاده



داشت تا به صفای ضمیر و حسن تدبیر او را مدد کند و بر خصم غلبه دهد. داود پاشا که نیز حاجی میرزا محمد را آزموده داشت بترسید و پیش از آنکه دشمن بر وی چاشت کند شام بر او خورد و در نهانی عوام او باش بغداد را برشورانید تا به يك بار غوغا برداشتند و هم آواز گفتند «حاجی میرزا محمد کافری است جهود و مردی مردود، اگر در ازهاق روح و اراقت دمش تأخیری رود، دیر نباشد که مردم این شهر را از راه بگرداند و به چاه اندازد و هر مؤمن موحد را کافری ملحد سازد».

و این هنگام حاجی میرزا محمد در خانه خود نشسته با محرمان خود سخن پیوسته بود که من انجام کار خویش دیده و دانسته ام، همانا از مدّت من ساعتی بیش نمانده و ایشان همی دریغ خوردند و گفتند این چه خبر است که هرگز کس میناد و این از کجا گوئی؟ و از کجا دانی؟ ناگاه غوغای خلق را اصغا نمودند و هنوز با خویش نیامده بودند که این شورش از کجاست و چراست که مردمان با تیغها و خنجرهای آخته اطراف خانه را فروگرفتند و از بام و در به درون سرای آمدند و حاجی میرزا محمد را شهید کردند، خدایش بیامرزد و از باغ رضوان آرامگاه دهداد. از اینجا بر سر داستان رویم.

### فرار جعفر قلی خان دنبلی

بعد از قتل ایشپخدر، نایب السّلمطنه عباس میرزا قلع و قمع جعفر قلی خان دنبلی را واجب شمرد، از بهر آنکه روزگاری بود که در قلعه تالین ایروان نشیمن داشت و در آن اراضی کار به بی فرمانی و تنمّ می گذاشت؛ و جماعتی از روسیان نیز در تحت حکومت او بودند. لاجرم نایب مهدیقلی خان قاجار بیگلربیگی ایروان را و حسینقلی خان بیگلربیگی ارومیه را و اسمعیل خان حاکم خوی را و کلبعلی خان حاکم نخجوان را با گروهی انبوه از لشکر افشار و ایروان و سپاه کنگرلو و مردم خوی به محاربت و مضاربت او نامزد فرمود. و حاجی محمد خان قراگوزلورا حکم داد که به نزدیک ایشان شده، فرمان دهد تا نخستین در برابر قلعه تالین حصنی حصین برآورند و 1000 تن از تفنگچیان زبردست در آن قلعه جای دهند. آن گاه راه آذوقه

و علف بر جعفر قلی خان و روسیان مسدود سازند.

اما از آن سوی چون جعفر قلی خان از دور و نزدیک این اخبار را اصغا نمود و صورت حال را تقرّس فرمود، قبل از فراهم شدن لشکر و سختی محاصره طریق فرار برگرفت و بعضی از مردمش دستگیر قراولان مهدیقلی خان قاجار شد.

### تنبيه پاشایان عثمانی

و دیگر چون پاشایان دولت عثمانی در این فتنه روسیه بعضی از اراضی ایران را زحمت می کردند از جمله ابراهیم پاشا حاکم بایزید وقتی 4000 تن از لشکر خود را به تاراج نواحی ایروان مأمور داشت، نایب السّ لطنه این هنگام کلبعلی خان حاکم نخجوان را به کیفر او حکم داد و او به تعجیل شتافته اراضی او را بیاشفت و بسیار کس قتل و دستگیر نمود و دیگر پاشایان چون این بدیدند از در زاری و ضراعت بیرون شدند و مکتوبها مشعر برانابت از جنایت و پشیمانی از بی فرمانی نگار داده، به حضرت ولیعهد فرستادند. پس حکم رفت تا سرداران سپاه به بلدان و امصاری که فرمانگزار بودند، باز شدند.

### استمالت مصطفی خان حاکم طالش

اما مصطفی خان حاکم طالش که پشت با دولت ایران کرده با شفت طراز موّدت داده بود و این هنگام هراسناک شده بدان شد که از طالش به جزیره پشت ساری در رود و از آنجا به قزقر گریزد. نایب السّ لطنه، میرزا بزرگ وزیر خویش را که مردی پسندیده حسب و قرشی نسب بود به استمالت او گسیل فرمود و میرزا بزرگ او را مطمئن ساخت. آن گاه مصطفی خان راه آذوقه و علف بر روسیان بیست و دیگر از برای شفت مجال درنگ نماند، لابد آهنگ فرار کرد و از شدت جوع و گرسنگی و سورت سرما بسیار کس از مردم او هلاک شد.

و هم چنان مصطفی خان شیروانی که از ضعف فطرت و سوء طویت داغ پشیمانی بر پیشانی داشت به کنار رود کر شتافته، احمد خان بیگلربیگی تبریز و مراغه را که بر حسب فرمان نگاهبان آن جسر و رود بود، دیدار کرد و او را در نزد ولیعهد از در ضراعت به شفاعت انگیخت و پیمان نهاد که از این پس اگر همه سر بدهد پای از طریق اطاعت بیرون نهند.

روز جمعه سلخ شهر ذیحجه الحرام 6 ساعت و 20 دقیقه از روز گذشته، خورشید از برج حوت به حمل شد و نوروز جمشید به اول محرم افتاد و لاجرم شهریار دیندار به جای جامه زرتار، سلب سوگواری در بر کرد و تا عاشورا در مصیبت سید الشهداء علیه التّحیة و الثّنا چون ماتم زدگان روز گذاشت، آن گاه به نظم مملکت و تمهید قواعد سلطنت پرداخت و حاجی محمد حسین خان بیگلربیگی اصفهان را که در ترفیه حال رعیت و سپاه و اخذ حقوق پادشاه معن بن زایده و قس بن ساعده بود<sup>(1)</sup> طلب فرمود و او را امین الدّوله لقب داد و به وزارت استیفای ممالک مباهی داشت و فرمانگزاری اصفهان را به فرزند اکبر ارشدش عبد الله خان گذاشت.

همانا شهریار تاجدار فتحعلی شاه قواعد ملک را به 4 تن وزیر دانشمند که ارکان اربعه مملکت اند استوار فرمود. در این وقت نخستین، میرزا شفیع اصفهانی که در ثانی دارالمرزش وطن گشت وزیر اول و صدر اعظم بود و حاجی محمد حسین خان اصفهانی وزیر دوم و مستوفی الممالک آمد و میرزا رضا قلی نوائی وزیر دارالانشاء و منشی الممالک بود و نظم سپاه و وزارت لشکر را هم چنان از بدو دولت شاه شهید تاکنون میرزا اسد الله - خان نوری داشت.

بالجمله چون شهریار از این کار پرداخت، محمد خان دولوی قاجار را به نیابت و سرداری خراسان مأمور ساخت و حسین خان سردار خراسان و حاکم نیشابور را حاضر فرموده به جای نظام الدّوله سلیمان خان قاجار قوانلو که وداع جهان گفته بود، سپهسالاری لشکر داد. آن گاه از بهر جنگ روسیان سپاهی بزرگ انجمن

1- (1). معن بن زایده از کریمان واسیخای عرب است و قس بن ساعده از حکمهای آنان.

کرده روز جمعه بیست و پنجم ربیع الاول خیمه بیرون زد و تا چمن سلطانیه عنان باز نکشید.

## آمدن سفیر فرانسه

این هنگام موسی [- مسیو] ژویر از دولت فرانسه به رسالت آمد، چه روزگاری بود که پادشاه فرانسه در خاطر داشت که با دولت ایران ساز موالات طراز کند و طریق وداد باز دارد، چنان که در سال شهادت آقا محمد شاه 2 تن رسول از دولت فرانسه باسواد عهدنامه سلاطین صفویه که در میان دولتین رفته بود به دار الملک طهران آمدند، وقتی برسیدند که هنوز بعد از شهادت آقا محمد شاه، شهریار نامدار فتحعلی شاه از شیراز باز طهران نشده و بر تخت جلوس نمروده بود. لاجرم حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله ایشان را به معاذیر دلپذیر بازفرستاد و همچنان بعد از قتل سکنه کربلا چنانکه مذکور شد اسمعیل بیگ بیات سفیر بغداد گشت، یک تن از بازرگانان ارامنه که داود نام داشت و تجارت فرانسه می گذاشت به نزدیک او رفته و مکتوبی چند به خط فرانسه بنمود و خود را از جانب آن دولت سفیر خواند و به اتفاق اسمعیل بیگ به طهران آمد. اولیای دولت ایران سخن او را استوار نداشتند و کتاب او را به کذب پنداشتند.

این هنگام که سلطنت مملکت فرانسه را ناپلیون داشت و با دولت روس کار به معادات می گذاشت، موسی ژویر را به دولت ایران رسول فرستاد و پیام داد که خصمی روسیان با شما روشن است و خصومت ما با ایشان مبرهن، همانا دشمن دشمن را دوست گیرند، خاصه این وقت که وداد و اتحاد دولت ایران و فرانسه موجب استیصال و اضطراب روسیان است. چون موسی ژویر طی مسافت کرده وارد اراضی بایزید شد محمود پاشا که حاکم بایزید بود به رعایت دولت روسیه و عثمانیه او را گرفته محبوس داشت و 10 تن ملازمان او را مقتول نمود.

چون این خبر در اردبیل معروض حضرت نایب السلطنه افتاد، در حال مکتوبی به حاجی یوسف پاشا که ایالت ارزن الروم داشت فرستاده او را گسیل ساخت و موسی ژویر به درگاه نایب السلطنه آمد و از آنجا در چمن سلطانیه

حاضر حضرت پادشاه شد و رسالت خویش بگذاشت و خواستار شد که شاهنشاه ایران در پاسخ نامه ناپلیون او را ایمپراطور خطاب فرماید که به معنی پادشاه است تا در میان دول فرنگستان بدین نام بلند آوازه شود، ملتمس او مقبول افتاد.

پس برحسب فرمان پاسخ نامه او نگار شد و میرزا رضای قزوینی منشی که روزگاری وزارت شاهزاده محمد علی میرزا را داشت به اتفاق او به سفارت فرانسه مأمور گشت.

### قتل ابراهیم خلیل خان

و هم در چمن سلطانیه معروض افتاد که چون ایشپخدر مقتول گشت و روزگار شفت آشفته شد و مصطفی خان طالش روی نیایش به حضرت نهاد، ابراهیم خلیل خان از پیوستن با روسیان پشیمان گشت و از دار الاماره خود با زن و فرزند به در شده در بیرون قلعه شوشی نشیمن کرد و نایب السلطنه را در حضرت شهریار از عصیان و طغیان خویش شفیع ساخت و خواستار آمد که لشکری به اعانت او مأمور شود، تا روسیان را از اراضی خویش دفع دهد.

چون نایب السلطنه صورت حال را در حضرت شهریار باز نمود، فتحعلی شاه، حسین خان [سردار] و اسمعیل خان دامغانی و امان الله خان افشار غلام پیشخدمت حاکم خمسه را با لشکری لایق به ملازمت رکاب نایب السلطنه مأمور ساخت تا به هرچه صواب شمارد، بگمارد. و نایب السلطنه، فرج الله خان شاهیسون را از راه چناقچی و ابو الفتح خان پسر ابراهیم خلیل خان را که نخست هواخواه دولت ایران بود، از راه قبان به امداد ابراهیم خلیل خان گسیل فرمود و خود نیز از اردبیل خیمه بیرون زد.

بعد از عبور از پل خداآفرین، ابو الفتح خان مراجعت نموده معروض داشت که قبل از رسیدن لشکر به امداد ابراهیم خلیل خان، جعفر قلی خان پسرزاده او که با ابو الفتح خان عم خود خصومتی به کمال داشت حقوق جد و حشمت شیخوخت او را از خاطر بسترده و یک تن از سرکردگان روس را که مایور (1) نام داشت با 300 تن

ص: 149

---

1- (1) مایور - بر وزن شاپور - مرتبه اول جنرال است باصطلاح روسیه، و مرتبه دوم

ساخته به خانه خود آورد و از راهی که از میانه خانه به بیرون قلعه داشت به اتفاق آن جماعت در 4 ساعتی شب بیست و سیم شهر ربیع الاول سر بدر کرده، بر سر ابراهیم - خلیل خان حمله برده، و او را با زوجه او که خواهر سلیم خان شکی بود بکشت. و نیز دختر ابراهیم خلیل خان که خواهرزاده همای خان لگزی بود و جمعی دیگر از پسران و دختران او مقتول گشتند و از پس این واقعه مایور روسی حکومت قراباغ را به مهدیقلی خان پسر ابراهیم خلیل خان گذاشت. مع القصه نایب السلطنه از این خبر سخت غم‌منده گشت و بی توانی آهنگ قلعه پناه آباد نمود.

در این وقت فرستاده سلیم خان شکی برسید و معروض داشت که سلیم خان از این پیش از در عناد با مصطفی خان شیروانی با روسیه پیوسته بود، چون قتل ابراهیم خلیل خان را به دست ایشان مشاهده نمود از کرده پشیمان است و اینک از بهر مقاتلت با روسیان و اظهار ارادت با ولیعهد ایران استمداد همی کند. نایب السلطنه، فرج الله خان شاهیسون را به امداد او مأمور ساخت.

و از سوی دیگر چون قبایلی که در قراباغ نشیمن داشتند، ملتمس بیرون [شدن] از آن اراضی گشتند، عطاء الله خان شاهیسون را به کوچ دادن ایشان مأمور فرمود. و از جانب دیگر نجفقلی خان نیز بر حسب فرمان به مهدیقلی خان حاکم ایروان پیوسته بود و

حسینقلی - خان افشار و اسمعیل خان قاجار با گروهی از سپاهیان از راه ایروان رهسپار گنجه و گرجستان بود و الکسندر میرزا والی تفلیس نیز پیمان نهاده بود که در گرجستان به مقاتلت روسیان کارهای بزرگ به پای برد، و جمعی از لشکر ملازم صوابدید او بود.

در این وقت ینارال نبلسین(1) سپاهی بزرگ از روسیه برداشته از تفلیس بیرون شد و همه جا تاختن نموده عسکران را لشکرگاه ساخت، با اینکه هنوز حسین خان سردار و اسمعیل خان دامغانی و دیگر سرداران و سپاهیان که از قبل شهریار مأمور شدند به درگاه نایب السلطنه نرسیده بودند، با عدت و عدد اندک از منزل آق اغلان جنگ نبلسین را ساخته شد و احمد خان مقدم را به حراست بنه و آغروق بگذاشت و برنشست، در منزل

خنیشین تلافی فریقین شد. در بدو امر جماعت روسیه بر سر جبلی در رفته از جنگ بیمناک بودند، چون به خواستاری ابو الفتح خان جوانشیر گرفتاران قراباغی آزاد شدند، روسیه را آگهی دادند که لشکر ایران از بنه و آغروق خویش برکراند و آذوقه و علف در میان ایشان اندک است. این معنی روسیان را دل قوی ساخته به جنگ درآمدند و هر دو لشکر درهم افتادند. تفنگچیان عراقی از کزاز و فراهان و جماعت عرب بسطام یورش برده بر دهان توپ و تفنگ برآمدند، و روسیان نیز از عراده ها به زیر آمده با خصم دست و گریبان شدند و تیغ و خنجر درهم نهادند و نبلسین از بهر تحریض لشکر به آویختن و خون ریختن، تمثال پادشاه را در میدان جنگ میان سالدات افکند و نیز شمشیر خویش را بگشود و به یک سوی پرانید تا روسیان را غیرت جنبش کرد و در کوشش سخت شدند.

مع القصه هر دو لشکر در تب و تاب بودند، تا آن گاه که آفتاب بگشت و

ص:151

---

1- (1) نبلسین بکسر نون و ضم بای موحده و سکون لام و سین مهمله مکسور و تحتانی ساکن و نون، مردم ایران الفی در میان ها و لام در آورده بنالسن گفتند.

لشکریان دست از جنگ باز داشتند. این هنگام چون آب و آذوقه در لشکر ایران کمیاب بود، نایب السلطنه صواب در توقف ندید، لشکر را برداشته از پل عبور داد و تا منزل حسن و حسین آمده نشیمن ساخت. و زمانی برنیامد که حسین خان سردار و اسمعیل خان دامغانی و حسن خان و امان الله خان برسیدند.

و هم در این وقت عطاء الله خان شاهیسون به دست مسرعی سبک سیر معروض داشت که قبایل قراباغی در کار کوچ دادن و طی مسافت کردن به مسامحه و مساهله روز می برند و من طریق مجادله با ایشان مسدود داشته ام تا مبادا مال و مواشی آن جماعت پایمال لشکریان شود.

نایب السلطنه، ابو الفتح خان جوانشیر را با فوجی از تفنگچیان به مدد عطاء الله خان مأمور داشت تا به اتفاق، آن قبایل را منزل به منزل همی آورند. طایفه جبرئیل لو به نهانی کس نزد ینارال گسیل ساخته او را آگهی دادند و جعفر قلی آقا با جماعتی از روسیان تاختن کرده با جبرئیل لو همدست شدند و قریب به ارض قبان با ایرانیان دچار شدند و جنگ پیوستند و تفنگچیان چندان که سرب و بارود داشتند کوشش کردند و در پایان کار بعضی اسیر روسیان شدند گروهی به زحمت تمام سر خویش را گرفته از پیش بدر رفتند.

### مقابله ایرانیان با روسیان

چون این خبر به نایب السلطنه رسید در حال اسمعیل خان دامغانی و حسین خان قاجار را با گروهی از دلیران سپاه بیرون فرستاد و خود نیز از دنبال از طریق اصلاندوز راه برگرفت، و ینارال چون این خبر بدانست گروهی از لشکر خود را به حفظ قلعه پناه آباد گذاشته و دیگر سپاهیان را برداشته به جانب گنجه سرعت گرفت و چون نایب السلطنه از رود ارس عبور کرد و این قصه بشنید به آهنگ گنجه یک جهت شد. در این هنگام فرستاده شیخعلی خان و حسینقلی خان برسیده و نفاق مردم در بند و اتفاق ایشان را با روسیه معروض داشت و پیر قلی خان قاجار که به نزدیک ایشان از در اعانت تاخته بود نیز ساز نمود که مصطفی خان شیروانی باز به تسویلات



شیطانی با روسیه متفق شد و اسمعیل بیگ برادر خود را با فوجی به کنار رود کر مأمور داشته که لشکر ایران را از عبور دفع دهند.

نایب السلطنه نظم دربند و تأدیب مصطفی خان را واجب تر دانست، پس حسین خان سردار را با گروهی، مأمور به ایلغار (1) ساخت و خود نیز از دنبال چنان بتاخت که در عبور از آب کر باهم پیوسته عبره کردند و لشکر شیروانی چون این بدیدند پای از سر نشناخته به هر سوی بتاختند و حسین خان همچنان پست و بلند آن اراضی را درنوشته، آتش نهب و غارت برافروخت و خشک و تر را بسوخت در میانه بعضی از اموال بازرگانان شکی و تبریز به تاراج رفت. این جمله را نایب السلطنه از خویشان بها داد تا مصطفی خان از این ترکتاز بیچاره ماند، از در عجز و نیاز بیرون شد و طلب امان و اطمینان نمود و دیگر باره نایب السلطنه چشم از جرمش پوشیده نجفقلی خان گروس و عطاء الله خان شاهیسون را به قلعه فیت که این وقت مأمون مصطفی خان بود فرستاد تا او را دیدار کردند و از عفو و لیعهدش امیدوار ساختند. با این همه از تلون طبع و سوء ظن در تقبیل درگاه و حضور پیشگاه ملاحظه نمود و محمّد علی بیگ خاله زاده خود را به درگاه فرستاد.

لاجرم نایب السلطنه از کنار رود کر به سوی آق سو کوچ داده، اسمعیل خان دامغانی و حسینقلی خان قاجار را به تسخیر شریان که معقلی متین بود مأمور فرمود تا به حکم

یورش از دو سوی آن محکمه محکم را مفتوح ساختند و بعد از قتل و اسر اموال ایشان را منهب داشتند، نایب السلطنه بفرمود تا اموال آن جماعت را باز دادند و ایشان را با قبیلۀ مرادخانی که افزون از 6000 خانوار بودند روانه مغان کردند.

در این وقت دیگر باره مصطفی خان آشفته گشته سلیم خان حاکم شکی را از در ضراعت به شفاعت انگیخت و پیمان داد که حاضر درگاه شود و نیز در نهانی به حیلت

ص: 153

---

1- (1). ایلغار - لغت ترکی - بمعنی تاختن و تعجیل کردن است.

اندوژی و تسویف وقت مشغول بود. دیگر روز چنان افتاد که مردم او از کوه فیت به زیر آمدند و با امان الله خان افشار کارزار دادند و بعضی مقتول و گروهی دستگیر گشتند.

بالجمله هم در منزل آق سو، شیخ علی خان و حسینقلی خان حاکم باکویه حاضر درگاه شده نظم در بند و حفظ آن حدود را بر گردن نهاده با فوجی از سواران لشکر مأمور آن اراضی شدند؛ اما مصطفی خان شیروانی به کذب این خبر پراکنده کرد که نایب السلطنه، محمد حسن خان برادر سلیم خان را که به حکم شاه شهید به دست مصطفی خان دولو نابینا شد لشکری داده و به قید و اسر سلیمان خان فرستاده.

سلیم خان ساده دل این سخن را باور داشت و با مردم خود به کوه کلسن کورسن جای کرد، نایب السلطنه پاس خدمت سابق او را نگاه داشته میرزا ابو القاسم وزیر ولد میرزا عیسی قایم مقام را مأمور فرمود تا او را در بلده شکی دیدار کرد و کدورت این کذب را از خاطرش بسترد. آن گاه بر حسب فرمان شهریار مهدیقلی خان قاجار را از حکومت ایروان معزول فرمود و احمد خان بیگلریگی تبریز و مراغه را به جای او منصوب داشت و احمد خان با سپاهی شایسته به ایروان شد و برج و باره قلعه را تعمیر داد و استوار کرد.

اما این هنگام هوای ایروان چنان عفن گشت که از سپاه سواره و پیاده 1600 تن هلاک گشت و احمد خان نیز سخت مریض شد و کار ایروان از نظم بگشت و روسیه پنبک و گرجستان انتهاز فرصت می بردند تا کیدی اندیشند. و کار نخجوان نیز از بهر خصمی کلبعلی خان با عمزاده اش عباسقلی خان سخت آشفته بود و هم معروض حضرت نایب السلطنه افتاد که میان حسینقلی خان افشار حاکم ارومی و مصطفی خان که از قبل دولت عثمانی حاکم هکاری است (1) کار به منازعت

ص: 154

---

1- (1) هکاری بفتح های هوز و کاف مشدد نام محالی است بریک جانب موصل اکرادی که آنجا می نشینند هکاریه می نامند.

افتاده و پیر قلی خان نیز معروض داشت که مردم دربند در نهانی با روسیان پیمان و پیوند نهاده اند و شیخعلی خان در کار

ستیز و آویز تهاون و تکاهلی دارد، و از این روی پیر قلی خان آهنگ مراجعت نمود.

و هم مکشوف افتاد که امنای دولت ایران تأدیب علی پاشای والی بغداد را که سبب نقض عهد آل عثمان شده واجب شمرده اند. لاجرم نایب السلطنه کار شیروان را دست باز داشته از آق سو طریق مراجعت گرفت. مصطفی خان شیروانی چون این بشنید جماعتی را به نهب و غارت دنباله پویان لشکر بتاخت وقتی به کنار لشکرگاه رسیدند، حسن خان قاجار که به رسم چنداولی (1) رهسپار بود ایشان را دیدار کرد، مانند صاعقه بلا بدیشان درآمده و استیلا یافت، بعضی هزیمت شدند و گروهی مقتول و دستگیر آمدند. آن گاه به فرمان نایب السلطنه، پیر قلی خان با فوجی روانه مغان شد که اگر به صواب نزدیک داند مردم شیروان را از آنجا کوچ داده در اراضی طالش بنشانند و خود مراجعت به تبریز فرمود.

### تسخیر روسیان شیروان را

از پس این وقایع جماعت روسیه مغافصه به اراضی شیروان دررفتند و مصطفی خان هم از بهر آنکه قوت مدافعت نداشت و هم از این روی که با مردم سالیان و طالش کار به خصمی می کرد و سپاه روس را در مقاتلت با این دو قبیله پامرد خود می دانست به حکومت روسیان گردن نهاد.

در این وقت حسینقلی خان نیز از لشکر روس هراسناک شده با زن و فرزند خویش و پیوند از راه سالیان روانه تبریز شده، بعد از وی بو الغاکف که یکی از سرکردگان روس بود بی مانعی به باکویه دررفت و شیخعلی خان ناچار با روسیه طریق مدهانه و مدارا گرفت و بعضی از مردم سالیان که با علی خان حاکم خویش خصمی داشتند با مصطفی خان شیروانی ابواب مکاتبات و مصافحات بازداشتند.

ص: 155

---

1-1 (1) چند اول بضم جیم عجمی و نون ساکن در ترکی جماعتی را گویند که از دنبال لشکر بدارند و کوچ دهند.

لا-جرم مصطفی خان دل قوی کرده مردم خویش را با جمعی از روسیان برداشت و تا ارض جواد بتاخت و از آنجا تصمیم عزم داد که بر لشکر پیر قلی خان شیخون برد و قبایل شیروان را که او کوچ می داد استرداد کند. پس شب هنگام بر سر او تاختن برد و پیر قلی خان دفع او را به عزمی ثابت و جدی تمام به جنگ در آمد و بعد از گیرودار،

مصطفی خان را هزیمت کرد و از دنبال او تا کنار کر بتاخت.

مصطفی خان بعد از این شکستن و گریختن آهنگ سالیان کرد، میر باقر بیگ برادر مصطفی خان که بر حسب امر نایب السلطنه با 300 تن تفنگچی به حراست سالیان مأمور بود، آگهی از نفاق مردم و اتّفاق بعضی از ایشان با مصطفی خان نداشت با دل قوی به جنگ در آمد و از جانب دیگر آن جماعت که با مصطفی خان پیمان داشتند در بگشودند و روسیان را در آوردند، میر باقر بیگ و جمعی از مردم طالش دستگیر شدند و علی خان از میانه بجست.

### رزم سلیم خان شکی با روسیان

چون این اخبار گوشزد ینارال نبلسین شد و کار باکویه و سالیان و مغان را پرداخته یافت به طرف شکی شتافت. سلیم خان سپاهی از آوار و جار و تله به مدد آورده با توپخانه و قورخانه و اعداد تمام به سیغناق(1) کلسن کورسن نشیمن کرد و دو کُرت در حوالی شکی با روسیان صف جنگ برکشید و مردانه بکوشید، در پایان کار، جماعت لگزیه از جنگ روی برکاشتند و او را بگذاشتند. سلیم خان ناچار طریق فرار گرفت و اهل و مال خویش را برداشته آهنگ تبریز کرد. و هم در راه چند نوبت با روسیان رزم داده از رود کر عبیره کرد [ه] و از راه اردبیل به اتّفاق فرج الله خان شاهیسون به تبریز شتافت و بر حسب فرمان ولیعهد نشیمن در اردبیل ساخت.

اما از آن سوی پولکونیک که این وقت در ارض جواد جای داشت به مصطفی خان طالش مکتوبی کرد که قبایل شیروان و مغان و رودبار را به اراضی خویش

ص: 156

---

1- (1) سیغنان بکسر سین مهمله و تحتانی ساکن و غین معجمه و نون و الف و قاف در ترکی جای سخت و پناگاه را گویند.

باز فرست و اگر نه 300 تن از خویشان و عشیرت تو را که در تحت فرمان من اندرند با تیغ بگذرانم.

مصطفی خان طالش او را پاسخی درشت نوشت و صورت حال را در حضرت نایب السلطنه معروض داشت.

### طغیان علی پاشا وزیر بغداد

اکنون قصه بغداد و طغیان علی پاشا را باز نمائیم. از این پیش مرقوم افتاد که عبد الرحمن پاشا با 5000 کس از اهل و عشیرت و سپاهی و رعیت خود به دولت ایران پناهنده شد و در کردستان نشیمن یافت و میرزا صادق وقایع نگار به رسالت بغداد مأمور گشت، از بهر آنکه علی پاشا را از کین و کید عبد الرحمن پاشا باز دارد و حکومت شهر زور را دیگر باره به او بگذارد. بعد از ورود به بغداد، علی پاشا، وقایع نگار را وقعی نگذاشت و حکومت شهر زور را با خالد پاشا تفویض فرمود اما تا بی فرمانی خود را مستور دارد عریضه [ای] از در خدیعت نگار داده با پیشکشی لایق به درگاه پادشاه فرستاد.

شهریار نامدار فتحعلی شاه را بی فرمانی او ثقلی در خاطر افکند و عبد الرحمن پاشا را از کردستان حاضر آستان ساخته به شمشیر و خنجر مرصع و خلاع گران بها شاد خاطر ساخته به ایالت شهر زورش مأمور نمود و به امان الله خان والی کردستان نیز حکم رفت که از استقلال او دست باز ندارد. و عبد الرحمن پاشا راه شهر زور برگرفت و خالد پاشا از اصغای این خبر به بغداد گریخت. و از پس آن نواب محمد علی میرزای شاهزاده را صاحب اختیار حدود عراقین عرب و عجم لقب داد و ایالت کرمانشاهان تا حدود بغداد از سر حد بصره تا قصبه خرم آباد بدو گذاشت و ابراهیم خان دولو و محمد علی خان شامیاتی را ملتزم رکاب او داشت [و] در دهم شهر جمادی الاولی از چمن سلطانیه مأمور بدان حدود و ثغور گشت.

اما از آن سوی علی پاشا دفع عبد الرحمن پاشا را يك جهت شده با 30000 تن سواره و پیاده و توپخانه و قورخانه از بغداد کوچ داده در ارض زهاب لشکرگاه کرد و سلیمان پاشای کهیا خواهرزاده خود را با 15000 تن لشکر به تدمیر عبد الرحمن پاشا و تسخیر شهر زور مأمور نمود و خالد پاشا و سلیمان پاشای مسلم کرکوک و کوی حریر را ملتزم رکاب او ساخت. و سلیمان پاشای کهیا

بی توانی به اراضی شهر زور تاخت و عبد الرحمن پاشا رزم او را بساخت و به اول حمله هزیمت شده به زمین کردستان باز گریخت. علی پاشا را مژده این نصرت تحریک جلادت داده از زهاب برنشست و تا طاق گرا عنان باز نکشید و این خبر در چمن سلطانیه مسموع شهریار افتاد و فرمان داد تا

نوروز خان قاجار ایشیک آقاسی با سپاهی جرّار مأمور خدمت شاهزاده محمد علی میرزا شد و در بلده همدان به حضرت او پیوست و شاهزاده در حال کوچ داده در منزل کردند جای کرد.

علی پاشا چون از این ترکتاز وقوف یافت از طاق گرا باز پس شده در کنار رود سیروان که میان شهرزور و بغداد است متوقف گشت. این هنگام شاهزاده، نوروز خان و محمد علی خان شامیاتی را با 10000 سوار از کردان مدانلو و جهان بیگلو و ترکان قراگوزلو به اسر و نهب اراضی بغداد بتاخت و ایشان از زهاب تا بعقوبه و از بعقوبه تا مندلیج را عرضه نهب و غارت کردند، فتاح پاشای حاکم زهاب کر و فری نموده بی نیل مقصود به نزدیک علی پاشا گریخت. و این هنگام فرج الله خان نسقچی باشی آدخلوی - افشار و محمد ولی خان قاسملوی افشار داماد او و صفیاری خان کردیچّه افشار با سواره جمعی ایشان از درگاه شهریار مأمور سفر کردستان شدند تا به اتفاق امان الله خان والی، عبد الرحمن پاشا را در حکومت شهر زور استوار بدارند.

### هزیمت رومیان و گرفتاری سلیمان پاشای کهیا

بالجمله ایشان از چمن سلطانیه تا به کردستان بتاختند و از آن سوی سلیمان پاشای کهیا به اغوای خالد پاشا با لشکرهای خود از شهر زور بیرون شده در کنار بحیره مریوان که پایان خاک کردستان است با سپاه ایران دچار شدند، فرج الله خان و امان الله خان صف برآراستند، ابطال رجال اردلانی و کردستانی در میمنه جای کردند و هزاره افشار بر میسر شدند، محمد ولی خان افشار و صفیاری خان کردیچّه از چپ و راست جایگه ساختند، امان الله خان و فرج الله خان در قلب لشکر اندر آمدند.

و از آن سوی سلیمان پاشای کهیا صف برزد و سلیمان پاشای مسلم کرکوک را با اعراب و اکراد در برابر مردان اردلانی بداشت و غلامان گرجی و سپاه رومی را با جماعت افشار روی در روی کرد و جنگ در انداخت و آتش توپ و تفنگ برافروخت. بعد از گیرودار فراوان دلیران افشار از میسره به جانب میمنه خصم که کهیا جای داشت یورش بردند و لغزشی در سپاه خصم افکندند.

سلیمان پاشای کهیا چون این بدید به نزدیک سلیمان پاشای مسلم شتافت و مردم میسره را برداشته، بر میمنه لشکر ایران حمله برد و سخت بکوشید و از چپ و راست بردمید و بخروشید. ایرانیان چون این بدیدند در گرد کهیا پره زدند و بی آنکه او را جراحی رسانند دستگیرش ساختند و لشکرش را هزیمت ساخته از دنبال بتاختند، از یک سوی تا لشکرگاه علی پاشا و از طرفی تا اراضی کرکوک و موصل از ققای هزیمتیار برفتند و اسیر گرفتند و مرد و مرکب به خاک افکندند و خاک اودیبه را از خون دلاوران رنگین ساختند. 3000 تن از مردم آل عثمان عرضه شمشیر شد و از مردم از این بیشتر اسیر گشت.

علی پاشا چون کار بدین گونه دید بر سمند بادپا برنشست و به کردار باد تا کنار بغداد بتاخت و در حال شیخ جعفر نجفی را که در میان علمای جعفری فحلی نامور بود، از نجف اشرف طلب نمود و به حضرت شاهزاده محمد علی میرزا شفیع انگیخت، جنابش نزدیک شاهزاده سفر کرد و شاهزاده حشمت قدم او را بداشت و به خواستاری او لشکریان را از قتل و غارت اراضی بغداد منع فرمود و اسیران عرب و روم را آزاد ساخت و جناب شیخ جعفر مراجعت فرمود و سلیمان پاشای کهیا را که مردی شناخته و نامور بود و رهانیدن او را بی اجازت شهریار پسند نداشت با کنده و زنجیر به درگاه پادشاه فرستاده، شاهنشاهش زنجیر از گردن برداشت و او را به میرزا شفیع صدر اعظم سپرد؛ و از چمن سلطانیه کوچ داد [ه]، روز بیست و دوم شهر جمادی الاخر وارد طهران گشت.

و از سوی دیگر حاجی یوسف پاشای صدر اعظم دولت عثمانیه که این وقت

فرمانگزار ممالک ارزن الروم و قراحصار مشرقی و سپهدار سپاه بود، فیضی محمود - افندی را که از اعیان دولت بود به حضرت نایب السّلمطنه از بهر رهائی کهیا رسول ساخت و از طغیان علی پاشا کتابتی از در معذرت کرده و نایب السّلمطنه به خواستاری در حضرت شهریار صورت حال را باز نمود و افندی را به طهران فرستاد.

و هم در این وقت شیخ جعفر نیز برای خلاصی کهیا وارد طهران گشت. لاجرم شهریار سلیمان پاشای کهیا را به تشریف ملکانه خرسند فرمود و رخصت انصراف داد و عبد الرحمن پاشا را خلعت حکومت شهر زور عطا فرمود و میرزا صادق وقایع نگار را دیگر بار برای استقرار این امر و تشدید مبانی محبت میان دولتین به اتفاق کهیا روانه دار السلام بغداد ساخت.

## وقایع سال 1222 ه. / 1807 م تصمیم عزم روسیان به تسخیر ایروان

### اشاره

چون 3 ساعت و 19 دقیقه از شب یکشنبه دوازدهم شهر محرم الحرام بگذشت، در سنه 1222 ه. آفتاب از حوت به حمل شد و شهریار جمشید دستگاه فتحعلی شاه جشن جمشیدی بگذاشت، آن گاه سپاه رزمجوی را از اطراف ممالک طلب داشت و روز دوشنبه هفتم شهر ربیع الاول از طهران خیمه بیرون زد. بعد از ورود به قزوین شاهزاده علینقی میرزا را به حکومت آن اراضی بگماشت و از آنجا کوچ داده سه شنبه 17 ربیع الاول چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد.

و از طرف روسیه مکشوف افتاد که یک تن از وزرای روس که سالهای دراز با رزم و بزم مأنوس بود، به جای ایشپخدر سپهسالار سپاه گشت و با لشکری انبوه از طریق قزلر وارد تفلیس شد و نخستین فتح ایروان را در ضمیر گرفت.

و هم معروض افتاد که روسیه قراباغ به تاتف آمده، مبارزت ابو الفتح خان را طراز دادند و پاشایان قارص و بایزید با روسیه کار به رفق و مدارا کردند و اینک بدان سرند که قبایل



سیبکی و زملاّن که ساکنین نواحی ایرانند به فریب و اگر نه به عتیب به سوی خود کشانند و احمد خان بیگلربیگی ایروان مریض و علیل افتاده و مردمی که در تحت فرمان او و پاسبان قلعه اند بیشتر نیز رنجور و ناتندرستند.

در این وقت با اینکه در تمامت آذربایجان به سبب قلت غله بلای غلا بالا گرفته بود، نایب السلطنه را فتوری در ارکان شهادت راه نکرد و حسین خان سردار قاجار را با مردان کارزار به سرداری ایروان منصوب داشت و احمد خان را طلب فرمود و پیر قلی خان را به مدد مصطفی خان طالش بیرون فرستاده و نیز فوجی را به اعانت ابو الفتح

خان فرمان داد. لاجرم از آن سوی گدویج چون این اخبار بشنید از جنبش و کوشش فرو ایستاد، و پولکونیک بعد از ورود پیر قلی خان به اراضی مغان مراجعت کرده از شیروان به گنجه دررفت و جمعی از روسیان که در تاتف جای داشتند، چون اعداد ابو الفتح خان را از تجدید لشکر بدانستند راه پناه آباد پیش گرفتند. و آن فرقه روسیان که در شکی شدند و بعد از هزیمت سلیم خان بر سر جار و تله شتافتند، چون از تاختن پیر قلی خان آگاه شدند، آهنگ مراجعت نمودند و با مردم سلیم خان که در جار و تله جای داشتند، چون به سبب برف و یخ طریق مراجعت و فرار يك باره مسدود بود، ناچار رزم دادند و بعضی مقتول و برخی به شکی گریختند.

و هم در این هنگام از درگاه شهریار سپاهی جرّار وارد آذربایجان گشت و از آنجا بعضی نزدیک حسین خان و ایروان شدند و نیمه دیگر به سوی مغان و نزد پیر قلی خان مأمور گشتند و نایب السلطنه با عدّت و عدد شایسته در تبریز بنشست.

### **مکتوب سردار روس به امنای دولت ایران برای مصالحه دولتین**

از آن سوی گدویج چون با دولت عثمانی نیز کار به معادات و مبارات می رفت، خواست تا با دولت ایران از در مصالحه و مداهنه بیرون شود و برحسب فرمان پادشاه روس ایشیک آقاسی خود را که استپانوف نام داشت روانه درگاه پادشاه ساخت و مکتوبی به میرزا شفیع صدر اعظم کرد و بعضی از اشیاء نفیسه هدیه او داشت و خواستار التیام جانبنین و اتّحاد دولتین گشت

و استپانوف در تبریز تشریف حضور نایب السّ لمطنه یافته از آنجا به طهران آمد و برحسب فرمان در خانه صدر اعظم فرود شد و مکتوب و مهدای او را برسانید و مکنون خاطر را در کار مصالحه مکشوف داشت.

امنای دولت ایران در پاسخ گفتند ما را از مداهنه و مصالحه با دولت روسیه کراهتی نیست، به شرط آنکه از تصرف در اراضی ایران اگرچه به مقدار نقش قدمی باشد دست بازدارند و چون سخنان استپانوف را از در خدیعت دانسته او را وقعی و مکانتی نگذاشتند و استواری کار و ثبات حزم را، برحسب امر شهریار، حسن خان قوللر آقاسی

برادر حسین خان سردار با اشرف خان دماوندی و گروهی از لشکریان به طرف ایروان شتاب گرفتند و استپانوف که در ظاهر طریق مسالمت و مصالحت می سپرد، نیز به نزدیک گدویج مراجعت کرد.

و از آن سوی چنانکه مرقوم شد چون از جانب حاجی یوسف پاشا، فیضی محمود - افندی رسالت خویش بگذاشت و سلیمان پاشای کهپها را رها ساخت و خود آهنگ مراجعت نمود و چون به تبریز آمد نایب السّ لمطنه، فتحعلی خان ایشیک آقاسی پسر هدایت الله خان رشتی را به اتّفاق او به نزدیک حاجی یوسف پاشا رسول فرمود و میان دولت علیه ایران و آل عثمان را حبل اتّحاد و مهربانی محکم کرده بازآمد. و حاجی یوسف پاشا به حکام و پاشایانی که در حدود اراضی روس بودند فرمان کرد که با روسیان طریق مخالفت مسدود دارند و غلات و حبوبات را که مایه قوّت و معیشت است با ایشان به معرض بیع و شری درنیاورند. گدویج از این معنی پریشان خاطر شده از در کیفر و مکافات ابواب معادات و مبارات بر روی ایشان بازداشت و نخستین ینارال سویدوف را با سپاهی رزمجوی به جانب قارص مأمور نمود.

### مقاتله روسیان با ایرانیان

محمد پاشا حاکم قارص اگرچه با مردم خود به عزم مقاتلت بیرون شد، اما در نهانی با روسیان مواضعه نهاده عنان بگردانید و در قلعه قارص متحصّن گشت. یوسف پاشا این معنی را مکشوف داشته سیّد علی پاشا را با جماعتی مأمور ساخت و به مردم قارص فرمان کرد که محمد پاشا را با کنده و زنجیر به نزدیک من

فرستید و اگر نه منتظر عذاب و عقاب باشید. محمد پاشا چون این بدانست عظیم بترسید و از کرده پشیمان گشت و جنگ روسیان را میان بست و به اتفاق سید علی پاشا با آن جماعت رزمی مردانه داده؛ ایشان را از حوالی قارص هزیمت داده تا به مسافتی بعید بازپس شدند و در بعضی از قرای آن اراضی جای کرد.

و از این سوی نایب السلطنه روز دوم شهر ربیع الثانی با لشکر جرّار و توپ و زنبوره آتشبار از تبریز بیرون شد و در ظاهر شهر لشکرگاه کرده تا اگر واجب افتد سواره و پیاده از بهر جنگ آماده باشد.

در این وقت از حاجی یوسف پاشا و حسین خان قاجار سردار ایروان مؤذنه غلبهٔ رومیان بر روسیان برسید. بدین شرح که بایدوف پسر گدویج با 4000 تن بر سر قلعهٔ آخر کلک آخسقه برفت و گدویج نیز از دنبال او بشتافت. سلیم پاشا که والی آخسقه بود 3000 تن تفنگچی از جماعت لار به مدد قلعه گیان آخر کلک فرستاد و گدویج 3 ساعت قبل از سپیده دم فرمان داد تا لشکریان نردبانها بر دیوار قلعه استوار نهاده یورش بردند و صعود کردند، چندانکه سنگ و آتش از قلعه بباریدند و ایشان را از نردبانها به زیر افکندند، روسیان بازپس نشدند و دلیری نمودند و همی از پس یکدیگر صعود کردند تا به فراز باره بر شدند. و از آن سوی سپاه آل عثمان نیز از پای نشستند و تا هنگام صبح رزم دادند در پایان کار روسیان شکسته شدند و خویشان را از باره به زیر افکندند و راه فرار برگرفتند.

قلعه گیان چون این بدیدند در بگشودند و از دنبال هزیمت شدگان بتاختند و بسیار کس را اسیر کردند و با 550 نیزه سر و 5 عرادهٔ توپ و 6 عرادهٔ قورخانه باز قلعه شتافتند.

اما گدویج بعد از این هزیمت از بهر کیفر عزیمت راست کرد و با لشکر خود از بهر رزم یوسف پاشا به اراضی قارص دررفت و از طرف شوره گل ایروان

رهسپار گشت و یوسف پاشا بعد از آن نصرت با کبر و خیالای تمام آهنگ رزم او فرمود با اینکه مکتوب نایب السلطنه بدو رسید که در رزم گدویج آهسته باش تا من نیز در رسم و تورا با سپاه ایران مدد دهم. همانا خود را محتاج ندانست و افواج لشکر را برانگیخت و سید علی پاشا را بر مقدمه سپاه بتاخت و خود به مسافت نیم فرسنگ از پس پشت ایشان همی برفت، در منزل بایندرلوی شوره گل، پاشایان را با روسیان دیدار شد و بانگ گیرودار بالا گرفت.

بعد از ستیز و آویز لشکر روم شکسته شد، 500 تن از ایشان اسیر و 500 تن عرضه شمشیر گشت. یوسف پاشا هزیمت شده به قارص آمد و محمد پاشا را که چند کت از اسلامبول فرمان احضار رسیده بود و در امثال فرمان مامله و مساهله می داشت روانه اسلامبول فرمود و چند کس را فرمود که در عرض راه تا به کیفر آنکه با روسیان در نهان مواضعه نهاده بود سرش را برگرفتند.

### جلوس سلطان مصطفی خان چهارم (1807-1808 م / 1222-1223 ق)

هم در این سال در عشر اول ربیع الثانی اهالی شرع اسلامبول و بزرگان قبایل ینکچری با سلطان سلیم [خان سوم] که این هنگام صاحب تاج و تخت بود، دل دیگرگون کردند و گفتند این نظام جدید که شعار مردم یورپ است، در اسلامبول آشکار کردن، کار اسلام آشفتن و طریق عیسویان گرفتن است. پس یک باره بشوریدند و او را گرفته از تخت سلطنت به زیر آوردند و سلطان مصطفی پسر سلطان عبد الحمید خان را به سلطنت سلام دادند و حاجی ابراهیم خان نظامی را که قوام این نظام بدو بود با جمعی از بزرگان دربار عرضه هلاک و دمار ساختند، چنان که در جای خود در ذیل قصه قیصره به شرح این اجمال خواهیم پرداخت.

مع القصة این اخبار را نایب السلطنه در عریضه نگار داده در چمن سلطانیه معروض درگاه شهریار داشت. و هم از طرف خراسان مژده غلبه لشکر اسلام بر افغانان و صوفی اسلام برسید.

همانا قلعه غوریان و آن اراضی که در 8 فرسنگی هرات است از این پیش به دست حسین قاجار مفتوح شد و شاهزاده محمد ولی میرزا

که والی خراسان بود آن اراضی را به اسحق خان قرائی که ملازم رکاب بود گذاشت و اسحق خان برادرزاده خود یوسف علی -

خان را به حکومت آنجا گماشت. مدتی دراز برنیامد که یوسفعلی خان طریق نفاق گرفت و با حاجی فیروز الدین میرزای افغان که حکمرانی هرات داشت در نهانی اتفاق نمود و او را بر تسخیر خراسان تطمیع داد.

### فتنه صوفی اسلام و خاتمه کار او به دست ایرانیان

در این وقت يك تن از صوفیه جهریه بخارا که صوفی اسلام نام داشت و 3 سال از بیم بیگ جان اوزبک در نواحی کرخ(1) روزگار می گذاشت، آوازه کشف و کرامت بلند کرد و گروهی انبوه به ارادت و ملازمت آورد. حاجی فیروز نیز شیفته شمایل او گشت و از در عقیدت دست ارادت بدو داد و چنان دانست که از توجه خاطر او بر بادی(2) و حاضر چیره خواهد شد و بر چاربالش ملک تکیه خواهد زد، پس تجهیز لشکر کرده 50000 تن از قبایل هرات و قندهار و فراه و اندخود و ماروچاق و قندز و ختلان و چینانجکث و میمنه و فاریاب و بادغیسات و اویماقات جمشیدی و تایمنی و فیروزکوهی و نگودری انجمن کرد و صوفی اسلام را در هودجی زین جای داده در میان لشکر بازداشت و به شمار ایام سال 366 تن از ابطال را در گرد هودج نگاهبان گذاشت و 6 فرسنگ از هرات بیرون تاخته در قلعه شکیبان فرود شد.

و از این سوی محمد خان قاجار نایب خراسان برحسب فرمان پادشاه و اجازت شاهزاده محمد ولی میرزا با سپاه خون آشام تا قلعه شاه ده بتاختند و میان فتنین زیاده از فرسنگی نماند.

روز دیگر که پنجشنبه بیست دوم شهر ربیع الثانی بود محمد خان خوانین خراسان را برداشته با لشکر کرد و عرب و مردم هزاره و تیموری از قریه شاه ده بیرون شد؛ و از آن سوی حاجی فیروز و صوفی اسلام نیز میدان جنگ

ص: 165

1- (1) کرخ بزبان نبطی زمین پست را گویند که آب در آن جمع شود.

2- (2) بادی یعنی اهل بادیه و ده نشین، حاضر یعنی شهری که در جامع و حضارة زندگی کند.

نزدیک کردند و از هر دو جانب صفها بیاراستند و آلات حرب و ضرب به کار داشتند. نخستین از دهان توپ و تفنگ نگرگ

مرگ بیاریدند و زنبورهای آتشین را دهان بگشادند.

از پس آن دلیران ایران از آن عجل و شتابی که در نهاد داشتند توپ و تفنگ را بگذاشتند و با تیغهای آخته به جانب خصم تاختند و همی مرد و مرکب به خاک انداختند؛ و در میان آن گیرودار صوفی اسلام را دیدار کردند و بر گرد او پره زدند و آن 366 تن مردم که نگاهبان هودج او بودند دست از جان بشستند و بر اطراف هودج رده بستند و تا آن یک تن که آخر شمار بود عرضه دمار نگشت کس به هودج دست نیافت.

بالجمله صوفی اسلام را با هودج به ضرب تیغ آبدار پاره پاره کردند و 6000 کس از افغانان را به خاک افکنده زمین را از خون ایشان لعل گون ساختند و بدل خان فوفلزائی و گداخان و محمود خان تایمنی و برادر پلنگ توش خان جمشیدی و مانند ایشان از سرکردگان و بزرگان افغان 130 تن مقتول گشت و 3000 تن از افغانان اسیر شد [ند] و 200 تن از سرهنگان ایشان نیز دستگیر آمدند که 3 تن از جمله عبد الغیث خان فوفلزائی و برخوردار خان اسحق زائی و یک برادر پلنگ توش خان جمشیدی بود تمامت بضاعت آن جماعت از تلید و طریف و سیاه و سفید و توپخانه و قورخانه غنیمت سپاه شد و محمد خان از دنبال هزیمت شدگان تا دروازه هرات بتاخت و در ظاهر آن بلده لشکرگاه کرد و از برای فتح قلعه استوار بنشست.

حاجی فیروز چون کار بدین گونه دید از در ضراعت بیرون شده، خراج دو ساله هرات را مهیا ساخته به نزدیک محمد خان انفاذ داشت و یوسف علی خان قرائی را که علت این غایله و سبب این فتنه بود دست به گردن بسته بیرون فرستاد و اسیران افغان را به بهائی گران زر بداد و بگرفت. لاجرم محمد خان شادخاطر در عشر اول جمادی الاولی در مشهد مقدس به حضرت نواب محمد ولی میرزا پیوست و مزده این فتح در نیمه جمادی الاخره با 500 نیزه سر و خراج دو ساله هرات و بعضی اشیاء نفیسه

که حاجی فیروز به رسم پیشکش انفاذ داشته بود در چمن سلطانیه از پیشگاه حضور شهریار بگذشت.

آنگاه شاهنشاه ایران از چمن سلطانیه کوچ داده روز دوشنبه هفتم رجب وارد طهران گشت. و از آن سوی نایب السّ لطنه از چمن اشکنبر کوچ داده در هیجدهم شهر رجب به تبریز آمد و در حدود مملکت هر جای از بهر حراست سپاهی در خور بازداشت.

### آمدن ایلچی فرانسه از نزد ناپلیون به ایران

و در هشتم شهر رمضان، میرزا رضای قزوینی که سفیر مملکت فرانسه بود چنانکه مذکور گشت از نزد ناپلیون مراجعت کرد و جنرال غاردان [گاردان] که حکمران 12000 تن لشکر بود نیز به حکم ایمپراطور فرانسه با 24 تن از مردم مجرب و هنروران آن اراضی به اتفاق او برسید. نخستین جنرال غاردان به حضرت نایب السّ لطنه آمد و نامه [ای] که نیز از بهر او داشت بداد و مورد اشفاق گشت. آن گاه نایب السّ لطنه فتحعلی خان نوری قوریساول باشی را به مهمانداری او گماشته، ایشان را روانه دربار شهریار داشت.

روز دوازدهم شهر رمضان در دار الخلافه طهران جنرال غاردان تقبیل درگاه شهریار دست یافت. مکتوب ناپلیون را برسانید و اشیائی که به ارمان آورده بود پیش داشت و در تشیید مبانی اتحاد، پیمانی که نهاده بود بنمود و صورت عهدنامه را به عرض برسانید.

خلاصه آن بدین شرح که ناپلیون بر خویشان نهاده است که:

روسیان را خواه از در مصالحت و مداهنت خواه به طریق مناجزت و مبارزت از اراضی گرجستان و دیگر حدود که به تحت فرمان آورده اند، بیرون کند و قبل از فیصل این امر هرگز با روسیان ساز موالات و مصافات طراز نکند و شاهنشاه ایران را چندانکه آلات جنگ در بایست افتد از انفاذ مضایقت نفرماید و در ازای آن سلطان ایران از مهربانی و حفاظت با جماعت انگلیس پرهیز فرماید و آن گاه که کار روسیان یکسره شود و ناپلیون سپاهی به تسخیر هندوستان مأمور دارد عبور ایشان را از خاک ایران مضایقت نرود.

مع القصه بعد از آنکه جنرال غاردان رسالت خویش بگذاشت و خبر عهد

نامه به پای برد، شهریار نامدار فتحعلی شاه پذیرای آن پیمان گشت و جنرال غاردان را نوازش و نواخت فرمود و او را به لقب خانی مخاطب ساخت و عسکرخان افشار ارومی را که يك تن از سرکردگان سپاه بود با جواب مکتوب و بعضی اشیاء نفیسه به رسم ارمان به درگاه ناپلیون رسول فرمود.

و هم در این وقت چون سلطان مصطفی خان [چهارم] چنانکه مذکور شد به تخت سلطنت روم جای داشت از درگاه شاهنشاه ایران مکتوبی به تهنیت جلوس او نگار داده، آقا محمد ابراهیم شیخ الاسلام خوی حامل نامه و سفیر حضرت او گشت. از پس او زیارت حضرت معصومه بنت موسی بن جعفر علیه السلام را شهریار دین پرست تصمیم عزم داده، سفر دار الامان قم فرمود و از آنجا به تماشای دار المؤمنین کاشان کوچ داده، پس از روزی چند مراجعت به طهران فرمود.

اما از آن سوی در نیمه جمادی الاخره دو تن از غلامان گرجی، علی پاشای والی بغداد را مقتول ساختند. بزرگان بغداد به نزدیک سلیمان پاشای کهیا انجمن شده او را به حکومت بغداد برداشتند و او نخستین، کس فرستاده قاتلان علی پاشا را که فرار کرده بودند به دست آورده، عرضه هلاک و دمار داشت و احمد چلبی را با پیشکشی شایسته روانه دربار شهریار نمود و در استقرار حکومت خویش خواستار حکم مجدد شد.

شهریار ایران منشور حکومت او را با تشریفی لایق بدو فرستاد. و از آن سوی امنای دولت عثمانی مثال وزارت بغداد را به یوسف پاشای سر عسکر ارزن الروم فرستادند.

چون خبر بدیشان رسید که شاهنشاه ایران سلیمان پاشا را در بغداد نصب فرمود، لا-جرم طریق موافقت سپردند و سلیمان پاشا را به حکومت بغداد گذاشتند، به یوسف پاشا فرمان کردند که عثمان پاشا را در جای خود به ارزن الروم بگمارد و خود طریق اسلامبول بسپارد.

### **بنای نظام جدید در ایران**

هم در این سال به آموزگاری فرستادگان ناپلیون چنانکه مذکور شد در ممالک ایران سپاهیان را نظمی جدید برای جدال نهادند و حکم دادند که يك نیمه



لشکر به قانون مردم فرنگ پیاده آهنگ جنگ کنند و بیشتر در کار حرب، توپ و تفنگ بکار برند.

نخستین در آذربایجان، نایب السّ لطنه عباس میرزا بدین طلب رنج و تعب فراوان برد و به نیروی بازوی سلطنت و حسن تدبیر میرزا بزرگ قائم مقام این مقصود بر وفق مرام آورد. و هم به فرمان پادشاه در دیگر بلدان و امصار ولات و حکام کار بدین گونه کردند، نظام آذربایجان را سرباز خواندند و نظام عراق و مازندران را جانباز لقب دادند و یوسف خان گرجی که از عهد صبی و ایام کودکی در حجر تربیت شهریار پرورش یافته و نیک و بد روزگار را با آموزگاری پادشاه دانسته بود، سپهسالار سپاه گشت و به لقب سپهداری بلندآوازه شد و فرمانگزاری عراق از اراضی فراهان و کّرّاز و کمره و سرپند و فس و بزچلو و شراره و تفرش و آشتیان بدو تفویض گشت و 12000 تن پیاده نظام از این اراضی اختیار نموده قانون جنگ با تفنگ و توپ، بر قانون اهالی یوروپ بدیشان آموخت.

### رسیدن سفرای هند به ایران

و هم در این سال سفرای سند به حضرت شهریار رسیدند.

همانا مملکت سند که 60 فرسنگ طول و 20 فرسنگ عرض دارد بر شکل مثلثی باشد، از سوی مغرب به دریای هند پیوندد و از سوی جنوب به اراضی هند و کج و بوچ منتهی شود و جانب شمالش بیابان مکران است، حکام و فرمانگزاران این مملکت شیعی مذهب اند و سکنه آن سنی و شیعی و بیشتر هندوند. چون نوبت ایالت آن مملکت به میر غلام شاه که نسبت با خاندان آل عباس داشت رسید، از طایفه دالپور بلوچ 4 برادر که از امرای درگاه بودند و مکانتی تمام داشتند پیوسته به حفظ و حراست حیدرآباد که دار الاماره سنداست و حکومت دیگر بلدان و امصار مشغول بودند. و این برادران نخستین میر فتحعلی؛ دوم میر غلامعلی؛ و سوم میر کرملی؛ و چهار میر ثابت علی نام داشت.

و چون ایشان را حشمتی تمام در آن اراضی بود، میر غلام شاه بدان سر شد که با ایشان پیوندی کند تا به پاس خویشاوندی هرگز بر طریق خلاف نروند. پس

از آن جماعت دوشیزه ای را به رسم زناشوئی طلب فرمود و این جماعت را هرگز با غیر قبیله خود قانون مواسلت و مصاهرت نبود، این کار را عاری دانسته، پذیرفتار نشدند. میر غلام شاه به قوت سلطنت و اعطای سیم و زر آن دختر را نکاح کرد. ایشان از این کردار خسته خاطر شدند و بدو نامه کردند که ما را در میان قبایل سند از مکانت قدر انداختی و شرمسار ساختی.

میر غلام شاه در جواب ایشان منشوری کرده خاتم برنهاد که من از هر قبیله جمیله ای به شرط مصاحبت و مزاجت به سرای خویش خواهم آورد تا کسی را با شما زبان شناعت گشاده نباشد. ایشان آن منشور را در تمام قبایل مشهود و مشهور داشتند و مردم را بر او بشوراندند و با جماعتی انبوه يك دل و يك جهت بر او تاختند و او را مقتول ساختند، آنگاه جسدش را در بیرون حیدرآباد به خاك سپردند و بر سر قبرش قبه ای کردند. از پس او برادران چهارگانه به شراکت بر مسند ایالت جای کردند و سجلی نگاشتند که بی مشاورت یکدیگر کاری به تقدیم نرود و اگر يك تن از ایشان از طریق مؤالفت بگردد آن 3 دیگر به اتفاق مخالفت او کنند و از مسند حکومتش دفع دهند.

بالجمله روزی چند بدین گونه کار کردند تا میر فتحعلی که برادر بزرگتر بود از جهان رخت بیرون برد. به موجب وراثت سهم او را با پسرش گذاشتند و مملکت سند را همچنان در ایالت ارکان اربعه بودند.

این هنگام از بیم آنکه محمود میرزا ولد تیمور شاه افغان که پناهنده دولت ایران بود چنانکه مرقوم افتاد، تسخیر مملکت سند را تصمیم عزم دهد، یا کارداران دولت انگلیس چنانکه در هند دست یافته اند، به طلب سند نیز برخیزند و از این هردو محکمر آنکه شاهنشاه ایران به تسخیر سند فرمان دهد. چنانکه در عهدنامه کیخسرو، پنجاب و سند در شمار اقطاع ایران بود و نادر پادشاه افشار نیز بعد از تسخیر هندوستان کار بدین گونه نهاد و اقتفا به کیخسرو فرمود. این گونه پیش بینی و دوراندیشی خاطر ایشان را آشفته کرد، پس مجلسی شوری راست کردند و عاقبت سخن بر آن نهادند که فروتنی و خضوع در خدمت شاهنشاه

ایران عیبی و عواری نباشد، از درگاه او که معقلی منیع است پناه جوئیم و بر کار خویش پادشاه باشیم.

لاجرم میرزا محمد علی و میرزا اسمعیل را که از اعیان سند بودند به رسالت ایران اختیار کردند و عریضه [ای] از در اطاعت و انقیاد نگار داده، با پیشکشی لایق روانه ساختند و ایشان کشتی به دریا رانده از بندرعباس سر به در کردند و در عشر آخر شهر ذیقعدہ وارد دار الخلافه طهران شده، مکتوب و مرسول خود را از پیشگاه حضور پادشاه بگذراندند. پس از يك ماه فتحعلی خان غلام پیشخدمت خواجه وند به اتفاق ایشان

سفیر سند شد و يك قبضه شمشیر مرصع از بهر غلامعلی خان که برادر مهتر بود و سه جامه گرانبها به خلعت آن سه تن دیگر برحسب فرمان حمل داده بدیشان برد تا در مملکت سند قویدل و قوی دست گشتند و در شمار متوسلان و پناهندگان دولت ایران آمدند.

### وقایع سال 1223 ه. / 1808 م و طلب مصالحه سردار روس میان دولتین

#### اشاره

6 ساعت و 8 دقیقه از شب پنجشنبه بیستم محرم الحرام گذشته در سنه 1223 ه.

آفتاب از حوت به حمل شد و شهریار فتحعلی شاه جشن نوروزی به پای برد. این هنگام فرستاده گدویج سردار روس به طلب مصالحه و مداهنه به حضرت شاهنشاه ایران فتحعلی شاه آمد و به جنرال غاردان خان سفیر دولت فرانسه نیز مکتوبی داشت، بدین شرح که چون میان دولت روس و فرانسه کار بر مهر و حفاظت می رود بر تو است که قواعد محبت و اتحاد را در میان دولت ایران و روس استوار داری. غاردان خان سخنان او را به نیکوتر بیانی معروض درگاه داشت. پادشاه فرمود که گدویج در این سخن حیلتی کرده و بدان سر است که

کارداران ایران را خواب خرگوش دهد و مغافصه فتنه انگیزد.

غاردان خان بر صدق سخن او برهانی چند اقتراح کرد و بر ابرام و الحال بیفزود تا از شهریار نامدار اجازت بر ترك مناجزت گرفته گدویج را آگهی بفرستاد و او شادخاطر شده در حضرت نایب السّ لطنه مکتوبی به ترك معادات و اظهار مصافحات نگار داد و بی توانی آغاز حیلت سازی کرد و از تفلیس به دست آویز توقّف در پنبک خیمه بیرون زد.

نایب السّ لطنه مکنون ضمیر او را مکشوف داشته، میرزا بزرگ قائم مقام را روانه دربار شهریار داشت، تا صورت حال را باز نماید. و از این سوی شهریار تاجدار روز پنجشنبه دهم ربیع الثانی از دار الخلافه بیرون شده در چمن سلطانیه لشکرگاه کرد و قائم مقام در آنجا به درگاه پیوست و اندیشه گدویج را معروض داشت. شهریار فرمان کرد که لشکرها ساخته جنگ شوند و دفع او را آهنگ کنند.

غاردان خان چون این بدانست در حضرت پادشاه حاضر شد و معروض داشت که

روزی چند برنگذرد که از دار الملک فرانسه فرستاده دررسد و از در مهر و حفاظت حدود ایران را از لشکر روس پرداخته کند و چندان که کار به مصالحت توان کرد، زحمت مقاتلت و مبارزت بر خویشتن نباید نهاد و بی شک گدویج را در این جنبش مقصودی جز آرامش در پنبک نیست، و سجلی نگاشته خاتم برنهاد که اگر از لشکر روس در حدود ایران مسابقتی در مکاوحت رود عصیان بر وی باشد، و هم خواستار شد تا امنای دولت ایران نیز پیمانی نهادند و سجلی نگاشتند که اگر از سپاه نایب السّ لطنه سبقتی در جنگ روسیان افتد میرزا بزرگ قائم مقام که دبیر دولت و وزیر حضرت اوست مأخوذ عتاب و عقاب پادشاه گردد. سخن بر این نهادند و از جنبش لشکر دست بازداشتند.

آن گاه قائم مقام فوجی را از مردم آذربایجان که نظام جدید آموخته بودند در نظر شهریار عرض داد و مورد تحسین گشت و رخصت انصراف حاصل کرده و در بلده خوی به رکاب نایب السّ لطنه پیوست.

در این وقت فرستاده گدویج به نزدیک غاردان خان آمد و پیام آورد که چون میان دولت فرانسه و روس قواعد محبت و مودت استوار است مرا دل همی خواست که بر حسب آرزوی تو با ایران کار به مصالحت کنم، اما چه توان کرد که امپراطور مرا منشوری کرده که بی ملاحظه قلعه ایروان را مفتوح سازم و از پذیره حکم ناچارم. اگر تو را در این کار چاره به دست است از پای منشین که من نیز شاد خاطر خواهم بود. غاردان از نقض عهد گدویج سخت غممنده گشت و موسی [موسیو] لاژار نایب خود را به نزدیک او مأمور نمود و بعضی کلمات حکمت آموز پیام فرمود و موسی لاژار در راه مریض گشت و وصول او به مقصود به تأخیر افتاد.

و از آن سوی گدویج عهد را از پس پشت انداخته با لشکری ساخته روی به ایروان نهاد و ینارال نبلسین را با سپاهی انبوه از طریق قراباغ به سوی نخجوان فرستاد.

چون این خبر در حضرت نایب السلطنه مکشوف شد، نخستین صورت حال را به دست مسرعی سبک سیر معروض درگاه پادشاه داشت و لشکری را که حاضر حضرت بودند، نیمی را از جزایرچی تبریزی و غلامان تفنگچی و سرباز مراغه و جماعتی از توپچیان به مدد حسن خان قاجار برادر حسین خان فرستاد تا با تفنگچی استرآبادی و دماوندی و کرمانی و غلامان خراسانی که متوقف ایروان بودند همدست شده در حفظ و حراست آن مملکت استوار باشند و نیمه دیگر را از سربازان تبریز و خوی و تفنگچیان مقصودلو و چناشکی و خان دوزی محکوم فرمان فتحعلی خان نوری قوریساول ساخته به طرف نخجوان فرستاد و خود در خوی بنشست.

و از آن سوی چون شاهنشاه ایران این کین و کید از گدویج بدانست فرمان داد تا فرج الله خان افشار که مأمور به اراضی شهرزور بود با سپاهی که به همراه داشت، راه آذربایجان گرفته در بلده خوی به لشکرگاه نایب السلطنه پیوسته شود و امان الله خان پسر فرج الله خان که حکومت خمسه داشت نیز با 2000 سوار با او متفق شد و از دنبال ایشان اسمعیل خان قاجار نیز با لشکری جرّار

اما از آن جانب چون حسین خان سردار ایروان ورود گدویج را در اراضی ایروان معلوم کرد، با لشکری که حاضر داشت برنشست و بتاخت و در سرحدّ ایروان، گدویج را دریافت و جنگ در انداخت. چون روسیان دهان توپهای آتشین را گشاد دادند قبیله کرد ایروانی بی آنکه يك تن مطروح یا مجروح گردد راه فرار برگرفتند و به میان ایل و الوس خود شتافته، بی توانی اهل و مال خود را برداشته و از آب ارس عبور داده بدین سوی آب نشیمن جستند. حسین خان سردار با قلیل جماعتی که ملازم خدمتش بود رزمی مردانه داد و سودی در کشش و کوشش خود نیافت، ناچار به سنگر خود بازشتافت.

نایب السّ لطنه چون این بشنید فرج الله خان را از راه چورس و امان الله خان را از طریق نخجوان به مدد او فرستاد و احمد خان مقدم را به حفظ حدود نخجوان امر فرمود و امیر خان قاجار را با گروهی به حدود مغان و قیشلاقهای قراجه داغ بازداشت و خود نیز با سرباز فراهان و کزازی در محال چورس توقّف فرمود. اما از آن سوی بعد از شکست یافتن کردان ایروانی، گدویج در فتح ایروان يك دل شده سماندرویج پاروت - نکین را با سپاهی انبوه در تقدیم این مهم مأمور داشت.

### هزیمت ایرانیان از روسیان

حسین خان سردار چون این بدانست با اینکه لشکری لایق این جنگ نداشت آهنگ او کرد و در ضمیر گرفت که بعد از تلاقی فریقین نخست کزّی کند و حمله افکند، پس عطف عنان فرماید تا روسیان او را هزیمت شده دانند و سواران ایشان اسب از قفای او برجهانند و از پیاده لشکر خود دور مانند، آن گاه عنان بگرداند و يك تن از ایشان را زنده نگذارد. این تدبیر با تقدیر راست نیامد، چون هردو سپاه درهم افتادند غبار رزمگاه چندان بالا گرفت که روز تاریک شد و دوست از دشمن پدید نگشت. حسین خان از میان آن غبار کناری گرفت تا کار بر بصیرت کند، لشکریان چون سردار را در میان ندیدند هراسناک شده پشت بر جنگ داده راه فرار گرفتند، حسین خان با

معدودی که ملتزم رکاب داشت از غایت غیرت چند کَرّت حمله افکند و جمعی را نابود ساخت. و هم در پایان کار ناچار باز لشکرگاه شد.

نایب السّ لطنه چون این بشنید از تهاون لشکریان در کار و فرار ایشان در گیرودار خشمناک شده چند تن را با تیغ بگذرانید. و هم در آن روز فرج الله خان و امان الله خان با لشکر خود برسیدند و با حسین خان پیوسته شدند و دیگر باره اعداد جنگ روسیان کردند. در این وقت در حضرت نایب السّ لطنه معروض افتاد که لشکر ایران در جنگ جماعت روس که آهنگ نخجوان داشتند بیمناک شده، تهاونی ورزیده اند و نیز نظر - علی خان و فرج الله خان حاکم اردبیل از نجفقلی خان گروس که حاکم قلعه اردبیل بود، بدگمان شده با ایل والوس خود فرار کرده و حسینقلی خان باکویه را که قاتل ایشپخدر بود دستگیر ساخته، به طرف لنکران تاخته؛ و مصطفی خان طالش که حاکم آن اراضی است در خاطر دارد که روسیان را راه دهد و از بیم برهد.

نایب السّ لطنه از اصغای این کلمات برآشفت و از منزل چورس کوچ داده به کنار رود ارس آمد و در نیم فرسنگی شهر نخجوان لشکرگاه کرد و حسین خان سردار ایروان را حکم فرستاد تا صادق خان عزّ الدّین لوی قاجار را با افواج افشار ارومی در شرور گذاشته به اتّفاق فرج الله خان و امان الله خان با سپاهی ساخته حاضر حضرت شد.

و این هنگام روسیان قریب به قریه قرابابای نخجوان درآمدند و در زمینی منبع و مرتفع جای کردند که امکان یورش بدان مکان ممتنع بود و پی در پی لشکر روس به مدد ایشان در می رسید، اگرچه در این وقت سودی در مبارزت ملحوظ نبود، نایب السّ لطنه مکروه داشت که بی مبارزت و منازعت طریق مراجعت گیرد.

### مقابله روسیان و ایرانیان

لاجرم ساخته جنگ شد و فرمان داد تا حسین خان سردار و امان الله خان افشار و افواج محمّد خان زنگنه و محمّدیگ قاجار افشار که سرهنگ سرباز بود بر میمنه شدند و علی خان قاجار با گروه حاتم خان

بیگ دنبلی و نبی خان کزازی بر میسر در آمدند، جنگ پیوسته شد و سربازان تبریزی جلادت کرده بر آن تلی که جای روسیان بود صعود کردند و خاک رزمگاه را با خون بیامیختند و یک نیمه ایشان را از زبر جبل فروریختند.

در این هنگام لشکر عظیم به مدد روسیان رسید و از پس سواران ایران در آمد و غبار جنگ جهان را قیرگون ساخت و نعره داروگیر بالا گرفت، سواران را توان جنگ و نیروی درنگ نمانده به یک بار روی بر تافته بر طریق فرار شتافتند، پیادگان اسلام در میان دو لشکر به محاصره افتادند. محمدبیگ سرهنگ سرباز نیز زخمی شد. پس سربازان باز پس شدن گرفتند و گریزی با ستیز و آویز همی کرده خویشان را به قلب لشکر رسانیدند و روسیان نیز رزمجویان قریب به قلب گاه آمدند. نایب السلطنه با سواران صف خویش از جای جنبش کرده حمله افکند و 150 سر از آن جماعت بگرفت و ایشان را باز پس برد. در آن رزمگاه 1000 تن از طرفین مقتول گشت و هنگام مراجعت 3 عراده توپ از لشکر اسلام بجای ماند.

نایب السلطنه توپچیان را مأخوذ معاقب داشت و از بیم آنکه مبادا قلعه ایروان را آسیبی رسد در زمان آب ارس را عبره کرده در منزل قبان باسان لشکرگاه کرد و علی خان قاجار و ابراهیم خان یوزباشی را با فوجی به دفع روسیه نخجوان مأمور فرمود.

علی خان مغافصه بر ایشان تاختن برد و چند تن از روسیان را در بیرون سنگر یافته سر بر گرفت و روسیان هراسناک شده از آنجا کوچ دادند و شهر مخروبه نخجوان را لشکرگاه کردند، پس علی خان با غنیمت فراوان باز شتافت.

این وقت موسی لاژار که از جانب جنرال غاردان به نزدیک گدویج برای انجام کار مصالحه می رفت و در راه مریض شد با ضعف حال و تقاهت به حضرت نایب السلطنه رسید و الحاح فراوان نمود که از جنگ روسیان دست بازدارید تا من پیغام غاردان را برسانم و پاسخ بستانم.

نایب السلطنه به انجام ملتمس او از منزل قبان باسان باز پس شده در قریه



چورس نشیمن کرد و موسی لاژار به نزد گدویج رفته پیغام خویش را بگذاشت و جوابی بر وفق آرزو نیافت، آن گاه به مردم قلعه ایروان پیغام کرد که گدویج از فتح این قلعه ناچار است و سکنه قلعه در معرض هلاکت، صواب آن است که قلعه را بگذارید و بگذرید. و گدویج نیز نامه ای مشحون بدین گونه کلمات به حسن خان فرستاد و جوابی ناهموار شنید و در تسخیر قلعه يك دل گشت. و از طرف دیگر سماندرویج با فوجی مغافصه به نواحی ماکو تاخت و مواشی بسیار منهوب ساخت.

### یورش روسیان به قلعه ایروان و قتل ایشان

بالجمله نایب السّلطنه، حسین خان سردار و فرج الله خان افشار و صادق خان قاجار و امان الله خان افشار را با گروهی به مدد قلعه گیان مأمور فرمود، ایشان چون لختی قطع مسافت کردند، سحایی متراکم بادید آمد و چندان برف بیارید که مجال عبور بر پیاده و سواره محال می نمود، ناچار بازشتافتند. گدویج چون این بشنید يك باره با دل قوی تسخیر قلعه را تصمیم عزم داد و با تمامت لشکر از چارسوی قلعه درآمد و توپهای باره کوب را دهان باز داد تا نیمه شب بانگ رعد و شرار برق توپ پرده ابر برمی درید. به ضرب گلوله 3 ذرع از دیوار باره را پست کردند و راه بر شدن به قلعه را بر سالدات سهل نمودند. آن گاه در شب نهم شوال نزدیک به سپیده دم از چار [چهار] طرف حکم به یورش داد و سالدات روسی نردبانها بر کتف کشیده از خندق بگذشتند و بر دیوار قلعه نصب کردند. قلعه گیان چون این بدیدند مانند شیران نخجیر دیده مشعلها و چراغدانها را بنشانند و لب از سخن بیستند و از پس دیوار خاموش شده کمین نهادند.

چون روسیان آهنگ صعود کردند، برخی در نیمه نردبانها و بعضی بر فراز باره رسیدند، حسن خان با اینکه نقیه(1) و مریض بود از فرط جلادت به کار درآمد و فرمان داد تا به يك بار دلیران ایران مشعلها بیفروختند و تیغ ها بیاهیختند و دهان تفنگها را به سوی خصم بگشادند. اشرف خان دماوندی و میرزا علی نقی خان استرآبادی و کلبعلی خان قاجار و غلامان خراسانی و دیگر لشکریان به جنگ درآمدند، بانگ

ص: 177

---

1- (1). یعنی مریضی که تازه از بستر بیماری برخاسته و دوران نقاهت را می گذراند.

توپ و تفنگ و هایاهوی مردان جنگ تذکره روز محشر همی گشت.

مع القصه 3000 تن از لشکر روس مقتول گشت و 2000 تن زخم منکر یافت و بسیار کس از سرکردگان بزرگ روس مانند پولکونیک [پالکونیک] و مایور [- ماژور] و قیبتان [- کاپیتان] وافی سر جان بر سر این کار نهادند. شگفتی آنکه در چنین جنگ شگرف 3 تن از مسلمانان مطروح و 6 تن مجروح گشتند و از این 9 تن بر زیادت کس را آسیب نرسید.

بالجمله روسیان به سنگر خویش گریختند و گدویج سخت غمنده گشت و از طرف دیگر اسمعیل خان قاجار از درگاه شهریار با فوجی دریا موج و آلات حرب و ضرب و حملهای درم و دینار به درگاه ولیعهد پیوست و نایب السلطنه در زمان اعداد سپاه کرده با سواران افشار و خمسه و چاردولی و مقدم و پیادگان ملایری و سرباز از چورس حرکت کرده به طرف نخجوان رهسپار گشت. و حسین خان سردار و اسمعیل خان قاجار را با جماعتی مأمور ایروان داشت و علی خان قاجار و امان الله خان افشار را بر مقدمه روان کرد.

چون خبر جنبش نایب السلطنه گوشزد گدویج شد از برای او قوت درنگ نماند، شب دوشنبه بیست و دوم شوال از سنگرهای خود بیرون شده طریق فرار برداشتند.

اسمعیل خان قاجار از دنبال آن جماعت بشتافت و ایشان را در نیمه راه دریافته جمعی را بکشت و گروهی را اسیر گرفت. چنان کار بر روسیان تنگ شد و ایشان را دهشت بگرفت که جماعتی به اختیار خویش از لشکرگاه خود فرار کرده به حضرت نایب السلطنه پیوستند و پناه جستند.

بالجمله عژاده و آلات فراوان از لشکر گدویج غنیمت گرفتند و گدویج تا اراضی گرجستان چنان به زحمت طی مسافت کرد که يك تن از زخممداران سپاهش جان به سلامت نبرد و فراوان از لشکریانش را سورت سرما دست و پای از کار بینداخت و بسیار کس در شعب جبال و پست و بلند اتلال در میان برف سپری شد. و از آن سوی ینارال

نبلسین چون خواست از میانه بیرون شود، علی خان و امان الله خان

و فتحعلی خان نوری که قراول سپاه بودند در 4 فرسنگی نخجوان او را دریافتند و جنگ در پیوستند. از نعره مردان و حمله گردان دلها آشفته شد و از آتش تفنگ و دخان توپ سرها پر آشوب گشت، جمعی از روسیان در آن گیرودار گرفتار شدند و گروهی عرضه هلاک و دمار گشتند.

چون آفتاب بگشت و جهان تاریک شد هردو لشکر دست از جنگ بازداشتند و در کین و کید یکدیگر در سنگر خویش جای کردند. نیم شب نبلسین مردم خود را برداشته راه فرار برگرفت و تا قریه قرابابای بتاخت. صبحگاه نایب السلطنه بر اثر او برفت و چون نبلسین نظاره سپاه ایران کرد، دانست که دیگر نیروی آن ندارد که با حمل گران از آن مهلکه بر کران شود، عژاده و باروط و اموال و ائقال و آذوقه و علف چندان که در لشکرگاه داشت بر زبر هم نهاده آتش در زد و لشکر خود را برداشته راه قراباغ و کتل سسیان پیش داشت.

نایب السلطنه، کریم خان کنگرلو را با جماعتی از قفایش بتاخت و مردم ملایر و فوجی از سرباز را حکم داد تا مگر از بیراهه سر راه ایشان گیرند و خود از دنبال رهسپار گشت.

سختی سنگ و صعوبت کتل و ضیق طریق مانع از مسابقت بود، روسیان در میان کتل فرود گشته متحصن گشتند و همچنان نیم شب مسارعت کردند.

### مقاتله نایب السلطنه با روسیان

نایب السلطنه در منزل قرابابای نزول کرد و روز دیگر احمد خان مقدم را از طرف یمین مأمور ساخت و خود از راه سلواری در حرکت آمد و این هنگام چنان میغ بجنبید و صرصر بوزید که هیچ کس یمین و شمال خود را دیدار نمی توانست کرد، با این همه بشتافتند و روسیان را دریافتند و جنگ در انداختند و جمعی را مقتول ساختند، بسیار کس اسیر شد و گروهی خویشان به رکاب آمدند و پناهنده شدند، چندی که زنده ماندند از هول و هیبت در چنان سورت سرما و شدت برف خویشان را به قلال جبال شامخه در بردند. پس نایب السلطنه به قرابابا مراجعت فرمود و از آنجا به نخجوان شده يك دور روز آن اراضی را به نظم کرده راه تبریز برگرفت و صورت حال خود را

در حضرت شهریار باز نمود تا درازای این خدمت هر يك از قواد سپاه مورد نواخت و نوازشی شدند. و چون علی خان قاجار در میدان کارزار جراحی عظیم یافته بود رخت به جنان جاوید کشید و نایب السلطنه فرمود تا جسد او را به نجف اشرف حمل دادند.

آن گاه از امیر خان قاجار عربضه [ای] به حضرت نایب السلطنه رسید که مصطفی خان طالش رفع وحشت از گریختگان قبایل شاهیسون نموده خواستار است که جرم نظر علی خان و فرج الله خان شاهیسون به زلال عفو محو شود. نایب السلطنه به شکرانه این ظفر زلالت قدم ایشان را ندیده انگاشت و همچنان آن جماعت را در عداد لشکریان بازداشت.

از پس آن مکشوف شد که شیخعلی خان قبه [ای] لشکری از قبایل لگزی فراهم کرده وارد قبه گشت و با روسیه آغاز مقاتلت نهاد. با اینکه بعد از اصغای این خبر افواج روسی که در باکو به بودند از بهر مدد مردم خود به قبه درآمدند و رزم دادند، نصرت شیخعلی خان را افتاد، جمعی را بکشت و چند عراده توپ بگرفت.

و نیز آقا ابراهیم شیخ الاسلام خوی که رسول اسلام بود تهنیت جلوس قیصر را برسانید و این هنگام مراجعت به تبریز کرد.

### ابتدای اتحاد دولتین ایران و انگلیس

اما از آن سوی، چون امنای دولت انگلیس معلوم کردند که ناپلیون با شاهنشاه ایران طریق مهر و حفاوت گرفته و در میان ایشان سفرای متواتر مترددند، بیم کردند که مبادا عهد ایشان استوار گردد و روزی پیش آید که پادشاه ایران، ناپلیون را از اراضی خود راه گشاده دارد تا به مملکت هندوستان دست یابند. فرمانگزار هندوستان جنرال ملکم - بهادر را سفیر ایران ساخت و امنای دولت را مکتوب کرد که اگر شهریار ایران از دوستی ناپلیون دست بازدارد و سفیر او را به حضرت خویش بازنگذارد، با دولت انگلیس همدست و همدستان خواهد بود و در هر کار پایمردی و دستگیری خواهد دید.

شهریار ایران اگرچه دانسته بود که پیمان ناپلیون و سفیر او جنرال غاردان

خان را ثباتی و صحیحی نیست، از حشمت سلطنت بعید دانست که قبل از ظهور این معنی غاردان را از دربراند، لاجرم ملکم بهادر قریب بندر بوشهر رحل اقامت انداخت، تا این هنگام که به

صوابدید وزیر دولت انگریز و صنایع آن مملکت، اتحاد با دولت ایران را واجب شمردند و مردی که سر هر فرد جنس نام داشت و او را برون لقب کرده بودند که در دولت ایشان لقبی ارجمند است به سفارت ایران مأمور داشتند؛ زیرا که کرتی در زمان کریم خان زند مأمور ایران گشته پشت و روی بعضی امور را نگریسته بود.

بالجمله سر هر فرد جنس سجلی که از کریم خان زند در پیمان و پیوند دولتین گرفته بود از بهر تذکره محبت برداشته و مکتوب پادشاه انگریز را که به شاهنشاه ایران فتحعلی شاه نگار یافته بود بگرفت و به سوی ایران بشتافت، بی آنکه فرمانفرمای هندوستان را دیدار کند به بمبئی آمد و کشتی در آب رانده از بندر بوشهر سر به در کرد، و در آنجا ساکن شد و مکتوبی به امنای دولت ایران نگاشت که اینک من از دولت انگریز وزیری مختارم که طریق سفارت ایران سپرده ام، همانا در رفع روسیان از ممالک ایران از اعداد آلات نفع و ضرر و بذل سیم و زر خویشتن داری نخواهم کرد؛ به شرط آنکه امنای دولت ایران از پس آنکه معاهدات ناپلیون را بی ثبات دیدند و کذب جنرال غاردان را روشن کردند باب مراودت را با دولت فرانسه مسدود دارند و غاردان را مطرود شمارند و اگر نه عنان باز دارم و طریق مراجعت سپارم.

بعد از اصغای این خبر، شهریار نامور امنای دولت را فرمان کرد تا انجمن شده

پی مصلحت مجلس آراستند نشستند و گفتند و برخاستند

بالجمله تقصیر جنرال غاردان را بدین گونه باز نمودند: اول آنکه غاردان بدین گونه پیمان داد که چون ناپلیون با الکسندر بولیج دیدار کند و عقد موالات استوار فرماید:

نخستین: از بیرون شدن روسیان از ممالک گرجستان سخن کند، بعد از آنکه پادشاه روس را دیدار کرد از کار ایران و گرجستان دم در بست و پیمان بشکست.

دوم: آنکه غاردان از قبل گدویج خواستار مصالحه آمد و سجد مختوم سپرده

انجام مصالحت متردد ساخت، بجای آنکه گدویج را از اقطاع ایران بیرون کند حفظه و حرسه قلعه ابروان را پیام داد که این قلعه را به گدویج بگذارید و سر خویش گیرید و اگر نه جان و مال بر سر این کار خواهید کرد.

سیم، آنکه موسی ویردی که آموزگار نظام جدید بود و موسی لایمی که هندسه نیک دانست و این دو از همراهان غاردان بودند و در آذربایجان به تعلیم هندسه و رسوم نظام اشتغال داشتند، هنگام تاختن اشتغال نوایر حرب دست از تعلیم باز داشتند و گفتند غاردان از طهران ما را حکم فرستاده که دست از خدمت و اعانت اهالی ایران باز داریم، از این روی که میان دولتین روس و فرانسه قواعد و داد و اتحاد محکم است و نتوان به هوای مؤالفت ایرانیان مخالفت روسیان کرد.

چهارم، آنکه عسکر خان افشار ارومی که سفیر فرانسه گشت، ناپلیون جانب مهمات او را مهمل گذاشته و روزگاری است که اصلاح امورش را به تسویف وقت معلق داشته.

غاردان خان چون اصغای این کلمات کرد و از جوابی که مقرون به صواب باشد بیچاره ماند، گفت «سخن شما بر صدق است اگر چه بیرون شدن روسیان از اراضی ایران صورت نیست لکن از اعداد آلات حرب مضایقت نرود» دیگر باره سجلی سپرد که 3000 قبضه تفنگ و دیگر ادوات که به کار جنگ آید در مدتی اندک تسلیم کارداران نایب السلطنه دارد و اگر این پیمان را نیز کسری و نقصانی بادید آید، دیگر طمع دوستی به دولت ایران نبندد و باز مملکت خویش شود.

و این هنگام حکم شد که سرهر فرد جنس را اعیان دولت ایران یک چند از زمان، در شیراز بازدارند و روزگاری نیز در اصفهانش مهمان پذیر باشند، اگر غاردان گفتار با کردار موافق کند متوقف طهران باشد و اگر نه سر هر فرد جنس را درآرند و غاردان بار ببرند.

و سخن بر این نهادند، و شهریار تاجدار علی محمد خان حاجیلر استرآبادی را که یوزباشی غلامان بود

به میزبانی سر هر فرد جنس روانه شیراز فرمود و شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانگزار مملکت فارس و محمد زکی خان نوری را با او مأمور ساخت تا سر هر فرد جنس را از بندر بوشهر با مکانت تمام به شیراز آوردند و پس از ایامی چند به میزبانی علی محمد خان حاجیلر تا اصفهان کوچ داد، روزگاری نیز در آنجا توقف کرد.

### مراجعت ایلیچی فرانسه نزد ناپلیون

و از آنچه غاردان را عهد بود وفا ننمود، لاجرم بی آنکه ناپلیون او را طلب کند و اجازت مراجعت دهد راه مملکت فرانسه برداشت، و موسی [-موسیو] ژوانین را در طهران گذاشت. امنای دولت ایران گفتند توقف تو در طهران و رسیدن سفیر انگلیس موجب زیانی نباشد، چنانکه در پایتخت سلاطین آل عثمان از هر دولتی سفیری و از هر مملکتی مشیری اقامت دارد. غاردان سخنان ایشان را وقعی نگذاشت و شتابزده راه تبریز برداشت و در آنجا نیز از تقبیل آستان نایب السّ لطنه اعراض کرده سفر فرانسه را تصمیم عزم داد و از کارداران نایب السّ لطنه نیز پذیرفتار توقف نگشت، ناچار نایب السّ لطنه فتحعلی خان نوری را به مهمان داری او مأمور فرمود و او از بیم پاشایان عثمانی از راه تفلیس روانه فرانسه گشت و موسی لاژار را نیز در تفلیس گذاشت.

بعد از بیرون شدن غاردان پیوسته موسی لاژار از ورود لشکر روس به تفلیس و حشمت ایشان به جانب موسی ژوانین مکتوب می کرد و انهی می داشت که من به سفارت ایران و انجام معاهدات ناپلیون مأمور خواهم گشت. اما از آن سوی چون غاردان به پاریس رسید از این روی که ناپلیون او را طلب نفرموده بود و از شهریار ایران نیز رخصت انصراف نداشت مورد عتاب و عنا گشت و از مقام خویش نازل افتاد. آن گاه ناپلیون، عسکر خان را حاضر ساخت و فرمود چون کار اسپانیا پیش آمد ما را از انجام امری که با پادشاه ایران میعاد نهادیم بازداشت و دیر نباشد که کار تو را به کام کرده اجازت مراجعت دهم و پس از روزی چند عسکر خان را رخصت انصراف فرمود و مکتوبی به شهریار ایران نگاشت و در آن نامه از حسن سفارت عسکر خان سطری چند باز نمود و او به دار الخلافه طهران آمد،

## رسیدن سفیر انگلیس به دار الخلافه

اما از آن سوی بعد از بیرون شدن غاردان، از قبل شهريار ايران حکم رفت تا سر هر فرد جنس را از اصفهان به جانب طهران حرکت داده در بیست و هشتم شهر ذیحجه وارد طهران کردند و نوروز خان قاجار ایشیک آقاسی او را پذیره شده، در خانه حاجی محمد حسین خان امین الدوله فرود آورد و پس از دو روز در پیشگاه شهريار حاضر گشت و نامه پادشاه انگریز را پیش داشت، یک قطعه الماس که 25000 تومان بهای آن بود، بعد از فتح نامه ظاهر گشت و دیگر چیزها از اشیاء نفیسه و تحف گرانبها پیش گذرانید و عهدنامه دولت انگریز را باز نمود، مشعر بر اینکه چندانکه با مبارزت روسیه زور و زر به کار آید خودداری نخواهیم کرد. بالجمله سر هر فرد جنس مورد اشفاق و الطاف ملکانه شده آسایش گرفت.

آن گاه شاهنشاه از بهر تشویق مسلمانان در محاربت و مضاربت با روسیان، میرزا بزرگ قائم مقام وزارت کبری را فرمان کرد تا از علمای اثنی عشریه طلب فتوی کند و او حاجی ملا باقر سلماسی و صدر الدین محمد تبریزی را برای کشف این مسأله روانه خدمت شیخ جعفر نجفی و آقا سید علی اصفهانی و میرزا ابو القاسم جیلانی نمود تا در عتبات عالیات و دار الامان قم خدمت ایشان را دریابند و نیز به علمای کاشان و اصفهان مکاتبت کرد.

بالجمله جناب حاجی ملا احمد نراقی کاشانی که فحل فضلاى ايران بود و شیخ جعفر و آقا سید علی و میرزا ابو القاسم و حاج میرزا محمد حسین سلطان العلماء امام جمعه اصفهان و ملا علی اکبر اصفهانی و دیگر علماء فقهای ممالک محروسه هر یک رساله - [ای] نگاشتند و خاتم گذاشتند که مجادله و مقاتله با روسیه جهاد فی سبیل الله است و خرد و بزرگ را واجب افتاده است که برای رواج دین مبین، و حفظ ثغور مسلمین، خویشان داری نکنند و روسیان را از مداخلت در حدود ایران دفع دهند. و میرزا بزرگ - قائم مقام این مکاتیب را مأخوذ و مرتب کرده رساله جهادیه نام نهاد.



و هم در این سال فتحعلی خان خواجه وند از سفر سند بازآمد و میر ثابت علی که از قبل ولات سند سفیر ایران بود به اتفاق او تقییل سده سلطنت کرد و 4 قبضه تفنگ مرصع و یک قبه سپر پولاد و بعضی اشیاء دیگر پیش گذرانید و عرایض ولات سند را پیش داشت.

شهریار تاجدار سر هر فرد جنس را حاضر ساخته فرمود چون مملکت سند از پیوستگان دولت ایران است، کارداران انگریز را از اهانت آن اراضی پرهیز واجب است.

و شاهزاده محمد ولی میرزا فرمانگزار مملکت خراسان و شاهزاده حسینعلی میرزا حکمران مملکت فارس را فرمان کرد که اگر از افغانان هرات و قندهار و دیگر اراضی روزی در نواحی سند ترکتازی کنند از دفع ایشان دست بازگیرند. آن گاه میر ثابت علی را شادکام رخصت انصراف داد، میرزا مهدی دبیر حاجی محمد حسین خان امین الدوله برای ابلاغ اشفاق پادشاه با او همراه شد.

### زلزله مازندران

و هم در این سال در مرز مازندران زلزله [ای] حادث شد که از آن پیش کس نشان نمی داد، بسا قریه ها و بقعه ها و مزرعه ها چنان زیر به زیر و پشت به روی شد که کس ندانست که به کجا بود و کجا شد، یک ماه تمام زمین متزلزل بود و جانوران بیابانی از دهشت روی به آبادانی می نهادند.

### وقایع سال 1224 ه. / 1809 م. و مأمور شدن شاهزادگان به حکومت ولایات

#### اشاره

در سنه 1224 ه. روز سه شنبه چهارم صفر 3 دقیقه پیش از آنکه روز برآید آفتاب از حوت به حمل جای کرد. پس از انجام جشن نوروز، شهریار تاجدار فتحعلی شاه، شاهزاده عبد الله میرزا را به حکمرانی خمسه گماشت و میرزا محمد تقی علی آبادی را که از منشیان خاص اختصاص داشت و در نظم و نثر قوی دست بود به وزارت او برکشید. و شاهزاده حسام السلطنه محمد تقی میرزا را به حکومت بروجرد و سیلاخور و جاپلق باز گذاشت

و میرزا علی گرایلی را که از این پیش یک چند پیشکار شاهزاده حسینقلی خان بود فرمان وزارت وی داده، شاهزاده شیخعلی میرزا را که شیخ الملوك لقب داشت و از سوی مادر نسب به شیخعلی خان زند می رسانید اراضی ملایر و تویسرکان و آن نواحی را مفوض داشت و حاجی میرزا اسمعیل اشرفی مازندرانی را که یک چند از زمان، رتبت نظارت دیوان اعلی داشت به وزارت او برگماشت. و شاهزاده حسنعلی میرزا را به نیابت دار الخلافه طهران و حکومت مملکت بسطام و جاجرم و قبایل ترکمانان کولان مورد نواخت و نوازش فرمود و میرزا موسی نایب که از صنایع رشت بود و به رأی صایب و فکر ثاقب پسندیده و ستوده بزرگان ایران بود وزارت او یافت.

این هنگام در حضرت شهریار مکشوف افتاد که چون گدیج در تسخیر ایروان سپاه خویش را به معرض تدمیر درآورد، ایمپراطور روس او را از محل خود ساقط فرموده و طور مصوف را که به شهادت و شجاعت موصوف است سرداری گرجستان بداد و به رزم مسلمانان مأمور فرمود. شهریار ایران حکم داد تا سپاهیان انجمن شوند و شاهزاده محمد علی میرزا نیز با لشکرهای خود از کرمانشاهان کوچ داده در چمن سلطانیه حاضر رکاب گردد.

### رسالت میرزا ابو الحسن خان شیرازی به انگلیس

آن گاه واجب افتاد که به رسالت دولت انگریز شخصی نامزد شود، از این روی که چون سر هر فرد جنس سفیر ایران گشت معادل 12000 تومان مثال داشت که از کمپنی هند گرفته تسلیم امنای دولت ایران سازد، تا از بهر اعداد سپاه و مبارزت روسیان مددی باشد. چون سر هر فرد جنس هنگام عبور، فرمانفرمای هندوستان را دیدار نکرد او رنجیده خاطر شد و این زر را با فرستادگان سر هر فرد جنس تسلیم نداشت و چون امضای حکم دولت انگریز بر وی لازم بود ملکم بهادر را از طرف کمپنی به رسالت برگماشت.

سرهر فرد جنس از این معنی آزرده خاطر شد و از دولت ایران خواستار آمد تا یک تن به سفارت سفر لندن کند و در تعیین سفیر و امضای عهدنامه و اجرای زر سخن راند.

لاجرم به خواستاری حاجی محمد حسین خان امین الدوله، حاجی میرزا ابو

الحسن خواهرزاده حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله از حضرت شهریار به لقب خانی مفتخر شده سفیر دار الملک لندن گشت و از تنسوقات، رشته های مروارید و ملبوسات کشمیر و دو قرطه فاد زهر مرصع و بعضی اشیاء دیگر مصحوب او آمد. در عشر اول ربیع الثانی از طریق روم ایلی راه لندن برداشت و مکتوبی دوستانه نیز از بهر سلطان مصطفی [خان چهارم] که این هنگام سلطنت روم [-عثمانی] داشت مرقوم شد.

### حرکت فتحعلی شاه به طرف آذربایجان

آن گاه شاهنشاه ایران از طهران خیمه بیرون زد، روز جمعه بیستم ربیع الاخره چمن -

کمال [آباد] را که 8 فرسنگی طهران است لشکرگاه کرد. این وقت مصطفی قلی خان عرب را که از جد و پدر حکومت ترشیز داشت دست به گردن بسته به درگاه آوردند، از این روی که مدت 8 سال حاضر حضرت نگشت و در قلعه خویش خویشان داری همی کرد، لاجرم شاهزاده محمد ولی میرزا فوجی به تسخیر قلعه و تدمیر او گماشت تا بدو دست یافتند و دست بسته به درگاه پادشاهش فرستادند. شهریار تاجدار بر جانش ببخشود و حکم داد تا بعد از اخذ اموال و زن و فرزند در دار الخلافه نشیمن سازد.

آن گاه از چمن کمال آباد رهسپار گشته در چمن سلطانیه فرود شد و شاهزاده محمد علی میرزا نیز از پس روزی چند برسد و میرزا بزرگ قائم مقام نیز از تبریز به تقبیل سده سلطنت بشتافت و از حرکت موکب پادشاه به طرف آذربایجان آگاه شده مراجعت کرد. پس شهریار تاجدار محمد علی میرزا را بر قانون منقلا(1) از پیش بیرون فرستاده و خود از پس دو روز کوچ داده، نایب السلطنه عباس میرزا 20000 پیاده جدید نظام با 20 عراده توپ برداشته پذیره پادشاه شد و از دو سوی راه ایشان را بر صف کرد و شهریار از میان لشکر عبور کرده نایب السلطنه را تحسین فراوان فرستاد و لشکریان را هر یک جداگانه نواخت و نوازش فرمود و روز بیست و دوم شهر جمادی الاخره ارض او جان را لشکرگاه نمود.

ص: 187

---

1- (1). لغتی است ترکی بمعنی مقدمه لشکر و پیش طلایه.

و از آن سوی مکشوف گشت که طور مصوف سردار روس با لشکر انبوه در منزل سوغانلق که يك فرسنگی تفلیس است استوار بنشست و ینارال نبلسین را با جماعتی جنگجوی به اراضی قراباغ مأمور داشت و فوجی دیگر را به حفظ و حراست پنبک و نگاهبانی شوره گل بیرون فرستاد؛ ولی پولکونیک را با لشکری جداگانه به حمایت گنجه و قبایل قزاق و شمس الدین لو حکم داد.

و از سوی دیگر از ولات آخسقه، و باش آچیق نگارشی چند معروض افتاد که با کارداران ایران از در صدق و عقیدت می باشند و انتهاز فرصت می برند تا با جماعت روسیه کین و کید خود آشکار سازند، لاجرم شهریار نامدار شاهزاده محمد علی میرزا را با 20000 سواره و پیاده و 5 عزّاده توپ مأمور نواحی تفلیس داشت و مهر علی خان - قوانلو و اسمعیل خان دامغانی و محمد علی خان شامبیاتی و میرزا محمد خان لاریجانی و ذوالفقار خان و مطلب خان سرکردگان لشکر سمنانی و دامغانی ملتزم رکاب او شدند. و بعد از روزی چند نایب السلطنه عباس میرزا را از راه چمن گوگجه بیلاق بیرون فرستاد تا

در آن نواحی اقامت کرده بر زشت و زیبایی امور محمد علی میرزا نگران باشد و به مقتضای وقت کار کند و فرج الله خان نسقچی باشی را با سپاهی لایق به نظم اراضی طالش و توقف محال اردبیل فرمان داد، آن گاه به سبب حدّت گرمی هوا و سورت حرارت چمن اوجان، شهریار ایران از آنجا کوچ داده در محال سراب نشیمن فرمود.

### **مقاتله محمد علی میرزا با روسیان**

اما شاهزاده محمد علی میرزا بر طریق ایروان رهسپار گشته، حسین خان بیگلربیگی ایروان را ملتزم رکاب ساخت و در چمن آباران رحل اقامت انداخت و رزم روسیه را به سرداری اسمعیل خان دامغانی و جمعی از ابطال رجال ساخته کرد و لشکر بیرون تاخت و مانند برق و باد بر آن جماعت روسیان که در آن اراضی اقامت داشتند حمله افکند و سخت بکوشید و بسیار کس از ایشان بکشت و بسیار اسیر گرفت و جماعتی تفنگها ریخته در مصافگاه پناهنده گشتند و جمعی که به جای ماندند متحصّن گشتند.

قبایل بزچلو و دیگر طوایف که در سوابق زمان از ایروان کوچ داده در پنبک و شوره - گل جای کرده بودند، چون این بدیدند روی خلاص و مناص جز در حضرت شهریار مشاهده نکردند. لاجرم جبین ضراعت بر خاک نهاده به شفاعت اسمعیل خان زلات ایشان محو و منسی گشت و تقی بیگ بزچلو که راه آذوقه و علف بر روسیان مسدود داشت، مورد اشفاق و الطاف آمد و بعضی از قبایل که در طغیان و عصیان ثابت و راسخ بودند عرضه نهب و غارت گشتند.

آن گاه شاهزاده محمد علی میرزا ظفر کرده و نصرت یافته باز شتافت و در کنار قراسوی ایروان لنگر اقامت انداخت تا آن گاه که نایب السلطنه در آنجا نزول کرده، یکدیگر را دیدار کردند و بر دیدار یکدیگر شادخوار گشتند. آن گاه از ایروان شتاب کرده در اراضی سراب حاضر آستان پادشاه گشت و رخصت گرفته به کرمانشاهان شتافت.

اما نایب السلطنه با انبوه لشکر چند روز در چمن کلنبر توقف فرمود، ابو الفتح خان جوانشیر را با مردان دلیر مأمور ساخت که ساکنین قراباغ و نواحی قبان و مقری را

مستمال ساخته از در اطاعت بدارد و جمعی از سواره شاهیسون را به حدود باکویه بیرون تاخت که سپاه روسی را فحوصی کنند و خبری آرند.

## مقاتله ایرانیان و روسیان

نخستین جماعت شاهیسون در تک تاز آمده نیم شبی با گروهی از روسیان دچار شدند و به گیرودار افتادند، به زخم تیغ و خنجر و سرنیزه جنگی مردانه کردند و تمامت روسیان را مقتول ساختند و سرهای ایشان را بر دابهای عزاده حمل کرده به درگاه شهریار فرستادند. آن گاه نایب السلطنه از کلنبر کوچ داد و از طریق اردوباد که مضیق بلاد بود تا نخجوان براند. در آن جا، پولکونیک بارون ویردی و دیگر، اصیصور میخائیل برادرزاده طور مصوف به حضرت نایب السلطنه پیوستند و مکتوبی صلح انگیز پیش گذراندند به شرح آنکه اگر بعضی از حدود ایران به دولت روس تقویض شود، درازای آن مملکت ارزن الروم و بغداد و دیگر حدود عثمانیه که با خاک ایران پیوسته است به اعتضاد دولتین ایران و روس مفتوح و مفوض داریم و اگر سفیری از ایران

به نزدیک ایمبراطور روس مأمور گردد کار مصالحه به انجام رسد.

نایب السلطنه ایلچیان را مأمور به تبریز فرمود و نامه ایشان را ارسال حضرت پادشاه داشت تا به هرچه حکم شود روا باشد و خود از نخجوان سفر گنجه پیش گرفت و با قلت آذوقه و صعوبت طریق و سورت سرما طی مسافت کرده در گوگجه نزول فرمود و پیر قلی خان قاجار و حاجی محمد خان فراگوزلورا با فوجی از سپاه به نظم قبایل گنجه بیرون تاخت و خود نیز جنبش کرده، سکنه آن اراضی و قاطنین آن دیار چون این بدیدند گروه گروه به حضرت نایب السلطنه پیوستند و مورد الطاف گشتند.

از آن سوی چون پولکونیک قاطبه قبایل را در انقیاد نایب السلطنه مایل دید سکون خویش را در میان ایشان بیرون رویت یافت، لاجرم به تعجیل تمام بیرون شتافت و امیر خان قاجار بر حسب فرمان تا حوالی شهر گنجه ایلغار داد و بعضی از روسیان را که با او دچار شدند، طعمه شمشیر آبدار ساخت و آرامنه [ای] که ساکن قلعه بودند پیام

دادند که اگر از امنای دولت اطمینانی حاصل شود قلعه را بسپاریم، آن گاه امیر خان باز حضرت شد.

در این وقت مسموع نایب السلطنه افتاد که بعد از مراجعت شاهزاده محمد علی میرزا طور مصوف دل قوی کرده ساخته جنگ شده است و در نواحی گنجه در ارض زکن لشکرگاه ساخته، پولکونیک و نبلسین نیز بدو پیوسته، با تمامت لشکر روس، رزم را تصمیم عزم داد و چون از مواضع آرامنه که در قلعه جای داشتند با امیر خان آگاه شد، ایشان را محبوس داشت.

بعد از اصغای این خبر نایب السلطنه دل بر جنگ نهاد، با اینکه لشکرش از نیمه نیز نمی کمتر بودند بنه و آغروق را به جای گذاشت و مهدیقلی خان قوانلورا به حراست بازداشت و خود آهنگ جنگ طور مصوف را مانند ستاره شهاب شتاب گرفت. و از آن سوی نیز روسیان از بهر جدل قدم عجل می زدند تا روز تاریک شد و میان فتنین مسافت نزدیک افتاد، هردو لشکر فرود شده بیار میدند.

طور مصوف گروهی از سواره و پیاده را با توپخانه به قصد شیخون برانگیخت، چون راه به لشکرگاه نزدیک کردند، ابراهیم خان بیات را که طلایه لشکر بود، از دور نگریستند و محمده اسبان و مهمه مردان بشنیدند، بیم کردند که مبادا ایرانیان به آهنگ شیخون ایشان بیرون شده اند، لاجرم بی نیل مقصود طریق مراجعت پیمودند. چون سپیده بردمید و آفتاب علم برکشید طور مصوف از در مصالحه و مدافعه بیرون شد و کس به نزد حضرت نایب السلطنه فرستاده بدین گونه معاهده نهاد که با دولت ایران بدسکال نباشد و طریق جدال نبوید، قبایلی که کمر خدمت بر میان دارند زیان نکند. سخن بر این نهادند و روز دیگر لشکر روس راه گرجستان برداشت و ایل والوسی که دولتخواه ایران بودند طریق ایروان گرفتند و نایب السلطنه نیز به سوی ایروان کوچ داد.

### طغیان مصطفی خان طالش و محاصره جامیشوان

و این هنگام شاهزاده محمد علی میرزا در نواحی ایروان جای داشت در گوگجه به

عسکر برادر تاخت و یکدیگر را به شادکامی دیدار کردند و فرستادگان طور مصوف را که در تبریز متوقف فرموده بود طلب داشت و نوازش کرده، به نزدیک او گسیل نموده و آن گاه محمد علی میرزا چنان که مذکور شد روانه حضرت شهریار گشت و نایب السلطنه به ایروان آمد و حسین خان را در آنجا بازداشت. و از جانب دیگر فرج الله خان افشار چنان که گفته آمد با پیاده و سواره خود روزی چند در اردبیل توقف نمود و با نظر علی خان شاهسون که این هنگام حکومت اردبیل داشت طریق مهر و حفاوت می گذاشت تا آن گاه که در فرستادن سوار شاهسون به درگاه نایب السلطنه کار به ماطله کرد و مکشوف افتاد که به حقوق خویشاوندی با مصطفی خان طالش مواضعه نهاده و دل با روسیان داده.

لا-جرم امان الله خان برادر او را و فرج الله خان عم او را که نایب اردبیل بود گرفته مغلولاً-روانه درگاه پادشاه داشت و خود در تدمیر مصطفی خان طالش یک جهت گشت و مصطفی خان این هنگام وجوه سپاه و رعیت طالش را با اموال و ائقال در

کنار دریای خزر در قلعهٔ جامیشوان جای داد و به پشتوانی روسیه میر حسن خان ولد خود را با لشکری درخور به قلع و قمع حسینعلی خان باکوویه و هاشم خان شیروانی و علی خان - رودباری و محمد خان بیگدلی که در حدود او جا رود جای داشتند مأمور نمود و او ناگاه تاختن کرده بدیشان حمله برد و علی خان و محمد خان و برادر هاشم خان شیروانی را دستگیر ساخته باز طالش تاخت.

از این سوی فرج الله خان افشار با لشکر جزّار به لنکران آمد که جای نشست مصطفی خان است و لشکریان ابنیه و جدران آن را ویران کردند و مصطفی خان در جامیشوان متحصّن گشت و این جامیشوان از سه سوی با دریا پیوسته است و از يك جانب به سوی لنکران طریقی بر خشکی دارد.

بالجمله مصطفی خان هم در آنجا جماعتی از سالدات روسیه را با چند عرادهٔ توپ به مدد آورد و میر هدایت خان پسر خود را نزد مصطفی خان شیروانی فرستاد و از او نیز استمداد کرده با اینکه عمر سلطان که يك تن از بزرگان شیروان بود برای اتحاد فی مابین مصطفی خان شیروانی و مصطفی خان طالش سفر طالش کرد، و او را با امیر حسن خان پسر مصطفی خان طالش منازعتی افتاد و جان بر سر این کار نهاد، مصطفی خان شیروانی از خون عمر سلطان بگذشت و فوجی از تفنگچیان سالیان را به جامیشوان فرستاد. و هم در این وقت برحسب فرمان شاهنشاه ایران میرزا محمد خان سرکردهٔ هزارهٔ لاریجانی به

مدد فرج الله خان برسید و او در محاصرهٔ مصطفی خان طالش کوششی بلیغ نمود.

مردم مصطفی خان بیمنانك شدند و هرروز از عشیرت او و دیگر مردمان طالش يك يك و دودو فرار کرده به نزدیک فرج الله خان آمدند و فتح جامیشوان بر خود می نهادند و از آن سوی در تنگنای محاصره نیز بسیار مرد و زن به گرو درآمد. لاجرم مصطفی خان را دهشتی عظیم بگرفت و کس به فرج الله خان فرستاده سلسله استیمان(1) بجنابانید.

ص: 192

1- (1) . یعنی طلب امان.



فرج الله خان این معنی معروض داشت و برحسب فرمان پادشاه، میرزا بزرگ وزیر نایب السّ لطنه طریق طالش برداشت و در لنکران امیرگونه بیگ بنی عمّ مصطفی خان پذیره او شده، عقیدت مصطفی خان را باز نمود، آن گاه میرزا بزرگ به جامیشوان رفته مصطفی خان را مطمئن خاطر ساخت تا کمر اطاعت را بر میان استوار کرد و از آنجا باز شتافته فرج الله خان را با لشکر مراجعت فرمود.

و در این وقت القاص بیگ گرجی فرستاده والی آخسقه و باش آچیق با جمعی از اعیان آخسقه به درگاه پیوستند و خواستار اعانت و حمایت بودند تا از شرّ روسیان محفوظ مانند. شهریار تاجدار ایشان را خوشدل ساخت [و] نایب السّ لطنه را فرمان داد تا از اعانت ایشان دست باز ندارد.

### لقب قائم مقامی یافتن میرزا بزرگ

مع القصّه چون این کارها پرداخته شد، نایب السّ لطنه به تبریز آمد و شهریار تاجدار روز دهم رمضان از چمن اوجان طریق طهران گرفت و در عشر آخر رمضان به دار الخلافه درآمد. میرزا بزرگ وزیر نایب السّ لطنه که ملازم رکاب بود، این هنگام از امنای دولت خواستار شد که وزارت نایب السّ لطنه با میرزا حسن فرزند اکبرش مّفوض گردد. ملتمس او مقبول افتاد، برحسب فرمان میرزا حسن به وزارت نایب السّ لطنه سربلند گشت و میرزا بزرگ به نیابت وزارت دیوان اعلی و لقب قائم مقام بلندآوازه شد و با خلاع فاخره رخصت انصراف حاصل نموده به آذربایجان آمد.

و این هنگام پولکونیک بارون ویردی از قبل طور مصوف به درگاه نایب السّ لطنه آمد و مکتوب طور مصوف را پیش داشت، بدین شرح که ایمپراطور روس مرا مأمور داشته که اگر ایرانیان را نیز اقبالی باشد، با ایشان کار به مصالحه کنم، اکنون اگر کار به متارکه نهیم و طریق تردّد سفیران را گشاده داریم زود باشد که یک باره باب مقاتلت مسدود شود، اینک مرا با میرزا شفیع صدر اعظم و اگر نه با میرزا بزرگ نایب الوزاره دیداری واجب افتاده که در حدود مملکت یکدیگر را دریابیم و قواعد دوستی و شرایط مصالحه را معتبر سازیم.

نایب السّ لطنه صورت حال را معروض سده سلطنت داشت و برحسب امر، جواب

مکتوب بدین گونه کرد که میرزا شفیع صدر اعظم از ملازمت رکاب دور نتواند افتاد؛ لکن میرزا بزرگ قائم مقام بعد از رسیدن نوروز برای قرار متارکه و نظم قراجه داغ بدان حدود سفر خواهد کرد و یکدیگر را دیدار خواهید نمود، و فرمان داد تا در حدود و ثغور دلیران ایران از مقاتلت با روسیان خویشتن داری کنند. بارون ویردی مکتوب نایب السلطنه [را] به نزدیک طور مصوف فرستاد و خود در تبریز توقف نمود.

در این ایام چنان افتاد که جماعتی از اقطاع شیروان به نواحی مغان تاختن کرده و 20000 سر گوسفند از قبایل قراجه داغ به یغما بردند. چون این خبر مکشوف شد، بارون ویردی کس به طور مصوف فرستاده از این حادثه خجالت خویش را باز نمود.

طور مصوف در پاسخ نگاشت که بعضی از قبایل بی آگهی من بدین کار نابهنجار پرداخته اند، هنگام دیدار نایب الوزاره این معنی را مکشوف خواهم داشت. از پس این حدیث معلوم گشت که جمعی از لشکر روس مغافصه وارد مقری قراجه شده اند که تا این وقت در تحت فرمان ابو الفتح خان جوانشیر بوده، دیگر باره بارون ویردی این خبر را به طور مصوف مکتوب کرده او حکم داد تا روسیه از مقری بیرون شدند.

و هم در این سال ترکمانان که در کنار رود طژن [-تجن] مسکن داشتند، دیگر باره در معابر مسلمانان آغاز ترکتازی نهادند. شاهزاده محمد ولی میرزا امرای خراسان را ملتزم رکاب ساخته با لشکرهای فراوان خیمه بیرون زد و تا اراضی نسا و ابیورد و رونه و مهنه اطراف رود طژن را به معرض نهب و غارت درآورد و بسیار کس از ترکمانان را طعمه شمشیر و فراوان اسیر ساخت و غنیمتی لایق بهره لشکریان گشت که از جمله 100000

سر گوسفند بود و حملهای گران از سرهای ایشان به درگاه پادشاه فرستاد و مورد فضل و احسان آمد.

و هم در این سال میرزا رضا قلی نوائی صاحب دیوان انشاء به وزارت مملکت خراسان مخصوص شد و میرزا عبد الوهاب اصفهانی که به معتمد الدوله ملقب شد

### طغیان مردم بستک و جهانگیریه

و هم در این سال بستک و جهانگیریه که از توابع لار است با عبد الله خان ولد نصیر خان که حکومت لار داشت طریق مخالفت سپردند. چون این خبر به شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس رسید صادق خان دولوی قاجار را با فوجی به دفع ایشان فرستاد. چون آن جماعت را بضاعت اقامت نماند طریق فرار پیش داشته، به جماعت عرب وهابی که ساکن صحاری عمان بودند پیوستند، صادق خان از قفای ایشان بتاخت و آن جماعت را در اراضی بحرین و قطیف دریافت. از دو رویه لشکر را بر صف ساخته جنگ در انداختند. صادق خان در حمله نخستین فری نمود و جماعت عرب چنان دانست که خصم از خوف طریق هرب گرفت. گستاخ به غنیمت بنه و آغروق پرداختند و در سر قسمت منازعه و مناقشه ساختند، چندان که کار با زخم تیغ و کارد افتاد. این هنگام صادق خان با مردان خود روی بر تافت و چون سیل بنیان کن برایشان درآمد و تمامت آن لشکر با تیغ بگذرانید و محکمه بستک و جهانگیریه را به حاکم لار سپرده باز شیراز شد.

و هم در این سال سفیر سند که امین حاجی محمد حسین خان امین الدوله بود مراجعت نمود و میر غلامعلی نامی از قبل ولات سند به همراهی او با پیشکش و عریضه برسید و مورد الطاف شاهانه شده مراجعت کرد.

و هم در این سال شهریار نامدار میرزا بزرگ قائم مقام را حاضر حضرت کرده معادل 200000 تومان تسلیم او کرد تا در حدود روسیه قلاع استوار بر آورد و به آذوقه و علف بینبارد، آن گاه شهریار دین دار به زیارت قم و تماشای کاشان سفر کرده در عشر آخر ذیحجه مراجعت به دار الخلافه فرمود.

روز چهارشنبه پانزدهم شهر صفر در سنه 1225 ه. 5 ساعت و 46 دقیقه از روز بگذشت آفتاب به بیت الشرف حمل شتافت و شهریار عجم فتحعلی شاه به سنت جمشید جم، جشن نوروزی به پای برد و هریک از شاهزادگان را که در حدود مملکت جای داشتند به حکم سلطنت از مصدر خلافت، مناشیر ملاطفت و خلاع مفاخرت صادر کرد.

نایب السملطنه، عباس میرزا به حکم میعاد سال پاریس با طور مصوف فرمان داد که قائم مقام وزارت کبری، او را دیدار کند و سخن او را در کار صلح و اگر نه جنگ اصغا نماید. با اینکه در این وقت مکشوف شد که طور مصوف با حاکم باش آچیق که این هنگام سلیمان خان بود، از در مؤالفت بیرون شده و خواستار دیدار آمده، در مجلس ملاقات و مصافحات او را دستگیر ساخته محبوسا روانه تغلیس داشت، نایب - السملطنه، قائم مقام را فرموده که خلف وعده در کیش کرم روا نباشد بی بیم و باک به نزدیک او شتاب کن و اگر طراز حیلت و نیرنگ کند با غلامانی که ملازم خدمت داری ساخته جنگ او باش.

بالجمله قائم مقام راه برگرفت و طور مصوف بعد از تعیین چند جای و تجدید رأی، از آن سوی عسکران مکانی معین ساخت و قائم مقام بدانجا شتافته سراپرده به نام دولت ایران برافراشت، و طور مصوف بعد از پذیره شدن و فروتنی کردن فرود شد. پس باهم بنشستند و منشور دو دولت برخواندند و سخن از در صلاح براندند و نامه از بهر متارکه نگار دادند و هر دو دولت را در نگارش برابر نهادند.

در این وقت معلوم شد که در عین توقف نایب الوزاره در عسکران فوجی مأمور به تسخیر مقری شده، قائم مقام از طور مصوف سبب پرسید در پاسخ گفت: چون قبل از متارکه، سپاه روس کزی در اراضی مقری کردند و نیز مقری از توابع قراباغ

است روا باشد که امنای دولت ایران سخن از آن نکنند. لاجرم این سخن ثلمه ای در بنیان مصالحه انداخت و دیگر آنکه طور مصوف مکشوف داشت که بعد از مصالحه با ایران آهنگ منازعت رومیان دارم، همانا لشکری از اراضی آخسقه و قارص به مملکت روم خواهم برد، یکی از پیمان متار که آن است که از ایرانیان بدیشان مدد نشود. این شرط يك باره قواعد متار که و مصالحه را متزلزل ساخت؛ زیرا که در میان دولت ایران و آل عثمان این شرط استوار بود که در صلح و جنگ، هر دو دولت همدست و همدستان باشند.

بالجمله نایب الوزاره در حضرت نایب السّ لطنه صورت حال را باز نموده و بر حسب امر به ترك متار که گفت و آهنگ مراجعت کرده، طور مصوف نیز لختی مشایعت کرده باز پس شد.

ابو الفتح خان جوانشیر چون اراضی مقری را زیر پای روسیان دید سکنه آن دیار را و قاطنین قبانات و نواحی مقری را کوچ داده بدین سوی آب ارس نشیمن فرمود. و نایب السّ لطنه حکومت دزمار را به ازای مقری بدو گذاشت و قبایل قراباغ به جانب نخجوان و دیگر ممالک محروسه کوچ دادند. و اغورلو خان گنجه [ای] چند کتّ به نواحی گنجه تاختن کرد، بسیار کس از سالدات روسیه را مقتول ساخت و قبیله آیرملوی گنجه را کوچ داده به طرف شرور و نخجوان آورد.

و از آن سوی شهریار تاجدار روز دوشنبه بیست و هفتم ربیع الاول از طهران خیمه بیرون زد و جمعه بیستم جمادی الاولی چمن سلطانیه را لشکرگاه ساخت و شاهزاده علی خان برادر اعیانی نایب السّ لطنه را به دفع روسیه پنبک و اباران مأمور فرمود و اسمعیل خان دامغانی و برادران او ذو الفقار خان و مطلب خان با سرباز دامغان و سمنان و سوار مافی و خواجه وند و عبد الملکی ملتزم رکاب او شدند.

## مقائلت ایرانیان با روسیان

پس شاهزاده کوچ بر کوچ تا چمن قراباغلر نخجوان براند و در آنجا برای دیدار

نایب السّ لطنه و صوابدید او در کار جنگ بنشست. مع القصّه بعد از بیرون شدن شاهزاده علی خان، شهریار تاجدار از چمن

سلطانیه کوچ داده در چمن اوجان نزول فرمود. این هنگام نایب السّلطنه در چمن دوکیجان جای داشت چون خبر ورود موکب شهریار را اصغا نمود به استقبال شتافت و بعد از تقبیل سده سلطنت رخصت انصراف یافته به نخجوان آمد و شاهزاده علی خان را روانه اباران ایروان ساخت و شاهزاده علی خان، اسمعیل خان دامغانی را با جماعتی به حمام لو مأمور فرمود تا با پارت نکین مبارزت داده گروهی از روسیه را در میدان مناجزت به خاک افکندند و خود از آنجا بر سر قبایل شمس الدین لو و طوایف گنجه و قزاق و رزم نبلسین بیرون شد و در حدود گنجه مواشی قبیله قزاق به تمامت منهوب گشت و نبلسین و افواج او از هر جانب به جنگ درآمدند و بسیار کس از ایشان اسیر و دستگیر شد.

و از جانب دیگر طور مصوف از طرف صدقلو عنان مراجعت به سوی تفلیس گذاشت و میرزا محمد علی خان کاشی وزیر شاهزاده علی خان این خبر به حضرت شهریار آورد و از قفای نایب السّلطنه، علی خان شاهزاده را نیز روانه دربار شهریار نمود.

### سفارت ملکم بهادر

و هم در این سال ملکم بهادر سفیر دولت انگلیس به حضرت شهریار پیوست.

همانا از پیش مرقوم شد که میرزا ابو الحسن خان شیرازی به سفارت لندن مأمور گشت تا معلوم کند که رسول دولت ایران سرهرفرد جنس است یا ملکم بهادر خواهد بود، اگرچه هنوز جواب نامه او ملحوظ کارداران دولت نگشته بود، لکن چون ملکم بهادر از قبل فرمانفرمای هندوستان در بندر بوشهر انتظار رخصت می داشت، از شریعت سلطنت بعید می نمود که او را واقعی نگذارند، لاجرم محراب خان بکشلوی افشار نایب نسقچی باشی را به میزبانی او بیرون فرستادند تا ملکم بهادر را از بندر بوشهر کوچ داده در پانزدهم جمادی الاولی با جماعتی از اعیان دولت انگریز در چمن سلطانیه حاضر درگاه پادشاه ساخت، تا نامه خود را برسانید و تسوقات خود را پیش گذرانید و  
مستر -

کرشط و مستر لنزی توپچی و چند تن دیگر که در کار توپخانه و دیگر کارهای جنگ بر قانون انگریز دانا بودند در درگاه پادشاه ملازم خدمت ساخت و توپخانه و گلوله چندانکه به همراه آورده

بود بسپرد و برحسب امر شهريار ايشان متوقف تيريز گشتند و به کار توپخانه و ديگر امور پرداختند.

بالجمله سرهرفرد جنس نيز با ملكم بهادر از در مهر و حفاظت می زيست تا عريضه ميرزا ابو الحسن خان از لندن برسيد که سرهرفرد جنس چون از پايتخت دولت انگريز مأمور شده برحسب حکم کارپردازان انگليس متوقف ايران باشد و ملكم بهادر مراجعت کند. لاجرم ملكم بهادر را شهريار به اشفاق ملکانه خرسند ساخته رخصت مراجعت داد و او از طريق مراغه به بغداد شده از آنجا از راه بحر به هندوستان شد.

اين هنگام سليمان خان شکی و حسينقلي خان باکويه حاضر حضرت شهريار شدند و فرستاده شيخعلي خان قبه [ای] نيز برسيد و عريضه او را از پيشگاه حضور بگذرانيد.

اين جمله خواستار بودند که سرداری با سپاه از قبل پادشاه به مغان شود و شيخعلي خان را از خازنان شهريار بذل درهم و دينار افتد تا به اتفاق مصطفی خان شيروانی که از مخالفت با روسيان پشيمانی دارد اعداد کار کرده با لشکر روس کوس زند. شهريار تاجدار ملتمس ايشان را مقبول داشت، عطای سيم و زر کرد و ابراهيم خان قاجار را با لشکری جرّار به کنار رود کر فرستاد تا اگر اين سرداران کردار را با گفتار راست کنند از رود کر عبور کنند و در اعانت ايشان مطمح قصور نشود و اگر نه اراضی قراباغ را به سنابک ستور بسپارد و دست فرسود غارت بدارند.

مع القصه ابراهيم خان مدّتی دراز در مغان ساکن بود و از ايشان استشمام رايحه

صدق نفرمود، لاجرم به قصد غارت، آب کر را عبره کرد و اراضی قراباغ را به معرض نهب درآورد، حمله های بزرگ از سيم و سلب به دست کرد و مواشی فراوان براند و ديگر باره در اصلاندوز مغان مقام کرد و پيرقلي خان قاجار برحسب حکم شهريار نيز از ايروان به حفظ حدود مغان آمد و ميرزا بزرگ نایب الوزاره نيز فوجی از پياده و سواره برداشته از حضرت شهريار با پيرقلي خان قاجار برد و سپرد تا در کار قراجه داغ و دزمار قوی دست

باشند.

آن گاه ابراهیم خان قاجار احضار به دربار شد، اما پیر قلی خان بعد از ورود به قراجه داغ به اتفاق حاجی محمد خان قراگوزلو حاکم آن اراضی آهنگ قراباغ نموده، از آب ارس عبره کرده و او از بهر تنبیه مهدیقلی خان قراباغی که در قلعهٔ عسکران جای داشت راه بدو نزدیک کرد و او را در پس دیوار قلعه یافت و دانست که فتح آن حصن آسان نتوان داشت، لاجرم او را بگذاشت و از رود ترتر بگذشت و آهنگ ایل جبرئیل لو فرمود. با اینکه آن ایل در معقلی منبع جای داشتند، به پای مردی یورش، دست فرسود لشکریان گشتند و هرچه از صامت و ناطق داشتند عرضهٔ نهب و غارت شد.

آن گاه پیر قلی خان بازشتافت و جماعت چلبیانلو را که در کنار آب ارس به جانب انسی ارمنستان جای داشتند و با طرفین طریق تذبذب و تبصیص (1) سپردند، کوچ داده، به اتفاق قبیلهٔ یوسفانلو بدین سوی آب آورد و صورت حال را معروض درگاه نایب السّ لطنه داشت و چندانکه از طاغیان دولت اسیر گرفته بود باز نمود و نایب السّ لطنه فرمود اسیران سنی و شیعی را حاجی محمد خان از لشکریان گرفته باز جای فرستاد.

### سفر میرزا صادق وقایع نگار برای تسکین فتنه بغداد

و هم در این سال امنای دولت عثمانی در قلع و قمع سلیمان پاشای وزیر بغداد یک جهت شدند؛ زیرا که او را مطیع و منقاد کارداران ایران می دانستند، چنان که از قصص سابقه خوانندگان را مستفاد می افتد.

بالجمله رئیس الکتّاب را که حالتی افندی نام داشت، از اسلامبول گسیل بغداد فرمودند و فرمان دادند که پاشایان کرکوک و موصول و قبایل اعراب در تخریب کار وزیر بغداد او را منقاد باشند. لاجرم حالتی افندی به بغداد شتافت و چنانکه

ص: 200

---

1- (1) تذبذب آنستکه در ما بین دو دستهٔ دشمن جانب احتیاط نگهداشته و آشکارا به هیچ طرف متمایل نشوند، و تبصیص آنستکه همچون سگ دم بجنابند و با هر یک از طرفین که مواجه شوند خود را طرفداران معرفی کنند.



خواست سلیمان پاشا را به دست غدر و احتیال پایمال کند مجال نیافت، پس از پی چاره از بغداد کناره گرفت و در سلیمانیه با عبد الرحمن پاشا بیوست و با او در دفع سلیمان پاشا همدست شد و سکنه نواحی بغداد را برشوراند.

سلیمان پاشا از در چاره عریضه [ای] نگار کرده به دست مسرعی سبک سیر به طرف اوجان فرستاد [و] شهریار ایران میرزا صادق وقایع نگار مروزی را برای تسکین این فتنه روانه فرمود.

قبل از آنکه وقایع نگار وارد بغداد شود، عبد الرحمن پاشا و دیگر پاشایان کرکوک و موصول سپاهی ساز داده تا در بغداد برانند و سلیمان پاشا با لشکر خود برای مدافعت و منازعت بیرون تاخته جنگ در انداخت. اهالی بغداد او را بگذاشتند و روی از جنگ برکاشتند. سلیمان پاشا چون این بدید ناچار راه فرار برداشت و با معدودی از ملازمان خود به میان قبیله [ای] از اعراب پناه جست، شیخ قبیله رشته حمیت و غیرت را بگسیخت و خونس بریخت.

پس عبد الرحمن پاشا بی مانعی وارد بغداد شد و به صوابدید حالتی افندی يك تن از گرجیان را که عبد الله آقا نام داشت، به مسند وزارت و نمرقه امارت بر نشانند. چون میرزا صادق وقایع نگار در کرمانشاهان واقف این اخبار گشت سفر بغداد را ترك گفته به حضرت شهریار مراجعت نمود.

و از آن سوی چنان افتاد که حالتی افندی از عبد الرحمن پاشا رنجه خاطر شده در انجمن عام او را سخنان ناهموار گفت و عبد الرحمن پاشا نیز حمل این خشونت نکرده جوابی درشت براند، و از این روی بیمناک شده پناهنده دولت ایران گشت و عبد الله پاشا را برانگیخت تا پیشکشی ساز داده به مصحوب احمد چلبی روانه درگاه پادشاه ساخت و شهریار ایران امضای وزارت او را در بغداد منشور کرد و از پس آن فصل زمستان نزدیک شد و هوای اوجان برودت گرفت موکب پادشاهی در حرکت آمده غره شوال جنبش کرد و در عشر آخر شوال وارد طهران گشت. اکنون باز داستان روسیان آغاز کنیم.

## جنگ روسیان و رومیان

چون طور مصوف باز دانست که لشکر

ایران از ایروان باز شدند با مردم خود در اراضی آخسقه لشکرگاه کرد. سلیم پاشا که از این پیش حکومت باش آچیق داشت و پیوسته با شریف پاشا در سر حکومت آخسقه طریق منازعت می سپرد، چون این بدید ترك خصومت گفته پسر خویش را با لشکری لایق به مدد شریف پاشا فرستاد و خود نیز آماده کار گشت. اما طور مصوف 3 ساعت قبل از سپیده دم به حکم یورش، بلده آخسقه را مفتوح ساخته به درون رفت، از میان شهر، اجاقلوپان و صولی بیگ و شریف پاشا و دیگر دلاوران عثمانی به نیروی تفنگ و استعمال سیف و سنان ساخته جنگ شده تا دو ساعت بعد از طلوع مهر، آتش کین افروخته بود و در پایان کار طور مصوف و لشکر روسیه منهزم شده تا یک فرسنگ باز پس شدند و چند روز توقّف کرده، دیگر باره اعداد نبرد کرده و از چار [- چهار] سوی آخسقه یورش افکند.

سپاه عثمانی باز مردانه بکوشیدند و این کَرّت چنان روسیان را هزیمت کردند که به لشکرگاه خویشان نتوانستند باز شد، سلسله نظام ایشان متفرّق و متشتّت گشت و بعد از مسافت 4 فرسنگ یکدیگر را یافته به اراضی گرجستان شتافتند. شریف پاشا صورت حال را معروض حضرت نایب السّلطنه داشت، ولیعهد دولت ایران یک سر اسب با زین زرّین و یک قبضه خنجر مرصّع به جواهر ثمین تشریف شریف پاشا کرد و دیگر دلاوران مصاف را هر یک به خلعتی لایق قرین الطاف ساخت.

و از آن سوی دیگر باره طور مصوف با جماعتی از روسیّه در حدود باش آچیق سفر کرد و حیلتی طراز داده سلیمان خان را پیام فرستاد که اگر با ما دیدار کنی قواعد محبّت و وداد استوار گردد و دولتین روم و روس متحد گردد. سلیمان خان به استظهار گروهی از مردم باش آچیق آهنگ ملاقات او کرد و ندانست که این مردم نیز با طور مصوف مواضعه نهاده اند.

بالجمله بعد از ملاقات و مقالات سلیمان خان را مأخوذ داشت و باز تقلیس شد و هم روزی چند برنگذشت که حکم داد تا او را محبوسا به پطرزبورغ برند. سلیمان خان از این معنی آگاه شد و چون شب برسید و مجلس شرب خمر ساخته گشت

و کاسات باده دوری چند پیموده شد، به بهانه حاجتی از مجلس بیرون شد و در حال جامه خویش را دیگرگون ساخته و همچنان ناشناخته از دروازه شهر بیرون تاخت و بر اسبی که از پیش بازداشته بود برنشست و تا بلد [ة] آخسقه عنان بازنکشید. و در زمان سلیمان بیگ، دیوان بیگی آخسقه را که از خویشاوندانش بود به درگاه شهريار ايران رسول نمود و خواستار شد که او را به زور و زر مدد دهند تا کین خویش را از طور مصوف بازجوید.

ملتمس او مقبول افتاد و برحسب فرمان شهريار حسين خان سردار ايروان با لشکر جرّار و حمل درهم و دینار به اراضی آخسقه شتافت. در بدو امر چندتن از کارتیل و قراقلخان به نزدیک او رهسپار شده و خواستار آمدند که اگر صواب دانی لوان میرزا والی زاده گرجستان را به حکومت ما نصب فرمائی، باشد که از این پس از جفای روسیان روی زیان نبینم و حسین خان برحسب آرزوی ایشان لوان میرزا را با برگ و ساز فراوان به جانب کارتیل روان فرمود و او بعد از ورود رزمهای مردانه با روسیه نمود.

و از آن سوی در حدود مملکت آل عثمان، سلیمان خان نیز چند کَرّت با روسیان میدان مبارزت بیاراست و کار مقاتلت راست کرد، هم در پایان کار آن جماعت را از اراضی آخسقه هزیمت کرد و یک قلعه بیش در دست ایشان نماند و شریف پاشا که والی آخسقه بود یک باره بیاسود، اما از این روی حسین خان سردار چون چنان می دانست که دیدبانان شریف پاشا در جمیع طرق و شوارع نگران روسیاند، شریعت سپاهیان را در کار طلایه و قراول مهمل گذاشت و از رواح تا صباح به ملاعبه قمر و خمر و مسامره زید و عمر (1) اشتغال فرمود.

روسیان این بدانستند و مغافصه نیم شبی در کنار لشکرگاه او دهان توپ ها را بگشادند و آتش بباریدند. مردم اردو که در جامه خواب خویش بی سلاح و ثیاب و بیشتر در خواب بودند عظیم در قلق و اضطراب افتادند، هرکس سر خویش گرفت و راهی پیش داشت. پس روسیه بتاختند و دست به نهب و غارت برافراختند.

ص: 203

---

1- (1). مسامره یعنی شب زنده داری و قصه گوئی در شب.

میرزا علینقی خان فندرسکی استرآبادی جلاهدتی مردانه کرده و خویشتن را بیهشانه به دهان توپ های آتش زبانه زد و از تگرگ مرگ بیم نکرد، بسیار کس بکشت و بسیار کس اسیر گرفت، چندانکه لشکر روس شکسته شد و از کنار لشکرگاه کناره گرفت.

اما حسین خان سردار را از پس این گیرودار اقامت مشکل افتاد، بی توانی مراجعت کرده در اوجان به حضرت نایب السّلمطنه پیوست و دیگر باره اعداد کار کرده، محمّد بیگ -

قاجار افشار سرهنگ و قاسم بیگ سرکرده غلام تفنگچی را نیز برداشته در بیست و سیم شهر صیام به قصد قراکلیسای پنبک ایلغار کرده با آنکه بیشتر از شوارع و طرق آکنده برف و یخ بود و سورت سرما کمال شدت داشت در یک شبانه روز 28 فرسنگ راه پیموده در 8 فرسنگی پنبک فرود شد و در آنجا لشکر را به نظم کرده هم راه برداشت، دو ساعت قبل از سپیده دم به سنگر حاجی قرا نزدیک شد، پس لختی بیاید و 5 تن از مردم خود را مأمور ساخت تا از سنگر و لشکر روسیان خبری آرند. ایشان برفتند و در بیرون سنگر روس به دو تن سالدات بازخوردند و هردو را مأخوذ داشته زنده به نزد سردار آوردند و او را از عدت لشکر خصم و رسم و راه آگاه ساختند.

### مقابلة حسین خان سردار با جماعات روس

پس حسین خان مانند شیر غضبان تاختن کرده و نزدیک بامداد به کنار سنگر رسید، روسیان از این کین و کید آگهی یافتند و از بهر مدافعت برتافتند. بازار محاربت و مضاربت رواج گرفت و آتش توپ و تفنگ افروخته گشت. ایرانیان از چار سوی یورش دادند و حمله افکندند، و همه گروه به سنگر درآمدند و تمامت روسیان را با تیغ بگذرانیدند و جمعی از آن لشکر به قریه [ای] که با سنگر اتصال داشت درگریختند و در خانه های آرامنه پناهنده شدند.

ایرانیان هم بدان قریه در رفتند و هر خانه را که در آن سالدات روسی بود آتش در زدند و خانه را با ایشان بسوختند و آرامنه را نیز مقتول ساختند، زن و فرزند و احمال و اطفال ایشان را به نهب غارت برگرفتند و توپ های روسیان را بشکستند

و دواب و اغنام ایشان را برانندند و آرامنه را با اسیران کوچ داده مراجعت کردند.

از سنگر دیگر که نزدیک به حاجی قرا بود گروهی از روسیان به دنبال ایرانیان بیرون شدند، به طمع اینکه غوغائی انگیزند و اموال منهوبه را مسترد سازند، چون لختی راه پیمودند غلامان تفنگچی روی برتافته ایشان را دفع دادند و جمعی را مقتول نمودند.

آن گاه سردار کامروا و شادخوار مراجعت کرد و سرهای روسیان را با اموال منهوبه به درگاه نایب السّ لطنه فرستاد و از خجالت آن غفلت آزاد گشت.

از آن پس در حضرت نایب السّ لطنه معروض افتاد که روسیان علف و آذوقه از قراباغ به قریه شیخ آویز آورده منبر کرده اند(1) و از آنجا به مقری حمل می دهند. فرمان کرد تا محمد بیگ قاجار سرهنگ با جماعت احسان خان دنبلی و نفری از غلامان تفنگچی به قدم عجل از رود ارس عبه کردند و از کثرت برف و یخ و صعوبت جبل و تنح(2) بیم ناکرده ناگاه در گرد شیخ آویز پره زدند.

از جماعت آرامنه و روسیه 15 تن فرار کرده به بام کلیسائی که در کنار شیخ آویز بود بررفتند و با تفنگ به ستیز و آویز درآمدند، دیگر مردم اسیر و دستگیر شدند و ایشان را هم در آن قریه چون گوسفند سر بریدند، گروهی به درون یکی از خانه ها در رفته خویشتن داری همی کردند، سربازان ایران چند نارنجک آتشین افکنده تا به نیران آتش شکافته گشت، ناچار آن جماعت از خانه بیرون شده سر بدادند و سرهای ایشان را سربازان بر سر نیزه تفنگ کرده با غنیمت فراوان مراجعت کردند و از ایرانیان در این مبارزت زیاده از 14 تن مطروح و مجروح نگشت.

مع القصّه صورت این واقعه در دار الخلافه طهران به عرض پادشاه ایران رسید، آن گاه شهريار تاجدار سفر کاشان و اصفهان فرمود و چون در آن اراضی بالای غلا ظاهر بود معادل 100000 تومان از منال دیوانی حمل رعایا را سبک ساخت و مراجعت به طهران فرمود.

## وفیات

و هم در این سال میرزا حسن پسر میرزا بزرگ قائم مقام که وزارت نایب السّ لطنه داشت، مریض شده در دوم محرّم وداع جهان گفت.

ص: 205

---

1- (1) . یعنی انبار کرده اند.

2- (2) . یعنی جایگاه.

## اشاره

روز پنجشنبه بیست و پنجم شهر صفر در سنه 1226 ه. بعد از انقضاء 11 ساعت و 36 دقیقه از روز، خورشید به حمل شد و شهریار نامدار فتحعلی شاه جشن عیدی بگذاشت و نخستین فتحی که در این سال روی نمود خبر شکست عرب وهابی بود.

همانا آن جماعت از اراضی نجد هرروز بر قوت و شوکت افزوده تا زمین بحرین را به تحت فرمان آوردند. و همت بر قتل و غارت مسقط استوار کردند. امام مسقط نهفته خاطر ایشان را به شاهزاده حسینعلی میرزا که فرمانگزار فارس بود باز نمود و بر حسب فرمان او صادق خان دولوی قاجار که هم از این پیش چنانکه ذکر شد کارزار آن گروه عرب را مجرب داشت، با فوجی از دلیران عجم تا به مسقط تاختن کرد و از آنجا نیز لشکری با مردم خود پیوسته کرد و تا حوالی درعیّه عنان باز نکشید. سعود که سید آن سلسله و قبیله آن قبایل بود، برای مدافعت و منازعت، سیف بن مالک و محمد بن سیف را با گروهی از عرب که عدد رمل و عدت نمل داشتند بیرون فرستاد و هر دو لشکر در برابر یکدیگر در آمده بازار ستیز و آویز گرم کردند.

بعد از کشتش و کوشش محمد بن سیف و سیف بن مالک با زخمهای مهلک به صعوبت و زحمت طریق هزیمت گرفتند و مردم ایشان طعمه تیغهای سرافشان شد. امام مسقط به شکرانه، پیشکشی شایان، به درگاه شاهزاده حسینعلی میرزا فرستاد و مژده این فتح روز دوشنبه بیستم ربیع الاول در حضرت شهریار معروض افتاد.

## رسیدن رسول روم به دار الخلافه

و هم در این وقت از جانب دولت عثمانی برای تشیید مبانی اتحاد، سید عبد الوهاب افندی به اتفاق شاکر افندی و حیرت افندی در عشر ثانی ربیع الثانی وارد طهران شد و بر حسب فرمان در خانه میرزا شفیع صدر اعظم فرود شد و مکتوب سلطان را با

اشیائی که به هدیه داشت در حضرت پادشاه پیش کشید و فرمان و ارمغان صدر اعظم را نیز بسپرد و خواستاری امنای دولت آل عثمان را از کارداران ایران بنمود، به شرح آن که پاشایان بایان خاصه عبد الرحمن پاشا مفسد دولتین و سبب ذات بین است او را در ظلّ حمایت خویش ندارند و اگر تهییج فتنه کند تنبیهش را واجب شمارند و سرحدداران روم را در حدود آخسقه و قارص پشتوان باشند و ایشان را از مدد زر و لشکر مضایقت نفرمایند.

شهریار ایران هرچه سفیر روم خواستار شد پذیرفتار گشت و فرمود این همه برحسب آرزوی شما خواهد بود، لیکن پاشایان شهر زور باید به صوابدید امنای دولت ایران منصوب گردد و نیز وزیر بغداد ما را مطیع و منقاد باشد. آن گاه سفرای روم را نواخت و نوازش فرموده، فرمان کرد که در آذربایجان در حضرت نایب السلطنه متوقف باشند.

و موکب پادشاهی روز سه شنبه نهم جمادی الاخره از طهران در حرکت آمد [و] یکشنبه غره رجب چمن سلطانیه مضرب خیام شد و اسمعیل خان دامغانی برای جنگ روسیان مامور به آذربایجان گشت. آن گاه در چمن سلطانیه بزم سور و سرور گسترده دختر میرزا محمد خان دولوی قاجار را برای شاهزاده شیخعلی میرزا و دختر سلیمان - خان قوانلورا برای شاهزاده عبد الله میرزا عقد بستند.

### طغیان حاجی فیروز والی هرات

بعد از طّی بساط عیش و عرس اخبار خراسان بدین گونه رسید. همانا پس از قتل صوفی اسلام چنانکه رقم شد يك چند مدّت حاجی فیروز والی هرات فرمانبردار و باجگزار بود. این هنگام به هوای نفسانی و وسوسه شیطانی برای استرداد اراضی غوریان برپای شد و دست از گذاشتن خراج بازداشت. شاهزاده محمد ولی میرزا که والی مملکت خراسان بود با لشکرهای ساخته روز شنبه بیست و ششم جمادی الاخره از مشهد مقدّس خیمه بیرون زد و تا کنار پل نقره که 3 فرسنگی هرات است کوچ بر کوچ برفت و فرمان داد تا لشکریان نواحی و توابع هرات را پایمال سنابک ستور کردند. کار بر حاجی فیروز صعب افتاد ناچار

از در ضراعت بیرون شده، خراج هرات را به دست فرزند خود ملک حسین میرزا حمل داده به نزدیک شاهزاده فرستاد و از عصیان و طغیان خویش انبابت جست و شاهزاده عذر او را بپذیرفت و مراجعت فرموده، صورت حال را در عریضه [ای] نگار داده به حضرت شهریار فرستاد. و مؤذنه این فتح در عشر آخر شعبان در چمن سلطانیه معروض درگاه سلطان افتاد.

و هم در این سال عبد الرحمن پاشای حاکم شهر زور با حالتی افندی رئیس الکتّاب که شرح حالش مرقوم شد، هم دست و هم پشت گشت و خاندان سلیمان پاشا را ویران کرده، در دودمان او هرچه یافت مأخوذ داشت. و اراضی کوی و حریر را نیز در تحت فرمان آورد، آن گاه خالد پاشا بنی عمّ خود را در محال زهاب حکومت داد و محمود - آقای پسر خویش را در کوی و حریر بگماشت و احمد آقای برادر خود را در سرحدّ بابان به حفظ قلعه سردشت بازداشت. این هنگام با امان الله خان والی کردستان ساز مخالفت طراز داد.

### مقاتله محمد علی میرزا با رومیان

شاهزاده محمد علی میرزا این معنی را معروض داشت، شهریار تاجدار بفرمود تا نایب السّلطنه، احمد خان مقدم بیگلربیگی مراغه و بوداق خان حاکم ساوجبلاغ مگری را از راه بلباس به دفع او بیرون تاخت. آنگاه نوروز خان عزّ الدّین لوی قاجار نیز به فرمان شهریار از طریق سردشت رهسپار گشت و قاسم خان قاجار قوانلو و ابراهیم خان و محمد حسن خان ولدان جان محمد خان دولو و یوسف خان سپهدار و فرج الله خان افشار نسقچی باشی و نصر الله خان قراگوزلورا با لشکرهای ساخته فرمان کرد که یکشنبه دوازدهم شهر رجب از چمن سلطانیه بیرون شده ملتزم رکاب شاهزاده محمد علی میرزا گشتند که از طریق زهاب آهنگ شهر زور کنند.

این جمله تا کرمانشاهان بتاختند و از آنجا در رکاب شاهزاده در غره شعبان به اراضی زهاب نازل شدند. خالد پاشای بنی عمّ عبد الرحمن پاشا سلامت جان را جز در اطاعت شاهزاده و تقبیل آستان او ندید، بی توانی پسر عبد الرحمن پاشا را گرفته دست به گردن



بريست و او را برداشت به درگاه شاهزاده آورده به عنوان بسپرد و قراولی سپاه ایران را بر خويشتن نهاد. و شاهزاده از زهاب کوچ داده در کنار رود سيروان لشکرگاه کرد و يك دور روز برای استجمام مراکب بود و آن گاه آهنگ شهر زور کرده، از جانب دیگر نوروز خان قاجار تا نواحی سردشت سبک سير گشت و احمد آقای برادر عبد الرحمن - پاشا بی آنکه مردان کار را دیدار کند و میدان کارزار ببیند آن حصن محکم را بگذاشت و طریق فرار درنوشت.

عبد الرحمن پاشا نیز تاب درنگ نیاورده به اراضی کوی و حریر گریخت و شاهزاده چون به شهر زور بشتافت و او را نیافت همچنان از قفای او به قدم عجل و ایلغار تا قلعه کوی بتاخت و او را به محاصره انداخت و توپهای باره کوب را بدان قلعه گشاد داد؛ و عبد الرحمن پاشا خويشتن را در دهان مرگ نگریست، ناچار تیغ و کفن حمایل کرده حاضر درگاه شاهزاده شد و پیشانی بر خاک نهاد. شاهزاده بر وی ببخشود و جرمش را محو و منسی داشت، پس عبد الرحمن پاشا به شکرانه، خزانه ذخایر را مفتوح داشته پیشکشی لایق پیش گذرانید و زن و فرزند خود را به گروگان ملتزم رکاب ساخته تا در کرمانشاهان ساکن باشند و حکم ایالت خود را از شاهزاده گرفته دیگر باره در آن بلدان و امصار فرمانگزار گشت.

این هنگام شاهزاده به کرمانشاهان معاودت کرد و سرداران سپاه به درگاه پادشاه شدند. شهریار تاجدار از چمن سلطانیه کوچ داده روزی چند در چمن کمال آباد کرج فرود شد و میرزا شفیع صدر اعظم 3 روز پادشاه ایران را میزبان بود و از آنجا حرکت نموده جمعه هفتم شهر شوال وارد دار الخلافه گشت و این وقت خبر رسیدن سفیر انگلیس منتشر گشت.

### **بازگشت میرزا ابو الحسن خان ایلچی**

همانا از این پیش مرقوم شد که میرزا ابو الحسن خان شیرازی به سفارت لندن مأمور گشت، بعد از طی مسافت چون به حدود آن مملکت فرود شد، سرگور اوزلی بارونت که از اعیان دولت بود به میزبانی و مهمان پذیری او را پذیره گشت و با مکاتبی تمامش به لندن درآورد. امنای دولت انگلیس که به رسالت سرهرفرد جنس بر گردن

نهاده بودند که همه ساله معادل 120000 تومان برای اعداد جنگ روسیان به ایران فرستند، این وقت معادل 80000 تومان برافزودند و سَجَل کردند که سالی 200000 تومان تسلیم کارداران ایران کنند، سالی 1500 تومان نیز در وجه میرزا ابو الحسن خان برقرار کردند که از دولت کمپنی هندوستان مأخوذ دارد.

آنگاه سرگوراوزلی بارونت را سفیر ایران ساخته به اتفاق میرزا ابو الحسن خان مأمور داشتند و ایشان کشتی در آب افکنده از دریای محیط رهسپار شدند. کشتی ایشان در قَبْهٔ بحر از باد مخالف عنان از کف ناخدا بستد، وقتی به خویش آمدند نزدیک به ساحل ینکی دنیا بودند، ناچار رخت به خشکی کشیدند و در بندر ریجنرو [- ریودوژانیرو] که از توابع ممالک برازیل است و در تحت فرمان پادشاه پرتگیز سر به در کردند.

پادشاه پرتگیز که از نهیب ناپلیون فرار کرده در آنجا نشیمن داشت از حال ایشان آگاه شد و جمعی را به استقبال فرستاده هردو تن را بامکان تمام وارد شهر ریجنرو کرد و روزی چند به مهمانی بداشت. و چنان افتاد که در آن ایام ماری که 13 ذرع درازا و یک ذرع پهنا داشت به دست مردی در میان درختستان نخجیر شد، چون جسد آن سخت شگرف و شگفت بود به حضرت پادشاه پرتگیز (1) آوردند. بفرمود تا پوست آن را که ضخامت چرم گاو داشت برکنند و به مصحوب میرزا ابو الحسن خان انفاذ حضرت پادشاه ایران داشت تا از خلقت آن جانور شگفتی گیرند، هم اکنون پوست آن مار برقرار است.

مع القصه چون طوفان باد باز نشست، دیگر باره کشتی در آب افکنند و برنشسته تا بندر بوشهر برانندند.

### رسیدن میرزا ابو الحسن خان و ایلچی انگلیس به دار الخلافه

چون کارداران درگاه آگاه شدند، برحسب فرمان شهریار ایران میرزا زکی مستوفی - مازندرانی برای میزبانی از طهران سفر کرد و در بندر بوشهر ایشان را دریافت و از آنجا تا به دار الخلافه سنت مهمانی و مهربانی را دست بازداشت. چون راه نزدیک کردند محمد علی خان قاجار قوانلو نایب سرکشیک و

ص: 210

میرزا محمد علی خان وزیر شاهزاده علی خان مأمور به استقبال سفیر انگلیس شده او را به شهر در آوردند و در سرای حاجی محمد حسین خان امین الدوله جای دادند و سرگور اوزلی مردی دانا بود و به زبان عربی و فارسی و ترکی و انگریزی و فرانسه و روس سخن می کرد و خط ایشان را می نوشت.

بالجمله روز جمعه بیست و هشتم شوال باریافته حاضر درگاه شهریار شد و نامه پادشاه انگلیس که مشحون به مضامین و داد بود بداد. نخستین يك قطعه الماس که 25 قیراط میزان داشت و 25000 تومان بهای آن بود برای زینت نامه علاقه کرده بودند و دیگر اشیاء نفیسه نیز پیش داشت و به چرب زبانی و دقیقه دانی عذرخواه حقارت آن ارمغان آمد. شهریار ایران فرمود از هدیه دوستی مانند پادشاه انگریز که اعظم اشیاء جهان است بزرگتر سفیر او است که در حسن سلوک و ادای آداب ملوک نظیری نتواند داشت و او را نواخت و نوازشی درخور فرموده رخصت انصراف داد.

سرگور اوزلی پس از تقبیل آستان به سرای خویش آمده زوجه اش را که از بانوی سرای پادشاه انگلیس نیز رسالتی داشت به توسط حاجی میرزا علیرضای پسر حاجی ابراهیم خان شیرازی که خواجه سرای حریم سلطانی بود، روانه حرم خانه داشت تا خدمت دختر ابراهیم خلیل خان جوانشیر را که بانوی کبیر بود دریافت و از قبل خاتون خود عنبرچه [ای] که به الماس ترصیع یافته و 4000 تومان بها داشت پیش گذرانید.

آن گاه سرگور اوزلی در طهران از بهر خویش خانه [ای] بنیان کرد و بیارمید و معادل 600000 تومان زر مسکوک تسلیم کارداران درگاه نمود، چه از آن گاه که سرهرفرد - جنس این زر مقرر می داشت تاکنون 3 سال بود و 30000 قبضه تفنگ انگریزی و 20 عراده توپ و 40 عراده قورخانه نیز بسپرد و 30 تن مهندس و معلّم که نظام جدید و کارهای جنگ را دانا بودند بگماشت تا ملازمت دولت ایران کنند و از تعلیم سپاهیان

خودداری نمایند و با امنای دولت نیز هر يك جداگانه

تحفه [ای] فرستاد و هدیه [ای] کرد. این هنگام سرهرفرد جنس برحسب امر پادشاه انگلیس رخصت حاصل کرده مراجعت به لندن نمود.

## پیدا شدن قبر ارغون خان

و هم در این سال دخمه ارغون خان مغول در ارض سجاس آشکار گشت. همانا سجاس از توابع خمسه است، بقعه قیدار بن اسمعیل ذبیح علیه السلام در آن اراضی است و در نیم فرسنگی آن بقعه قریه ای است که دیه ارغون نام دارد و بر فراز قلعه چشمه ای است معروف به ارغون بلاغی (1) و بر طرف آن قریه جبلی است. مردی از قبیله شاهیسون که کربلائی فتحعلی نام داشت دختر خویش را با چوپان خود نامزد کرد، مرد چوپان روزی در دامان آن جبل لحظه [ای] از بهر آسایش نشست و نگریست که موشی از سوراخی بیرون شد و مروارید چند بیاورده در ظل آفتاب بگسترد. مرد چوپان آن جمله را برگرفت، نیمی پنهان کرد و نیمی را به نامزد خویش هدیه ساخت.

کربلائی فتحعلی این راز بدانست و نیم شب بشتافت و خاک را بشکافت و آنچه از زر و جواهر بیافت برگرفت و به خانه آورده در زمین بنهفت. مردی از اهالی گروس که مجید نام داشت هم بر این سر واقف گردید و برحسب تذکره [ای] که او را بود دانست که قبر ارغون خان است، وی نیز برفت و کاوش دیگر کرد و آلاتی دیگر از سیم و زر بیافت و بترسید که این راز از پرده بیرون افتد، لاجرم به طرف شیروان سفر کرده و از آنجا به حاجی ترخان شد.

اما از آن سوی چوپان را چون از مضاجعت نامزد مأیوس کردند و از بهر دختر شوی دیگر خواستند آن مرواریدها که از بهر خود نهفته بود برداشت و به نزدیک شاهزاده عبد الله میرزا فرمانگزار خمسه آورد و صورت حال بازگفت.

شاهزاده کس فرستاده آن اشیاء را از کربلائی فتحعلی مأخوذ داشت و آن تاجی از زر بود، مرصع به لعل و زمرد و فیروزه و کمری نیز بدین ترصیع و خنجری که قبضه و غلاف از زر ناب داشت و مرصع به جواهر شاداب بود و جامی از زر سرخ مرصع به لعل و فیروزه و مشربه [ای] از ذهب خالص که 4 پهلوی داشت و دیگر صفیحه های زر که بر

ص: 212

---

1- (1). بلاغی در لغت ترکی بمعنی چشمه است یعنی ارغون چشمه.

زبر ساخت زین بوده است و یک علاقه شمشیر از زر ناب و چند قطعه لعل به اندازه بادام و 25 قطعه مروارید، هریک به مقدار بندقی بود. شاهزاده عبد الله میرزا دیگر باره آن اراضی را کاوش کرده چند میخ زر بیافتند که هریک میزان 25 مثقال بود. صورت این حال معروض درگاه پادشاه شد، سلیمان بیگ کرد مدانلو مأمور شده آن اشیاء را به حضرت شهریار حمل داده به خازنان سپردند. اکنون بر سر داستان روسیان شویم.

### کوچاندن آرامنه

از چمن سلطانیه، شهریار ایران نایب السلطنه را مأمور داشت که از جنگ روسیه دست باز ندارد و در نظم حدود ایران از پای ننشیند. نایب السلطنه نخستین اشرف خان - دماوندی و ابراهیم بیگ سرهنگ فوج تبریزی و علی بیگ یوزباشی و نظر علی خان کنگرلو حاکم نخجوان را مأمور ساخت که به اراضی مغاویز قراباغ شده، سکنه آن نواحی را به جانب نخجوان کوچ دهند و اگر فرمان پذیر نشوند به معرض تدمیر آرند. ایشان برفتند و هرکه بر طریق فرمان رفت بنواختند و گروهی از آرامنه که عصیان ورزیدند پایمال نهب و غارت ساختند و بسیار کس اسیر گرفتند. لاجرم آرامنه از عصیان امر نادم شدند و طریق نخجوان برداشتند. پس نایب السلطنه اسیران ایشان را از لشکریان بخیرید و مسترد ساخت و خود تا کنار رود ارس سفر کرده، فرمان داد تا حصنی محکم در آنجا بنیان کردند و به جانب تبریز عود فرمود.

این هنگام اسمعیل خان دامغانی با لشکری جرّار از درگاه شهریار رسید، نایب - السلطنه او را بر مقدمه سپاه به جانب کلنبر بیرون فرستاد و خود را دنبال او بیرون شد. بعد از ورود او به کلنبر، امیر خان قاجار دولّو را با محمّد بیگ قاجار افشار و گروهی از لشکر مأمور ساخت که به ایلغار تا اراضی برکشاط تاخته قلعه برکشاط را مفتوح دارند.

ایشان آب ارس را عبه کرده، به سرعت تمام طیّ طریق نمودند و از میان

درختستانها که مردم برکشاط در چند جای از تنه درخت سنگرها کرده بودند، همه جا رزم داده بسیار کس را بکشتند و فراوان اسیر کردند و چنان رزم صعب افتاد که بسیار زنان نیز مقتول شدند و در پایان کار قلعه برکشاط که الله قبا نام دارد بگرفتند، اموال و ائقال و زن و فرزند آن جماعت را برداشته مراجعت کردند. با اینکه بیشتر از لشکر پیاده بودند، 8 فرسنگ برفتند و 8 فرسنگ بازآمدند و این همه در مدت 24 ساعت به پای رفت. نایب السلطنه اسیران ایشان را نیز ابتیاع نموده مسترد ساخت و آن جماعت امیدوار شده به قراچه داغ جای کردند.

## جنگ ایرانیان و روسیان

و از طرف دیگر پیر قلی خان قاجار را با سواران قراچه داغ مأمور به اراضی قراباغ و آوردن ایل جبرئیل لو فرمود. پیر قلی خان از طریق چناقچی که اصعب مسالك است راه برگرفت و سکنه ارامنه آن اراضی سنگرهای فراوان نهاده بودند. پیر قلی خان تفنگچیان استرآبادی را فرمود تا هر سنگری را فتح کنند، چند تن به حراست بازدارند و آهنگ سنگر دیگر کنند. در میانه دو تن از اعیان استرآباد مقتول گشت و با این همه آن جماعت را توان مقاتلت نماند، ناچار کوچ داده بعضی در قراچه داغ و برخی در نخجوان نشیمن کردند. اما پیر قلی خان که جلادتی کرده بی اجازت از راه چناقچی رفت و سبب قتل سرهنگان استرآبادی شد، در حضرت نایب السلطنه مورد خطاب عتاب آمیز گشت و تهدید وعید عقاب یافت.

از پس این واقعه آقابیگ که قاید ایل کولانی است، کس به حضرت نایب السلطنه فرستاده معروض داشت که قبایل مغاویز با من پیمان نهاده اند که به طرف نخجوان کوچ دهند و از بیم ینارال خطاکوف و مهدیقلی آقای حاکم قراباغ جنبش نتوانند کرد، اگر سرهنگی و سپاهی بدین سوی شود این کار به پایان رود.

نایب السلطنه، اسمعیل خان دامغانی را مأمور ساخت و او چون به میان ایشان در رفت آن جماعت بیم کردند که قصد اسمعیل خان نهب و تاراج است و از مواضعه

آقایبگ بی خبر بودند، لاجرم از در مقاتلت و مبارزت بیرون شدند. اسمعیل خان از بهر اینکه ایشان را دهشتی در خاطر نیفتد کس را آسیبی نکرد و خویشتن را حفظ کرد که از ایشان نیز آسیبی نبیند. آن جماعت نیز لطف این دقیقه را دریافتند و یک باره کوچ داده به ارض نخجوان شتافتند.

در این هنگام معروض افتاد که امین پاشای سرعسکر دولت عثمانی از ارزن الروم آهنگ قارص نموده و مأمور است که از صوابدید نایب السّ لطنه در رزم روسیه بیرون نشود. لاجرم نایب السّ لطنه از چمن کلنبر کوچ داده به سوی ایروان شد تا با روسیه تقلیس و باش آچوق به اتّفاق امین پاشا رزم دهد. بعد از ورود به نخجوان چون هنوز سرعسکر وارد قارص نگشته بود از راه نخجوان به قراباغ ایلغار کرد و صادق خان قاجار عزّ الدّین لورا برایل کوروس گماشت و اشرف خان دماوندی و علی خان نوری را با او متّفق ساخت تا آن قبیله را گوشمالی به سزا داده و بسیار از قبایل را به جانب نخجوان کوچ دادند.

ینارال خطاکوف با سپاه خود وارد کوروس شد و چون در قوّت بازوی خود مبارزت لشکر ایران را ندید در معقلهای منیع کوروس سنگر کرده متحصّن شد، و بسیار کس از سالدات او فرار کرده به درگاه نایب السّ لطنه آمدند. بالجمله نایب السّ لطنه چند کّرّت لشکر به گنجه فرستاد تا بسیار کس از روسیان را مقتول و اسیر ساختند و بعد از 20 روز توقّف، قبایل مطیع و منقاد را آذوقه یک ساله عطا کرده مراجعت به نخجوان فرمود.

### طلب ملاقات سرعسکر روم، حسین خان سردار ایروان را

در این وقت معروف افتاد که سرعسکر روم وارد قارص شده با حسین خان سردار ایروان مجلس ملاقات طراز کنند و سرعسکر روم برنشسته با مردم خود طریق میعادگاه گرفت. در بین چند تن از سواران او در پیش روی صف برای لعب به اسب تازی و تفنگ اندازی مشغول شدند، ناگاه تفنگی گشاده یافته، گلوله آن از کناره چهره سرعسکر بگذشت و چانه و دندان او درهم شکست، چنانکه درافتاد و از هوش بیگانه شد، بی آنکه سردار ایروان را دیدار کند او را به قارص باز

نایب السّ لطنه، مستر کامل جراح انگریزی را که ملتزم رکاب او بود به معالجت سرعسكر فرستاد و او را بازپرسی به سزا فرمود و سران لشکر او را پیام داد که از این داهیه دل بدمدارید و رنجه نباشید که لشکر شما را آنچه واجب افتاد کارداران ما کفایت کنند. بالجمله زخم سرعسكر بهبودی یافته، چون هنگام خریف نزدیک بود به ارزن الروم بازشتافت و روسیان در امکانه خویش آسایش گرفتند.

### مقاله میرزا احمد کاشانی با جماعت روسی

اما نایب السّ لطنه پسندیده نداشت که بی مقاتلت و منازعت با روسیان مراجعت فرماید، لاجرم میرزا احمد مستوفی خاصه کاشانی را که برادرزاده فتحعلی خان ملك الله معرا بود و در امور نظام جدید رتق و فتق تمام داشت به جنگ روسیان مأمور کرد. همانا آنچه از جماعت روسیان به تفاریق در مصافگاه اسیر شدند و بعضی خود از لشکرگاه روس فرار کرده به درگاه نایب السّ لطنه پناه جستند، از این جمله 10000 تن مرد رزم آزمای به نظام شد و ایشان طریقت مسلمانان گرفتند و به ینکی مسلمانان لقب یافتند و در نظام جدید ایشان را فوج خاصه همی خواندند و پیوسته نایب السّ لطنه از در رأفت و ملاطفت فرمود که سرهنگ و سردار این فوج من خود همی باشم.

و چون میرزا احمد با کمال فضل و ادب و فصاحت در کلمات عجم و عرب و شعر نیکو و نثر دلپذیر، در صفت شجاعت و جلادت مکانتی به کمال داشت، نایب السّ لطنه او را نایب خویش خواند و سرداری این جماعت را بدو گذاشت. و این هنگام بفرمود تا میرزا احمد در اراضی مقری با روسیه رزم دهد و ابراهیم بیگ باکویه سرهنگ فوج تبریز را نیز با جماعتی با او مأمور ساخت و میرزا احمد با لشکر خود کوچ داده، به قلعه کور - دشت آمد و مهدی خان هزار جریبی را با جمعی از تفنگچیان که در آنجا سکون داشتند، برداشته، از آب ارس عبره کرد [ه] و مانند سیل بنیان کن به مکامن روسیه تاخته جنگ در انداختند.

نخستین نیران توپ و تفنگ انداخته شد و زمانی دراز بباریدن گلوله کار همی کردند.

چون از این ستیز و آویز هیچ سوی را گریز نبود،



میرزا احمد را عرق مردانگی در ضربان آمد و ناپروا به پیش روی صف تاخته، حکم یورش داد. لشکر از دو سوی باهم درآمدند و با سرنیزه های تفنگ ساخته جنگ شدند و بسیار بود که دست به گریبان شدند، یکدیگر را به کشتی گرفتن و قوت کردن از پای درآوردند. در پایان کار روسیان شکسته شدند و در برج سبد و برج مختر متحصن گشتند و مسلمانان در گرد ایشان پره زدند و از چار سوی یورش برده بدیشان دست یافتند و آن جماعت را به تمامت با تیغ بگذرانیدند، آن گاه قریه مقری را با خاک پست کرده بسیار کس از روسیان را اسیر گرفتند و اموال و ائقال ایشان را حمل داده، به حضرت نایب السّ لطنه مراجعت کردند، میرزا احمد که مصدر این جلادت بود مورد عطوفتی عظیم شد.

آن گاه نایب السّ لطنه، احسان خان سرهنگ را با جمعی از غلامان تفنگچی مأمور به اراضی اجنان قراباغ ساخت. او نیز تا قیر قلعه که معقلی منبع بود بتاخت و با سکنه آن اراضی که جماعتی از آرامنه بودند رزم داده، ایشان را بشکست و زن و فرزند و مواشی و اموال آن گروه را مأخوذ داشته از راه پل خداآفرین، به قراجه داغ مراجعت کرد و آن جماعت چون این بدیدند ناچار کوچ داده به قراجه داغ شتافتند، لاجرم نایب السّ لطنه اسیران ایشان را مسترد ساخت و به عطای علف و آذوقه و سیم و زر بنواخت.

این هنگام مکشوف شد که روسیان بدان سرنند که از طریق گروس و هاتف حمل آذوقه و علف به مقری کنند، نایب السّ لطنه دیگر باره میرزا احمد مستوفی را با فوجی از بهادران و جعفر قلی خان مقدّم را با سرباز مقدّم و 100 تن از غلامان رزم دیده بتاخت تا از طریق اردویاد مانند برق و باد سرعت کرده در میان مقری و قبان درآمدند. روسیان چون این بدانستند در گروس متوقف و متحصن گشتند. لاجرم میرزا احمد به قبان تاختن برد و قبایلی که در آنجا سکون داشتند کوچ داده پناهنده دولت ایران ساخت، آن گاه نایب السّ لطنه جنبش کرده وارد بلده خوی

این وقت مکشوف افتاد که يك تن از سرداران روس که جنرال مرکیز نام داشت کس به نزدیک ایمپراطور فرستاد و مکشوف نمود که طور مصوف در جنگ سپاه ایران کار به مساهله می گذارد و لشکر روس را بیهوده به معرض دمار و هلاک می آورد، اگر حکومت

مرا باشد کار بر آرزو کنم و لشکر ایران را درهم شکنم. لاجرم ایمپراطور او را منشور سرداری بداد و مأمور ساخت و جنرال مرکیز سرعت زده به تقلیس آمد. و چون از مراجعت سپاه ایران آگاه شد، بی توانی ینارال پنبک را با 8000 تن سالدات مأمور به فتح ایروان ساخت. نایب السّلمطنه چون این بدانست توپخانه رکاب را با مستر لنزی معلم انگریزی و جمعی از دلیران رجال را که حاضر حضرت بودند برداشته از خوی بیرون شد و به شتاب تمام تا قبان بتاخت. در آنجا مکشوف شد که حسن خان برادر حسین خان سردار با 2000 تن مرد لشکری به دفع ایشان از ایروان بیرون تاخت.

ینارال پنبک چون جلادت حسن خان و جنبش موکب نایب السّلمطنه را بدانست، پشت با جنگ داده طریق مراجعت سپرد و بسیار از مردم او از کثرت برف و سورت سرما هلاک شدند، لاجرم نایب السّلمطنه از قبان مراجعت به تبریز فرمود.

اما از قبل دولت عثمانی درویش پاشا که حکومت وان داشت با اینکه امنای دولت عثمانی را از در بی فرمانی و قعی نمی گذاشت، هم با کارداران ایران ساز مخالفت طراز می کرد و گاه گاه به نهب اراضی ایران ترکتازی می نمود. و چنان افتاد که مغافصه در نواحی ایروان تاخته ایل تیمور آقای برادر اسمعیل آقا را به معرض غارت درآورد و در میانه تیمور آقا و يك برادر کهتر او و چندتن دیگر مقتول شد [ند]. چون این خبر به نایب السّلمطنه برداشتند، فتحعلی خان قاجار بیگلریگی خوی و سلماس را و عسگر خان افشار ایل بیگی کردان ارومی را رخصت کیفر

فرمود تا با لشکر خود به اراضی وان تاختند.

یحیی بیگ نامی که حارس آن حدود بود چون قوت مقاتلت نداشت اهل خود را برداشته به درویش پاشا پیوست و هردوان ساخته جنگ شدند، چون سپاه ایران برسد هم بيمناك شده طریق هزیمت گرفتند. مسلمانان بی مانعی اهل و عشیرت ارامنه را که در آن اراضی ساکن بودند اسیر و دستگیر ساختند و مراجعت نمودند، یاسینجی زاده - سید عبد الوهاب افندی سفیر دولت عثمانی از در ضراعت زبان شفاعت گشود و پیمان نهاد که اگر از این پس درویش پاشا عصیانی ورزد و طغیانی کند در مکافات او هیچ کس را جای معذرت نماند. لاجرم نایب السلطنه اسیران ارامنه را از خویش بها داده از لشکریان بخريد و باز پس فرستاد.

و هم در این سال شیخعلی خان قبه [ای] محمّد بیگ قاضی تبرسران را که با روسیه

در نهان مواضعه داشت از مسند قضا به زیر آورده، عبد الله بيك [را] که يك تن از خویشاوندانش بود منصوب ساخت و چند کرت با جماعت روسیه رزم داد و بیشتر ظفر جست.

### اجازت ایمراتور سرداران روس را در صلح با ایرانیان

اما از آن سوی جنرال مرکیز چون معاینه کرد که 8000 تن سالدات او از حسن خان و 2000 کس سپاه ایران هزیمت شدند و صعب تر از این، آنکه از مبارزات با شیخعلی خان که قلیل سپاهی داشت سودی نبردند، صورت حال را در خدمت امپراتور مکشوف داشته اجازت یافت که کار به مصالحت کند. لاجرم نخستین عبد الله خان قاجار را از بند رها ساخت و این عبد الله خان را پیر قلی خان قاجار برای استمالت ابراهیم - خلیل خان هنگام زندگانی به شوشی فرستاد و ابراهیم خلیل خان او را گرفته به روسیه سپرد و تا این زمان در گنجه به شکنجه زندان بود، بالجمله او را رها ساخت و نامه [ای] از در مهر پرداخته بدو سپرد و مادر اغورلو خان پسر جواد خان قاجار را برای دلجوئی اغورلو خان با او همراه کرد و روانه درگاه نایب السلطنه ساخت و مصطفی آقای - قزاق را نیز فرمود تا با حسین خان سردار ایروان طریق و داد و اتحاد سپرد.

اما حاجی محمد خان مستوفی دیوان نایب السلطنه که حکومت قراجه داغ داشت و در تدمیر جماعت روسیه رأی نیکو همی زد، این هنگام چندتن از قبیله امیرلوی قراباغی را برانگیخت تا به قلعه شوشی رفته نیم شبی به دروازه خلیفه لوی شوشی شتافته، قورخانه روسیه را آتش زدند و علفی که از بهر دواب در بیرون قلعه و درون منبر کرده بودند بسوختند و چند خانه در شهر نیز بسوخت. مردم روس چنان دانستند که مهدی قلی آقای پسر ابراهیم خلیل خان که حکومت قراباغ دارد، مصدر این فتنه گشته و گمان کردند که مردم شوشی همگروه بشوریده اند.

بالجمله آن شب تا بامداد شورش عجب بود و بسیار کس از روسیه مقتول گشت و همچنان حاجی محمد خان خواست تا جعفر قلی آقای پسر محمد حسن خان ابن ابراهیم خلیل خان را و قبیله جبرئیل لورا مستمال سازد و او سخت ترسناک بود از بهر آنکه در شهادت آقا - محمد شاه این سخن سمر گشت که جواهر فراوان از خوابگاه پادشاه بدست کرده و نیز بیم داشت که برادر کهر او ابو الفتح خان جوانشیر که از بدایت امر پناهنده دولت ایران بود، بعد از دفع روسیه، حاکم قراباغ شود و او را زبون خویش گیرد.

بالجمله با این همه دهشت به تحریک و تحریض حاجی محمد خان خواست تا روی به دولت ایران نهد، روسیان این معنی را تقرس کرده جعفر قلی آقا و لطفعلی مین باشی - جبرئیل لورا دستگیر ساخته محبوس داشتند. محمود آقا که از بزرگان جبرئیل لو بود آن قبایل را به معقلی صعب برده، این صورت را به حاجی محمد خان انحا داشت و او در حضرت نایب السلطنه عرضه داشت نمود و واجب شمرد که از بهر نجات ایشان با سپاهی لایق بدان جانب رکضت فرماید.

و هم [چنین] حسین خان سردار ایروان معروض داشت که قلعه آخر کلک از اراضی آخسقه را روسیه به ناگاه فرو گرفتند و مسافت ایشان با ایروان قریب افتاد، دور نباشد که اگر فرصتی به دست کنند آسیبی رسانند، از برای مدد لشکر ایروان چند

عراة توپ با فوجی از سپاه بدین سوی باید فرستاد.

نایب السلطنه چون اصغای این کلمات فرمود با اینکه سخت مریض و علیل بود و سپاهی اندک ملازم خدمت داشت در دوازدهم محرم از تبریز خیمه بیرون زد و راه برگرفت. این هنگام معروض افتاد که روسیان جعفر قلی آقا را به اسبی برنشانند و 50 تن سالدات بر وی گماشتند که او را به قلعه گنجه برد و لجام اسب او بدست يك تن سرباز همی بود، چون خواستند از رود ترتر عبره کنند، سربازان به کنار رود از بهر شناختن معبر متفرق شدند. جعفر قلی آقا فرصت به دست کرده لجام را قطع کرد و یال اسب را گرفته مهمیز بزد و از آب مانند باد بگذشت و همچنان تا میان ایل جبرئیل لو تاختن کرد و بی توانی کس به حضرت نایب السلطنه فرستاد و صورت حال را عرضه داشت نمود، و قبیلۀ جبرئیل لو را کوچ داده از تحت حکومت روسیان برکنار آورد.

### جنگ نایب السلطنه با روسیان در سنگر سلطان بود

نایب السلطنه او را مورد اشفاق و الطاف ساخته حکومت قراباغ را تفویض او

فرمود و 4000 تومان مواجب در وجه او مقرر داشت و خود از رود ارس گذشته به قصد رزم روسیان از طریق اصلاندوز تا 3 فرسنگی سنگر سلطان بود که لشکرگاه روسیان بود برفت. و آن اراضی در میان شکی و شیروان و شوشی و گنجه واقع است، آن گاه فرمان داد که امیر خان قاجار و حاجی محمد خان با سواره چاردولی و افشار و جماعت مقدم و قراداغی و ایل جبرئیل لو پیوسته شوند و با ایشان همدست شده، تمامت قبایل قراباغ را از میان درختستانها و بیشه ها کوچ داده از رود ارس بگذرانند و هرکس بی فرمانی کند، اسیر یا طعمه شمشیر گردد و خود آهنگ سنگر سلطان بود، فرمود. صبحگاه دیگر بر سر سنگر تاخت و روسیان از سنگر بیرون شده صف برزدند و بگشادن توپ و تفنگ آغاز جنگ کردند.

### اسیر شدن روسیه به دست لشکر ایران

از این سوی نیز نخستین مستر لنزی توپچی باشی انگریزی توپهای خویش را به کار داشت و دهان توپ روسیان را هدف ساخته، چند توپ را خرد [و] درهم شکست و عراة توپ ایشان را نیز پست کرد و چند تن از توپچی روس مقتول گشت، آن گاه

ص: 221

از چار سوی توپها را به سنگر ایشان راست کردند و ابراهیم بیگ با دو فوج سرباز تبریزی و میرزا احمد کاشانی با جماعت بهادران و جعفر قلی خان با سرباز مراغه و نظر علی خان و مایور کرشت با افواج خود یورش برده به سنگر دررفتند و جماعتی انبوه از روسیان را با سرنیزه تفنگ مقتول ساختند و چند تن کبیتان و افیچال و شرژند و یک تن مایور را بکشتند و یک تن مایور را با جماعتی اسیر گرفتند. مهدی قلی خان جوانشیر حاکم قراباغ با سواران خود از میان سنگر سلطان بود راه فرار برگرفت و بعضی از مردم او نیز گرفتار شد.

چون روسیان این بدیدند علم سفید را که نشان امان است افراشته کردند، نایب - السّلطنه فرمان داد تا سپاه دست از جنگ برداشتند و میرزا بزرگ قایم مقام به میان ایشان رفته، تمامت اسلحه جنگ را از آن جماعت بستند و 2 علم عقاب پرچم و 2 عراده توپ که نشان خاصه دولت روس داشت نیز مأخوذ فرمود و سرهنگ و سرکردگان ایشان را با

720 تن سالدات که 180 تن از ایشان جراحت داشت از پیشگاه حضور بگذرانید.

نایب السّلطنه ایشان را امان داد و فرمود تا مجروحان را مرهم و مداوا کنند و کشتگان را به آئین خویش مدفون سازند و مژده این فتح را عریضه نگار کرده با تمامت اسیران و توپ و علم سفید و نشان مایور روانه دربار شهریار داشت.

و این جمله در دار الخلافه طهران از پیشگاه شاهنشاه ایران بگذشت و عریضه [ای] که نایب السّلطنه نگار کرده بود میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله در میدان پیشگاه و بار عام به طلاق تمام برخواند.

آن گاه شهریار تاجدار گروه اسیران را به حاجی محمد حسین خان امین الدوله سپرد تا بدان جودت و جود که لازم وجود داشت، ایشان را از پوشش و خورش آسوده دارد و 200000 تومان زر مسکوک در وجه نایب السّلطنه بذل فرمود و اسیران بیشتر دین اسلام گرفتند و در رسته ینکی مسلمانان درآمدند. و از آن سوی امیر خان و جعفر قلی آقا نیز 6000 خانوار از قبایل قراباغ را به جانب قراداغ کوچ

داده به حضرت نایب السلطنه پیوستند.

این هنگام مسموع افتاد که 400 تن سالدات و یک عراده توپ از قلعه پناه آباد به مدد لشکر سلطان بود بیرون شده اند، نایب السلطنه امیر خان را به تدمیر ایشان مأمور داشت.

روسیان چون سواد سپاه او را نظاره کردند، به قلعه ترناوت در رفتند و امیر خان به محاصره ایشان پرداخت و ایشان نیم شب از قلعه فرار کرده در میان برف به جبل جمرق گریختند. لشکریان از دنبال ایشان تا دامان جبل بتاختند و بسیار کس مقتول ساختند و چنان افتاد که یک تن از سرداران روس که در سنگر سلطان بود مقتول شد، زن او با مال و زر فراوان اسیر شد، نایب السلطنه او را با اموال به قلعه شوشی فرستاد و حکم داد تا آرامنه [ای] که در حوالی کوه جمرق جای داشتند کوچ داده به کنار رود ارس آوردند.

این هنگام ینارال مرکز سردار روس که به استمالت شیخعلی خان قبه [ای] و لگزیه داغستان و مصطفی خان شیروانی رفته بود، قصه سلطان بود و ترکتاز نایب السلطنه را بشنید، مجال درنگ نیافته بی نیل مرام باز شد و از رود کر عبیره کرده به قراباغ در رفت و ینارال کتلاوسکی را مأمور به توقف قلعه شوشی کرده خود به جانب تفلیس شتافت.

این هنگام چون علف و آذوقه نیز تنگیاب بود نایب السلطنه از آب ارس گذشته در اصلان دوز فرود شد و جعفر قلی آقا را نواخت و نوارشی تازه کرده حکومت قراجه داغ را با او گذاشت و مراجعت به تبریز فرمود.

این هنگام معروض افتاد که جماعت بلباس گاه گاه به سکنه سلدوز و صاین قلعه دست تعدی دراز دارند و بر اراضی ایشان ترکتازی کنند، نایب السلطنه، احمد خان مقدم و عسکر خان افشار را با جماعتی مأمور فرمود تا برفتند و ایشان را کیفری به سزا کردند.

چون 5 ساعت و 25 دقیقه از شب یکشنبه هفتم شهر ربیع الاول بگذشت، در سنه 1227 ه. آفتاب به حمل شد، شهریار ایران فتحعلی شاه بعد از جشن نوروزی سرگور - اوزلی بارونت ایلچی انگریز را به اتفاق حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی روانه آذربایجان فرمود تا کار معلمین انگریزی و نظام جدید را بازپرسی کند. و خود روز شنبه بیست و پنجم جمادی الاولی با سپاه ساخته در 7 فرسنگی طهران کنار رود کرج را لشکرگاه کرد و فرمان داد تا به نام شاهزاده سلیمان میرزا حصنی محکم بر آوردند و باغستانی غرس نمودند و سلیمانیه خواندند. حاجی محمد حسین خان امین الدوله بنا را به پای برد و بر حسب فرمان گروهی از تفنگچیان جاجرمی را برای حراست آن حصن با زن و فرزند در آنجا سکون فرمود. بالجمله شهریار از آنجا کوچ داده روز دوشنبه دوازده جمادی الاخره در چمن سلطانیه فرود شد.

### غلبه ایرانیان بر روسیان

اما چون خبر فتح سلطان بود و غلبه اسلامیان بر روسیان در اراضی گرجستان پراکنده شد، مردم قسق که از حکومت روسیه در زحمت بودند، دل قوی کرده همدست و همدستان بر افواج روسیان که حافظ آن اراضی بودند بیرون تاختند و تمامت آن

جماعت را مقتول ساختند، حسین خان سردار ایروان نیز به نواحی شوره گل و پنبک شتافت و جمعی از روسیه و سواری قزاق را نابود ساخت، سالدات روسیه چون غلبه ایرانیان همی نگریستند به تقاریق فرار کرده، به حضرت نایب السلطنه پیوستند.

ینارال مرکیز سردار روس چون این معاینه کرد، سلسله مصالحه و مداهنه را جنبش داد و ینارال لیسالویچ حارس شوره گل و پنبک را فرمود تا به مصحوب حاجی ابو الحسن - ایروانی که تجارت آن اراضی داشت نامه های مهرانگیز نگاشت، باشد که



با نایب السّلمطنه کار به صلح کند. این هنگام ایمرپاتور او را طلب داشت و ینارال مرکیز روانه پترزبورغ گشت و به جای او ینارال ردیشجوف منصوب گشت و تا تفلیس سبک عنان آمد.

اما از این سوی چون عصیان و طغیان مصطفی خان طالش و صفای خاطر او با روسیان به نهایت شد، نایب السّلمطنه يك تن از بنی اعمام او را که سیّد کاظم نام داشت به استمالت او مأمور فرمود تا اگر از این غوایت بازآید مورد عنایت گردد و اگر نه عنا و عذاب ببیند؛ و از درگاه شهریار ایران نیز ملاّ علی گیلانی بدین قصد رهسپار بود. این هر دو برفتند و او را دیدار کردند و بی نیل مقصود معاودت نمودند.

و هم در این وقت چنان افتاد که از قبل دولت آل عثمان وزیر بغداد سر از ربقه اطاعت و انقیاد بیرون کرد؛ زیرا که حکومت عبد الرّحمن پاشای بابان به فرمان شهریار ایران در شهر زور پسندۀ خاطر امنای دولت عثمانی نبود، از بهر آن که در این غلبه و قوّت ایرانیان ثلمۀ دولت و فتح بغداد را معاینه می دیدند، لاجرم از بلده اسلامبول به عبد الله پاشای وزیر بغداد فرمان رسید که عبد الرّحمن پاشا را از منزلت خویش خلع کن و خالد پاشای عمّ او را که خصم اوست به حکومت شهر زور برگمار.

لاجرم عبد الله پاشا با لشکری لایق در عشر آخر جمادی الاخره از بغداد بیرون شده، از آن سوی عبد الرّحمن پاشا نیز پذیرۀ جنگ شده در ارض دلو عباس که 3 منزلی شهرزور است تلاقی فریقین شد. در اول حمله عبد الرّحمن پاشا بشکست، بعضی مردمش عرضه دمار و برخی گرفتار شدند و خود با چند تن فرار کرده تا دار الدّوله - کرمانشاهان عنان باز نکشید و عبد الله پاشا، خالد پاشا را به حکومت شهر زور بازداشته خود طریق بغداد برداشت و خواست تا این کار را در حضرت شهریار نیز استوار بدارد و

اسمعیل خان حاکم اردبیل را مصحوب عریضه [ای] داشته روانه چمن سلطانیه نمود.

شهریار ایران او را بی نیل مراد رخصت مراجعت فرمود.

و از این سوی نیز

معلوم افتاد که دولت عثمانی با روسیه کار به مصالحه کرده اند و از کارداران ایران نام نبرده اند، این معنی نیز بر خشم شاهنشاه بیفزود. چه در میانه، این پیمان محکم بود که هر یک از [دو] دولت ایران و روم با روسیان طریق صلاح گیرد بی اذن و اجازت آن دیگر نباشد. لاجرم شهریار تاجدار ظهیر الدوله قاسم خان قاجار - قوانلورا و یوسف خان گرجی سپهدار را و فرج الله خان نسقچی باشی افشار را با لشکری جرّار روز پنجشنبه چهاردهم شعبان از چمن سلطانیه مأمور ساخت و موکب پادشاهی به سبب طول توقّف در آن اراضی به چمن سجاس رود نزول فرمود.

### تاراج کردن لشکر ایران اطراف بغداد را

بالجمله بعد از ورود سرداران به کرمانشاهان، شاهزاده محمد علی میرزا، مهدی خان کلهر را به جانب بغداد رسول فرمود تا اگر عبد الله پاشا از کرده پشیمانی آرد و عصیان خویش را پاداشی به سزا کند، به طرف او رکضتی نشود، و خود با لشکر از کرمانشاهان تا به زهاب شتاب کرد. و مهدی خان باز رکاب شد و صورت اصرار عبد الله پاشا را در مخالفت بازنمود. لاجرم شاهزاده لشکریان را 3 بهره ساخت، گروهی را از طریق قراپه بتاخت و جماعتی را از طرف قزل رباط مأمور به قتل و اسر نمود و خود از زهاب حرکت کرده، کنار رودخانه خانقین عرب و عجم را لشکرگاه کرد و لشکریان اقطاع و انحاء بغداد را به تمامت خراب و بی آب کردند.

عبد الله پاشا بیچاره گشت و جناب شیخ محمد جعفر نجفی را که در میان مسلمین اثناعشریه فقیهی نامور بود، از بهر شفاعت به حضرت شاهزاده فرستاد. بر حسب خواستاری او حکم رفت که لشکریان دست از نهب و غارت بردارند آن گاه عبد الله پاشا از زر مسکوک و اشیاء دیگر پیشکشی در خور انفاذ داشت و عذرخواه گناه خویش آمد. شاهزاده جرم او را عفو کرد و عبد الرحمن پاشا را به حکومت شهر زور

برگماشت و صورت حال را به حضرت شهریار عرضه داشت. یکشنبه پنجم شهر رمضان در سجاس این خبر به عرض رسید.

این هنگام پادشاه

به جانب دار الخلافه کوچ داده، پنجشنبه نهم شوال وارد طهران گشت و شاهزاده محمد ولی میرزا والی خراسان برحسب فرمان، ناصر الدین توره - بخارائی و اسحق خان قرائی و امرای خراسان را ملتزم رکاب ساخته، حاضر درگاه شد و از تقبیل حضرت شاهنشاه کامیاب شده مراجعت نمود.

و هم در این سال 4 تن از ارامنه جلفای اصفهان در سرای سلطنت به کار تقطیع زجاج و نصب آینه مزدور بودند، شب هنگام فرصتی به دست کرده از بام سرای به خزانه خاصه دررفتند و 30000 تومان زر مسکوک به سرقت بر گرفتند و بیرون شدند و در پایان کار به فحوص حاجی محمد حسین خان اصفهانی امین الدوله گرفتار شدند و آن زر استرداد شد. شهریار بردبار به فتوت فطری و مروّت جبلی بر جان ایشان ببخشد.

## وقایع سال 1228 هـ. / 1813 م و طغیان یوسف کاشغری

### اشاره

پس از 11 ساعت و 11 دقیقه از شب یکشنبه هفدهم ربیع الاول در سنه 1228 هـ که خورشید به بیت الشرف شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه بعد از تقدیم جشن نوروزی، فرمان داد تا لشکر از ممالک محروسه سالک درگاه شدند و سفر آذربایجان را تصمیم عزم داده، پنجشنبه نوزدهم جمادی الاولی از طهران به باغ نگارستان خیمه زد. این هنگام خبر طغیان یوسف کاشغری سمرگشت.

همانا یوسف کاشغری پسر محمد امین خواجه و او پسر آئی خواجه است و آئی خواجه نسب به مخدوم اعظم می رساند که در همه ترکستان نامور بود و مردمان بدو نیاز می بردند و طلب رشد و رشاد می کردند. مردم ترکستان اولاد و احفاد او را سادات مخدوم اعظم خوانند.

و کاشغر مملکتی است از يك سوی با خاك بدخشان و از دیگر جانب با زمین ختا پیوسته می شود و 8 شهر نام بردار در آن اراضی است مانند کاشغر

و یارکند و آق سو و ایله و ختن و قامل و طرفان و قبایل قالماق که نسب به مغول می رسانند، معادل 300000 خانوار میان خاک ختا و کاشغر سکون داشته اند و مردم کاشغر را زحمت می کرده اند.

چنان افتاد که وقتی يك تن از اولاد مخدوم اعظم به کاشغر شد و مردم آن مملکت را از کیش بت پرستی بدین اسلام آورد و قبيله قالماق نیز مطیع فرمان او شده از زحمت کاشغریان دست بازداشتند. چون از جهان جای پرداخت فرزندان او آی خواجه و گون - خواجه عظمت پدر یافتند. آی خواجه بر سریر سلطنت جای کرد و گون خواجه مسند

ارشاد بگرفت. این هنگام مردم ختا از سلطنت آی خواجه و ترکتاز قبيله قالماق زحمت همی دیدند، پادشاه ختا ناچار ساخته جنگ شد، بعد از کارزار فراوان قالماق را مقهور و آی خواجه را مغلوب ساخت. ناچار هردو برادر فرار کرده به شهر بدخشان دررفتند.

پادشاه ختا به تطمیع سیم و زر سلطان شاه را که شهریار بدخشان بود بفریفت، تا خواجهگان را به ضیافت طلب داشت و سر هر 2 تن را برگرفته به نزدیک پادشاه ختا فرستاد. محمد امین خواجه پسر آی خواجه به کابل گریخت و احمد شاه ابدالی افغان به انتقام خواجهگان لشکری خون آشام برداشته بدخشان را مسخر کرد و سلطان شاه را گرفته به محمد امین خواجه سپرد تا به قصاص عم و پدر در میدان کابل او را سر از تن برگرفت و جسدش را مصلوب داشت.

آن گاه محمد امین خواجه سفر بدخشان کرد و بر مسند ارشاد تکیه زد. چون او نیز وداع جهان گفت فرزندش یوسف خواجه جای او بگرفت. اما چنان افتاد که اخترش شوریده و روزگارش آشفته شد و سفر مصر کرد و از آنجا پست و بلند زمین را درنوشته به شهر زور آمد و عبد الرحمن پاشا را فریفته خویش کرد و گاهی به بغداد شد و با اسعد - پاشا پسر سلیمان پاشا ساز مخالطت نهاد.

عبد الله پاشا که این هنگام وزارت بغداد داشت یوسف خواجه را باعث

فتنه دانست و او را مأخوذ داشته به بالیوز انگریز سپرد و بالیوزش محبوسا روانه هندوستان ساخت.

یوسف خواجه در بندر بمبئی از دست نگاهبانان فرار کرده به بصره گریخت و از بصره سفر شیراز کرد و از آنجا به دار الخلافه طهران آمد.

چون اموال و ائقال او هنگام لشکرکشی شاهزاده محمد علی میرزا در شهر زور به غارت رفته بود به شفاعت حاجی محمد حسین خان قاجار مروزی از شهریار تاجدار فرمان گرفت و اموال منهوبه را استرداد کرد، و نیز با میرزا محمد شفیع صدر اعظم طریق مخالطت بازداشت و با بسیار کس از امنای دولت الفت گرفت و گاه گاه لعب شطرنج نیکو باخت و چنان بود که هنگام ذکر اسماء الله يك ساعت تمام حبس نفس می نمود و در ضمیر داشت که اگر نتواند سر به سلطنت برکشد و این شعر نقش خاتم کرده بود.

شعر

آی خواجه چون به فردوس برین شد زین جهان جانشین اوست یوسف خواجه صاحبقران

### طغیان یوسف کاشغری

بالجمله در مدت توقف طهران به اقربان قلیچ خان ترکمان یموت مواضعه نهاد و به تفاریق آلات حرب و ضرب ابتیاع نموده به دشت گرگان فرستاد، آن گاه پوشیده از مردم برنشسته مانند برق و باد به دشت گرگان شتافت و در زمانی قلیل جمعی کثیر از جماعت کولان در گرد خود انجمن کرده به اراضی فندرسک تاخت و قلعه پسرک را به محاصره انداخت، و بی کلفت خاطر قلعه را فرو گرفت. و از جانب دیگر میرزا علینقی خان - فندرسکی را فریب داده با خویش خواند و او را در کنار گرگان به پسران و دود بای خان ترکمان کولان سپرد تا به خون پدر شهیدش ساختند، آن گاه در حدود استرآباد چندان که دانست و توانست از قتل و غارت باز نشست.

صورت این وقایع در باغ نگارستان مکشوف ضمیر پادشاه ایران گشت، بی توانی فرمان داد تا شاهزاده محمد ولی میرزا، والی خراسان از طریق جاجرم به دفع

قبایل کوکلان تصمیم عزم دهد. و شاهزاده محمد قلی میرزای ملک آرای طبرستان را حکم رفت که از اراضی استرآباد قبیله یموت را کیفری شایان کند و ابراهیم خان دولوی قاجار با 5000 پیاده و سواره مأمور به ترکتاز گرگان گشت و اسمعیل خان قاجار شامبیاتی و ذوالفقار خان سردار سمنانی با حیوش کارآزموده طریق چمن کالپوش پیمودند.

آن گاه موکب پادشاه را برگرفته روز دوشنبه دوازدهم جمادی الاخره چمن سلطانیه را لشکرگاه ساخت. و هم در آن روز شاهزاده محمد تقی میرزا فرمانگزار بروجرد و جابلق با لشکر خود به رکاب پیوست.

مع القصه بر حسب فرمان، شاهزاده محمد ولی میرزا از ارض اقدس طریق دشت - گرگان گرفت و اسمعیل خان شامبیاتی و ذوالفقار خان با لشکر او پیوسته شدند و چنان ترکتاز کردند که ترکمانان را پوست بر تن زندان گشت. بسیار کس از ایشان بکشتند و فراوان اسیر گرفتند. خواجه کاشغری چنان بگریخت که هیچ کسش نام و نشان ندانست.

لاجرم شاهزاده مراجعت به خراسان نمود و ممش خان ولد امیر خان کرد زعفران لورا با 1500 اسیر ترکمان و 350 نیزه سر روانه درگاه شهریار داشت. و او روز پنجشنبه نهم شهر رجب در چمن سلطانیه حاضر حضرت شد و این جمله را از پیشگاه

شهود بگذرانید. شهریار تاجدار به مصحوب علیمردان بیگ غلام پیشخدمت شمشیری که نیامش به جواهر ترصیع داشت تشریف شاهزاده کرد و بزرگان خراسان را نیز به خلاع جداگانه افتخار داد.

اما خواجه کاشغری بعد از مراجعت شاهزاده محمد ولی میرزا به ارض اقدس، از زاویه خمول سر برکشید و دیگر باره از ترکمانان یموت و کوکلان سپاهی گران فراهم کرده آهنگ استرآباد نمود. شاهزاده محمد قلی میرزای ملک آرا، این بدانست و با لشکر خویش از استرآباد پذیره جنگ او گشت. و ابراهیم خان قاجار دولورا با فوجی بدان سوی گرگان برگماشت. یوسف خواجه با 20000 مرد جنگی روز پانزدهم شهر رمضان در برابر

لشکر شاهزاده صف برزد و خود از پیش روی سپاه آستین را تا مرفق برزده با نیزه خطی بر زمین و شمال همی تاخت و اول کس او بود که اسب بزد و به میدان آمد و تا لب آب گرگان عنان نکشید و ترکمانان از دنبال او جلادت همی ورزیدند و تاختن کردند و لشکر شاهزاده را چنان هزیمت کردند که بسیار کس از هول و هرب خویشان را در آب افکند و جان بداد.

این هنگام يك تن از مردم کرایلی که خواجه کاشغری را نیکو می شناخت او را دیدار کرد و بی توانی از جای بجنبید و هم در آن جنبش تفنگ خویش را بدو بگشاد و یوسف - خواجه بدان گلوله از اسب درافتاد و جان بداد. چون پادشاه بدخشان در ازای خون سلطان شاه پدر خویش پیمان نهاده بود که هرکس سر یوسف خواجه را به نزد او برد، زر و سیم فراوان عطا کند. این هنگام بر سر جسد یوسف خواجه میان ترکمانان عظیم منازعت رفت و جمعی کثیر مقتول گشت، عاقبت سر او را برگرفته با خود بیردند و ایرانیان بر جسدش اسب تاختند و انگشتی او را با دشنه [ای] که در کمر داشت برگرفته به نزد شاهزاده آوردند و او به حضرت پادشاه فرستاد.

### رسیدن رسول روم به دار الخلافه

هم در این سال در اراضی عراق عرب چنان افتاد که اسعد پاشای پسر سلیمان پاشا از بغداد بیرون شده، به میان عرب منتفج رفت و لشکری ساز داده برای تسخیر بغداد بازشتافت. عبد الله پاشا که این زمان وزارت بغداد داشت به دفع او بیرون شد و در میدان مقاتلت مقتول گشت. اسعد پاشا سر او را برگرفته به اسلامبول فرستاد و از دولت عثمانی فرمان وزارت بغداد گرفت. و از این سوی نیز پیشکشی لایق ساز داده به مصحوب رجب آغا به حضرت شهریار ایران گسیل ساخت.

شاهنشاه از چمن سلطانیه نصر الله خان نوری غلام پیشخدمت پسر میرزا اسد الله - مستوفی را با تشریفی لایق و ساخت و ستام(1) مرصع به لالی و جواهر به اتفاق رجب

ص: 231

---

1- (1) ستام - بروزن لجام - ساخت یراق زین اسب را گویند و بمعنی لجام و سر افسار محلی بزر و نقره هم آمده است.

آغا روانه بغداد نمود و اسعد پاشا را در مسند وزارت استوار بداشت.

و هم در این سال جلال الدین افندی از قبل اولیای دولت عثمانی رسول شده به حضرت شهریار پیوست. و او مردی زیاده طلب و بیرون از ادب بود، چنانکه اولیای دولت ایران را به نام همی خواند و گستاخ خطاب [می] کرد و سخن بر این داشت که اموال منهوبه اهالی عراق عرب که هنگام اعانت عبد الرحمن پاشا به دست لشکریان افتاده استرداد باید کرد. در پاسخ حکم رفت که سفر تبریز کند و با سید عبد الوهاب - افندی باشد، بعد از نزول موکب پادشاهی به چمن او جان جواب نامه او نگار خواهد رفت و او سفر تبریز کرد و با سید عبد الوهاب افندی هم داستان گشت و چون وقت رسید کارداران ایران هر 2 تن را طلب کردند و مجلس گفت و شنود بیاراستند.

ایشان آغاز سخن کرده، نخستین اموال منهوبه سکنه عراق عرب طلب نمودند.

بزرگان ایران پاسخ دادند که اعراب آن اراضی از زوار عجم به ترکناز و سرقت مال فراوان برده اند، استرداد این هر 2 مال باهم تواند بود.

دیگر باره سخن کردند که سرحدداران ایران از مداخلت در امور بابان و شهر زور که از توابع ثغور روم است دست بازدارند.

جواب رفت که چون قبایل بابان در حدود کردستان بیلاق کنند و مردم کردستان به اراضی بابان به قیشلاق روند، اگر پاشایان شهر زور دست نشان کارداران ایران نباشند، این مخالطت قبایل در پایان کار سبب مخالفت دولتین گردد.

و عاقبت سخن بر آن نهادند که مبلغ 10000 تومان که عبد الرحمن پاشا به قانون منال دیوانی بر گردن نهاده که همه ساله تسلیم عمال ایران نماید از وی طلب نکنند. کارداران ایران از این قدر مضایقت نکردند و تمسک عبد الرحمن پاشا را به سفرای روم سپردند.

پس شهریار ایران سید عبد الوهاب را که از دولت عثمانی نیز احضار شده بود

رخصت انصراف داد، اما جلال الدین افندی که بر حسب فرمان مأمور به توقف



ایران بود يك چند از ایام در اوجان و تبریز روز برد، آن گاه بی آنکه کارداران یکی از دولتین او را اجازت مراجعت دهند، دیدار احمد پاشای سرعسکر ارزن الروم را بهانه ساخته روانه شد و از آنجا راه اسلامبول گرفت و سخنی چند به سعایت برآورد. اولیای دولت عثمانی چون بر مخائل او دانا بودند سخنان او را وقعی ننهادند.

و هم از قبل دولت ایران میرزا رضای منشی که در کار سفارت مجرب بود سفیر دولت روم شد و در ارزن الروم احمد پاشا با او رسم مهربانی و حفاظت به پای برد. و از آنجا راه برگرفته وارد اسلامبول گشت و از قبل سلطان روم نواخت و نوازش یافت و قواعد اتحاد بین دولتین را محکم و مشید ساخت. این هنگام آغاز داستان روسیان کنیم.

### اهتمام سردار روس در کار مصالحه با ایران

چون خبر جنبش شهریار ایران و انجمن لشکرهای جنگجو پراکنده شد و نیز مکشوف افتاد که ناپلیون با ایمپراطور روس ساز مکاوت و مناطحت نهاده و آهنگ تسخیر ممالک روس فرموده، ینارال ردیشجوف سردار روس در مصالحه و مدهانه با کارداران ایران يك دل و يك جهت گشت و پولکونیک فریقان را از قبل خود نزدیک سرگور اوزلی برون ایلچی بزرگ دولت انگلیس گسیل ساخت و با او مکتوب کرد که اگرچه هنوز میان دولت روس و انگلیس جبل مودت محکم نیست؛ اما دیر نباشد که ناچار طریق وداد گیرند؛ زیرا که ناپلیون چنان شورشی در عالم افکنده که بیشتر دولتها به ناچار باید باهم متحد شوند و حراست خویش کنند، چنانکه هم اکنون از قبل ایمپراطور مأمورم که اگر بتوانم با دولت ایران پیمان اتحاد محکم کنم و از پترزبورغ از جانب دولت روس سجلی که هواجوی دولتین و نیکوسگال جانین است مکتوب کرده و خواستار شد که کارداران ایران و روس را باهم مانوس دارید و افساد ذات بین را از میان دولتین مرتفع سازید.

و هم عریضه [ای] مشعر بدین گونه معانی به حضرت نایب السلطنه نگار داد و هم از

دنبال او مایور پایوف ایشیک آقاسی خود را به اتفاق حاجی ابو الحسن خان تاجر ایروانی مأمور ساخته بر تأکید و تشدید قواعد مصالحت بیفزود.

چون از امنای درگاه پادشاه ایران مضایقتی در کار مصالحت نبود، نایب السّ لطنه جواب مکتوب ردیشجوف را به خواستاری سفیر انگلیس از در رفق و مدارا نگار داده، فرستادگان سردار روس را رخصت انصراف داد. امّا چون هنوز ساز مصالحت طرازی نداشت کار به مسامحت کردن روا نبود، لاجرم برحسب فرمان شهریار، اسمعیل خان قاجار و میرزا محمّد خان برادرزاده او با گروهی از سواره و پیاده روانه آذربایجان شدند و به نایب السّ لطنه خطاب رفت که در دفع مصطفی خان طالش خویشان داری نکنند [و] نایب السّ لطنه از تبریز خیمه بیرون زد.

در این وقت عریضه اشرف خان دماوندی برسد که اسد سلطان قراچورلو و قبایل مغاویز قراباغ به نخجوان کوچ دادند و اسد سلطان با سوار قراچورلو مراجعت به گروس قراباغ کرده، روسیان آن حدود را زحمت فراوان داد و بسیار بکشت و بسیار غنیمت آورد و امامقلی خان افشار و سهراب بیگ یوزباشی و نظر علی خان کنگرلو به اتفاق اشرف خان - دماوندی از قتل و اسر روسیه هیچ دقیقه مهمل نگذاشتند و حسین خان سردار ایروان کار پنبک و شوره گل را ساخته کرد و امیر خان قاجار و حاجی محمّد خان قراگوزلو و علی خان نوری مزارع و مراع خزیرک و قراباغ را خراب و بی آب کردند.

لاجرم در منزل اهر قراجه داغ، مستر کاردان که از جانب سفیر انگلیس روانه تقلیس بود عریضه سردار روس را به حضرت نایب السّ لطنه آورد، خواستار شد که لشکریان دست از جنگ بازدارند و مکانی را بیرون از شهر تبریز معین فرمایند تا سردار روس حاضر حضرت شده کار مصالحت را استوار دارد.

نایب السّ لطنه 40 روزه مدّت نهاد که شمشیر انتقام در حبس نیام باشد، جز در دفع مصطفی خان طالش که از مشارکت با این متار که بیرون است، و نجفقلی خان حاکم گروس را به میزبانی سردار روس فرمان داد و میعاد نهاد که اگر تا دوازدهم رجب که دوازدهم ایّام متار که است سردار روس از تقلیس به سوی ایروان

شود، پیمان متارکه بر بطلان خواهد بود.

### ملاقات کردن میرزا ابو الحسن خان با سردار روس

مع القصة صورت این متارکه را روانه درگاه شهریار داشت. ایلچی انگریز در کار مصالحه ابرام و الحاح نموده، عاقبت سخن بر آن نهادند که حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی سردار روس را دیدار کند و کار مصالحت را به پایان برد. پس حاجی میرزا - ابو الحسن خان برحسب فرمان رهسپار شده در چمن گلستان قراباغ فرود شد و ردیشجوف شرط پذیره به جای آورده باهم بنشستند و سخن در پیوستند. ردیشجوف با نگارنده خود فرمود تا بدین گونه صورت صلحنامه را نگار داد، چنانکه عنقریب مسطور خواهد گشت.

مع القصة نایب السملطنه به دفع مصطفی خان طالش يك جهت شد و از منزل اهر کوچ داده به نواحی مشکین آمد و امیر خان قاجار را با لشکری جرّار و توپخانه صاعقه بار روانه طالش داشت، و میرزا محمد علی مستوفی را به مراقبت او فرمان داد. امیر خان از طریق ارکوان روان شد و اسمعیل خان قاجار شامبیاتی و صادق خان قاجار عزّ الدین لو با مردم خود از راه دریغ و زوند مأمور شدند و لشکر گیلانی از طرف آستارا جنبش کرده، روز هفتم شعبان امیر خان و سایر لشکریان در لنکران نزول کردند.

مصطفی خان هر جا مضیقی در مسالك بود با درختان زفت سنگر بست و هر جا پلی و قنطره [ای] یافت بشکست و میر حسن خان پسر خود را با جماعت گامیشوان حافظ و حارس معابر داشت و ایشان در برابر سپاه شهریار چون خس و خار که بر گذر سیلاب افتد، تاب درنگ نیاوردند و جماعت روسیان که در لنکران بودند به گامیشوان گریختند و کشتی های جنگی را که در هر کشتی 16 توپ بود و لتکه فراوان که هر يك را يك توپ بود جنبش داده در برابر معموره لنکران بداشتند و خود در کنار بحر به استظهار کشتیهای جنگی و درختستانها و نیستانهای کنار بحر ساخته جنگ شده، توقف نمودند.

امیر خان چون این بدانست گروهی از لشکر و چند عراده توپ برداشته، به شتاب تمام به سوی ایشان شتافت و جنگ در پیوست. 2 ساعت از جانبین سفیر گلوله توپ و تفنگ متردد بود، جمعی تباہ شدند و يك فروند لنگه روسیان به صدمت توپ ایرانیان شکسته، مردمش غرقه شدند. آن گاه امیر خان همان مضیق سخت را که تا لنگرگاه کشتی

روسیان 700 ذرع بیش نبود، لشکرگاه کرد و آن زمین را از طرف عرض 70 ذرع خشکی بر زیادت نبود.

بالجمله طریق آمدوشد روسیان را مسدود ساخت و از قزل آقاج تا ارض شلومار که 6 فرسنگ است برجهای مثلث بنیان کرد و در هر برجی فوجی برگماشت تا مجال عبور بر روسیه محال افتاد و گامیشوان را به محاصره گرفت. 4 ماه مدّت محاصره بطول انجامید و در این ایّام با اینکه شب و روز بانگ توپ و خمپاره به ستاره بر می شد زیاده از 4 تن از لشکر ایران عرضه هلاک نگشت، مصطفی خان از قلّت آذوقه و علف و امتداد محاصره بیچاره گشت.

در پایان کار بر حسب فرمان 3 حصن حصین در آن اراضی بنیان کردند، نخستین در لنکران که نشیمن مصطفی خان بود و دیگر در ارکوان و سه دیگر را در ارض آستارا و این 3 قلعه را به صوابدید میرزا ابوالقاسم وزیر پسر قائم مقام از مبدای زمستان تا نیمه عقرب به پایان بردند و توپخانه و آذوقه يك ساله از بهر حرسه قلاع 3 گانه آماده نمودند و حاجی محمد خان قراگوزلو حاکم و حارس آن قلاع و اراضی گشت و میرزا رفیع خان رشتی با تفنگچیان رشت به حفظ ارکوان پرداخت.

اما از آن سوی در این مدّت که نایب السّ لطنه مشغول کار طالش بود، مدت 40 روزه متارکه به پای رفت و ردیشجوف سردار روس از تفلیس بیرون شده به قراباغ آمد و اعلام کرد که می باید خدمت نایب السّ لطنه را دریابم و سخن مصالحه را به پای برم. لاجرم نایب السّ لطنه، نجف قلی خان گروس را به مهمان داری او روانه قراباغ داشت

و قرار دیدار را در سلطان حصاری گذاشت.

این هنگام چنان افتاد که الکسندر میرزا والی گرجستان که در ایروان بود، به عزم ملاقات سلیم پاشای [والی] آخسقه به چلدر رفته بود و از آنجا به گرجستان شده، مصدر فتنه گشت و این معنی موجب وحشت خاطر سردار روس شده، از رسیدن به حضرت نایب السلطنه پشیمان گشت و پیام داد که ملاقات ما در کنار رود ارس می تواند بود و من تا سلطان حصاری نخواهم آمد و نیز بعضی سخنان در میان انداخت که دیدار متعذر شود.

از جمله هنگام ملاقات خواستار تساوی جانبین بود و ینارال حق و یردوف را فرستاد و پیام داد که من در مصالحت اختیار تمام ندارم؛ لکن متار که می توانم کرد، چندانکه سفرا میان دولتین متردد شوند و قرار محکم بگذارند.

نایب السلطنه، صادق خان پسر نجفقلی خان گروس را با مستر لنزی توپچی و مستر کامل حکیم انگلیس مأمور ساخت که به اتفاق حق و یردوف به نزدیک او شوند و در کلیات امور سخن کنند و میرزا ابو القاسم وزیر را فرموده تا به اصلاندوز شود که با رود ارس متصل است و وحشت خاطر سردار روس را بزداید.

بعد از رسیدن میرزا ابو القاسم به اصلاندوز، ردیشجوف سردار روس، حق و یردوف را به نزدیک او فرستاده، بعضی سخنان پیام داد که کشف حال کرد که این آمدوشد همه از در فریب و نیرنگ است. لاجرم میرزا ابو القاسم، حق و یردوف را رخصت مراجعت داده صورت حال را معروض داشت و نایب السلطنه از سلطان حصاری کوچ داده به اصلاندوز آمد و ردیشجوف به تقلیس شد و کتلاوسکی را به حراست قراباغ بازگذاشت و او در آق آغلان ساکن شد.

اما چون در ایام توقف در سلطان حصاری از بزرگان شکی در حضرت نایب السلطنه تظلم آوردند و از تعدی جعفرقلی خان دنبلی بنالیدند و سلیم خان نیز در این کار اصرار نمود، لاجرم پیرقلی خان قاجار و میرزا محمد خان قاجار و علیمردان خان خمسه [ای] را فرمان رفت تا با سپاهی لایق از طریق قراباغ راه شکی گیرند و

خود با سپاهی قلیل در اصلاندوز درآمد، لشکر ایران از چارسوی سنگر روسیه را به محاصره انداختند و ایشان را چون قوت مبارزت در میدان نبود به خویشتن داری پرداختند، تا آن گاه که علف و آذوقه اندک و کار بر روسیان صعب افتاد، پس حیلتی کردند و چند تن از مردم قراباغ را گماشتند تا به لشکرگاه اسلام آمده و جعفر قلی خان قراباغی را بفریفتند که ما از قبل قبایل قراباغ آمده ایم، اگر سپاهی به همراه ما بیرون کنید که پشتوان قبایل باشد بی توانی بدین جانب کوچ دهند.

جعفر قلی خان صورت حال را معروض داشت و برحسب امر نایب السّلطنه، صادق خان قاجار با فوجی از رود ارس عبیره کرده، جاسوسان از بیش و کم سپاه جعفر قلی خان و قلت لشکر در مخیم نایب السّلطنه آگاه شدند و ینارال روس را خبر بردند و او دل قوی کرده، نیم شبی با ابطال رجال خود کار شیخون را ساخته کرد و از آق آغلان بیرون تاخت و ناگاه در گردقراولان ایران پره زده، همگان را دستگیر ساخت و به سرعت شتاب کرده در صبح نخستین، سواد لشکر او را سپاه اسلام دیدار کردند و گمان بردند که اینک صادق خان مراجعت نموده و چون نیک نگریستند و دانستند اینک سپاه روس در رسید، آن مجال نیافتند که صف راست کنند.

نایب السّلطنه که جلادت جبلی و شهامت فطری داشت، قدم پیش گذاشت و فرمان داد تا زنبورک ها را آتش درزدند و از آن بانگ نابهنگام هرکس از لشکریان که دابه خود را به شب چر برده بود تقرّس فتنه کرد و به لشکرگاه شتافت و نایب السّلطنه به میان سربازان آمد و ایشان را به زحمت بر صف کرد و علی خان نسقچی باشی را فرمود تا اهالی صنعت و حرفت را از اردوبازار کوچ داده، از میان جنگ و جوش لختی برکنار برد.

این هنگام روسیان در رسیدند و سواران قزاق قلت ایرانیان را نگریستند و بی توانی حمله کردند. نایب السّلطنه غلامان رکابی را برداشته اسب برجهاند و برایشان درآمد و رزمی مردانه داد و آن جماعت را هزیمت کرده تا میان توپخانه

روس از دنبال ایشان بتاخت. این هنگام توپها را بر روی هم دهان بگشودند و بانگ داروگیر دردادند.

چون میان دولت انگلیس و روس کار به مصالحه رفته بود، معلّمین انگریز از تعلیم توپچیان آذربایجان به يك سوی شدند. نایب السّ لطنه چون این بدید از اسب بزیر آمد و دامن بر میان استوار کرد و توپچیان را آموزگاری فرمود و خود نیز کار توپچیان همی کرد و توپها را آتش همی در زد و با قلّت سپاه 4 ساعت بدین گونه رزم داد تا بارگیرهای اهل اردو برسید. آن مردم که از کار جنگ بیگانه بودند به کناری شدند و جعفر قلی خان مقدم در این جنگ گاه از کثرت کوشش و کشش نام بردار شد، چنان که چند کَرّت در میدان گیرودار نایب السّ لطنه اش تحسین فرستاد.

### شیخون آوردن سردار روس به لشکرگاه نایب السّ لطنه

بالجمله چون در این مقاتلت از این بر زیادت سودی نبود، نایب السّ لطنه لشکر را برداشته از آن مصاف گاه يك تیر پرتاب کناره گرفت و به پای تل اصلاندوز رفت و دیگر باره هنگام عصر آتش حرب بالا گرفت و هردو لشکر درهم افتادند و فریاد داروگیر بر آمد تا آن گاه که آفتاب به نشیب شد، پس هردو سپاه دست از جنگ بازداشتند و سپاه روسیّه بر فراز تل شدند که نیم شب طریق مراجعت سپارند.

چون شب تیره شد جمعی از سالدات روسیه که در جنگ سلطان بود اسیر شدند و در میان لشکر اسلام بودند، خود را به لشکر روس رسانیدند و ایشان را ساخته مراجعت دیدند. گفتند اگر شما ساز شیخون کنید ما از پیش روی لشکر برویم و سربازان شقاقی و نخجوانی را که در این مدت شناخته ایم به نام بخوانیم تا چنان دانند که مردم ایشانیم و شما را ناگاه به میان ایشان دراندازیم. این رأی را ینارال پسندیده داشت و لشکر را جنبش فرمود، بدین حیلت وقتی سرباز شقاقی و نخجوانی با خویش آمدند با روسیان دست به گریبان بودند. در اول حمله مستر کرشت [- کریستی] انگریزی که سرهنگ فوج شقاقی و نخجوانی بود و از جنگ کناره می نمود با چند تن دیگر مقتول و مجروح

گشتند، سربازان را نیز قوت درنگ نماند، آهنگ تل اصلاندوز کردند و همچنان توپچیان با توپخانه دنبال ایشان گرفتند.

### سقطه نایب السلطنه در رزمگاه

نایب السلطنه چون این بدید خواست تا لشکر را دل دهد و دیگر بار به کار دارد.

فی الحال اسب برجهاوند و خویشتن را در میدان آن بالای بالا گرفته انداخت، ناگاه اسبش در کوی درافتاد و از پشت زین بغلطید. چند تن از غلامان که ملازم رکاب بودند چنان دانستند که او را آفتی رسید و زندگانی بگذاشت، از کمال دهشت بانگ برداشتند که نایب السلطنه زنده نماند. هرکس از لشکریان این بشنید یک باره دل از جان برگرفت و اگر توانست به طرفی گریخت. نایب السلطنه برخواست از مضیق آن فرودگاه صعود نمود و سواری را نگریست که زمام اسبی را گرفته به شتاب می گذرد و چنان دانست که یک تن از مردم روس است که اسب مسلمانی را به غنیمت می برد، تیغ برآهیخت و از پیش روی او درآمد. از قضا یک تن از جنیبت داران نایب السلطنه بود او را بشناخت و فرود شده اسب پیش داشت. پس نایب السلطنه برنشست و به میان سپاه اسلام درآمد و آن جماعت را اگرچه هزیمتیان بودند به خویشتن داری تا زمین حاجی حمزه لو آورد و روسیان نیز تنگ مقتولین را اخذ کرده، بی توانی از اصلاندوز بیرون شدند و از رود ارس بگذشتند.

نایب السلطنه آن شب را متوقف گشته روز دیگر فرمان داد تا مقتولین را به خاک سپردند و احمال و اثقال لشکرگاه را حمل دادند. از آن سوی پیر قلی خان بعد از عبور از

رود کر چون خبر شیخون روسیه و شکستن لشکر اسلام را اصغا نمود، سفر شکی را بی حاصل دانست و مراجعت کرده به رکاب پیوست. همچنان صادق خان و جعفر قلی خان از اراضی قراباغ و ابراهیم خان از طرف سالیان این خبر بشنیدند و به درگاه شتافتند. آن گاه نایب السلطنه به مشکین شتافت و روزی چند بیود. و در آنجا معروض افتاد که روسیان به قبایل مغاویز که ساکن دره ایلدگز نخبوان بوده اند تاختی کرده اند. این خبر واجب کرد که در تبریز تجهیز لشکری لایق شود و طریق انتقام سپرده آید، لاجرم از مشکین به تبریز سفر فرمود.



اما از آن سوی چون شیخعلی بیگ کنگرلو برادر نظر علی خان حاکم نخجوان در جنگ اصلاندوز گرفتار روسیان گشته بود، جماعت روسیان به گمان خویش او را فریفته موعید کردند و آهنگ نخجوان نمودند، باشد به تدبیر او فتح نخجوان کنند. از این سوی نایب السلطنه از در دوراندیشی نظر علی خان را طلب فرمود و کریم خان کنگرلو را به حکومت نخجوان بازداشت؛ اما شیخعلی بیگ از لشکرگاه روسیان فرار کرده به رکاب پیوست.

روسیه چون این بدیدند آهنگ نخجوان را بی سود دانسته مراجعت کردند. در این هنگام اسمعیل خان دامغانی با سپاه از درگاه پادشاه برسد، نایب السلطنه او را از طریق اردبیل به موقان [- مغان] مأمور داشت و خود نیز از راه قراجه داغ طریق موغان گرفت و همه جا برف از رکاب سوار می رفت.

در نیمه راه مکشوف افتاد که قبایل قراغی روسیان را به میان خود دعوت کرده اند و ایشان بدان جا در رفته و ابطال قبایل را با خود یار کرده، مغافصه بر سر ارکوان تاختند و علی خان نوری که حافظ ارکوان بود با چند تن از سرکردگان چون کوچ دادن ایل و رسیدن روسیان را شنیدند بی آنکه رزمی دهند از ارکوان به در شدند و میرزا احمد - مستوفی کاشانی را که روسیه ینکی مسلمان نیز در تحت فرمان بود غیرت و حمیت نگذاشت که با هزیمت یار شود و فرار کند، ساز مقاتلت طراز کرده با آن قلیل مردم قانون مردانگی محکم کرد و آستین تا مرفق برزده از پیش روی صف ترکتازی همی کرد.

هایاهای مردان جنگ بلند شد و بانگ توپ و تفنگ بالا گرفت. میرزا احمد در آن گرد قیرگون و میدان آهار کرده به خون، چندان از یمین به شمال و از چپ به راست بتاخت و رزم ساخت که شربت شهادت بنوشید و از جهان دیده پوشید.

پس از آن روسیه قصد لنکران کردند و نایب السلطنه به ایلغار طریق

طالش سپرد. در ارض مشکین مکشوف افتاد که جماعت روسیه شب عاشورا از چارسوی به قلعه لنگران یورش افکنده اند و جنگی سخت در میانه شده، نخستین تفنگچیان لاهیجانی شکسته شده، برجی را که حارس و حافظ بودند دست بازداشته هزیمت شدند و روسیان صعود نموده از فراز برج، توپ و تفنگ به سوی سربازان محمد بیگ قاجار افشار بگشادند.

صادق خان قاجار سردار سپاه لنگران و محمد بیگ قاجار افشار که در میدان جنگ نهنگ دم آهنگ و شیر رزم آزمای بودند، چندان بکوشیدند که شربت شهادت بنوشیدند، اگرچه 2500 تن از روسیان کشته شد و بسیار کس مجروح گشت؛ لکن بر قلعه لنگران دست یافتند. کتلراوسکی نیز 3 زخم برداشت که بعد از بهبودی بعضی از اعضای او از کار بماند.

بالجمله نایب السلطنه مجروحان را پرستاران برگماشت، تا مداوا کنند و فرزندان مقتولین را تیول و سیورغال مقرر فرمود و به سبب قلت آذوقه و سورت برودت هوا اسمعیل خان دامغانی را به توقف اردبیل مأمور داشت.

### مقارله حسین خان با سردار روس

این وقت منشور شهریار تاجدار رسید که نایب السلطنه را از این شدت عنا ملالتی نباید بود، بی توانی طریق تبریز گیرد و انتقام این کارزار را موقوف به بهار دارد. لاجرم نایب السلطنه مراجعت به تبریز فرمود و حسین خان سردار ایروان را حاضر حضرت نمود.

از آن سوی سردار روس، ینارال پنبک را با 2000 تن سالدات مأمور به ایروان داشت که از راه پنبک و شوره گل تاختن کرده، باشد که از مزارع ایروان اخذ غلات تواند کرد و از این سوی نیز حسین خان رخصت انصراف حاصل کرده، وقتی به ایروان رسید که به مقدار 2000 تن از اهالی ایروان آماده جهاد بودند و بعضی از علما کفن کرده با مجاهدین رهسپار می شدند.

حسین خان همان مردم را برداشته از شهر بیرون شد و با روسیان جنگ در انداخت و چندان بکوشید که سردار روس را هزیمت کرد. در آن جنگ 40

تن از مسلمانان شهید شد و از روسیان 400 تن به خاک افتاد. حسین خان فرمود تا سر روسیان را از تن دور کرده به نزد نایب السّلطنه فرستاد و او به حضرت شهریار گسیل ساخت، وقتی برسید که پادشاه عنان عزیمت به جانب آذربایجان گذاشته بود.

بالجمله چون سورت سرما بشکست، شاهنشاه ایران از ظاهر طهران کوچ داده چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد و جنگ روسیان را ساخته آمد. نخستین شاهزاده محمد تقی میرزا را با امیر دلیر یوسف خان سپهدار عراق و سوار باجلان و پیاده بختیاری روز شنبه چهارم رجب از راه سرچم و نیک پی بیرون فرستاد و روز شنبه ششم رجب شاهزاده محمود میرزا را با توپخانه و سواره خواجه وند و عبد الملکی گسیل ساخت؛ و فرج الله خان افشار نسقچی باشی پسرش امان الله خان غلام پیشخدمت خاصه ملازم خدمت او شد و روز پنجشنبه نهم رجب شاهزاده علی خان، رضا قلی خان و محمد حسن خان دولّو را با لشکری پر خاشجوی برداشته راه برگرفت و روز شنبه یازدهم رجب موکب پادشاهی با لشکری که عدد رمل و عدت نمل داشت در جنبش آمده روانه چمن اوجان شد، دوشنبه بیستم رجب در اوجان لشکرگاه کرد و نایب السّلطنه عباس میرزا با توپخانه و نظام جدید پذیره ساخته به تقبیل سده سلطنت پرداخت.

اما از آن سوی چون سردار روس جنبش پادشاه و ازدحام سپاه و انجمن صنایع ایران را در اوجان بدانست و از جانب دیگر تصمیم عزم ناپلیون را در تسخیر امصار و بلدان روسیه اصغا نمود، در قوت بازوی ایمپراطور روس ندید که در يك زمان با دو دشمن نیرومند پنجه زند، لاجرم مکتوبی به سرگور اوزلی بارونت ایلچی انگریز نگاشت و او را به استحکام قواعد مصالحت برانگیخت.

سرگور اوزلی در پایه سریر سلطنت خواستار مصالحت گشت و میرزا شفیع صدر اعظم ایران با او موافقت نموده و ایلچی انگریز پیمان نهاد که شرایط مصالحت و خاتمه مدهانت و مهادنت بر آرزوی کارداران ایران خواهد رفت.

لاجرم میرزا ابو الحسن خان شیرازی رخصت یافته برنشست و چنانکه مذکور شد، سردار روس را دیدار کرد و شهریار تاجدار از چمن اوجان به شهر تبریز

سفر فرموده، مردم آن بلده را نواخت و نوازش فراوان کرد و به بذل سیم و زر خوشدل و خرسند ساخت و غره شهر رمضان مراجعت به طهران فرمود.

نایب السّ لطنه بعد از حرکت موکب شهریار فرزند ارشد اکبر خود شاهزاده محمد میرزا را که در فاتحه امر آثار پادشاهی از دیدارش آشکار بود، در آذربایجان

گذاشته قائم مقام را در حضرتش بازداشت و خود به درگاه پادشاه شتافت و مورد عطف و ملاطفت گشت. و از برای تجهیز لشکر، شاهنشاهی حملی گران از سیم و زر بداد و رخصت مراجعت حاصل نموده وارد تبریز شد.

و از آن سوی سردار روس با میرزا ابو الحسن خان کار بدین گونه کرد و صورت عهدنامه را نگارنده او بدین گونه نگار داد:

### **صورت عهدنامه ای که در میان دولت ایران و روس به صلاح و صوابدید میرزا ابو الحسن خان ایلچی، و سردار روسیه مرقوم شد**

اعلیحضرت ایمپراطور ممالک روسیه به القابه، و اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران به اوصافه، به ملاحظه کمال مهربانی و اشفاق دولتین علیتین که درباره اهالی و رعایای جانبین دارند، به دفع و رفع امور عداوت و دشمنی که برعکس رأی شوکت آرای ایشان است طالب، [و] استقرار مصالحه میمونه و دوستی جواریت سابقه موکده را [در بین الطرفین] راغب می باشند، به عالیجاه نیکولای ردیشجوف به القابه، اختیار کلی عطا شده و اعلیحضرت شاهنشاه ایران هم امیر الامراء العظام میرزا ابو الحسن خان به اوصافه را در این کار مختار بالکل نموده اند. حال در معسکر روسیه من محال گلستان. متعلقه به ولایات قراباغ، یعنی رودخانه زیوه ملاقات واقع و جمعیت نموده، بعد از ابراز و مبادله متمسک مأموریت و اختیار کلی خود به یکدیگر و ملاحظه و تحقیق امور متعلق به مصالحه مبارکه به نام نامی

پادشاهان عظام، قرار و به موجب اختیار نامه جات طرفین قیود و فصول و شروط مرقومه ذیل را الی ابد مقبول و مستصوب و استمرار می داریم.

فصل اول: بعد از این، امور جنگ و عداوت و دشمنی که تا به حال در بین دولتین علیتین روسیه و ایران بود موقوف و به موجب این عهدنامه الی ابد متروک و مراتب مصالحه اکیده در دوستی و وفاق شدید فیما بین

ایمپراطور و اعلیحضرت شاهنشاهی و وراثت و ولیعهدان عظام میانه دولتین علیتین فحام پایدار و مسلوک خواهد بود.

فصل دوم: چون پیشتر به موجب اظهار و گفتگوی طرفین قبول رضا در میان دولتین شده است که مراتب مصالحه در بنای اوسطاطوسکوه او - پریزندیم باشد یعنی [طرفین] در هر موضع و جائیکه الی قرارداد مصالحه الحال بوده است از آن قرار باقی و تمامی اولکاء ولایات خوانین نشین که تا حال در تحت تصرف و ضبط هر یک از دولتین بوده، کماکان در تحت ضبط و اختیار ایشان بماند. لهذا در بین دولتین علیتین روسیه و ایران بر حسب خط مرقومه ذیل سنور و سرحدات مستقر و تعیین گردیده:

از ابتدای اراضی آدینه بازار به خط درست از راه صحرای مغان تا [به] معبر یدی بلوک رود ارس، [و] از بالای کنار رود ارس تا اتصال و الحاق رودخانه کینک چای به پشت کوه مقری و از آنجا خط حدود سامان ولایات قراباغ و نخجوان و ایروان و نیز رسدی از سنور گنجه جمع و متصل گردیده، و بعد از آن حدود مزبور که به ولایات ایروان و گنجه و هم حدود قزاق و شمس الدین لو [و] تا مکان ایشک میدان مشخص و متصل می سازد و از ایشک میدان تا بالای سر کوههای طرف راست طرق و رودخانه های حمزه چمن و از سر کوههای پنبک الی گوشه محال شوره گل و از گوشه شوره گل از بالای کوه برف آلدگوز گذشته از سرحد محال شوره گل و میانه حدود قریه سدره به رودخانه آریه چای ملحق و متصل شده معلوم و مشخص می گردد و چون ولایات خان نشین طالش در هنگام عداوت و دشمنی دست بدست افتاده،

لهذا به جهت زیاده‌صدق و راستی، حدود ولایات طالش مزبور را از جانب انزلی و اردبیل، بعد از تصدیق این صلح نامه از پادشاهان عظام، معتمدان و مهندسان مأموره که به موجب قبول و وفاق یکدیگر و [به] معرفت سرداران جانبین جبال و رودخانه‌ها و دریاچه [ها] و امکانه و مزاع طرفین [را] تفصیلاً تحریر و

تمیز و تشخیص می‌سازند، آن [را] نیز معلوم و تعیین ساخته. آنچه در حال تحریری این صلح نامه درست در تحت تصرّف جانبین باشد معلوم نموده، و آن وقت خط حدود ولایات طالش نیز در بنای اوسطاطوسکوه اوپریز ندیم مستقر و معین ساخته، هر یک از طرفین آنچه در تصرّف دارد بر سر آن باقی خواهد ماند و هم چنین از سرحدات مزبوره فوق اگر چیزی از خط طرفین بیرون رفته باشد معتمدان و مهندسان مأموره طرفین هر یک طرف موافق اوسطاطوسکوه اوپریز ندیم رضا خواهد داد.

فصل سیم: اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران به جهت ثبوت دوستی و وفاقی که با اعلیحضرت ایمپراطور ممالک روسیه دارند با این صلح نامه [به عوض خود] و ولیعهدان عظام تخت شاهانه ایران، ولایات قراباغ و گنجه که الان مسمی به ایلی سابط پول و اولکاء خوانین نشین شکی و شیروان و قبه و دربند و باکویه و هرجا از ولایات طالش را [با خاکی که] که الان در تحت تصرّف دولت روسیه است و تمامی داغستان و گرجستان و محال شوره گل و آچوق باش و کورنه و منگریل و ابنخاز و تمامی الکاء و اراضی که در میانه قفقاز و سرحدات معینه الحالیه بود و نیز آنچه از اراضی و اهالی قفقازیه و الی کنار دریای خزر متصل است مخصوص و متعلق دولت ایمپریه روسیه می‌دانند.

فصل چهارم: اعلیحضرت ایمپراطور روسیه برای اظهار دوستی و اتحاد خود با اعلیحضرت شاهنشاه ایران و به جهت اثبات این معنی بنابر هم جواریت طالب و راغب است که در ممالک شاهانه ایران مراتب استقلال و اختیار پادشاهی را در بنای اکیده مشاهده و ملاحظه نمایند ، لهذا از خود و از عوض ولیعهدان عظام اقرار می‌نمایند که هر یک از

فرزندان عظام ایشان که به ولیعهدی دولت ایران تعیین می‌گردد، هرگاه محتاج به اعانت و امدادی از دولت علیّه روسیه باشند مضایقه نمایند تا از خارج نتواند کسی دخل و تصرف در مملکت ایران نماید و به امداد و اعانت دولت روس، دولت ایران محکم و مستقر گردد و اگر در سر امور

داخله مملکت فیما بین شاهزادگان مناقشتی رخ نماید، دولت علیّه روس را در آن میانه کاری نیست تا پادشاه وقت خواهش نماید.

فصل پنجم: کشتیهای دولت روسیه که بر روی دریای خزر برای معاملات تردد می نمایند، به دستور سابق مأذون خواهند بود که به سواحل و بنادر جانب ایران عازم و نزدیک شوند و زمان طوفان و شکست کشتی، از طرف ایران اعانت و یاری دوستانه نسبت به آنها شود و کشتیهای جانب ایران هم به دستور سابق مأذون خواهند بود که برای معامله روانه سواحل روسیه شده، به همین نحو در هنگام طوفان و شکست کشتی، از جانب روسیه اعانت و یاری دوستانه درباره ایشان معمول گردد. و در خصوص کشتیهای عسکریه جنگی روسیه، به طریقی که در زمان دوستی و یا در هر وقت کشتی های جنگی دولت روسیه با علم [و بیرق] در دریای خزر بوده اند، حال نیز محض دوستی اذن داده می شود که به دستور سابق معمول گردد و احدی از دولتهای دیگر سوای دولت روس کشتی جنگی نداشته باشند.

فصل ششم: تمامی اسرایی که در جنگ ها گرفتار یا آنکه از اهالی طرفین اسیر شده از گرجستان و هر مذهب دیگر باشند می باید الی وعده سه ماه هلالی بعد از تصدیق و خط گذاردن در این عهدنامه، از طرفین مرخص و رد گردیده، هر یک از جانبین خرج و مایحتاج به اسرای مزبوره داده به قراکلیسیا رسانند. و کلاء سرحدات طرفین به موجب نشر اعلامی که در خصوص فرستادن آنها به جای معین به یکدیگر می نمایند اسرای جانبین را بازیافت خواهند کرد و آنان که به سبب تقصیر یا به خواهش خود از مملکتین فرار نموده اند، و به آن کسانی که به رضا و رغبت خود اراده آمدن داشته باشند [اذن] داده شود که به وطن اصلی خود مراجعت کنند. و هر یک از هر قومی

چه از اسرا، چه فراری که نخواستند باشند کسی را به او کاری نیست و عفو تقصیرات از طرفین نسبت به فراریان داده خواهد شد.

فصل هفتم: علاوه از اظهار و اقرار مزبوره بالا، رأی اعلیحضرت امپراطور ممالک روسیه و اعلیحضرت شاهنشاه ایران قرار یافته که ایلچیان معتمد طرفین که هنگام لزوم مأمور و روانه دار السلطنه جانبین می شوند بر وفق لیاقت رتبه و امور کلیه، مرجوعه ایشان را برداشته و حاصل و پرداخت و مسجل نمایند.

و به دستور سابق وکلای که از دولتین به خصوص حمایت ارباب معاملات در بلاد مناسبه طرفین تعیین و تمکین گردیده زیاده از ده نفر عمده نخواهند داشت، ایشان به اعزاز شایسته مورد مراعات گردیده، به احوال ایشان به هیچ گونه زحمت نرسیده؛ بل زحمتی که به رعایای طرفین عاید گردد به موجب عرض و اظهار وکلای رعایای مزبور، رضائی به ستم دیدگان جانبین داده شود.

فصل هشتم: در باب آمدوشد قوافل و ارباب معاملات در میان ممالک دولتین علیتین، اذن داده می شود که هرکس از اهالی تجار به خصوص ثبوت اینکه درست رعایا و ارباب معاملات متعلق [به] دولت علیّه روسیه و یا تجار متعلقه دولت بهیه ایران می باشند، از دولت خود یا از سرحداران جانبین تذکره و [یا] کاغذ راه در دست داشته باشند، از طریق بحر و برّ به جانب ممالک این دو دولت بدون تشویش آیند و هرکس هر قدر خواهد متوقف گشته به امور تجارت و معامله اشتغال نمایند و زمان مراجعت آنها به اوطان خود از دولتین مانع ایشان نشوند، آنچه مال و تنخواه از امکنه ممالک روسیه به ولایات ایران و نیز از طرف ایران به ممالک روسیه برند، تنخواه به معرض بیع رسانیده و یا معاوضه به مال و اشیاء دیگر نمایند. اگر در میانه ارباب معاملات طرفین به خصوص طلب و غیره، شکوه و ادعائی باشد به موجب عادت مألوفه به نزد وکلای طرفین یا اگر وکیل نباشد به نزد حاکم آنجا رفته امور خود را عرض و اظهار سازند تا ایشان از روی صداقت مراتب ادعای آنها را تحقیق و معلوم کرده، خود یا به معرفت دیگران قطع و فصل کار را ساخته، نگذارند که تعرض و زحمتی به ارباب معاملات عاید و اصل شود و ارباب تجار



طرف ممالك روسيه كه وارد ممالك ايران مي شوند، مأذون خواهند بود كه اگر خواهند با اموال و تنخواه خودشان به جانب ممالك پادشاهانه ديگر كه دوست ايران باشند بروند، طرف دولت ايران بلامضايقه تذكرات راه به ايشان بدهند. و همچنين از طرف دولت عليّه روسيه نيز در ماده اهالي تجار دولت ايران كه از خاك ممالك روسيه به جانب ساير ممالك پادشاهان كه دوست روسيه باشند مي روند معمول خواهد شد. وقتي كه يكي از رعاياي دولت روسيه در زمان توقف و تجارت در ممالك ايران فوت شد و اموال و املاك او در ايران بماند چون مايعرف او از مال رعاياي متعلقه به دولت است؛ لهذا مي بايد اموال مفوت به موجب قبض الواصل شرعي رد و تسليم بازماندگان ورثه مفوت گردد و نيز اذن خواهند داد كه املاك مفوت را اقوام او بفروشند، چنانچه اين معني در ميان ممالك روسيه [و] نيز در ممالك پادشاهانه ديگر، دستور و عادت بوده و متعلق به هر دو دولت كه باشد مضايقه نمي نمايند.

فصل نهم: باج و گمرک اموال تجار طرف دولت روسيه كه به بنادر و بلاد ايران بياورند از يك تومان، مبلغ 500 دينار در يك بلده گرفته، از آنجا با اموال مذکور به هر ولايات ايران كه بروند چيزي مطالبه نگردهد و همچنين از اموالي كه از ممالك ايران بيرون بياورند آنقدر [گرفته] زياده به عنوان خرج و توجيه و تحميل و اختراعات چيزي از تجار روسيه باشر و شلتاق مطالبه نشود و به همين نحو در يك بلده باج و گمرک تجار ايران كه به بنادر بلاد ممالك روسيه مي برند يا بيرون بياورند به دستور گرفته اختلافي به هيچ وجه نداشته باشد.

فصل دهم: بعد از نقل اموال تجار به بنادر در کنار دريا و [يا] آوردن از راه خشكي به بلاد سرحدات طرفين اذن و اختيار به ارباب تجار و معاملات طرفين داده شده كه اموال و تنخواه خودشان را فروخته و اموال ديگر خريده يا معاوضه کرده، ديگر از امنای گمرک از مستأجرين طرفين اذن و دستوري نخواسته باشند؛ زيرا كه بر ذمه امنای گمرک و مستأجرين لازم آن است كه ملاحظه نمايند كه معطلی و تأخير در كار تجارت

ارباب معاملات وقوع نیابد. باج خزانه را از بايع يا از مبيع هر نحو در میانه

خودشان سازش می نمایند حاصل و بازیافت نمایند.

فصل یازدهم: [بعد] از تصدیق و خط گذاشتن در این شرط نامه [به] وکلای مختار دولتیین بلا تأخیر به اطراف جانبین اعلام و اخبار و امر اکید به خصوص بالمره ترك و قطع امور عداوت و دشمنی به هر جا ارسال خواهند کرد. این شروط نامه الحاله که بخصوص استدامت مصالحه دائمی طرفین مستقر و دو قطعاً مشروحه با ترجمان خط فارسی مرقوم و محرر و از وکلای مختار مأمورین دولتیین مزبور [تین] بالا تصدیق [با خط] و مهر مختوم گردیده و مبادله به یکدیگر شده است، می باید از طرف اعلیحضرت ایمپراطور روسیه و از جانب اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران به امضای خط شریف ایشان تصدیق گردد. چون این صلح نامه مشروحه مصدقه می باید از هر دو دولت پایدار به وکلای مختار برسد لهذا [از] دولتیین علیتین در مدت سه ماه هلالی وصول گردد.

و تحریر فی معسکر روسیه در رودخانه زیوه من محال گلستان متعلقه به ولایات قراباغ به تاریخ بیست و نهم ماه شوال سنه 1228 ه. و تاریخ دوازدهم ماه اکتبر [اکتبر] سنه 1813 م.

### صورت نوشته سردار روسیه نیکولای ردیشجوف سپارنی اکد

#### اشاره

چون میان وکلای دو دولت پایدار عهدنامه [ای] قرار یافته، بنابراین شد که بعد از اتمام مصالحه و دستخط گذاشتن برای استقرار دوستی و اتحاد، سفرا آمدو شد نمایند؛ لهذا ایلچی که از دولت علییه ایران برای مبارک باد به دولت بهیه روس می رود و مطالبی که از شاه خود مأمور است بر رأی حضرت ایمپراطور اعظم عرض و اظهار نماید، سردار دولت بهیه روس تعهد نمود که در مطالب ایران به قدر مقدور کوشش و سعی نماید.

به جهت اعتماد خط گذاشته مهر نمودیم، به تاریخ سیزدهم ماه اکتبر.

ص: 250

بالجمله میرزا ابو الحسن خان بعد از اتمام امر مصالحه عزیمت رکاب ظفر انتساب را نموده، از معسکر روسیه برآمد و در دار الخلافه شرفیاب رکاب مظفر شده، این هنگام سرگور اوزلی ایلچی انگریز که بنیان قواعد مصالحت میان دولت ایران و روس می نمود، مراجعت انگلستان را تصمیم عزم داد و برای انجام کار مصالحه از اراضی روسیه آهنگ عبور کرد. شهریارش اجازت داد و بعضی از کاسات و آلات ذهب خالص که ضیافت ملوک را لایق بود، او را عطا فرمود، و پادشاه انگریز را نیز مکتوبی از در حفاوت کرده او را سپرد و جواب نامه بانوی حرم پادشاه انگریز نیز از قبل خاتون سرای سلطنت نگار یافت.

بالجمله سرگور اوزلی نایب خود مستر موریه را در ایران گذاشته از راه تفلیس و پطرزبورغ رهسپار گشت و میرزا ابو الحسن خان شیرازی از قبل شهریار تاجدار مأمور به سفارت روس گشته، از طهران بیرون شد. 2000 تومان نقد، کارداران حضرت تسلیم او نمودند و نیز خط دادند که اگر حاجت افتد 40000 تومان از تجار گیلان اخذ نماید. و به صوابدید ایلچی انگریز کار مصالحت را چنان به پای برد که روسیان دست از اراضی ایران که در مدت منازعت مداخلت کرده اند بازدارند.

## عصیان خوانین خراسان

و هم در این سال بزرگان خراسان اعلام کلمه عصیان کردند؛ زیرا که شاهزاده محمد ولی میرزا که در آن ناحیت والی ولایت و راعی رعیت بود به فتوای جوانی و شریعت کامرانی و تکبر و تنمر ملکزادگی چون از بزرگان خراسان تفرس عصیانی می فرمود، در خاطرش حملی گران می افکند و در خشم می رفت و آغاز خشونت و غلظت می کرد، و ایشان را به دشنام برمی شمرد و به سخنان زشت اسلاف و اخلاف آن جماعت را یاد می کرد. سالها می رفت که صنادید آن اراضی خاطر رنجیده داشتند و کشف کدورت ضمیر نمی توانستند کرد، تا این هنگام که قصه شیخون روسیه در

اصلا ندوز و طغیان کاشغری گوشزد مردمان شد.

اسحق خان سردار قرائی و دیگر بزرگان خراسان

در بیابان گرگان انجمنی به شورای افکنندگان و سخن بر آن نهادند که شاهزاده محمد ولی میرزا را گرفته بازدارند و ممالک خراسان را در میان خویش بخش کنند. و چون در عرض راه قوت آن نیافتند که کار بر مراد کنند هر یک به بهانه دیگر از رکاب شاهزاده رخصت انصراف یافتند؛ و اسحق خان قرائی نیز از منزل بابا قدرت اجازت یافته به تربت حیدریه شتافت. آن گاه بزرگان خراسان متفق الکلمه شده روز چهارشنبه بیست و هفتم شعبان لوای مخالفت برافراختند و در مراتع چناران رمة شاهزاده را عرضه نهب و غارت ساخته، طریق مشهد مقدس برگرفتند و در حوالی آن بلده به ترکتازی دست گشودند.

شاهزاده چنان پنداشت که اسحق خان را از طغیان ایشان خبری نیست، فی الحال کس به نزدیک او فرستاده، او را برای دفع این فتنه طلب داشت. اسحق خان که مصدر آن داهیه بود با لشکر خود طریق مشهد گرفت و روز یکشنبه یازدهم رمضان که روز ورود او به مشهد بود و شاهزاده یک باره از حیلت او غرّ و غافل بود، بفرمود تا محمد خان قاجار نایب خراسان به اتفاق میرزا رضا قلی نوائی وزیر خراسان به استقبال بیرون شد.

اسحق خان چون ایشان را دیدار کرد هردو تن را گرفته بازداشت و به شاهزاده پیام داد که من از خشونت طبع و درشتی خوی شما ایمن نیستم، اگر خواهی من به درون شهر شوم و بزرگان خراسان را دفع دهم، بست و گشود ابواب بلد و حفظ و حراست برج و باره شهر باید در تحت فرمان من باشد. شاهزاده ناچار بدین سخن رضا داد و اسحق خان تفنگچیان قرائی را به برج و باره شهر فرستاده، خود به درون آمد و در چهارباغ فرود شد و شاهزاده را دست حکمرانی از کار بازماند.

آن گاه اسحق خان پیام داد تا رضا قلی خان کرد زعفرانلو و نجفقلی خان شادلو حاکم برونجرد و بیگلر خان چاپشلو حاکم درجز و سعادت قلی خان بغایرلو حاکم جهان ارغیان به شهر درآمدند و مجلس مشاورت ساز داده، میرزا هدایت الله پسر میرزا مهدی شهید - ثالث را نیز حاضر کردند و سخن

در انداختند. میرزا هدایت الله که در نهان با اسحق خان همداستان بود خوانین خراسان را خطاب فرمود که مخالفت با سلاطین نامدار خاصه با فتحعلی شاه قاجار که در هر کشوری پسری فرمانگزار دارد کاری به نهایت دشوار است، اکنون که شما در این بحر منظمم در افتاده اید زمام کار را به دست يك تن باز دهید و به فرمان يك تن گردن نهید، باشد که روزی چند بپائید و اگر نه فرداست که از هر سوی لشکرها جنبش کند و خاک این اراضی به باد رود.

خوانین خراسان متفق الکلمه گفتند امروز اسحق خان درجه شیخوخت دارد و ما را به جای پدر تواند بود، از صواب و صلاح او بیرون نخواهیم شد. میرزا هدایت الله گفت کار به کردار است نه به گفتار، اگر این سخن از در صدق است در نزد اسحق خان نشستن و عقد مؤاخات بستن رأی نیست، هم اکنون برخیزید و در پیشگاه او ایستاده شوید. خوانین خراسان از این سخن برآشفتنند و گفتند ما را حشمت و حسب و شرافت نسب از اسحق خان افزون است، خادم او نخواهیم شد. و از جای جنبش کرده دامن برافشانند و از مجلس به در شده هم در زمان از شهر بیرون تاختند. اسحق خان چون تقدیر را با تدبیر خویش راست نیافت از کرده پشیمان و چاره کار را به اطاعت شاهزاده دانسته به قدم ضراعت به حضرت او شتافت و زمین ببوسید و سرشک ندامت ببارید. و روز عید فطر شاهزاده را بر وساده فرمانگزاری جای داد و میرزا شمس الدین تفرشی را که امین خویش می دانست برای ارتفاع گناه از خود به درگاه پادشاه فرستاد.

بالجمله خبر مخالفت خوانین خراسان با شاهزاده، نوزدهم رمضان در اوجان معروض افتاد و شهریار تاجدار پنجشنبه دوازدهم شوال از چمن اوجان کوچ داده در قزوین میرزا شمس الدین برسید و خبر تمکن شاهزاده را بر مسند ایالت برسانید.

در روز یکشنبه نهم ذیحجه موبک پادشاهی وارد طهران گشت و میرزا شمس الدین را روز ورود طهران در عرض راه عارضه [ای] افتاد و هنگام احتضار میرزا شفیع صدر اعظم را بر سر او عبور رفت و او موثیق خوانین خراسان و اتفاق ایشان را با اسحق خان در طغیان و عصیان به شرح برشمرد و بمرد.

اما خوانین خراسان از آن موافقت که در مخالفت شاهزاده کرده بودند به نهایت هراسناک بودند، لاجرم فرمانگزار خوارزم را به سوی خویش دعوت کردند که روز رزم ایشان را پشتوان باشد.

این هنگام محمد رحیم خان پسر عوض ایناق بن محمد امین بن ایناق حکومت خیوق(1) و خوارزم را داشت که بعد از برادرش التزر خان رایت فرماندهی افراشته بود، چون دعوت خراسانیان بشنید طعمع و طلب خاطر، او را جنبش داد و با لشکر خود در قلب شتا از خوارزم راه خراسان برگرفت، چون به ارض دره جز رسید او را خوانین خراسان

بتاخت و تاراج نواحی خراسان رغبت همی دادند.

محمد رحیم خان و خامت پایان کار و مخالفت شهریار ایران را بیندیشید و ولایت دره جز را منسوب داشت و از همانجا عنان مراجعت فرو گذاشت و چون به خیوق رسید، عریضه [ای] به حضرت شهریار نگار داده به مصحوب ملک علی نامی روانه فرموده و اغوای خوانین خراسان را در تحریک خود باز نمود. کارداران حضرت پاسخ او را نگاشته و لختی از بیم و امید سخن رانده فرستاده او را رخصت انصراف دادند.

و هم در این وقت حسینقلی خان پسر اسحق خان قرائی که یک چند مدّت وزارت خراسان داشت، حاضر درگاه شد و در سرای میرزا شفیع صدر اعظم درآمد، تارفع گناه از پدر کند و [با] سپاه به دفع خوانین خراسان برود، و در آن وقت که فصل زمستان بود مأمور به توقف طهران شد و امیر حسن خان عرب حاکم طبس که از در صدق طریق طاعت می سپرد، علینقی خان پسر خویش را با پیشکشی لایق گسیل درگاه پادشاه ساخت تا صدق عقیدت خود را آشکار داشت.

ص: 254

و هم در این سال برحسب فرمان حاجی محمد حسین خان امین الدوله اصفهانی، نظام الدوله لقب یافت و مأمور به نظم فارس و عراق گردید و فرزندش عبد الله خان که بیگلربیگی اصفهان بود حاضر حضرت شده ملقب به امین الدوله گشت و استیفای ممالک محروسه بدو تفویض یافت.

و هم در این سال امیر حیدر توره فرمانگزار ماوراء النهر، علیرضا نامی را رسول فرموده عریضه [ای] به حضرت پادشاه ایران نگاشته بود، بعد از ورود به طهران عریضه ملک ماوراء النهر را برسانید و قابی با سرپوش که از سنگ یشب به یواقیت و لعل، مرصع کرده بودند، پیش داشت و رخصت یافته از طریق بغداد راه روم برگرفت تا از سلطان روم که او را خلیفه الخلفا می دانند استفتا کنند که در طریق سنت و جماعت اسیر گرفتن مردم شیعی مذهب و بیع و شری برایشان جایز باشد یا روا نیست.

و هم در این سال از والی اراضی یمن دو تن عرب طلیق اللسان به رسالت برسید و از جور سعود فرمانگزار ممالک نجد شکایت به درگاه پادشاه آورد.

### **فرستادن سعود رسول و پیشکش به درگاه پادشاه**

و هم در این سال سعود نیز چند تن عرب به رسالت فرستاد و یک قطعه زمرد صافی که به مقدار ترنجی بود پیشکش ساخت و خواستار شد که حجاج عجم از راه اراضی نجد طریق مکه معظمه سپرند.

و حکمران بحرین، شیخعلی نامی را با چند رشته مروارید و بعضی اشیاء نفیسه از هندوستان به حضرت فرستاد و پناهنده دولت ایران گشت؛ زیرا که اعراب عتوبی ساکن جزایر فارس پس از انقضای مدّت نادر شاه، بر ولایت بحرین دست یافتند و از تبعه ایشان قبیله جواسم که در جزیره قشم جای دارند بسیار وقت به سرقت کشتیهای ایران و هندوستان دست گشودند. بعد از اتفاق دولت روم و انگریز مقرر شد که کارداران دولتین در قلع و قمع حاکم بحرین و طایفه جواسم متحد باشند، لاجرم حاکم بحرین دفع این داهیه را، دست توسّل به دامان کارداران ایران زد و حکم رفت تا معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب منشی الممالک به صوابدید کارپردازان مملکت جواب مکاتیب سفیران را نگار داده، طریق مراجعت گرفتند.

و هم در این سال میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله اگرچه سالی 20000 تومان و بر زیادت از منال دیوانی مقرر داشت، چون از کثرت کرم و شدت حیا هیچ سائل را محروم نتوانست دید و رعایت درویشان و مساکین را بر خویش واجب می داشت معادل 30000 تومان مدیون گشت. شاهنشاه قلدردان حق شناس بفرمود تا از خزانه خاص معادل 30000 تومان زر مسکوک خادمان حرمسرای حمل کرده تسلیم معتمد الدوله نمودند تا دیون خویش را بگذاشت.

آن گاه شهریار تاجدار سفر قم و کاشان فرموده و حکم داد تا در قریه فین که از نواحی کاشان است بیان عمارتی دلکش کردند و روز یکشنبه هفتم ربیع الاول سنه 1229 هـ. / 28 فوریه 1814 م. مراجعت به طهران فرمود و نایب السلاطنه عباس میرزا از تبریز به حضرت شتافت و تقبیل سده سلطنت دریافت.

این هنگام شهریار جهاندار برای دفع فتنه خراسان فرمان داد که اسمعیل خان دامغانی با هردو برادرش ذوالفقار خان و مطلب خان با لشکرهای ساخته و نظام سمنانی و امان الله خان افشار سرتیپ پیاده بختیاری با سواره خواجه وند و عبد الملکی روز دوازدهم ربیع الاول به طرف خراسان رهسپار شوند و حسین قلی خان پسر اسحق خان قرانی را نیز رخصت مراجعت فرمود.

### وقایع سال 1229 هـ / 1814 م. و تنبیه خوانین خراسان

#### اشاره

روز دوشنبه هشتم ربیع الاول در سنه 1229 هجری 4 ساعت و 5 دقیقه از روز گذشته خورشید به حمل شد. شاهنشاه ایران فتحعلی شاه چون بساط نوروزی فرو گذاشت فرمان داد تا لشکرهای رزمجوی از ممالک محروسه حاضر حضرت شوند تا به اراضی فیروزکوه سفر کند و کارداران درگاه به کار خراسان نگران باشند.

اما اسمعیل خان دامغانی چنانکه به شرح رفت به اتفاق سرداران سپاه، راه خراسان



برگرفت و در شهر مشهد روزی چند پائید، آن گاه پنجمین هفدهم ربیع الآخر لشکر خود را ساخته کرده از آن بلده بیرون تاخت، و از آن سوی رضاقلی خان زعفرانلو و نجفقلی خان شادلو و بیگلر خان چاپشلو و سعادتقلی خان بغایرلو با مردم خود پذیره جنگ شدند و شب شنبه نوزدهم ربیع الآخر به لشکرگاه اسمعیل خان شبیخون آوردند، رزمی در میانه برفت و از مردم خراسان بسیار کس خسته و کشته گشت. بامداد از هر دو رویه صف راست کردند، از سوی خراسانیان 20000 مرد رده بست و از جانب اسمعیل خان 5000 کس بر زیادت نبود.

بالجمله جنگ در انداختند رضاقلی خان و بیگلر خان جلادت کرده، اسب بر جهانند و با لشکر خود به صف امان الله خان افشار حمله بردند و آغاز کشتش و کوشش نمودند.

سواره خواجه وند و عبد الملکی و پیادگان بختیاری چون شیران نخجیر یافته برایشان تاختن بردند. بانگ داروگیر برخاست و خاک با خون آمیخته شد. در پایان کار خراسانیان پشت دادند و طریق هزیمت گرفتند و مردم عراق تا نواحی خبوشان از قفای ایشان برفتند و مرد و مرکب گرفتند. روز دیگر اسمعیل خان دامغانی به جانب مشهد مقدس بازشتافت و صورت این حال در عشر اول جمادی الاولی در حضرت شهریار مکشوف افتاد.

اما از این سوی چون لشکرها در دار الخلافه طهران انجمن شدند، شهریار تاجدار شنبه یازدهم ربیع الثانی از شهر بیرون شده، در قصر قاجار خیمه زد و امیر محمد قاسم خان قوانلوی قاجار و یوسف خان گرجی سپهدار عراق را و فرج الله خان آدخلوی افشار نسقچی باشی را و حسن خان سردار قاجار قزوینی را با لشکری در خور و توپخانه لایق به منقلای (1) اردو روانه اراضی بسطام و چمن کالپوش داشت و خود با لشکری بیرون حساب کوچ داده در چمن فیروزکوه نزول کرد. این هنگام خبر طغیان محمد زمان خان عز الدین لوی قاجار رسید.

### طغیان محمد زمان خان عز الدین لوی قاجار

همانا محمد زمان خان يك چند از زمان مورد عطوفت شاه شهید آقا محمد شاه بود و پس از او

ص: 257

---

1- (1). لغتی است ترکی بمعنی مقدمه جیش و پیشرو سپاه.

شهریار نامور فتحعلی شاه او را به حکومت بسطام و کبودجامه خرسند می داشت، و بعد از خمود فتنه خواجه کاشغری به ایالت استرآباد و قبایل ترکمانان سربلند گشت. با اینکه مهدی خان بالارستاقی به میرزا شفیع صدر اعظم دعوی داری محمد زمان خان را انهی داشت، شهریار تاجدار در شریعت عدالت روا ندید که بی ظهور عصیانی او را از مکان خود ساقط سازد تا این هنگام سر به طغیان برآورد.

نخستین بعضی از بزرگان قاجار را که با کارداران دولت یار می دانست به دست ترکمانان مأخوذ داشت و با خوانین خراسان به دستیاری مکاتب، عقود مصادقت و مصافحات محکم نمود و امیر خان برادرش را به قلعه ماران فرستاد، آن گاه 30000 کس از ترکمانان یموت و کوکلان را با خود هم دست و هم داستان ساخته رایت مخالفت برافراخت و آهنگ مقاتلت و تسخیر مملکت نمود.

هم در این هنگام یک تن از جواسیس او در لشکرگاه گرفتار شد، شهریار تاجدار او را به جان امان داده و منشوری چند نگار داده او را سپرد که در نهان به بزرگان و علما و کارفرمایان استرآباد برساند، بدین شرح که:

محمد زمان خان را که دیوی دیوانه و از خرد بیگانه است اگر مأخوذ

داشتید و دست بسته به حضرت فرستادید مورد عطف و ملاطفت خواهید بود و اگر نه روزی چند برنگذرد که مردان آن دیار عرضه دمار خواهند گشت و زنان و صبیان به سبی و اسر خواهند رفت.

جاسوس راه برگرفت. و پادشاه از چمن فیروزکوه کوچ داده در علی بلاغ [چشمه علی] دامغان فرود شد.

اما از آن سوی جاسوس در ظاهر شهر استرآباد مناشیر پادشاه را در میان عدلی از علف نهاده بر پشت بست و به شهر دررفت، در خانه آقا محسن شیخ الاسلام درآمد و مثال شاه را بدو داد. و شیخ الاسلام شب هنگام سادات و بزرگان شهر را در سرای خود انجمن کرده، بیم و امیدی که در منشور بود باز نمود. و آن جماعت اطاعت پادشاه را واجب شمرده دفع محمد زمان خان را هم داستان شدند و بامداد غوغا برداشته، گرد سرای او را فروگرفتند.

مسموع افتاد که محمد زمان خان این هنگام آهنگ حمام داشت.

چون طغیان اهل شهر و مکنون خاطر ایشان را بدانست چنان آشفته شد که برون کردن جامه را فراموش کرد و با سلب و دستار و کلاه به آب گرم گرمابه دررفت.

بالجمله محمد زمان خان و مردم او يك شب تا بامداد رزم دادند و خويشتن داری کردند. در پایان کار، 3 تن از بزرگان ترکمانان مقتول گشت و از بزرگان يموت آقا محمد حسين يخشی قوچاق و آدینه حسن خان تاتار و جعفر بای و نوروز خواجه و قوچاق صوفی القی و طغان نیاز خان یخمر و پسر عم قربان قلیچ و يك تن از خويشان ولی کافر دوجی گرفتار شدند.

و از این سوی خلیل آقای سپانلوی قاجار با گلوله تفنگ محمد زمان خان مقتول شد بالجمله اهالی استرآباد محمد زمان خان را نیز گرفته به زندان خانه بازداشتند و صورت حال را در حضرت شهریار باز نمودند. شاهنشاه ایران، میرزا یوسف اشرفی نایب مستوفی الممالک را به ضبط اموال او مأمور ساخت و میرزا محمد خان عرب بسطام یوزباشی غلامان را حکم داد تا محمد زمان خان و هواخواهان او را مغلولاً حاضر حضرت کند.

و اردوی پادشاهی در حرکت آمده شنبه ششم رجب چمن نمکه دامغان لشکرگاه شد و امیر خان برادر محمد زمان خان نیز در قلعه ماران به دست لطفعلی خان کتول گرفتار گشت.

مع القصه هردو برادر در چمن نمکه در پیشگاه پادشاه به موقف عتاب و عقاب ایستاده شدند، پس لختی به چوب و تازیانه عذاب دیدند، آن گاه مردم مسخره شان چون عروسان به سرخاب و خط و خال حلی و حللی کرده واژونه بر خری ریش (1) و پست برنشانند و در لشکرگاه عبور دادند. آنگاه فرمان رفت تا هردو تن را از دیدگان نابینا ساختند و محمد حسين آقای قاجار شامبیاتی و علیمردان و ملک عبد الحسين و مرتضی قلی استرآبادی که در این عصیان با او همداستان بودند، حکم رفت تا جسد ایشان را بند از بند مقطوع داشتند.

ص: 259

همانا نواب فتحعلی خان قاجار چنانکه مرقوم افتاد فضلعلی بیگ شامیاتی را که جدّ این محمّد حسین آقا بود به جرم جنایت مقتول ساخت و پسر فضلعلی بیگ را نیز به کیفر گناه محمّد حسن شاه تباه کرد و محمّد تقی بیگ فرزند او را شاه شهید آقا محمّد شاه بکشت. و با فتحعلی شاه که آن وقت ولیعهد دولت بود فرمود که اینک پسر محمّد تقی - بیگ که محمّد حسین آقا نام دارد و کودکی است، دانسته باش که چون با تو کسی از کین کمر بندد وی در رکاب او خواهد بود و به دست تو گرفتار خواهد گشت، او را زنده مگذار که قسمت تو است.

مع القصّه محمّد حسین آقا را چندان دل قوی بود که تمامت بدن او را بند از بند از هم باز کردند و او تا پایان کار آه نکرد و هیچ سخن نگفت جز اینکه هنگام قطع مفاصل او جلادّ خیو بر روی او افکند با جلادّ برآسفت و او را برشمرد و گفت تو را حکم دادند که اعضای مرا از هم باز کنی نه اینکه حشمت مرا نگاه نداری.

بالجمله 200 تن از ترکمانان نیز در نواحی استرآباد دستگیر شدند و مدّت طلوع و غروب محمّد زمان خان 13 روز برآمد. آنگاه شهریار ایالت استرآباد را نیز به شاهزاده محمّد قلی میرزا ملک آرای مازندران بازگذاشت و اردوی پادشاه در حرکت آمده نوزدهم شهر رجب اراضی ارباع میدان جوق را مضرب خیام داشت.

اما از طرف خراسان، ابراهیم خان هزاره چون مخالفت خوانین را با شاهزاده محمّد ولی میرزا معاینه کرد در قریه ابدال آباد جام جای کرده، با حاجی فیروز الدّین - میرزای والی هرات ابواب مصافات بازداشت و او را به تسخیر قلعه غوریان برانگیخت، و حاجی فیروز پسر خود ملک قاسم میرزا را با لشکری لایق مأمور به تسخیر غوریان

نمود، و حاجی آقا خان هراتی وزیر خود را ملازم خدمت او ساخت. و ملک قاسم میرزا بر سر غوریان آمده؛ محمّد خان پسر اسحق خان قرائی را که حارس قلعه بود به محاصره انداخت.

### **لشکر کشیدن کامران میرزا به طرف خراسان**

اما از آن جانب دیگر چون محمّد خان و اسحق خان پدرش عریضه به نزدیک

کامران میرزا فرمانگزار قندهار نگاشته بودند و بر ظهر قرآن مجید خاتم نهاده و پیمان نهاده بودند، که اگر با سپاه خویش آهنگ خراسان کند، بی کلفت آن ممالک را به وی سپارند.

کامران میرزا نیز به سخن ایشان فریفته شده با لشکری جرّار از قندهار بیرون شد، و نخستین عبور او بر هرات افتاد.

حاجی فیروز چون جنبش کامران را بدانست از کرده پشیمان شد و ملک قاسم میرزا را از غوریان بازخواند و چون نیروی جنگ کامران را نداشت، مکتوبی به اسمعیل خان سردار دامغانی کرد. بدین شرح که:

اگر به سوی هرات کوچ دهی و دفع کامران کنی هم در زمان 50000 تومان زر مسکوک به حضرت شهریار ایران پیشکش دارم و همه ساله منال دیوانی هرات را بگزارم و نام پادشاه را زینت سکه و خطبه دانم.

لاجرم اسمعیل خان برادران خود ذو الفقار خان و مطلب خان را با لشکری که حاضر داشت کوچ داده، تا پل نقره 3 فرسنگی هرات قطع مسافت کرد و بنه و آغروق را در آنجا گذاشته یک منزل بدان سوی هرات برفت و در پل مالان فرود شد. کامران چون آهنگ اسمعیل خان را بدانست، رواندید که با کارداران ایران خصمی افکند، مکتوبی از در معذرت نگار داده به مصحوب نصیر خان هزاره به نزدیک اسمعیل خان فرستاد، از خصمی با شاهنشاه ایران براءت جست و از 3 منزلی هرات مراجعت به قندهار نمود. و حاجی فیروز شادخاطر شده، اسمعیل خان و برادران او را به هرات درآورده [و] بدانچه پیمان نهاده بود وفا کرد. اسمعیل خان در نیمه رجب به مشهد مقدس مراجعت نمود و مژده فتح هرات در عشر اول شعبان در چمن میدان جوق معروض درگاه پادشاه افتاد.

این هنگام شهریار تاجدار شاهزاده محمد ولی میرزا را در چمن میدان جوق طلب داشت و شاهزاده حسنعلی میرزای حاکم طهران را نیز حاضر فرمود و در خاطر داشت که برای رفع وحشت خوانین خراسان محمد ولی میرزا را مأمور به حکومت طهران فرماید و حسنعلی میرزا را به خراسان گسیل سازد و دانایان درگاه

هرکس رائی زد، در پایان امر سخن بر آن مقرر شد که دیگر باره محمد ولی میرزا به حکومت خراسان باز شد و میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله برای استمالت خوانین خراسان ملازم خدمت او گشت و شاهزاده حسنعلی میرزا به حکومت طهران و بسطام باز شد و فرمانگزاری بلده یزد نیز با او مفوض گشت.

از پس این وقایع چون ترکمان یموت و کوکلان گاهی با خواجه کاشغری سر به طغیان برآوردند و زمانی با محمد زمان خان طریق عصیان سپردند و بر حسب فرمان الله یار خان قاجار دولو ایشیک آقاسی و حاجی رضاقلی خان دولوی قاجار و عیسی خان دامغانی غلام پیشخدمت باشی مأمور به تدمیر ترکمانان گشتند و محمد قاسم خان قوانلو و یوسف خان سپهدار و فرج الله خان افشار نیز از چمن کالپوش جنبش نمودند. اما چون ترکمانان از کردار خود ایمن نبودند احوال و اطفال و زنان و فرزندان خود را کوچ داده، در اقصای دشت راندند.

چون قطع آن مسافت بعید برای عدم علف و آذوقه محال می نمود، ناچار سرداران سپاه ساز مراجعت کردند و شاهنشاه ایران در بیست و ششم شعبان از چمن میدان جوق کوچ داده از راه علی بلاغ دامغان و فیروزکوه و لاریجان در عشر آخر شهر رمضان وارد طهران گشت و از بهر 4 تن شاهزادگان مجلس سور و عرس برآراست و دختر شاهزاده حسینقلی خان را که برادرزاده شاهنشاه بود به فرزند خود شاهزاده محمد رضا میرزا عقد بست و دو تن از دختران محمد خان قاجار ایلخانی را یکی به شاهزاده امام ویردی میرزای ایلخانی و آن دیگر را به شاهزاده محمود سپرد و دختر مهر علی خان بنی عم شهریار بهره شاهزاده حیدرقلی میرزا افتاد.

### آمدن هنری ایسی به سفارت

از پس این سور و سرور از قبل دولت انگلیس مردی که هنری ایسی نام داشت از راه اسلامبول به سفارت رسید از بهر آنکه دو فصل از فصول عهدنامه [ای] که سر -

گوراوزلی بارونت در سنه 1226 ه. با دولت ایران عقد کرده بود تغییر دهد.

یکی آنکه نام ولیعهد در عهدنامه معین نشود، دیگر آنکه هر سال معادل 200000 تومان که بر ذمت دولت انگلیس بود که تسلیم کارداران ایران کند، به شرط باشد و شرط این است که چون جنگ روسیان با ایران به صلاح پیوسته، پادشاه ایران طلب این زر از انگلیس نکند و از این پس نیز، اگر ایرانیان به جنگ روسیان مبادرت کنند هم مطالبت این زر نخواهند کرد و اگر روسیان اقدام جنگ ایران کنند دولت انگلیس همه ساله 200000 تومان تسلیم کند؛ و سفرای انگلیس در میانه نگران باشند تا اگر سرحدداران طرفین از حدود خویش قدم پیش نهند معاینه کنند و صورت عهدنامه سرگور اوزلی بارونت چون در این وقت کمال یافت در اینجا نگارش رفت.

### صورت عهدنامه ای که در میان دولتین ایران و انگلیس برنگار شده

الحمد لله الكافي الوافي. اما بعد، این خجسته اوراق دسته گلی است که از گلزار بی خار وفاق رسته و به دست اتفاق وکلاء حضرتین سنیتین بهیتین به رسم عهدنامه مفصل برطبق ما صدق و خلود پیوسته می گردد.

چون قبل از اینکه عالیجاه زبده السفراء سرهرفرد جنس بارونت از جانب دولت بهیه انگریز به جهت تمهید مقدمات يك جهتی دولتین علیتین وارد دربار سپهر اقتدار شهریاری شده بود، عهدنامه مجملی فیما بین وکلاء دولت علیه ایران جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم به القایه و حاجی محمد حسین خان مستوفی الممالک دیوان معظم به اوصافه با مشار الیه که وکیل و سفیر دولت بهیه انگریز بود به شروط چند که تبیین آن به عهدنامه مفصل رجوع شده مرقوم گردیده بود و عهدنامه مزبوره علی شرایطها به تصدیق و امضای دولت انگلتره مصدق و ممضی آمده، بعد که عالیجاه سرگور اوزلی بارونت به القابه ایلچی بزرگ دولت مزبوره برای اتمام عهود

و انجام مقصود حضرتین شرفیاب التزام درگاه خلائق پناه پادشاهی

گردید، از جانب فرخنده دولت وکیل و کفیل در باب يك جهتی بود و وکلای این همایون حضرت قاهره به صلاح و صوابدید مشار الیه عهدنامه مفصله مشتمله بر عهود و شروط معینه مرقوم و مشروح ساخته. بعد از آنکه عهدنامه يك جهتی و اتحاد منظور دولت بهیة انگلتره گردیده، چند فصل از آن را با تغییرات چند به مقتضای مراسم يك جهتی و اتحاد دولتین علیتین انساب دانسته، عالیجاه هنری الس را روانه و در طی نامه دوستانه خواهشمند تغییرات مزبوره گردیده. لهذا جناب صدر معزی الیه و نایب الوزاره میرزا بزرگ قائم مقام و معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب منشی الممالك و وکلاء دولت علیة ایران با عالیجاه مستر موریه به القابه ایلچی جدید دولت بهیة انگلتره و عالیجاه مشار الیه شروع در تفصیل شروط و عهود کرده مقاصد معاهده میمونه از قراری است که بعد از تغییرات مزبوره در فصول 11 گانه لاحقه شرح داده خواهد شد و امور متعلقه به تجارات و معاملات مملکتین از قراری است که در عهدنامه تجارتانه جداگانه لاحقه شرح داده خواهد شد.

فصل اول: اولیای دولت علیة ایران بر خود لازم داشتند که از تاریخ این عهدنامه فیروز، هر عهد و شرطی که به هر يك از دولتهای فرنگ که با دولت بهیة انگلتره در حالت نزاع و دشمنی باشد بسته اند، باطل و ساقط دانند. و لشکر سایر [طوایف] فرنگیان را از حدود متعلقه به خاک ایران راه عبور به سمت هندوستان و طرف بنادر هند ندهند. و احدی از این طوایف را که قصد هندوستان و دشمنی با دولت بهیة انگلتره است نگذارند که داخل مملکت ایران شود و اگر طوایف مزبوره خواهند که از راه خوارزم یا تاتارستان و بخارا و سمرقند و غیره عبور به مملکت هند نمایند، شاهنشاه ایران حتی المقدور پادشاهان و والیان و اعیان آن ممالك را مانع شوند و از راه دادن طوایف مزبوره بازدارند،



خواه از راه تخویف و تهدید [و] خواه از روی رفق و مدارا.

فصل دوم: چون این عهد [نامه] خجسته که در میان دو دولت ابد مدت

به دست دوستی و صدق بسته آمد امید چنان است که بخواست خدای یگانه از هرگونه تغییر و تبدیل مصون و روزبه روز ملزومات و مقتضیات يك جهتی و یگانگی در میانه افزون [گردد] و پیوند موافقت و مواحدت [و مؤالفت] میان این دو پادشاه جمجاه فلك دستگاه و ولیعهد و فرزندان و احفاد امجاد ایشان و وزراء و امراء و ولات و حکام ولایات و سرحدات مملکتین ابد الابد برقرار و استوار باشد. پادشاه والجاه انگریز قرارداد می نماید که [اگر] بر سر امور داخله [مملکت] ایران فیما بین شاهزادگان یا امرا و سردارها مناقشتی روی دهد دولت بهیئه انگریز را در آن میان کاری نیست، تا شاه وقت خواهش نماید و احیانا اگر احدی از مشار الیهم ولایتی و جائی از خاک متعلقه [به] ایران را به آن دولت بهیئه بدهند که به ازاء آن کومک و اعانتی نمایند. هرگز اولیای دولت بهیئه انگریز به این امر اقدام نکرده، پیرامون آن نگردند و دخل و تصرف در خاک متعلقه به دولت ایران نخواهند کرد.

فصل سیم: مقصود کلی از این عهدنامه آن است که دو دولت قوی - شوکت از جانبین امداد و کومک به یکدیگر نمایند، به شرطی که دشمنان در نزاع و جدال سبقت نمایند و منظور این است که از امداد جانبین به یکدیگر هر دو دولت قوی و مستحکم گردند. این عهدنامه محض از برای رفع [تقدم و] سبقت نمودن دشمنان در نزاع و جدال استقرار پذیرفته است و مراد از سبقت تجاوز نمودن از خاک متعلقه به خود و قصد ملک خارج از خود نمودن است. و خاک متعلقه به هریک از دولتین ایران و روس از قراری است که به اطلاع وکلاء دولتین ایران و انگلتره و دولت روس بعد از این معین و مشخص گردد.

فصل چهارم: چون در يك فصل از فصول عهدنامه مجمله که فیما بین دولتین علیتین بسته شده، قرارداد چنین است: که اگر طایفه [ای] از طوایف فرنگیان به ممالک

ایران به عزم دشمنی بیایند و دولت علیّه ایران از دولت بهیّه انگلیس خواهش امداد نمایند، فرمانفرمای هند از جانب دولت بهیّه انگلیس خواهش مزبور را به عمل آورند و لشکر به قدر خواهش و سردار و [و اسباب] و اساس جنگ از سمت هندوستان به ایران بفرستند و اگر فرستادن لشکر امکان نداشته باشد به عوض آن، از جانب دولت بهیّه انگلیس مبلغی وجه نقد که قدر آن در عهدنامه مفصله که من بعد فیما بین دولتین قویّترین بسته می شود معین خواهد شد. الحال مقرّر است که مبلغ و مقدار آن 200000 تومان سالیانه باشد و اگر دولت علیّه ایران قصد ملکی خارج از خاک خود نموده، در نزاع و جنگ سبقت با طایفه [ای] از طوایف فرنگستان نمایند، امداد مذکور از جانب دولت بهیّه انگریز [به هیچ وجه] داده نخواهد شد. چون وجه نقد مذکور برای نگاهداشت قشون است، ایلچی بهیّه دولت انگریز را لازم است که از رسیدن آن به قشون مستحضر و خاطر جمع شود و بداند که در خدمات مرجوعه صرف می شود.

فصل پنجم: هرگاه اولیای دولت علیّه ایران خواهند که برای تعلیم و تعلّم نظام فرنگ معلّم به ایران بیاورند، مختارند که از مملکتی از ممالک فرنگ که با دولت بهیّه انگلتره نزاع و جدال نداشته باشند معلّم بگیرند.

فصل ششم: اگر کسی از طوایف فرنگ که در حالت مصالحه با دولت بهیّه انگریز می باشند، نزاع و جدال با دولت علیّه ایران نمایند، پادشاه و الاجاه انگلستان کمال سعی و دقت [می] نمایند که فیما بین دولت علیّه ایران و آن طایفه صلح واقع شود و اگر این سعی بجا نیفتد، پادشاه ذیجاء انگلستان به طریقی که مرقوم شده از مملکت هند، عسکر و سپاه به کومک ایران مأمور کند، یا آنکه 200000 تومان مقرّره را برای خرج عساکر و سپاه و غیره کارسازی دولت علیّه ایران نمایند. و این اعانت و امداد [را] مادام که جنگ فیما بین دولت علیّه ایران و آن طایفه باشد و اولیای دولت علیّه ایران صلح نمایند مضایقه نشود.

فصل هفتم: چون قرارداد [مملکت] ایران این است که موجب قشون شش ماه

[به شش ماه] داده می شود و قرارداد تنخواهی که به عوض عساکر از دولت بهیّه انگریز داده می شود، این شد که تنخواه مزبور را به ایلچی آن دولت بهیّه هرچه ممکن شود زود و بیشتر مهمسازی نمایند.

فصل هشتم: هرگاه طایفه افاعنه را با دولت بهیّه انگریز نزاع و جدالی باشد، اولیای دولت علیّه ایران از این طرف لشکر تعیین کرده به قسمی که مصلحت دولتین باشد به دولت بهیّه انگریز امداد و اعانت نمایند و وجه اخراجات آن را از دولت بهیّه انگریز بگیرند، از قراری که اولیای دولتین قطع و فصل نمایند.

فصل نهم: اگر جنگ و نزاعی فیما بین دولت علیّه ایران و افغان اتفاق افتد، اولیای دولت بهیّه انگریز را در آن میانه کاری نیست و به هیچ طرف کومک و امدادی نخواهند کرد، مگر اینکه به خواهش طرفین واسطه صلح گردند.

فصل دهم: اگر از رؤسای ایران کسی بخواهد دشمنی کند و یاغی بشود و فرار به ولایات انگریز نماید [باید] به محض اشارت امنای دولت ایران آن کس را از ولایت مزبور بیرون نمایند و اگر بیرون نرود او را گرفته روانه ایران نمایند و در صورتی که پیش از رسیدن آن کس به ولایات مزبوره اشاره [ای] از امنای دولت ایران درباره او به حاکم آن حدود برسد آن کس را رخصت فرود آمدن ندهند و بعد از ممانعت اگر آن کس فرود آید، او را گرفته روانه ایران نمایند. و همچنین از جانب دولتین معلوم است که شرایط این فصل مذکور از طرفین استقرار پذیرفته.

فصل یازدهم: اگر در بحر العجم دولت علیّه ایران را امدادی ضرور شود از دولت بهیّه انگریز به شرط امکان و فراغبال [در آن وقت] کشتی جنگ و قشون بدهند و اخراجات آن را موافق بر آورد آن وقت قطع و فصل نموده بازیافت نمایند و کشتیهای مزبور بر آن خورها و لنگرگاهها عبور

کند که امنای دولت علیّه ایران نشان می دهند و از جاهای دیگر بی رخصت و ضرورتی عبور نکنند.

خاتمه: ما که وکلای حضرتین علیتین می باشیم، این عهدنامه مفصله

را که سابقاً فیما بین وکلای دولتین علیتین به فصول دوازده گانه نگارش یافته حال به تغییرات چند که منافی دوستی و یک جهتی دولتین علیتین نبود و به صلاح حضرتین انب می نمود، در فصول یازده گانه تعیین و تقریر و تحریر کرده دستخط و مهر گذاشتیم.

به تاریخ بیست و پنجم ماه یونبر [نوامبر] سنه 1814 عیسوی مطابق دوازدهم شهر ذیحجه الحرام سنه 1229 هجری مصطفوی علی هاجرها [الف] السلام و التّحیة تحریرا فی دار الخلافة طهران صانها الله تعالی عن الطوارق و الحدثان و السلام و الاکرام.

پس از انجام عهدنامه، هنری الس مراجعت به انگلتره نمود و از پس آن میرزا رضای قزوینی منشی که به سفارت اسلامبول شده بود، در عشر آخر ذیحجه شادخاطر و کامروا وارد طهران شد.

و هم در این وقت احمد چلبی از قبل اسعد پاشا وزیر بغداد برسید و عریضه اسعد پاشا را برسانید و پیشکش همه ساله بغداد را پیش داشت و مورد اشفاق خسروانه گشته مراجعت کرد.

و هم در این سال انجسوف گرجی از قبل نیکولای ردیشجوف سردار روسیه با پیشکشی لایق به تهنیت مصالحه دولتین علیتین ایران و روس برسید. برحسب فرمان شهریار، نصر الله خان نوری غلام پیشخدمت خاصه به مرافقت انجسوف روانه تفلیس گشت و یک قطعه نشان مرصع شیر و خورشید که خاص دولت ایران است و یک قبضه شمشیر و یک سر اسب به تشریف سردار روس برد. پس از مراجعت نصر الله خان، دیگر باره سردار روس پولکونیک پاولاننج وزیر عسکر را به شکرانه عواطف شهریار با

پیشکشی لایق پیشگاه، به درگاه فرستاد.

و روز یکشنبه بیست و هفتم محرم سنه 1230 ه. حاجی آقا خان وزیر حاجی فیروز والی هرات و ابراهیم خان بیگلربیگی قبایل هزاره به درگاه شهریار آمدند و پیشکش خود پیش داشتند. ابراهیم خان چون اغوای فتنه

غوریان کرده بود، مأمور به توقّف طهران گشت و حکمرانی قبایل هزاره به آزاد خان پسر محمّد خان هزاره مفوض شد و حاجی آقا خان از قبل والی هرات خواستار شد که در مقاتلت با شاه محمود کارداران ایران دست از رعایت او باز ندارند. میرزا صادق وقایع نگار مروزی در دوم ربیع الاول به همراه او مأمور به سفر هرات گشت و اشفاق شاهنشاه ایران را به حاجی فیروز مکشوف داشت.

و هم در این وقت میرزا حمزه کلائی مازندرانی وزیر محمّد قلی میرزای ملک آرا برحسب فرمان معزول شد و مهدیقلی خان دولوی قاجار به نظم اراضی مازندران مأمور گشت.

و هم در عشر آخر محرم حاجی ملا محمّد زنجانی که در زاویه [ای] از زوایای مسجد دار الخلافه طهران نماز به جماعت می گذاشت و در کسب علوم نیز اندک بضاعت داشت، روزی در عبور کوی و برزن با مستی دچار شد و در میان ایشان عربده [ای] برفت، حاجی ملا محمّد این معنی را دستاویز کرده با جمعی از مریدان خود بی آگاهی کارداران دولت به سرای جماعت ارامنه که سکنه طهران اند در رفت و خمهای خمر و اوانی دیگر مسکرات هرچه بیافت بشکست و بعضی اموال ایشان نیز به دست عوام به غارت رفت.

شهریار نامدار فرمود این جماعت در پناه اسلامیان اند و نیز از اهل ذمّت شمرده شوند، خسارت ایشان در شریعت ما پسندیده نیست و جسارت حاجی ملا محمّد در سده سلطنت سخت نکوهیده است. پس فرمان داد تا او را و اهل او را هرکه بود از زن و فرزند از دار الخلافه طهران اخراج کردند.

## وقایع سال 1230 ه. / 1815 م. و فتنه مردم زلف آباد

### اشاره

در سنه 1230 ه، 10 ساعت و 53 دقیقه از روز سه شنبه نهم ربیع الثانی چون برگذشت، آفتاب با حمل تحویل داد و پادشاه ایران فتحعلی شاه قاجار جشن نوروزی به پای برد. در این سال نخستین فتنه زلف آباد فراهان

همانا ابودلف که يك تن از امرای بنی عباس است چنانکه ذکرش در جای خود مسطور است در اراضی فراهان به نام خود بنای شهری کرد و آن را دلف آباد نام نهاد که به فتح دال مهمله و لام مفتوح است. در این زمان آن را دلف به ضم ذال معجمه و سکون لام خوانند و نیز به محاذات این شهر زمین را حفر کرد و شهری در تحت ارض آن آراسته داشت که هم چنان مساجد و معابد و بازار و برزن و دور و قصور همه با روی زمین برابر بود و از هر خانه چاهی به خانه زیرین حفر داد که سبب تموج هوا و ضیاء خانه زیرین باشد و خط محیط این شهر که در تحت ارض است از 3 فرسنگ کمتر نباشد.

مردم زلف آباد که نیز جلادتی در نهاد داشتند جرأت ایشان را این معقل منیع افزون کرد، ایمانی خان حاکم خویش را بی فرمان شدند و منال دیوانی را از گردن بنهادند، آن گاه روزها در شهر زیرین جایگاه می ساختند و شبها به قتل و غارت کاروانیان می پرداختند.

یوسف خان سپهدار عراق این قصه را در حضرت پادشاه عرضه داشت و برحسب فرمان عبد الله خان گرجی یوزباشی با غلامان شاهیسون و سواره خزل و سربازان خلیج و ساوه و فراهانی به دفع ایشان بیرون شدند.

مردم زلف آباد تفگنچیان خود را انجمن کرده به میدان جنگ آمدند و به اول حمله هزیمت شده، بدان شهر زیرین در رفتند. لشکریان اطراف زلف آباد را حصار دادند و طریق آب و

آذوقه از آن جماعت مسدود داشتند. پس از روزی چند کار برایشان سخت شد ناچار امان طلبیدند و پناهنده شدند، آن گاه از آن بیغوله ها بیرون شده هر چند تن به یکی از آبادانی های عراق و آذربایجان وطن جستند. پس شهر زیرین به دست لشکر ویران گشت، لکن شهر زیرین همچنان بر حال خود باقی است و تخریب آن کاری عظیم سخت است.

### عصیان اسحق خان قرائی

از پس این واقعه مکشوف شد که دیگر باره خوانین خراسان به اغوای اسحق

خان - قرائی طریق طغیان سپرده اند. شهریار ایران، اسمعیل خان دامغانی سردار را با سپاهی جرّار در عشر آخر جمادی الاخره به تنبیه ایشان و تسخیر قلعهٔ خوبشان(1) مأمور داشت و شاهزاده محمد ولی میرزا را طلب فرموده و خود روز شنبه هفدهم شهر رجب از تهران بیرون شده، در چمن خوش بیلاق لشکرگاه کرد. اما اسمعیل خان سردار از راه جاجرم و اسفراین قطع طریق کرده قلعهٔ خوبشان را حصار داد و خوانین به خویشتن داری پرداختند.

و از آن سوی محمد خان قاجار دولوی نایب خراسان به اتفاق اسحق خان قرائی از ارض اقدس بیرون شده قلعهٔ رادکان را به محاصره گرفت. قوجه خان کیوانلو حاکم رادکان و بیگلر خان چاپشلو حاکم اتک ساخته جنگ شده از قلعه بیرون تاختند.

در میان فتنین اندک کرّ و فرّی برفت و خراسانیان هزیمت شدند. بیگلر خان به اراضی درّه جز گریخت و قوجه [خان] دیگر باره به قلعه شتافت. اسحق خان قرائی چون قلع فتنه را روا نمی داشت، محمد خان را به سخنان فریبده از قلعه و تسخیر آن باز گذاشت و به اتفاق او در ظاهر خوبشان به لشکرگاه اسمعیل خان پیوست و لشکریان بیست و هشتم شهر شعبان فتح قلعهٔ خوبشان را یکدل شدند و پیادگان بختیاری از چارسوی یورش برده بر بروج قلعهٔ خوبشان عروج کردند و حرسهٔ قلعه را به تیغ بگذرانیدند و از آنجا آهنگ شهر نمودند.

این هنگام چون اسحق خان دانست که خوانین خراسان را دیگر نیروی جنگ نیست در نزد سردار ضمانت کرد که آن جماعت را از در اطاعت بدارد و خون جمعی بی گناه در میانه تباه نشود. پس لشکریان دست از جنگ بازداشتند و امیرگونه خان زعفرانلو، رضاقلی خان پسر خود را و نجفعلی خان شادلو را در قلعهٔ شهر باز گذاشت و خود به

لشکرگاه اسمعیل خان سردار آمد؛ و میرزا هدایت الله و میرزا عبد الجواد ولدان میرزا - مهدی شهید ثالث را از مشهد مقدّس طلب نمود و ایشان به لشکرگاه آمده او را و حسینقلی خان قرائی را برداشته از چمن خوش بیلاق

به درگاه شهريار آمدند و به شفاعت آن دو سيّد قرشی نسب، از عتاب و عقاب شهريار برآسودند.

پس اميرگونه خان رخصت انصراف حاصل کرده، بعد از مراجعت به خبوشان، رضا قلي خان و نجفعلی خان را از بهر گروگان به طهران فرستاد و خود کمر فرمانبرداری استوار کرد.

آن گاه شاهنشاه ايران شاهزاده محمّد ولی ميرزا را به حکمرانی خراسان بازفرستاد و از چمن خوش بيلاق کوچ داده روزی چند از بهر نخجير در فيروزکوه بود و چهارشنبه بیست و دوم شوال وارد تهران گشت.

اما ميرزا صادق وقایع نگار چنانکه مذکور شد چون به هرات رسید و منشور عواطف پادشاه را برسانید، حاجی فيروز را دل قوی شد و به طمع و طلب قندهار و قهر و غلبه بر شاهزاده محمود میان بست و رشید خان درانی را به اتفاق وقایع نگار با پیشکشی شاهوار گسیل درگاه شهريار ساخت و او خواستار شد که از قبل شهريار برای دفع شاه محمود سپاهی به اعانت حاجی فيروز انگیخته شود. بعد از ورود به طهران حکم رفت که يك چند رشید خان در سرای ميرزا شفیع صدر اعظم متوقف باشد. آنگاه پادشاه در نیمه ربيع الاول سفر قم و بعضی اراضی عراق را تصمیم عزم داده دوازدهم ربيع الثاني مراجعت فرمود.

این هنگام چنان افتاد که 2 تن از ترکمانان يموت و کولان که يك تن حسین و آن دیگر قربان نام داشت و این هر 2 پسر يك تن از قاتلان شاهزاده حسینقلی خان پدر شهريار جهاندار بودند به دست مهدیقلی خان بیگلریگی استرآباد گرفتار شدند، ایشان را در زنجیر کشید و خواست تا هر 2 تن را به درگاه شهريار فرستد، شب هنگام قربان خود را هلاک کرد و حسین نیز خنجر کشیده بر گردن خویش فرود آورد و آن خنجر به زنجیر آمد و زندانبان بدانست و از آن پس نگذاشت تا به قتل خویش دست یابد و او را زنده به درگاه آوردند. شهريار بفرمود تا هر 2 چشمش را از بن برکنند.

## وفیات

و هم در این سال مصطفی خان طالش مریض شده، از جهان بگذشت و پسرانش



میر حسن و میر حسین و عباس بیگ باهم مخالفت آغاز کردند و از رونق و مکانت بیفتادند.

و از پس او جعفر قلی خان دنبلی وداع جهان گفت و او در پایان کار از کردار خود پشیمان بود و گاه و بیگاه در حضرت نایب السّلطنه اظهار انفعال می نمود. بعد از وی مردم شگی سر از اطاعت پسرش اسمعیل خان برتافتند و کارداران روسیه مخالفین او را گرفته به اراضی خود به شرط حبس فرستادند، لاجرم اسمعیل خان در حکومت شگی قوت یافت و امیر اصیلان خان برادر جعفر قلی خان با جمعی از خویشان خود به درگاه نایب السّلطنه آمد.

## وقایع سال 1231 ه. / 1816 م. و فتنه والی خوارزم

### اشاره

در سنه 1231 ه. بعد از 4 ساعت و 43 دقیقه از شب پنجشنبه بیست و یکم ربیع الثانی خورشید به حمل شد و شهریار به قانون پار و پیرار جشن نوروزی به پای برد. آن گاه به خواستاری شاهزاده محمد ولی میرزا برای دفع خوانین خراسان، فرج الله خان افشار با 10000 تن سواره و پیاده در عشر آخر جمادی الاولی مأمور به خراسان گشت و میرزا صادق وقایع نگار به اتفاق رشید خان درّانی با فرج الله خان همراه شدند که از خراسان به هرات شوند و به جهت مخالفت خوانین خراسان لشکر فرستادن به هرات و تسخیر قندهار را به وقت دیگر موقوف داشتند.

و از جانب دیگر قربان قلیج خان یموت پشت با دولت ایران کرده به خوارزم شتافته و محمد رحیم خان اوزبک را به اراضی گرگان و دشت اتک دعوت نمود. والی خوارزم نیز مردان رزم را انجمن کرده سفر گرگان را تصمیم عزم داد تا از ترکمانان گروگان گیرد و ایشان را مانند قبایل تکه ایل والوس خویش دارد.

چون این خبر مسموع شهریار افتاد، فرمان داد تا فرج الله خان با لشکر خود از اراضی بسطام طریق استرآباد سپرد و از این سوی نیز ذو الفقار خان و مطلب

خان با سرباز سمنان و دامغان به او پیوستند و بیگلربیگی استرآباد با مردم خود با ایشان همدست شد.

محمد رحیم خان چون جنبش سپاه را بشنید یک تن از مردم خود را به نزدیک ذوالفقار خان سردار رسول فرستاد که من از بهر اخذ زکوة شرعی به میان این قبایل تاخته ام و ساخته جنگ پادشاه نیستم.

ذوالفقار خان رسول او را بار نداد و چون شنیده بود که مردم خیوق سازی را که چگور می نامند نیکو می نوازند، شب هنگام که به جامه خواب در رفت، فرستاده محمد رحیم خان را طلب نموده، حکم داد تا از بیرون سراپرده بنشست و تا بامداد چگور بنواخت،

صبحگاه نیز او را دیدار نکرد و گوش به گفتار او نداد و بازش فرستاد.

### هزیمت والی خوارزم از لشکر ایران

بالجمله والی خوارزم در حدود سپرک که از اراضی فندرسک است سنگری راست کرده بنشست، و از این سوی لشکریان راه نزدیک کردند. لا-جرم از هردو سوی صف ها راست شد و بانگ گیرودار بالا گرفت. خوارزمیان را در حمله اول پای ثبات بلغزید و به سنگر خویش گریختند و آن روز بی گاه شد. بامداد دیگر سپاه ایران مانند شیران جنگجوی جنبش کردند و عراده های توپ را پیش راندند و راه بزدند. محمد رحیم خان نیز از آن سوی با 30000 مرد خوارزمی و ترکمان از سنگر به میدان آمد و مردان خویش را به نظم کرده، آتش حرب زبانه زدن گرفت و آلات ضرب به چکاچاک افتاد.

امروز نیز در پایان رزم سپاه خوارزم پشت دادند و ابطال ایران دنبال ایشان برگرفتند و بسیار مرد و مرکب به خاک انداختند و بسیار کس دستگیر ساختند. محمد رحیم خان تا خیوق عنان باز نکشید و بنه و آعروق او یک باره بهره لشکر گشت.

چون مژده این فتح به حضرت شهریار آوردند، بفرمود فرج الله خان همچنان با لشکر خود طریق خراسان سپرد و خود با لشکر کار دیده سه شنبه هفتم رجب آهنگ چمن سلطانیه فرمود و نایب السلطنه عباس میرزا از آذربایجان به تقبیل سده سلطنت شتافت و شاهزاده محمد علی میرزا از کرمانشاهان و شجاع السلطنه حسنعلی

میرزا از طهران نیز حاضر رکاب شدند.

اما از آن سوی شاهزاده محمد ولی میرزا فرمانگزار خراسان، محمد خان قاجار دولو نایب خراسان را مأمور به فتح قلعه رادکان و تدمیر قوجه خان فرمود، امیر قلیج خان - تیموری و عبد الکریم خان عرب بسطامی را ملازم خدمت او ساخت و خود با اسحق خان - قرائی و سپاه سبزواری و نیشابور از شهر مشهد خیمه بیرون زد.

اما محمد خان نخستین دفع بیگلر خان چاپشلو حاکم درّه جز را فرض شمرده، بدو تاخت و بیگلر خان با مردم خود و جمعی از ترکمانان تکه به مدافعه پرداخته به اول حمله شکسته شد. لشکریان از قفای او شتاب کردند و قلعه عمارات را از حرسه او سته اموال و ائقال بیگلر خان را منهوب ساختند و او به درّه جز گریخت. آنگاه محمد خان باز شده قلعه رادکان را حصار داد و این وقت امیرگونه خان زعفرانلو با مردم خود به لشکرگاه محمد خان پیوست، اسحق خان قرائی نیز از در نفاق می رفت و در شبان تیره به نهانی علف و آذوقه به قلعه گیان می فرستاد و امیرگونه خان را اغوا می کرد که اگر توانی رضا قلی خان پسر خود را با نجفقلی خان آگهی ده تا نیم شبی بر این لشکرگاه شبیخون آرند.

چون این معنی صعب می نمود سخن بر آن نهادند که کس به حضرت شهریار فرستند و بیگلر خان را به زبان ضراغت شفاعت کنند. فرستادگان ایشان به طهران آمد [ند] و شهریار به صلاح وقت فرمان داد که شاهزاده دست از محاصره رادکان باز دارد.

عباسقلی خان نوائی غلام پیشخدمت این منشور را 6 روزه به ارض اقدس برد و شاهزاده از رادکان دست بازداشته مراجعت به مشهد مقدس فرمود.

### قتل اسحق خان قرائی و پسرش حسینعلی خان

این هنگام اسحق خان قرائی پسر خود حسینعلی خان را به دربار شهریار فرستاد و عرضه داشت که خوانین خراسان را از شاهزاده وحشتی در خاطر نشسته که ابدًا به رکاب او پیوسته نشوند، اگر یک تن از ملکزادگان دیگر والی این مملکت گردد روا باشد.

کارداران دولت پذیرفتن کلمات او را روا ندیدند و آزردهی خاطر او را یک باره نیز نپسندیدند، لاجرم منشور حکومت ترشیز را به افتخار حسینعلی خان صادر

کرده او را سپردند. حسینعلی خان مراجعت کرد و بی آنکه شاهزاده را وقعی و مکانتی نهد به ترشیز رفت و به کار حکومت و حصانت قلعه ترشیز پرداخت. اسحق خان نیز بدین اندیشه ناهموار، پسر را دستیار شد و حسن بیگ قرائی را به شکایت و سعایت شاهزاده به درگاه پادشاه فرستاد.

شاهزاده محمد ولی میرزا در قتل او یک جهت گشت و منتهز فرصت بود که او را با پسرش به یک پهلو خواباند، از قضا روزی که اسحق خان در پیشگاه شاهزاده به پای بود، حسینعلی خان پسرش از راه رسید و درآمده از دور بایستاد. شاهزاده او را پیش خواند و آغاز سخن کرد حسینعلی خان از آن خیلا که در دماغ داشت با شاهزاده به خشونت سخن می گذاشت.

بالجمله چندان پاس ادب نکرد که شاهزاده را غضب بجنید و بردباری در فرمانگزاری و صلاح و صواب مملکت داری در چشمش خوار نمود و بی توانی بفرمود تا عوانان درآمدند و طناب شادروان قطع کرده در گردن حسینعلی خان در انداختند و بکشیدند تا جان بداد. از پس او اسحق خان را مأخوذ داشتند و با او نیز همین معامله کردند و جسد هر 2 تن را در میان میدان پیش سرای درافکندند و مردم ایشان را در حبس خانه بینداختند و اموال هردوان را مضبوط ساختند. این حدیث در عشر آخر رمضان در چمن سلطانیه معروض درگاه پادشاه افتاد و اردوی پادشاهی کوچ داده، در عشر آخر شوال وارد طهران گشت.

اما از آن سوی شاهزاده محمد ولی میرزا بعد از قتل اسحق خان قرائی و پسرش حسینعلی خان ولایت ترشیز و اراضی سرجام خاف را به تحت فرمان آورد، اما محمد خان پسر اسحق خان برادر دیگرش حسنعلی خان را به ضبط تربت حیدریه گماشت و خود در قلعه دولت آباد جای کرد.

محمد خان قاجار نایب خراسان و امیر قلیج خان تیموری برحسب حکم شاهزاده قلعه دولت آباد را حصار داد. در این هنگام آزاد خان حاکم قبایل هزاره به درود جهان کرد و اسکندر خان بنی عم او به فرمان شاهزاده حکومت هزاره و ولایت جام دریافت و امارت غوریان نیز بدو

در این وقت شاهزاده را بیم آن افتاد که مبادا بازماندگان اسحق خان، حاجی فیروز والی هرات را به عصیان و طغیان اغوا کنند و تحریک دهند، لاجرم میرزا عبد الکریم مستوفی خود را به سفارت هرات گسیل ساخت. اما از این تدبیر در کار حاجی فیروز به کاری نبود و در تسخیر غوریان يك جهت گشت و فتحعلی خان مروزی را که در قریه شکیبیا سکون داشت با 300 تن بر سر غوریان فرستاد و آن قلعه را مستخلص کرد.

شاهزاده محمد ولی میرزا چون این بدانست، اسکندر خان حاکم هزاره را بفرمود تا نواحی غوریان را منسوب ساخت. آن گاه [حاجی فیروز] طریق بی فرمانی گرفت و با بنیاد خان هزاره متفق شده و بنیاد خان از قبایل هزاره و جمشیدی و فیروزکوهی فوجی بر آورد و نصیر خان برادر خود را از قندهار بخواند و با حاجی فیروز نیز بیوست و ساخته جنگ شده در غوریان بنشست. محمد خان نایب خراسان چون این احادیث بشنید دست

از محاصره قلعه دولت آباد بازداشته آهنگ غوریان کرد. چون در این وقت میرزا صادق - وقایع نگار متوقف در هرات بود، حاجی فیروز، حیلتي اندیشید و به دروغ گوشزد وقایع نگار ساخت که لشکری از هرات به شیخون لشکرگاه محمد خان نایب مأمورند.

وقایع نگار این سخن را باور داشت و بدست آویز ملاقات محمد خان نایب و اصلاح ذات بین به اردوی محمد خان شتافت و او را از این قصه آگهی داد و باز هرات شد.

اما محمد خان را چون سپاهی درخور جنگ حاضر نبود، بیمناک شد و راه مشهد مقدس برگرفت. از قفای او، حاجی فیروز آسوده خاطر ملک قاسم میرزای پسر خود را بی مانعی به غوریان فرستاد و بنیاد خان افغان دست به غارت اراضی خاف برگشود.

شاهزاده محمد ولی میرزا دیگر باره محمد خان نایب را با 2000 سواره و پیاده افشار بیرون فرستاد و ایشان در نواحی غوریان هیچ دقیقه از نهب و غارت فرو نگذاشتند و چون لشکر را از آن غنایم حملی گران نصیب افتاد، هنگام مراجعت

در تربت شیخ جام غنیمت خود را قسمت کرده و هرکس به تفاریق طریق مشهد گرفت.

و از آن سوی محمّد خان قرائی و اسکندر خان و بنیاد خان و نصیر خان چون دانستند که محمّد خان نایب را از لشکریان جز قلیلی حاضر نیست و در مقاتلت او مسارعت کردند و در گرد او پره زدند. محمّد خان نایب لابد به جنگ درآمد و لختی بکوشید چون قوت جنگ نداشت هزیمت شد و به جانب مشهد بگریخت، مصطفی خان استرآبادی نیز در میانه به دست مردم قرائی اسیر شد.

محمّد خان قرائی و خوانین خراسان بعد از فتح دل قوی کرده کس به طلب حاجی فیروز فرستادند و حاجی فیروز نیز این سخن ایشان را استوار داشته، مدد خان افغان نایب هرات و حاجی آقا خان وزیر خود را و دوست محمّد خان درّانی را با لشکری که توانست بیرون فرستاد و به اندک جنبشی اراضی غوریان و جام و باخزر را به زیر فرمان آورده بزرگان آن محال را به گروگان کوچ داده، در هرات نشیمن داد و میرزا عبد الکریم مستوفی شاهزاده را بی نیل مقصود بازفرستاد، و میرزا صادق وقایع نگار را در حبس خانه بازداشت.

### تغییر حکومت خراسان

چون این اخبار در حضرت شهریار مکشوف افتاد شاهنشاه ایران دانست که از آن پس خوانین خراسان از شاهزاده محمّد ولی میرزا ایمن نتوانند بود و از بیم جان تا توان دارند از خویشان داری باز نخواهند نشست، لاجرم شاهزاده حسنعلی میرزا را به حکومت خراسان فرمان داد و به شجاع الله لطنه ملقب فرمود و اسمعیل خان سردار دامغانی را با لشکری در خور ملتزم رکاب او ساخت و محمّد ولی میرزا را به حضرت طلب داشت.

### لشکر کشیدن حاجی فیروز والی هرات به خراسان

شجاع الله لطنه نخستین ابراهیم خان هزاره را که در طهران محبوس بود در حضرت پادشاه از در ضراعت شفاعت کرده رها ساخت و او را ملتزم خدمت خویش نمود؛ و در هفدهم محرم سنه 1232 ه. / هشتم دسامبر 1816 م. وارد مشهد مقدّس گشت. خوانین خراسان دست از فتنه بازگرفتند و طریق خدمت سپردند و حاجی

فیروز نیز چون خبر ورود شاهزاده حسنعلی میرزا و لشکر پادشاه را بشنید پسر خویش ملک قاسم میرزا را از غوریان بازخواند و رشید خان افغان را به تهنیت ورود شاهزاده فرستاد و بنیاد خان هزاره به قلعه محمودآباد جام گریخت.

این وقت اسمعیل خان سردار دامغانی به استمالت محمد خان قرائی برفت و او را از ارض تربت به حضرت شاهزاده آورد و شجاع السلطنه اموال منهبه پدرش را از مردمان استرداد نموده بدو سپرد و 2000 خروار غله از مزارع ترشیز به انعام او مقرر کرد، با این همه چون محمد خان رخصت یافته باز تربت شد برادرش حسنعلی خان را گرفته محبوس نمود و در نهانی با بنیاد خان افغان و نصیر خان هزاره که در محمودآباد بودند مواضع نهاد و همچنان چون خوانین خراسان بعضی حاضر حضرت شاهزاده نشدند، اسمعیل خان سردار با لشکری جزّار برفت و محال رادکان تا خبوشان را پی سپر سنابک ستوران نمود. خوانین از در ضراعت بیرون شده قبول خدمت و طاعت کردند.

آن گاه شاهزاده، رشید خان فرستاده حاجی فیروز را رخصت مراجعت داده فرمود که با حاجی فیروز بگوی «که اگر خراج هرات را تا به پایان نگزاری و سکه و خطبه از نام

پادشاه ایران بگردانی دست فرسود ندامت و پشیمانی خواهی بود». بعد از رسیدن رشید خان، حاجی فیروز، وقایع نگار را حاضر کرده به بذل مال بناوخت و گسیل ساخت و او بعد از آنکه 9 ماه در هرات محبوس بود به مشهد مقدس درآمد و متوقف گشت.

و هم در این سال نایب السلطنه عباس میرزا، امیر خان قاجار خال خود را به خواستاری بوداق خان حاکم مکرّی به تأدیب قبایل بلباس مأمور داشت و یوسف خان گرجی سرهنگ فوج بهادران را با او بیرون فرستاد. ابراهیم خان سرتیپ و جعفرقلی خان مراغه [ای] با مردم خود و سپاه بوداق خان نیز ملتزم خدمت او شدند و جماعت بلباس از آن سو پذیره جنگ شده رزمی سخت دادند، چندان که 1000 تن از آن جماعت مقتول و بقیه السیف هزیمت شدند و هرکس از آن قبایل به طرفی گریخت و اموال

## سفر شاهزاده محمد علی میرزا به نظم بختیاری

و هم در این سال شاهزاده محمد علی میرزا، اسد خان بختیاری را مطیع فرمان کرد و این اسد خان مردی به نهایت دلیر بود، چنانکه وقتی دانسته به جنگ شیر کمر بریست و آن شیر را به یک ضرب شمشیر بکشت. پیوسته در کوهسار بختیاری می زیست و هیچ کس را فرمانبرداری نمی کرد و در اخذ اموال کاروانیان هیچ خودداری نمی فرمود. آن ایام که حکومت بختیاری با شاهزاده محمد تقی میرزا بود، میرزا علی گرایلی وزیر خود را به استمالت اسد خان برانگیخت و از شاهزاده محمد علی میرزا خواستار شد تا او نیز آقا قاسم صندوقدار خود را با میرزا علی رفیق راه ساخت. بعد از ورود ایشان اسد خان هر 2 تن را گرفته محبوس نمود.

در این وقت که مملکت بختیاری بر حسب فرمان شاهنشاه ایران مفوض به شاهزاده محمد علی میرزا آمد، با سپاه خویش به نظم بختیاری بیرون شد و نزدیک به دز میران که جایگاه اسد خان بود لشکرگاه کرد و دز میران بر زبر کوهی رفیع است و جز از یک جانب راه آمد [و] شدن ندارد و از آن راه نیز چون خواهند به در شوند، از فراز قلعه طنابها فرود آرند و به میان شخص بریندند و به سوی بالا برگشتند.

بالجمله شاهزاده محمد علی میرزا، میرزا محمد لواسانی وزیر خود را به استمالت اسد خان به قلعه فرستاد و خود نیز یک تنه به پای دز آمده بایستاد. میرزا محمد نیز بعد از داستانهای فراوان سخن بر آن نهاد که اسد خان از دز فرود شده با شاهزاده دیدار کند که اگر ایمن شد ملتزم رکاب گردد و اگر نه باز قلعه شود. چون از قلعه به زیر آمد شاهزاده او را گرم پرسش نمود و سخن به نرمی در پیوست و سواران او یک یک و دودو درآمدند و ناگاه بر گرد اسد خان پره زدند و دهان تفنگها به سوی او بداشتند.

چون اسد خان چنین دید ناچار طریق مسکنت گرفت و جبین مذلت بر خاک نهاد.

شاهزاده بر وی ببخشود و فرمود باز قلعه خویش شو و بسیج راه کرده دو روز دیگر در لشکرگاه ما حاضر باش. اسد خان چون این بدید دل قوی کرد و مراجعت به دز نموده ساختگی خویش کرد و پس از دو روز به حضرت شاهزاده آمد و همواره



ملازم خدمت بود.

و هم در این سال حکومت دار الخلافه طهران را که پس از شجاع السلطنه مفوض به

شاهزاده اسمعیل میرزا بود به برادر اعیانی نایب السلطنه، علی خان شاهزاده مفوض آمد و او را به ظلّ السلطان ملقب داشته، علیشاه خواندند.

و هم در این سال میرزا موسی رشتی وزیر شجاع السلطنه حسنعلی میرزا که مردی دانا و آزموده بود و حکومت یزد داشت برحسب فرمان به وزارت خراسان نامزد شد و محمد زمان خان پسر حاجی محمد حسین خان نظام الدوله اصفهانی مأمور به حکومت یزد گشت. و این هنگام میرزا ابو الحسن خان شیرازی از سفر روس مراجعت کرد.

### مراجعت میرزا ابو الحسن خان از دولت روسیه

همانا میرزا ابو الحسن خان چون رسول مملکت روسیه شد در هر ارضی و بلدی مکانتی تازه یافت و چون پادشاه روس برای جنگ ناپلیون در حدود مملکت خویش بود، بعد از ورود میرزا ابو الحسن خان در ظاهر پترزبورغ در باغ پادشاهی بیرون آن بلده منزل ساخت تا ایمپراطور روس مراجعت به تختگاه خویش کرد، پس بفرمود 3 فرسنگ راه را را بزرگان درگاه به استقبال میرزا ابو الحسن خان بیرون شدند و او را عظیم عزّت و حشمت بداشتند و از يك فرسنگ راه 50000 سالدات و 2000 سوار و 60 عرّاده توپ از دورویه راه بر صف کردند و او را از میان رده به شهر درآوردند.

پس از چند روز که از زحمت راه بیاسود به حضرت ایمپراطور دست یافت و نواخت و نوازش فراوان دید و از کلمات ایمپراطور چنان معلوم می داشت که مملکت تغلیس و شیروان و دیگر اراضی که روسیه به تحت فرمان درآورده اند دست باز خواهند داشت و به کارداران ایران خواهند گذاشت.

آن گاه که ملک ناپلیون به نهایت شد، چنانکه در جای خود مذکور خواهد گشت خاطر ایمپراطور از قبل او آسوده آمد، روزی میرزا ابو الحسن خان را در پیشگاه خویش حاضر فرمود و گفت ممالک گرجستان و آذربایجان را هرگز از

در عنف و تعدی به دست نکرده ایم؛ بلکه اهالی این مسالک به قدم رضا پیش شده اند و پناهنده دولت ما گشته اند، از کیش مروّت و آئین مملکت داری بعید است که پناهندگان دولت روسیه را دست بسته به کارداران ایران سپاریم. بالجمله مردم مملکت گرجستان و قوباغ چون مذهب عیسی علیه السلام دارند نیکوتر آن است که در تحت فرمان پادشاه روس باشد و مردم داغستان چون بسیار وقت به اراضی گرجستان ترکتازی می کنند و به نهب و غارت پردازند نیز واجب است که فرمانبردار روسیه باشد، لاکن در اراضی شیروان و گنجه [و] طالش مکروه نمی دارم و مسترد می سازم. این نیز وقتی است که ایلچی مختار ما که سرحددار جدید گرجستان است بدان اراضی درآید و رضای خاطر مردم باز داند.

سخن بر این نهاد و الکسندر یرملوف را سردار قفقاز نمود و ایلچی مختارش لقب نهاد و به اتفاق میرزا ابو الحسن خان روانه درگاه شاهنشاه ایران داشت. یرملوف بعد از ورود به تقلیس برای نظم آن اراضی متوقف گشت و میعاد نهاد که در نیمه بهار به حضرت پادشاه آید و چند تن از مردم خود را با عریضه به همراه میرزا ابو الحسن خان روانه درگاه شاهنشاه نمود.

و هم در این سال هنری الک انگریزی لقب وکالت یافته مأمور به توقف ایران گشت و مستر موریه از حضرت شاهنشاه رخصت مراجعت یافته به انگلتره شتافت.

### وقایع سال 1232 ه. / 1817 م. و ذکر شہامت و شجاعت شجاع السلطنه در خراسان

#### اشاره

در سنه 1232 ه. 10 ساعت و 33 دقیقه از شب جمعه دوم جمادی الاولی چون بگذشت، خورشید به بیت الشرف شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه جشن جمشید بگذاشت.

این هنگام میرزا ابو الحسن خان ایلچی از روس با فرستادگان یرملوف رسیدند و عریضه سردار روس را باز نمودند. شهریار تاجدار فرمود که هنگام توقف در چمن - سلطانیه حاضر درگاه شود؛ و عسکر خان

ارومی افشار برحسب فرمان پادشاه و اختیار ولیعهد دولت به میهماننداری او نامزد شد، و میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله را حکم رفت که روانه زنجان شده، چون ایلچی روس وارد شود او را در چمن سامان ارخی که تا سلطانیه یک فرسنگ راه است فرود آورد و در مدت غیبت اردوی پادشاه، مکنون خاطر او را باز داند. و میرزا فضل الله مستوفی علی آبادی نیز مأمور شد که آنچه ایلچی روس را در خرج راه به کار باشد از منال دیوانی معلوم دارد تا مأخوذ دارند و به کار برند. این جمله راه برگرفتند، آن گاه فرمان رفت که از ممالک محروسه لشکرها برای کوچ دادن به سلطانیه در حرکت آیند.

اما از طرف خراسان از این پیش مرقوم شد که حاجی فیروز بزرگان جام را از بهر گروگان به هرات کوچ داده و رعیت جام را در قلعه محمودآباد سکون فرمود و بنیاد خان فرمانگزار ایشان گشت. بعد از رسیدن حسنعلی میرزا به خراسان، محمد خان قرائی برگردن نهاد که هروقت فرمان رود قلعه محمودآباد را از تصرف بنیاد خان انتزاع دهد و از قبایل قرائی نیز جمعی در محمودآباد باز داشت. این هنگام اسمعیل خان سردار به فرمان شاهزاده کس بدو فرستاد که به وعده وفا کن. محمد خان جواب باز داد که چون شاهزاده به نظم جام کوچ دهد، مضایقتی در سپردن قلعه محمودآباد نخواهد رفت.

شجاع السلطنه در این وقت واجب دانست و در عشر اول جمادی الاولی با نفری اندک صبحگاهی از ارض اقدس برنشست و به قدم عجل طی مسافت نموده در همان شب به شهر خبوشان آمد و رضاقلی خان ایلخانی که پدر خویش امیرگونه را در حبس می داشت، چون این گونه ورود شاهزاده را بدانست سر از پای نشناخته پذیره شد و جان و مال را به رسم پیشکش پیش داشت.

صبحگاه که این خبر پراکنده شد، نجفقلی خان شادلو حاکم بزنجرد و بیگلر خان چاپشلو حاکم درّه جز و سعادتقلی خان بغایرلو حاکم جهان ارغیان و قوجه خان کیوانلو حاکم رادکان شتابزده به حضرت شاهزاده شتافتند و جداگانه نواخت و نوازش یافتند.

چون خاطر ایشان را مطمئن ساخت همچنان بامداد دیگر

برنشسته به ناگاه به ارض اقدس درآمد و خوانین خراسان پیشکشی لایق فراهم کرده با زن و فرزند طریق مشهد مقدس گرفتند تا به گروگان در آن بلده بگذارند و 2000 سوار جرّار نیز به رکاب آوردند.

### مقاتله شجاع السلطنه با افغانان هزاره

آن گاه شجاع السلطنه سه شنبه بیست و ششم جمادی الاخره تسخیر هرات را تصمیم عزم داده، از شهر مشهد خیمه بیرون زد و چون در سنگ پشت جام فرود آمد، محمد خان قرائی نیز به حضرت آمد و برحسب امر شاهزاده، میرزا محمد خان تکلوی جامی به اتفاق محمد خان روانه شد که قلعه محمودآباد را به دست گیرد، و ایشان راه برگرفتند و شاهزاده از قفا رهسپار شد. روز ورود به محمودآباد، محمد خان نزدیک شاهزاده آمد و معروض داشت که بنیاد خان در بیرون قلعه بی فرمانی همی کند، اینک لطفعلی خان برادرزاده خود را با 500 هزاره به حراست قلعه بازداشته و خود با سپاهی کمینگاهی گرفته که اگر تواند گزندی به اردوی شاهزاده رساند.

شجاع السلطنه چون این بشنید چون شیر غضبناک به کنار قلعه آمد و لشکر را حکم به یورش داد. عبد الله خان ارجمندی و رستم خان قراگوزلو و مطلب خان دامغانی از 4 سوی به جنگ درآمدند. و اسمعیل خان سردار توپ های آتشین را روی به قلعه بازداد و شاهزاده

از پیش روی سپاه همه جا به یمن و شمال همی تاخت و لشکریان را تحریص داد.

بالجمله دلیران رزمجوی حمله ها [ی] متواتر کردند و در اندک زمان از خندق عبور داده، از برجهای قلعه صعود کردند و دست به قتل برگشادند. لطفعلی خان با جمعی راه فرار برگرفت و شاهزاده با گروهی از قفای ایشان تاختن کرد و بسیار کس را با شمشیر خویشتن دو نیمه همی ساخت.

بالجمله در آن مصاف 350 تن از مردم هزاره گرفتار شد و 120 نیزه سر به شمار آمد.

فرمان رفت تا گرفتاران را برخی به زمین با میخ آهنین بدوختند و بعضی را در آتش سوختند و جماعتی را سر با گرز نرم کردند و اعضای

جمعی را با تیغ از هم باز گشادند، آن گاه از سرهای ایشان در آن ارض مناره بنیان کرد و عددی به درگاه پادشاه فرستاد و این قصه را عرضه داشت نمود. بنیاد خان که این بشنید در طریق فرار از برق و باد شتابنده تر گشت.

آن گاه [شاهزاده] میرزا محمد خان تکلوی جامی را به حکومت جام باز گذاشته به جانب هرات جنبش کرد. چون به تربت شیخ جام رسید، عطا محمد افغان از قبل حاجی فیروز به درگاه آمد و زمین ببوسید و معروض داشت که حاجی فیروز، غوریان را باز گذارد و اطاعت دولت ایران را فرض شمارد، به شرط آنکه شاهزاده از اراضی جام پیشی نجوید و هرات را که از احمد شاه به میراث مانده از حاجی فیروز دریغ ندارد.

شجاع السملطنه سخن او را واقعی نگذاشت و باز فرستاد و از تربت شیخ جام کوچ داده چون به منزل کوسویه نزول کرد، امیر حسن خان عرب حاکم طون و طبس با لشکر خود به رکاب پیوست.

بالجمله شاهزاده طی مسافت نموده در پل نقره 3 فرسنگی هرات لشکرگاه کرد. از آن سوی حاجی فیروز گروهی از شمشالچیان را در مصلاهی هرات و تل بنگیان که معقلی منیع است بازداشت و خود در قلعه هرات نشیمن ساخت. روز دیگر شاهزاده از پل نقره برنشسته با سپاه و توپخانه تا کنار آب انجیل آمد. لشکر فیروزکوهی و مردم عرب در اول حمله تل بنگیان را فرو گرفتند و جمعی از شمشالچیان را بکشتند و قلیلی به شهر گریختند. روز دیگر قلعه هرات به محاصره افتاد. امیر حسن خان به دروازه درب جوشن و امیر اعلم خان به دروازه قندهار و امیر قلیچ خان به دروازه قوطی چای و محمد خان قرائی به دروازه عراق و حسینقلی خان بیات نیشابوری به دروازه ملک مأمور

آمدند و سپاهیان به نهب و غارت نواحی پرداختند.

روزی چند برنیامد که حاجی فیروز کلید غوریان را با 50000 تومان زر مسکوک به حضرت شاهزاده فرستاد و نام پادشاه ایران را زینت سکه و خطبه نمود؛ و خوانین خراسان نیز خواستار شدند تا شاهزاده از حصار هرات دست بازداشت

و خاطر بر دفع مردم هزاره و نظم بادغیسات گماشت؛ زیرا که بعد از فتح محمودآباد، بنیاد خان و نصیر خان فرار کرده از اراضی بادغیس بگذشتند و در درهٔ بام که 5 فرسنگی رود مرغاب است نشیمن ساختند و با بهرام خان فیروزکوهی خویشی نموده او را به نزدیک خود بردند و ابراهیم خان بیگلربیگی به عداوت بنیاد خان، امیر قلیچ خان تیموری و محمود خان جمشیدی را با خود متفق کرده به درگاه شاهزاده آمد و تدمیر را فرض و آسان شمرد، و اسمعیل خان سردار نیز بدین سخن هم داستان شد.

### سفر شجاع السلطنه به سقناق هزاره

لاجرم شاهزاده، ابراهیم خان هزاره را با فوجی از پیاده و سواره برای استمالت قبایل از پیش بیرون فرستاد و از پس او اسمعیل خان سردار و امیر قلیچ خان تیموری و مطلب خان دامغانی و عبد الله خان فیروزکوهی و رستم خان قراگوزلو و محمد نظر خان مافی و نگاهدار خان چگنی را با سپاه ایشان به منقلای لشکر روانه ساخت و خود بعد از 2 روز از منزل کهدستان با امیر حسن خان و امیر علم خان عرب و محمد خان قرائی و حسینقلی خان بیات نیشابوری و سواره کرد و توپخانه کوچ داد، چون 2 منزل به طرف بادغیس برفت راه صعب گشت و سنگلاخهای شگفت بادید آمد که بسیار اسبها را عقر کرد. مکشوف افتاد که ابراهیم خان هزاره به جانب حصن بنیاد خان صعوبت مسالك را سهل نموده و مفاصد امر را مخفی داشته.

بالجمله چنان شد که بسیار وقت شاهزاده به اتفاق امراء خویشتن طناب عرّاده های توپ را به دوش حمل همی دادند و از تنگی علف و آذوقه بسیار دواب به معرض هلاک درآمدند. و چون مراجعت از آنجا موجب جلادت دشمن بود 10 روز بدین گونه قطع مسافت کرد، روز یازدهم در قلعهٔ نو که مسکن قدیم قبیله هزاره بود فرود شد.

اما از آن سوی ابراهیم خان که از پیش روی بتاخت به اتفاق محمود خان جمشیدی با نصیر خان برادر بنیاد خان دچار شد و رزمی سخت بداد و هزیمت گشته به نزدیک اسمعیل خان سردار گریخت و سردار از منزل مرغ چوبین 3 فرسنگی

دره بام حرکت کرد.

و از آن سوی بنیاد خان و نصیر خان بیرون شده با قراولان سپاه باز خوردند و به اندک ستیز و آویز شکسته شده به قلعه گریختند.

اسمعیل خان با سپاه برسید و اطراف قلعه را فرو گرفت و بگشادن تفنگ و تواتر حمله، بسیار از مردم هزاره هلاک شدند. بنیاد خان و نصیر خان ناچار از در خاکساری بیرون شده، امان طلبیدند و مقرّر شد که فردا پگاه به لشکرگاه سردار آیند. و اسمعیل خان حکم داد تا لشکریان دست از جنگ بازداشتند. از قصّص مردم بنیاد خان از دور و نزدیک بر سر او انجمن شدند و لشکری لایق جنگ فراهم گشت، لاجرم بنیاد خان دل قوی کرده از بهر مبارزت بیرون تاخت و در ظاهر دره بام سنگری کرده، عباسقلی خان برادرزاده خود را با گروهی در آنجا بازداشت و خود با سپاهی بزرگ در جای دیگر کمین نهاد. چون کار جنگ رواج یافت مطلب خان دامغانی برادر اسمعیل خان سردار با سربازان خود یورش برده سنگر ایشان را بگرفت و عباسقلی خان را با مردم او عرضه تیغ ساخت.

لشکریان این وقت به اخذ غنیمت پرداختند، ناگاه از طرفی بنیاد خان با سواران خود در رسید و در حمله اول کربلائی باقر انزائی سرکرده پیادگان انزائی استرآبادی کشته شد و مردم او از جنگ هزیمت گرفتند و سواران هزاره به قتل ایشان از دنبال بتاختند.

سواران سپاه سردار چون این بدیدند بیمناک شدند و پی گریختگان برداشتند، چندانکه سردار کلاه برگرفت و افغان همی کرد سودی نبخشید، ناچار خود نیز برنشست و بگریخت. ناگاه گریختگان در منزل مرغ چوبین یک یک و دودو به لشکرگاه شاهزاده رسیدند و قصّه بگفتند.

شاهزاده بی توانی امیر حسین خان عرب و اسمعیل خان قاجار شامیاتی را به حراست اردو بازداشته، خود برنشست و توپخانه را تحریک داده و شتاب کرد. ناگاه به جماعتی که از دنبال هزیمتیا می تاختند، دچار شد و بانگ رعدآسای توپ بالا گرفت و خود نیز با نیزه خطی بدیشان حمله کرد و 130 تن از آن جماعت را دستگیر ساخت، دیگران به قلعه دره بام بازگریختند و در زمان

ص: 287

حکم داد تا گرفتاران را با میخهای آهن بر زمین کوفتند و به منزل مرغ چوبین باز آمد؛ و کس فرستاده اسمعیل خان سردار را که به قلعه نو گریخته بود

نیم شبی به لشکرگاه آوردند. بامداد آهنگ دره بام کرد. خوانین خراسان معروض داشتند که چون يك نیمه لشکر به قلعه نو گریخته اند و این مردم نیز بیمناک گشته اند انتقام این کار به دیگر وقت مبارك تر است.

لا-جرم مراجعت فرموده در منزل شکیبان معروض افتاد که مدد خان درّانی با جمعی از افغانان در قریه پشنگ جای دارد و میرزا صادق وقایع نگار را که ملازم اردو بود به فحص حال بیرون فرستاد. او برفت و مدد خان را به درگاه شاهزاده آورد. مکشوف شد که از حاجی فیروز والی هرات و حاجی آقا خان وزیر او رنجیده و به ملازمت شاهزاده شتافتند. لاجرم شجاع الله لطنه او را به خلعت گرانها و خنجر مرصع مفتخر ساخته، ملازم رکابش فرمود و از شکیبان به چمن بیرنی آمد. در آنجا عطا محمد خان افغان از قبل حاجی فیروز با عریضه و پیشکش شایسته برسد و مورد نواخت و نوازش شده، باز هرات شد.

آن گاه امیر علم خان عرب و ابراهیم خان هزاره و امیر حسن خان حاکم طیس و دیگر سرکردگان را رخصت انصراف داده خود روز شنبه دهم رمضان وارد مشهد مقدس گشت و وقایع احوال را در حضرت شاهنشاه ایران عرضه داشت نمود.

هم در این سال روز پنجشنبه هفدهم شهر شعبان برحسب فرمان شهریار تاجدار بساط عیش و عرس بگستردند و 2 تن از دختران حسینقلی خان را که برادرزادگان شهریارند برای شاهزاده ظل السلطان و شاهزاده الله ویردی میرزا عقد مزاجت بستند.

و هم در این سال شاه زمان افغان که به دست برادرش شاهزاده محمود نابینا گشت با يك پسر خود به درگاه پادشاه آمد و آهنگ زیارت بیت الله داشت و مورد الطاف و اشفاق خسروانی گشت.

### رسیدن یرملوف ایلچی روس

در این هنگام وقت رسیدن الکسندر یرملوف ایلچی روس قریب افتاد و این یرملوف از قبل مادر نسب به جوجی خان بن چنگیز می رساند، خوئی خشن و خاطری



مستبد داشت. پس از 2 ماه که نظم مملکت تغلیس و قراباغ بداد برحسب میعاد آهنگ چمن - سلطانیه کرد. عسکر خان افشار به فرمان نایب السّ لطنه از اوچ کلیسا مهمان پذیر گشت و در ایروان، حسن خان برادر حسین خان سردار با 5000 کس از سواران نامور به استقبال او شتافت و حسین خان که در شهر ایروان از بهر مضیف سرپرده پنج سری بر پای کرده بود، وقت رسیدن ایلچی تا بیرون سرپرده پذیره شد و دست او را به قانون اهالی یوروپ که علامت محبت نهاده اند فشار داد و به سرپرده آورد و او را با شرایط مهمان نوازی از خاک ایروان بگذرانید.

و روز ورود به تبریز برحسب حکم نایب السّ لطنه از قریه سهلان تا سرای دار الاماره 25000 سوار و 15000 سرباز و 20000 کس پیاده و 40000 کس از اهل حرفت و صنعت با 40 عراده توپ از دورویه صف برکشیدند و همه تن چون تمثال دیوار از سخن خاموش و چشم بر ایلچی داشتند.

بالجمله یرملوف بدین ساز و سامان درآمد و روز دیگر رخصت بار یافته به حضرت نایب السّ لطنه شتافت. اما از نایب السّ لطنه سخنی که تشیید قواعد مصالحت کند، نشنود؛ زیرا که خاطر او شیفته جنگ بود و آهنگ انتقام داشت.

لاجرم یرملوف با کدورت ضمیر از آنجا کوچ داده به زنجان آمد و شاهزاده عبد الله - میرزا او را عظیم بزرگ داشت و هیچ دقیقه از پذیره دادن و مهمان پذیری فرو نگذاشت و برحسب امر شاهنشاه ایران او را در چمن سامان ارخی فرود آورد و میرزا عبد الوهاب - معتمد الدوله با او طریق موافقت و مؤالفت سپرد.

از این سوی شاهنشاه ایران روز یکشنبه بیست و هفتم شهر شعبان از دار الخلافه طهران حرکت فرموده، جمعه هفدهم شهر رمضان وارد چمن سلطانیه گشت و از توپخانه و زنبورکخانه و سوار و سرباز و شاهزادگان و امرا چندان انجمن بودند که کمتر وقت بدین ازدحام و انتظام سپاهی بادید آمد.

و یرملوف به لباسی دگرگون از يك سوی بیرون شده، نظاره سپاه و رسیدن پادشاه را بدان شوکت و حشمت همی کرد.

و بعد از ورود به چمن سلطانیه به فرمان شهریار اسی با ساخت مرصع به جواهر آبدار به نزدیک ایلچی بردند تا برنشسته به لشکرگاه آمد. و امان الله خان والی کردستان با 5000 سواره پذیره او شد و از سرپرده شاه تا 2 میل راه سربازان و توپچیان و زنبورکچیان از 2 رویه صف راست کردند.

### گذراندن ایلچی روسی ارمنان امپراطور را از نظر پادشاه ایران

بالجمله یرملوف با این مکانت وارد شده در سرپرده میرزا شفیع صدر اعظم درآمد؛ و محمود خان دنبلی قوریساول باشی از قبل پادشاه بدانجا شده او را پرسشی به سزا نمود.

و روز دیگر هنگام بارعام که شاهنشاه ایران بر تخت مرصع جای کرد و ادات و اوانی زر و گوهر که هریک به الماس و یواقیت شاهوار ترصیع داشت به کار شد. و شاهزادگان با سلب های زرتار و جواهر آبدار حلی و حلل کرده، در برابر پادشاه رده بستند؛ و بزرگان و امرای ایران در جای خویش بر صف شدند. حکم به احضار ایلچی رفت و یرملوف با 40 تن از مردم روسیه و 2 تن ترجمان برنشسته، لختی در کشیک خانه بیاسود و از آنجا به سرپرده خسروانی درآمد و به اتفاق حاجب بار از هنگامی که پادشاه دیدار شد تا آن گاه که به خرگاه درآمد، 4 جای سر فرود داشت و شاهنشاه ایران بدان قانون که با سفرای یوروپ کار همی کرد او را اجازت جلوس داد.

یرملوف برحسب امر بنشست و بی درنگ برخاست و نامه ایمپراطور را میرزا شفیع صدر اعظم از دست یرملوف اخذ نموده، در پیش تخت شهریار گذاشت. پس از مطالعه مکتوب و پرسش حال ایمپراطور روس، همراهان یرملوف را احضار فرموده، هریک را عطوفتی در خور فرمود و جمله را اجازت داد به قانونی که درآمدند باز شدند.

روز سیّم تحف ایمپراطور را از نظر پادشاه بگذرانید و آن صورت فیلی از ذهب خالص بود که در پهلوی چپ آن صنعت ساعتی کرده بودند که هنگام مدار آن ساعت، تمامت اعضا و جوارح فیل مشابه کار طبیعت در حرکت بود و نغمه به قانون موسیقی می نواخت و 3 قطعه آینه صافی که هریک 5 ذراع طول و 2 ذراع مقداری

بر زیادت عرض و يك به دست ثخن داشت و دیگر اشیاء نفیسه نیز پیش گذرانید.

برحسب فرمان آینه ها در کاخهای سلطنت که تمامت آن کاخها نیز از آئینه بلور بود نصب گشت.

و همچنان یرملوف از قبل ایمپراطور افسری مکمل به جواهر و بعضی اشیاء دیگر به میرزا شفیع صدر اعظم عطا کرد؛ و هر يك از بزرگان درگاه را هدیه [ای] جداگانه داد.

اگرچه سفر یرملوف برای تشدید قواعد عهدنامه سابق بود و لیکن پاره [ای] سخن از قبل ایمپراطور معروض داشت که بنیان مودت را متزلزل می ساخت.

نخستین آن بود که پادشاه روس را با دولت عثمانی آهنگ مخاصمت است، شاهنشاه ایران را به حکم اتحاد در این مخاصمت اعانت روسیه لازم است و اگر نه اعانت رومیان نیز نفرماید.

شهریار تاجدار در پاسخ فرمودند عهد ما با ایمپراطور همان است که در عهدنامه مسطور است.

دیگر عرض کرد که دشت خوارزم با اراضی دولت روسیه پیوسته است و بازرگانان روس را پیوسته مردم خوارزم زحمت رسانند و اموال ایشان را به غارت بگیرند.

شاهنشاه ایران یا خود لشکر به خوارزم فرستاده آن اراضی را در تحت فرمان خویش آرد، یا اجازت دهد که لشکر روسیه از دریای خزر به استرآباد شود و از آنجا یا از راه خراسان یا از طریق دشت به تنبیه خوارزمیان عبور کنند.

شهریار فرمود که اگرچه در فصول یازده گانه عهدنامه این سخن مرقوم نیفتاد و لاکن در طریق محبت مضایقت نمی رود، اما عبور سپاه روسیه در خاک ایران روا نیست و از تسخیر خوارزم کارداران ایران را مکروهی نباشد به شرط آنکه نخستین فتح بلخ و بخارا و هرات به دست شود، آن گاه رزم خوارزم آسان گردد. چنانکه نادر شاه افشار نیز چنین کرد.

دیگر عرض کرد که اگر اجازت رود يك نفر بالیوز از دولت روسیه در گیلان متوقف باشد و زشت و زیبای تجارت روسیه را باز داند.

امنای دولت بدین سخن وقعی ننهادند. و ابا کردند.

و دیگر عرض کرد که برحسب عهدنامه مبارکه مؤتمنی معین شود که حدود طالش را باز نماید.

شهریار انجام این کار را به صوابدید ولیعهد دولت عباس میرزا باز گذاشت.

دیگر عرض کرد توقف وکلای طرفین در سرحدّ دولتین واجب است.

پاسخ رفت که پس از مراجعت به تفلیس معتمدی به درگاه ما فرست تا با کارپردازان دولت ایران این کار ساخته کنند.

آن گاه یرملوف را به خلعت گران بها و شمشیر مرصّع و اسب با ساخت و ستام مکّلل به جواهر و یک قطعه نشان شیر و خورشید الماس سرافراز فرمود و همراهانش را جداگانه هر یک را به جبّه قرین اعطا و اعزاز داشت، رخصت مراجعت فرموده به مهمانداری عسکر خان افشار بازشتافت.

### رفتن محبّعلی خان خلیج به سفارت روم

از پس یرملوف، پادشاه روشن ضمیر را مکشوف افتاد که او از کاوش روم و خوارزم از پای نخواهد نشست، دور نباشد که وقتی به دولت ایران نیز از وی زیانی رسد. لاجرم محبّعلی خان خلیج حاکم ساوه را که مردی کهنسال بود، با یک زنجیر فیل و 4 سر اسب و چند رشته تسبیح مروارید و بعضی اشیاء دیگر به سفارت روم فرستاد، وانهی داشت که اگر یرملوف به حدود ایران یا روم وقتی دست تعدّی دراز کند، دولت عثمانی و ایران به اتّفاق دفع او دهند.

محبّعلی خان در عشر آخر شوال از چمن سلطانیه طریق حضرت سلطان محمود خان ملک روم گرفت و شهریار تاجدار راه دار الخلافه پیش داشته شنبه یازدهم ذیقعده وارد طهران گشت.

هم در این سال میرزا شاه خلیل الله مقتول گشت.

### شهادت شاه خلیل الله در یزد

همانا میرزا شاه خلیل الله پسر سیّد ابو الحسن خان است و او از سادات اسمعیلیه می باشد. هم اکنون جماعتی که طریقت اسمعیلیه دارند، ایشان را امام خویش دانند.

چنانکه در ذیل مذاهب جهانیان طریقت این جماعت را نیز به شرح باز خواهیم نمود.

بالجمله در مدّت دولت زندیه، سیّد ابو الحسن خان حکومت کرمان داشت و چون عزل شد، در محالّات که محال قم است، نشیمن گرفت. و همچنان جماعت

اسمعیلیه از هندوستان و ترکستان زکوة خود را به حضرت او می آوردند و اگر نیروی سفر کردن نداشتند به آب دریا می افکندند و چنان می پنداشتند که به دست امام می رسد و بسیار کس نذر می کردند که در حضرت امام حیّ، مدّتی معین مجاور باشند و طی مسافت کرده در اراضی محلات و هرجا که امام را مسکن باشد حاضر می شدند و به جاروب کشی و دیگر کارها می پرداختند.

بعد از سیّد ابو الحسن خان امامت قوم به شاه خلیل الله فرزند او رسید و او بعد از روزگاری سفر یزد کرد، و 2 سال توقّف نمود. روزی چنان افتاد که به يك دو تن از ملازمان او در بازار یزد با اهل حرفت منازعت کردند و زحمت رسانیدند. مضرورین شکایت به میرزا محمد جعفر صدر الممالک بردند و او به احضار ملازمان شاه خلیل الله حکم داد. ایشان هراسناک شده به سرای شاه خلیل الله گریختند و عوانان صدر الممالک بی نیل مقصود باز شدند.

ملا حسین یزدی که مردی ادیب و فاضل بود چون این بدید، خواست تا در نزد صدر الممالک اظهار عقیدتی کند. بی توانی از مجلس جنبش کرده با جماعتی از عوام آهنگ سرای شاه خلیل الله کرد. و او از بهر دفاع در سرای بسته بر لب بام سنگری کرد و به عزم مدافعت بنشست. مردمان به یورش اول در سرای شکسته و شاه خلیل الله را با دو سه تن از مردم او پاره پاره کردند.

حاجی محمد زمان خان پسر حاجی محمد حسین خان نظام الدوله که این وقت حکومت یزد داشت، ملا حسین و دیگر اشرار را که این کار کردند، بگرفت و بازداشت و صورت حال را عریضه نگاشت. شهریار کس فرستاد تا صدر الممالک و ملا حسین و دیگر مردم گناهکار را حاضر درگاه ساختند.

نواب صدر الممالک را به سخنان خشن از مکانتی که داشت فرود کرد، و ملا حسین را در زندان بردند و در زنجیر کشیدند، به شفاعت نظام الدوله، ملا حسین به جان ایمن شد و عقاب او به زحمت چوب معلق شد و صدر الممالک به عذر گناه پیشکش لایق پیش کشید و مخذولا روانه یزد شد. و

چون قاتل معین نبود، دیت مقتول را از تمامت مرتکبین این کار مأخوذ داشتند. آن گاه شهریار تاجدار آقا خان ولد اکبرش را که به جای پدر امام اسمعیلیه بود مورد عطوفت داشت و او را به مصاهرت خویش برکشید و حکومت سایر البلوک قم و محلات را بدو گذاشت.

### دفع طغیان مردم مغویه

و هم در این سال مردم بندر مغویه (1) که در کنار دریای عمان است با جماعت جواسم و قبایل عتوبی هم داستان شده، سر به طغیان برآوردند. شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانروای فارس با جیشی از شیراز بیرون شده تا 2 منزولی بندر مغویه در اراضی پنج - فال فرود آمد. و از آن سوی 5000 کس از مردم جواسم با کشتی برای امداد به کنار بندر مغویه آمدند.

شاهزاده، محمد زکی خان نوری مازندرانی را که مردی جلادت شعار و در مملکت

فارس سردار بود، به دفع ایشان برانگیخت. مردم مغویه چون قوت مقاتلت در خود ندیدند به حصار در رفتند. محمد زکی خان به محاصره پرداخت و روز سیم حکم یورش داده قلعه را فرو کوفت و آن جماعت را عرضه تیغ ساخت و در کنار بحر از سرهای ایشان منارها برافراخت و باز تاخته در رکاب شاهزاده مراجعت به شیراز نموده، و مژده این فتح در غره ربیع الثانی معروض درگاه شاهنشاه افتاد.

آن گاه شهریار ایران به تماشای مازندران سفر کرد. شاهزاده محمد قلی میرزا فرمانگزار مازندران نیکو خدمتی نمود و مهدیقلی خان دولوی قاجار حاکم استرآباد با سرکردگان یموت و کوکلان در بلده اشرف به رکاب پیوست و پیشکشی لایق پیش گذرانید و شاهنشاه ساز مراجعت نهاد، پنجشنبه پنجم جمادی الاولی وارد طهران گشت.

و هم در این سال فتح خان افغان از قبل شاهزاده محمود فتح هرات کرد.

### طغیان فتح خان افغان

همانا شاهزاده محمود چنانکه به شرح رفت به اعانت کارداران ایران بر افغانستان غلبه جست، فراه و هرات را با برادر حاجی فیروز گذاشت. بعد از ورود شاهزاده حسنعلی

ص: 294

میرزا به خراسان، حاجی فیروز را وحشتی در ضمیر نشست. و ملک حسین پسر خود را با حسن خان ناظر روانه کابل نموده، از برادر استمداد لشکری کرد، باشد که قوتی گیرد و غوریان را استرداد کند. محمود شاه که تسخیر هرات را در ضمیر داشت این معنی را به فال نیک گرفت و فتح خان وزیر خویش را با لشکری انبوه روانه هرات داشت تا هرات را به دست گیرد و اگر تواند به خراسان نیز زحمتی رساند.

و این فتح خان مردی دلاور بود و 20 برادر داشت که هر یک در محلی سرداری و فرمانگزاری بودند و حکومت او در وزارت محمود شاه از پادشاه بر زیادت بود و نقش خاتم چنین داشت.

بیت

چه بخت دولت محمود شه معظّم شد غلام خاص فتح خان وزیر اعظم شد

بالجمله فتح خان با لشکر فراوان و توپخانه تا حدود فراه براند. حاجی آقا خان وزیر

حاجی فیروز صواب ندانست که او را به شهر درآورد، به استقبال او تا نواحی هرات استعجال کرد و تسخیر غوریان را بر ورود به هرات مقدّم داشته او را در بیرون شهر فرود آورد و فتح خان چند روزی نبود و روی دل مردم همی با خویش کرد، آن گاه حاجی فیروز را به دست آویز مشورت به بیرون شهر دعوت کرد، پس از لحظه [ای] گفت و شنود از نزد او بیرون شد و حکم داد تا او را و بزرگان دولت او را در حبس بازداشتند و به شهر هرات در رفته خزاین و دفاین و احمال و ائقال حاجی فیروز را مأخوذ داشت و ملک قاسم میرزای پسر حاجی فیروز را پس از چند جراحت دست بیست و زنان و دختران را اسیر کرد. و هم از تعرض با ایشان دست باز نداشت و حاجی آقا خان وزیر و عبد الرشید خان دزانی را مقتول ساخت.

آن گاه حاجی فیروز و زنان و فرزندان او را روانه قندهار نمود و خود در هرات بنشست و کهندل خان برادر خود را به تسخیر غوریان فرستاد و به مکاتیب و مواعید محمد خان - قرائی و ابراهیم خان و بنیاد خان هزاره و دیگر بزرگان جمشیدی و خراسانی را با خود بر سر مهر و حفاظت آورد و با محمد رحیم خان فرمانگزار خوارزم نیز هم داستان گشت، آن گاه عصیان با دولت ایران را بلندآوازه کرد. و دوروز

قبل از نوروز این حدیث در حضرت شهریار انتشار یافت و فرمان رفت تا لشکرها انجمن شوند و شجاع السّ لمطنه تا رسیدن لشکر در حراست حدود خراسان استوار باشد.

## وقایع سال 1233 ه. / 1818 م. و ذکر سفارت میرزا ابو الحسن با انگلیس

### اشاره

در سنه 1233 ه. چون از روز سه شنبه سیزدهم جمادی الاولی 4 ساعت و 20 دقیقه سپری شد، خورشید بساط حمل سپرد و شهریار تاجدار فتحعلی شاه قاجار به آئین جمشید جشن نوروزی در نوشت. و نخستین نظم خراسان را تصمیم عزم داد و میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله را به استمالت خوانین خراسان که با فتح خان افغان ابواب موالات مفتوح داشتند مأمور داشت و به اتفاق او ذوالفقار خان و مطلب خان را با لشکر سمنانی و دامغانی در جمعه یازدهم جمادی الاخره بیرون فرستاد.

آن گاه میرزا ابو الحسن خان شیرازی را به سفارت انگلتره مأمور فرمود تا پادشاه انگلستان را که صلح دولت ایران و روس به توسط کارداران او بود آگاه سازد که الکسندر یرملوف فرستاده ایمپراطور روس را دیگرگون یافتیم، از اطوار او چنان تفرّس کردیم که زمانی دیر برنگذرد که عهد بشکنند و اوراق عهدنامه را درنوردد و رقم مصالحت را به دست مسامحت محو سازد، و دیگر باره کار به مقاتلت و مبارزت اندازد.

و همچنان از 200000 تومان مسکوک که در ایام مقاتلت با روسیه همه ساله از دولت انگریز به دولت ایران حمل می شد و پس از مصالحه پیشکاران انگریز از انفاذ يك نیمه آن ذهب دست باز داشته اند طلب کند. و يك قبضه شمشیر و چند رشته مروارید و قایی از سنگ یشب که تمثال شاهنشاه ایران بر آن رسم بود و بعضی اشیاء دیگر به هدیه پادشاه انگلستان مقرر شد.



و چون میرزا ابو الحسن خان از طریق اسلامبول رهسپار بود، هم مکتوبی به سلطان محمود خان ملك روم مرقوم افتاد و همچنان نامه [ای] به ایمپراطور نمسه و کتاب دیگر به پادشاه فرانسه رقم شد و هر يك را ار مغانی جداگانه فرمان رفت. و میرزا ابو الحسن خان در نیمه رجب راه برگرفت و شهریار نیز ساز سپاه کرده، در هیجدهم رجب خیمه بیرون زد و تا اربع فیروزکوه و نمکه براند و در آنجا اقامت جست تا خبر خراسان باز داند و کار بر مصلحت وقت براند.

### طغیان محمد رحیم خان والی خوارزم و فتح خان افغان

اما از آن سوی شجاع السلطنه حسنعلی میرزا فرمانگزار خراسان، محمد امین خان - پازوکی کرد و امیر قلیچ خان تیموری را به حراست قلعه غوریان و حصن محمودآباد بازداشت و فوجی را به تاراج و نهب اراضی با خزر و تربت گماشت. و از طرف افغانستان بعد از نوروز، فتح خان از مردم قزلباش کابل و افغانان قندهار و سکنه هرات و بلوچستان و سیستان و قبایل جمشیدی و هزاره و فیروزکوهی لشکری انبوه ساز داده، با توپخانه و زنبورک خانه به آهنگ تسخیر خراسان از هرات بیرون شد.

و محمد رحیم خان فرمانگزار خوارزم نیز با مردان رزم آزمای تا اراضی سرخس تاختن کرد و از خوانین خراسان محمد خان قرانی و ابراهیم خان هزاره به لشکرگاه فتح خان پیوستند و رضا قلی خان زعفرانلو و نجفقلی خان شادلو و بیگلر خان چاپشلو و سعادت قلی خان بغایرلو در حصارهای خویش استوار نشستند و نگران شدند تا هر کرا نصرت یار شود بدو یار شوند.

شاهزاده شجاع السلطنه نخستین دفع افغان را واجب دانست و روز هشتم رجب با سپاهی جنگجوی راه هرات برگرفت. میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله به اتفاق ذو الفقار خان و مطلب خان در منزل کال یاقوتی بدو پیوست، و هم از آنجا کوچ داده در رباط کافر قلعه مکشوف افتاد که فتح خان با 30000 مرد سپاهی در اراضی کوسویه ساخته جنگ است و مسافت او تا بدین حضرت از 2 فرسنگ بر زیادت نیست. شجاع السلطنه چون این بشنید بنه و آغروق را در کافر قلعه گذاشته با 10000

تن سواره و پیاده و زنبورك خانه کار مقاتلت بیاراست و ایلغار کرده در اراضی کوسویّه تلافی فریقین افتاد.

فتح خان چون سپاه شاهزاده را دیدار کرد يك تن از افغانان را رسول فرستاده و پیام داد که شاهزاده غوریان را به دولت افغان گذارد و محال تربت و باخرز را به محمّد خان و ابراهیم خان سپارد تا از اینجا هر 2 سپاه، بی آنکه باهم آویخته شوند و خونها ریخته گردد، مراجعت نمایند و اگر شاهزاده از جنگ نپرهیزد و با ما در آویزد چه داند که فتح و نصرت کرا باشد، بعید نباشد که به تکبر ملکزادگی و تنمّر جوانی مملکت سلطانی را متزلزل کند.

شاهزاده در پاسخ گفت که مولای تو محمود را که پرورده نعمت پادشاه ایران است هرگز آن مکانت نباشد که در میان ملوک سخن به نیک و بد کند و دم از خیر و شرّ زند، تو را چه افتاده که دیروز حشمت افغان سدوزائی را شکستی و چشم از حقوق ولی نعمت پوشیدی، چندانکه با بانوان سرای ایشان نیز درآویختی! و درآمیختی، این گونه سخن از این گونه مردم پسند نباشد، اگر ایمنی خواهی آن چند تن قرائی و هزاره را دست بسته به سوی ما فرست و اگر نه جنگ را ساخته باشد. چون سخن به پای رفت و سفیر فتح خان باز شد، بازار مبارزت رواج گرفت.

### مقاتله شجاع السلطنه با فتح خان

شجاع السلطنه صف راست کرده و میمنه لشکر را به میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله و فضلعلی خان قوانلوی قاجار سپرده و سواران خواجه وند و عبد الملکی را در زیر رایت ایشان بداشت و پیادگان استرآبادی را با يك عراده توپ از پیش روی میمنه کرد و حسینیقلی خان بیات نیشابوری را با پیادگان خراسانی به جناح میمنه فرستاد. آن گاه ذو الفقار خان حاکم سمنان را با سربازان سمنانی و سواره قراچورلو به طرف میسره بداشت و مطلب خان حاکم دامغان و علی اصغر خان عجم بسطام و سربازان دامغانی را جناح میسره بداد و خود چون شیر نخجیر دیده با سواران مافی و غلامان رکابی در قلب جای کرد.

و از آن سوی فتح خان، شیر دل خان برادر خود را با مردان سیستان و دلیران

فیروزکوهی و جمشیدی در میمنه بداشت و کهندل خان برادر دیگر خود را با لشکر هراتی و تایمنی و درزی به میسره فرستاد و بنیاد خان را با سواران هزاره و چیچکو در جناح میسره جای داد و محمد خان را با جماعت فراهی و سبزواری در جناح میمنه گماشت و خود با خیل قزلباش کابل و افاغنه قندهار و ابراهیم خان هزاره و محمد خان -

قرائی و توپخانه به قلبگاه درآمد و جمعی از لشکریان را نیز در سابقه و کمین جای ستادن فرمود.

این وقت آتش حرب زبانه زدن گرفت و آلات ضرب به کار افتاد و دهان توپها از طرفین گشاده شد و از گرد و دود رزمگاه جهان سیاه گشت. شیردل خان با جماعتی از سپاه افغانان بر میسره سپاه شاهزاده حمله افکند و سربازان سمنانی و سواران قراچورلو برایشان درآمدند و به دستیاری تفنگ و دیگر آلات جنگ آن جماعت را چنان هزیمت کردند که هر تن به دیگر سوی همی رفت و بسیار کس از ایشان به خاک معرکه افتاد.

دیگر باره افغانان يك حمله دیگر انداختند و ذوالفقار خان کار ایشان را بساخت، این وقت کهندل خان با مردم سیستان و قبایل هرات چون پلنگ خشمگین به آهنگ میسره سپاه شاهزاده سبک عنان شد، پیادگان استرآبادی حیلتی اندیشیدند و خواستند تا آن جماعت را از لشکرگاه خود دور کنند و يك باره دستگیر سازند. لاجرم لختی بازپس شدند و فری نمودند.

سواره خواجه وند و عبد الملکی چون این بدیدند ایشان را هزیمت شدگان پنداشتند و بی توانی روی برکاشتند و از جانب دیگر بنیاد خان هزاره بدانجا که بنه و آغروق شاهزاده بود بتاخت و هنوز مردم او دست به چیزی فرا نبرده بودند که سواران رکابی شاهزاده برسیدند و جنگ در پیوستند.

بنیاد خان را نیروی جنگ ایشان نماند و از پیش روی سواران بگریخت، از قضا در هزیمت با سواران خواجه وند و عبد الملکی که ایشان نیز از جنگ فرار کرده بودند هردو سپاه گریخته در کنار میدان باهم درآویختند.

بعد از گيرودار و كَشش و كوشش بسيار بنياد خان به جانب كوسويه گريخت و جماعت خواجه وند و عبد الملکی طريق مشهد مقدس برداشت.

اما ميدان رزمگاه از گرد دود چون شبان سياه بود و هيچ كس دوست از دشمن نمی شناخت. شجاع السلطنه در آن گردگاه با چند تن از غلامان جان بر كف نهاده و كف بر لب آورده چون پيل مست قدم استوار داشت و از يمين و شمال حمله می افكند، در ميانه چند تن از افغانان او را دريافتند و با تيغهای آخته به سوی او شتافتند. شاهزاده اسب بر جهاندار مانند شیر خشمگين برايشان درآمد. يك تن از افغانان كه مردی دلاور بود پيشدستی را تيغ بر فرق شاهزاده براند، شاهزاده سر بدزدید و آن تيغ بر سر اسب

آمده، لختی جراحت كرد. هم در آن حال شاهزاده ديگرش مجال نداد، شمشير بزد و او را دو نيمه ساخت ديگری را از كمرگاه بزد و آن يك را سر پيرانید.

بالجمله 4 تن را شاهزاده پاره پاره ساخت و چند تن ديگر از افغانان را صفر علی بيگ و مشهدی قلی بيگ قلیجی و رستم بيگ شادلو كه از ملازمان ركاب بودند بكشتند.

### هزيمت افغانان از ايرانيان

افغانان چون اين جلادت مشاهدت كردند روی بر كاشتند و بسيار كس از گريختگان سپاه ايران چون استواری و درنگ شاهزاده را در جنگ بدانستند، از دور و نزديك انجمن شدند. ذو الفقار خان سمنانی كه در شهامت و شجاعت نامور بود چنان دانست كه سپاه ايران شكسته شدند، مردم خود را انجمن كرده در يك سوی ميدان در كنار رود - هری جای كرد و مبارزت را پای داشت. فتح خان را در آن ظلمت جنگ گلوله [ای] از تفنگ بر دهان آمد و عظيم جراحت كرد، ناچار پشت با جنگ داده با قزلباش كابل و افغان قندهار به اراضی فراه و سبزوار گريخت.

مع القصة در پايان كار افغانان به يك باره هزيمت شدند و از ميدان كارزار تا كنار سبزوار كه 20 فرسنگ مسافت است همه جا كشته و افكنده و اسير و دستگير بود، چنانكه هوای آن طريق چنان عفن گشت كه يك چند از مدّت زمان عبور كاروانيان صعوبت می رفت.

بالجمله میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله در تاریکی گردگاه حیران بماند، ندانست

منصور کیست و مقهور کدام است؟ بی آنکه راه بداند و جای بشناسد به ارض کوسویه بتاخت [و] از آنجا مسموع بداشت که شاهزاده در میدان کارزار استوار است، بی توانی عنان برتافت و در کنار رود هری جمعی از سواره و پیاده نگریست که انجمن شده اند.

چنان دانست که اینک شاهزاده و سواران او است. به سوی ایشان شتاب کرد و چون برسید او بنیاد خان بود. معتمد الدوله را دستگیر ساختند این هنگام آفتاب بگشت و روز کوتاه شد.

شاهزاده آن شب را در کافر قلعه فرود شد و بنیاد خان در رباط کوسویه منزل گزید.

معتمد الدوله و محمد خان قرائی نیز با او بود [ند] و محمد خان، بنیاد خان را می انگیخت که معتمد الدوله را به هرات فرستد و او از وخامت کردار می اندیشید و معتمد الدوله نیز او را بفریفت و روی دل او را با شاهزاده کرد و عفو گناه او را خواستار آمد.

شاهزاده به شفاعت او حکومت غوریان و باخزر و کوسویه را بدو گذاشت و خط حکومت او را با خلعتی گرانبها به مصحوب میرزا علیرضای رشتی، برادرزاده میرزا موسی وزیر خود بدو فرستاد و بنیاد خان جمعی از بنی اعمام خود را به رسم گروگان ملازمان خدمت معتمد الدوله نموده، روانه درگاه شاهزاده داشت.

روز دیگر، نخستین ذوالفقار خان به لشکرگاه فتح خان درآمده، مردم او از غنیمت بهره [ای] عظیم یافتند و از پس او شاهزاده و لشکر او درآمدند ایشان نیز از آن غنیمت بی بهره نبودند.

از پس این وقایع شجاع السلطنه مراجعت کرده مژده این فتح را در حضرت شهریار عرضه داشت و شهریارش به صدور منشور ملاطفت مسرور فرموده. و هم از فیروزکوه حکم رفت که شجاع السلطنه از محاصره تربت دست باز ندارد و حسن خان - قاجار قزوینی را با 5000 تن از ابطال رجال به تسخیر قلعه صفی آباد و دفع سعادت قلی خان مقرر فرمود.

شاهزاده محمد تقی میرزا فرمانگزار بروجرد و بختیاری به مقاتلت و مبارزت محمد رحیم خان فرمانگزار خوارزم مأمور گشت و مهدی قلی خان

و محمد خان دولوی قاجار با 10000 تن لشکر ملازم رکاب او شدند و فرمان شد که اگر محمد رحیم خان از اراضی درون و مهین قدم فراتر نگذاشته دست از او باز دارند و حصار بزنجرد را محصور دارند و نجفقلی خان شادلو را دستگیر نمایند.

شهریار تاجدار چون این احکام براند خویشان نیز سفر خراسان را تصمیم عزم داد و با لشکری از حوصله حساب افزون راه برگرفت و از شاهزادگان محمد ولی میرزا و محمد رضا میرزا و همایون میرزا و حیدرقلی میرزا و الله ویردی میرزا و امام ویردی میرزا ملازم رکاب شدند و قاسم خان قوانلوی قاجار که به مصاهرت پادشاه مفاخرت داشت هم رهسپار آمد.

بالجمله اردوی پادشاهی از چمن میدان جوق جنبش کرده از راه جاجرم جهان نورد گشت. در منزل اسفراين فرستادگان شجاع السملطنه برسیدند و نقاره خانه و توپخانه و زنبورك خانه فتح خان را به حضرت آوردند و روز سه شنبه سیّم شهر رمضان اراضی بام که از محال جهان ارغیان است مضرب خیام شد و در آنجا مکشوف افتاد که سعادت قلی خان در قلعه صفی آباد جای کرده حراست قلعه بام را به مرتضی قلی خان برادرش گذاشته. برحسب فرمان، عبد الله خان ارجمندی و سربازان فیروزکوهی قلعه بام را حصار دادند و هدف توپهای باره کوب ساختند. روز سیّم از قلعه گیان بانگ استغاثه بلند شد و مرتضی قلی خان با تیغ و کفن درباره بند پادشاه مأمّن جست. شهریار دیندار بر وی بیخشود و در ازای غنیمتی که از مردم قلعه بهره لشکریان می شد معادل 3000 تومان زر مسکوک از خویشان به لشکر عطا کرد.

سعادت قلی خان در قلعه صفی آباد چون اصغای این خبر نمود از در زاری و ضراعت محمد قاسم خان قوانلو را به شفاعت انگیخت و به خواستاری او به تقبیل آستان پادشاهی شتافت و رقم عفو و عطوفت یافت.

و در این سفر چنان افتاد که روزی شهریار به گرد قلعه بام برمی آمد و نظاره توپچیان و نظام ایشان می کرد. محمد نام بغایری این بدید و بدانست و گستاخانه شمخال خویش را به سوی پادشاه بگشاد. گلوله شمخال خطا کرد و از پادشاه بگذشته بر پیشانی

يك تن از غلامان آمد، مغز او را پراکنده ساخت. بعد از فتح قلعهٔ بام چون شهريار بر آن جماعت ببخشد و تيغ به خون اين خاين نيز نبالود.

مع القصه بعد از فتح بام، ميرزا عبد الوهاب معتمد الدوله از نزد شجاع السلطنه به لشكرگاه آمد و معروض داشت كه اين هنگام كه شاهزاده تربت حيدريه را حصار داده از قبل شاه محمود افغان و پسرش كامران ميرزا، ملا شمس مفتي هرات و خان ملا خان ملا باشي دراني به نزديك شاهزاده آمد و او را در حضرت پادشاه شفيع ساخته اند كه زلات ايشان به زلال عفو از جريده جهان شسته گردد و سخن بر اين نهاده اند كه ما را از جسارت فتح خان خبري نبوده و ما اين كاوش نفرموده ايم و اگر اجازت رود فرستادگان او را در پيشگاه پادشاه حاضر سازيم تا به كشف مسئول خويش پردازند.

شاهنشاه ايران فرمود كه ايشان را به نزد ما بار نباشد و پاسخ ايشان را شجاع السلطنه بگذارد. و بدين گونه پيام فرستد كه اگر به كيفر اين جنائت فتح خان را دست بسته به سوي ما فرستي يا هر دو جهان بين او را از چشمخانه بيرون كني، ديگر باره با تو طريق ملاطفت و مصافحات خواهيم سپرد و اگر نه ساخته عذاب و عقاب مي باش. چون سخن به پاي رفت معتمد الدوله بازشتافت و شهريار سه شنبه دهم رمضان از بام كوچ داده در منزل پير شهباز فرود شد.

### فرار محمد رحيم خان والي خوارزم

و در آنجا معروض افتاد كه محمد رحيم خان خوارزمي چون سفر پادشاه را به ارض خراسان بدانست چنان هراسناك شد كه بنه و آغروق را به جا گذاشته شتابزده به جانب خوارزم شتافت. لاجرم محمد تقی میرزا كه ساخته رزم او بود به محاصره بنجرند پرداخت و كار بر نجفقلی خان شادلو تنگ شده و برادر خود محراب خان بيگ و شرف خان بيگ و 20 تن از خويشاوندان و جماعتي از علما و سادات را به نزديك محمد تقی میرزا فرستاد و او را در حضرت پادشاه به شفاعت برانگيخت. شاهزاده آن جماعت را به درگاه پادشاه گسيل ساخت و به خواستاري او گناه ايشان معفو گشت.

اما رضا قلی خان زعفرانلو به استمداد محمد خان قرائی راه تربت پیش گرفت و چون تربت را محصور یافت بازشتافت. لاجرم شهریار تاجدار فرمان داد که حسن خان قاجار - قزوینی و عیسی خان میرآخور با 10000 پیاده و سواره به متقلای سپاه به طرف خوبوشان بیرون شدند و خود دوشنبه شانزدهم رمضان کوچ داده در ظاهر قلعه خوبوشان لشکرگاه کرد.

حسن خان و عیسی خان در جانب جنوب قلعه سنگری برآوردند و یوسف خان سپهدار و اسمعیل خان سردار به سوی مشرق شدند و سراپرده شهریار در برابر دروازه مشهد برپای شد. و از آن سوی وقتی رضا قلی خان از اراضی تربت بازشتافت و از این جوش و جیش آگاه شد و دست نیافت که به حصار خوبوشان در رود، عظیم بترسید و اهمال و اثقال خود را ریخته به قلعه شیروان که 10 فرسنگی خوبوشان است گریخت.

چون این خبر در لشکرگاه سمر شد فرمان رفت تا شاهزاده محمد تقی میرزا از کنار بزنجرد برخاسته در ظاهر قلعه شیروان نشست و راه آمد و شد بر قلعه گیان ببست. اما از آن جانب دیگر چون امیر حسن خان حاکم طبس برحسب حکم شاهزاده شجاع السلطنه یک چند از مدّت زمان به تخریب قلاع تربت روز می گذاشت و حصن دوع آباد را که از محال محولات تربت بود با خاک پست کرد، محمد خان قرائی را در مملکت خراسان معقلی محکم که به استظهار آن استوار تواند نشست نماند. لاجرم از کارداران شجاع السلطنه خواستار آمد تا میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله برفت و خاطر او را از کدورت وحشت و دهشت صافی داشته به حضرت شاهزاده آورد.

و روز دیگر شجاع السلطنه در خانه او و خوان او میهمان شد و دل او را باز جای گذاشته ملازم رکابش داشت و از خاک تربت به ارض اقدس و مشهد مقدّس کوچ داد، آن گاه آهنگ درگاه شاهنشاه ایران کرد و امیر حسن خان طبسی و محمد خان قرائی و امیر قلیچ خان تیموری و ابراهیم خان و کریم داد خان تیموری و ندر محمد خان برادر بنیاد خان هزاره و پلنگ توش خان برادر صید محمد خان



جلایر حاکم کلات و خوانین چاپشلو و منصور خان فرستاده کامران میرزای افغان و حکیم خان حاکم سرخس و بزرگان و صناید قبایل ترکمانان سالور و ساروق و سرخس و مرو و اعیان یمرعلی و علی ایلی و مهچه و مهنه و درون و نسا و ابیورد و آخال این جمله در رکاب شجاع السلطنه بشتافتند.

و چون قربت اردوی پادشاه یافتند برحسب فرمان جماعتی از ملک زادگان و پیشکاران پیشگاه و قواد سپاه پذیره شدند و شجاع السلطنه را با عظیم مکانتی به تقبیل سده سلطنت حاضر کردند. شهریارش نوازش فرمود و ملازمان رکاب او را نیکو نواخت و خوانین خراسان و افغانستان و ترکمان را که از 1000 تن، بر زیادت بودند به نزدیک حاجی محمد حسین خان نظام الدوله مهمان فرستاد. نظام الدوله را که در بساط نعمتش معن زائده از بهر زائده جبین تواند سود، در لشکرگاه 20 سراپرده از بهر ضیافت خانه افزون داشت.

هم در آنجا شبی در ظلمت لیل دو تن از سواران ترکمان از کنار خیام عبور دادند، ناگاه به کویی که فضول میاه مطبخ او در می رفت درآمدند چندان که مهمیز زدند و مرکب را تحریک دادند، باشد که از آن آب عبره کنند در قوت بازوی ایشان نبود، ناچار دل بر مرگ نهادند و جان بدادند.

مع القصه بعد از این وقایع چون رضاقلی خان نیک نگریست، خوانین خراسان و

بزرگان افغان و ترکمان را بعضی مقهور و برخی را در التزام خدمت پادشاه مجبور یافت و خویشان را در طریق عصیان و یک تنه دید، از کارداران دولت خواستار آمد که اگر میرزا - شفیع صدر اعظم یک شب مرا میهمان آید و خاطر مرا از غضب پادشاه ایمن فرماید، هیچ بهانه نجویم و بر طریق حضرت پویم. برحسب فرمان شهریار، صدر اعظم، میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی را و میرزا رضای قزوینی منشی و میرزا فضل الله منشی مؤلف تاریخ ذو القرنین که مشتمل بر آثار سلاطین قاجار است با خود برداشته در عشر آخر شهر رمضان راه قلعه رضاقلی خان را پیش گرفت.

چون با قلعه قریب شد رضاقلی خان با 500

تن جزایرچی به استقبال بیرون شد و از اسب به زیر آمده، رکاب صدر اعظم را بوسه زد و اجازت یافته برنشست و در رکاب او به قلعه درآمد.

یک هفته صدر اعظم به استمالت او روز گذاشت و امیرگونه خان پدرش که هم در آن قلعه به دست پسر محبوس بود او را فرمود که صواب آن است که صدر اعظم را ملتزم رکاب شوی و به حضرت پادشاه شتاب گیری، اگر با خون تو شمشیر آلاید نام دولت ایران به زشتی برآید و اگر بر جان تو ببخشاید جاودانه ایمن خواهی زیست. سخن پدر را نیز وقعی ننهاد.

روز هشتم شجاع السلطنه نیز یک تنه به قلعه درآمد و یک شب بیود و هرچه دانست

و توانست بفرمود این همه سخن حکمت آمیز که حدت شمشیر تیز داشت در دل رضا قلی خان راه نکرد و روز هشتم صدر اعظم، رضا قلی خان را به جای خود گذاشته راه برداشت. بعد از ورود به درگاه آتش خشم پادشاه افروخته گشت.

چون ایل والوس رضا قلی خان و مواسی ایشان را 3 سیغناق(1) بود، حکم رفت تا شاهزاده محمد ولی میرزا با جماعتی به تسخیر سیغناق فارچ و اسپید جرد جنبش کرد و شاهزاده امام ویردی میرزا به سوی استاد خرده عنان بگذاشت. و محمد خان قاجار دولو از لشکرگاه شاهزاده محمد تقی میرزا آهنگ سیغناق راز و قوشخانه کرد و شاهزاده محمد رضا میرزا و محمد قاسم خان قوانلو در نواحی خوبوشان تاختن کردند. 3 روزه مدت بر زیادت نرفت که تمامت مواسی و ائقال و اموال آن قبایل منهوب شد و از جانب دیگر لشکریان دیوار قلعه شیروان و خوبوشان را با توپهای باره کوپ رخنه و ثلمه فراوان کردند و به زیر برج و باره بسیار نقب در بردند.

رضا قلی خان را دیگر توان خویشتن داری نماند، جماعتی از علما را به شفاعت برانگیخت و آلات حرب و ضرب خویش را چندان که خنپاره و زنبوره و شمخال و تفنگ داشت با 6 عراده توپ به درگاه پادشاه فرستاد و زن و دختر و پسر خود را به گروگان نهاد و استغاثت آورد که در این سفر چون آتش خشم پادشاه بر من

ص: 306

تافته است دل دیدار ندارم، روا باشد که بر من ببخشاید و دیگر وقت حاضر حضرت فرماید.

شجاع السّ لطنه و خوانین خراسان تا خون بی گناهان هدر نشود و قلعه خوبشان پی سپر لشکر نگردد، بدین سخن هم داستان شدند و به خواستاری در آستان پادشاه جبین بر خاک نهادند، شهریار از ایشان پذیرفت و زن و فرزند رضا قلی خان را به گروگان روانه مشهد مقدّس داشت.

### نابینا شدن فتح خان به دست کامران میرزا

و چون برحسب فرمان، شاه محمود، فتح خان افغان را نابینا ساخت شهریار فرستادگان کامران میرزا را نوازش و نواخت فرمود و رخصت انصراف داد و نجفقلی خان

نسقچی شجاع السّ لطنه را به سفارت هرات مأمور فرمود و از بهر کامران میرزا خلعتی گرانبها و کمر خنجری مرصّع به جواهر ثمین انفاذ داشت و امیر حسن خان حاکم طبس را وکیل خراسان لقب داد و هر یک از صناید خراسان و بزرگان ترکمان را جداگانه عطائی رفت.

آن گاه اردوی پادشاه در نیمه شوال با 100000 کس از ابطال رجال به طرف مشهد مقدّس کوچ داد و 6 روز در آن ارض مقدّس توقّف فرمود و هر بام و شام در آستان علی بن موسی علیه التّحیه و الثّناء چهره ضراعت بر خاک سود و میرزا موسی رشتی وزیر شاهزاده را معادل 10000 تومان تسلیم کرد، تا در پهلوی روضه مقدّسه صحنی جدید بنیان کند و از آنجا به جانب دار الخلافه طهران رهسپار گشت و روز پنجشنبه هفتم شهر ذیحجه وارد آن بلده گشت.

اکنون بشرح گوئیم که فتح خان افغان را چگونه میل کشیدند. همانا آن هنگام که فتح خان رزم می داد شاه محمود با فرزند خود کامران [میرزا] از قندهار بیرون شد و کامران [میرزا] را به هرات فرستاده خود در فراه توقّف نمود. آن گاه که فتح خان شکسته شد و شاهنشاه ایران حکم داد که کامران میرزا، یا فتح خان را به نزد ما فرستد یا او را نابینا سازد، کامران میرزا ناچار شد و بی آنکه پایان کار را بیندیشد فتح خان را مأخوذ داشته از هردو چشم نابینا ساخت و او را با برادرش شیر

این هنگام شاه محمود مراجعت به قندهار نمود و از پس او پردل خان برادر دیگر فتح خان از هرات فرار کرده، در قریه نادعلی از جماعت غلیجائی انجمنی کرد تا اگر تواند کامران [میرزا] را گزندی رساند و برادران خود را از زندان او برهاند. کامران [میرزا] برادران او را رها ساخت تا از کید و کین او برآساید.

اما از آن سوی چون خبر نایبائی فتح خان سمر شد، محمّد عظیم خان برادر مهتر او که فرمانگزار کشمیر بود و برادر کهتر خود دوست محمّد خان و یار محمّد خان را به طلب شاهزاده ایوب به اراضی پیشاور فرستاد و او را بر تخت نشانده، با شاه محمود نبرد نمود و تا حدود جلال آباد را در تحت فرمان آورد؛ و از طرف دیگر محمّد عظیم خان، عبد الجبار خان برادر دیگر خود را به اتفاق دوست محمّد خان به تسخیر کابل مأمور فرمود و همچنان محمّد زمان خان برادر دیگر را به هندوستان گسیل ساخت تا شجاع الملک پسر تیمور شاه را که پناهنده دولت انگریز بود، بیاورد، تا با سمندر خان حاکم دره مبارزت کرده او را هزیمت ساخت. و محمّد هاشم میرزا و سلطان اسد میرزا در چنین هنگامه از نزدیک شاه محمود گریخته به شیر دل خان پیوستند و با او همدست شدند. و این وقت پر دل خان در رکاب محمّد هاشم میرزا و سلطان اسد میرزا به طلب منال دیوانی شکارپور راه بلوچستان برداشت.

بالجمله تمامت افغانستان آشفته شد و جز حصار قندهار و هرات در حکم شاه - محمود و کامران [میرزا] باقی نماند. لاجرم کامران میرزا روی ضراعت به درگاه شاهنشاه ایران نهاد و خالق داد خان درّانی را با یک زنجیر فیل و 5000 تومان زر مسکوک و دیگر اشیاء به درگاه فرستاد. شهریار فرستاده او را بنواخت و به وعده ملاطفت و اعانت نوید داد و رسول او را رخصت مراجعت فرمود.

اما رضاقلی خان بعد از حرکت اردوی پادشاه از خاک خراسان به مشهد مقدّس سفر کرد و حاضر درگاه شجاع السّ لطنه شد و مکانتی عظیم یافت. آن گاه اجازت

مراجعت بستند، تا بسیج سفر کرده، در رکاب شجاع السّلطنه طریق سده سلطنت بسپارد. و چون باز خبوشان شد، دیگر باره پیمان شکست و دروازه حصن بر بست، ناچار شجاع السّلطنه او را باز گذاشت و طریق دار الخلافه برداشت و در طهران مورد عطوفت شهریار گشت و برادر اعیانی خود حسینعلی میرزا را که نیز حاضر درگاه بود دیدار کرد.

و هم در این سال حاجی محمد حسین خان عزّ الدّین لوی قاجار مروزی پسر بیرام - علی خان مریض شد و 3 روز قبل از نوروز جهان را به درود کرد و او مردی بزرگ نژاد و دانا دل بود، فضلی به کمال و فرهنگی به سزا داشت، شهریار را در مجلس خاصّ مصاحب و دربار عام مخاطب بود.

و هم در این سال بر حسب پیمانی که در میان دولت ایران و روس رفت چنانکه مذکور شد، پولکونیک مزارویچ از دولت روسیه به صوابدید الکسندر یرملوف به درگاه پادشاه ایران آمد تا حدود طالش را معین کند و خود نیز در ایران توقف کند و کار تجارت روسیه را نگران باشد. شاهنشاه ایران فرمود تا ولیعهد دولت عباس میرزا او را در مملکت آذربایجان جای نشیمن معین کند و یک تن از کارداران خود را از بهر تعیین حدود طالش با او همراه دارد.

و هم در این سال میرزا عبد الحسین خان غلام پیشخدمت که به اتّفاق خالوی خود میرزا ابو الحسن خان شیرازی به سفارت فرنگستان مأمور بود و به صوابدید میرزا

ابو الحسن خان مکتوب ایمبراتور نمسه مصحوب او گشت، جواب نامه پادشاه ایران را از ایمبراتور گرفته با تحف و هدایای او برسانید.

و هم در این سال احمد خان بیگلریگی آذربایجان در مراغه وداع جهان گفت و نایب السّلطنه پسران او حسن آقا و نور الله خان و جعفر قلی خان را مورد نوازش داشته حکومت مراغه را به نور الله خان و سرباز مراغه را به جعفر قلی خان سپرد.

## اشاره

چون در سنه 1234 ه. 2 ساعت و 11 دقیقه از روز چهارشنبه بیست و چهارم جمادی الاول برگذشت آفتاب به بیت الشرف شد، شاهنشاه ایران فتحعلی شاه بعد از انجام جشن نوروز، شاهزاده حسنعلی میرزا را رخصت مراجعت به خراسان داد و اسمعیل خان سردار و ذوالفقار خان برادر او را با 10000 پیاده و سوار جرّار ملتزم رکاب او ساخت.

## وفات میرزا شفیع صدر اعظم

شجاع السّ لطنه در سلخ جمادی الاخره راه خراسان برگرفت و موکب پادشاهی روز پنجشنبه بیست و هفتم شعبان از طهران حرکت کرده بعد از طی مسافت چمن سلطانیه لشکرگاه شد.

و در این سفر میرزا شفیع صدر اعظم در منزل سلیمانیه مریض گشت و ناچار در قزوین اقامت جست. شهریار تاجدار از چمن سلطانیه میرزا احمد حکیم باشی اصفهانی و حاجی آقا بزرگ منجم باشی گیلانی و محمود خان قوریساول باشی دنبلی را از بهر معالجت و مصاحبت او مأمور داشت. چون مدّت او را پایان رسیده بود، روز نوزدهم رمضان المبارک وداع زندگی گفت. شاهزاده علینقی میرزا حاکم قزوین جسد او را به مکاتی تمام به سلطانیه حمل داد و از آنجا به حسب فرمان به زمین کربلا برده، در آستانه حسین بن علی علیهما السلام با خاک سپردند. مدّت زندگی او از 70 سال بر زیادت بود.

یک دختر از او باز ماند و او مخطوبه شاهزاده همایون [میرزا] گشت.

## وزارت حاجی محمد حسین خان اصفهانی

و پس از وی وزارت اعظم به حاجی محمد حسین خان نظام الدوله مفوض گشت و پسرش عبد الله خان امین الدوله، مستوفی الممالک آمد. لفظ «وزیر اعظم» وفات میرزا شفیع و نصب حاجی محمد حسین خان را تاریخ گشت.

## لشکرکشی محمد علی میرزا به طرف بغداد

و هم در این سال شاهزاده محمد علی میرزا فرمانگزار عراقین عرب و عجم

به تأدیب پاشای بغداد سبک عنان گشت..

همانا داود پاشا که از گرجی زادگان بغداد است، در بغداد، دیوان افندی بود. خاطر اسعد پاشا که وزارت بغداد داشت از او برنجید و از بغدادش بیرون شدن فرمود.

داود پاشا روزی چند از پاشایان کرکوک و موصل و شهرزور استمداد کرد و کس او را نصرت نتوانست. در پایان امر استغاثت به حضرت شاهزاده محمد علی میرزا آورد و بر گردن نهاد که بعد از فتح بغداد معادل 50000 تومان زر مسکوک تسلیم کارداران شاهزاده فرماید.

لا-جرم شاهزاده او را با زر و لشکر مدد داد تا در بغداد بر وساده وزارت جای کرد، چون اسب مراد و مرام رام یافت پیمان بشکست و از وفای وعده سر برتافت.

شاهزاده محمد علی میرزا که اسفندیار را عبد ذلیل می پنداشت از این کردار خشمگین شد و لشکری انبوه کرده اراضی مندلیج و زهاب و بعقوبه به زیر قدم لشکریان

در سپرد و از درگاه پادشاه، عیسی خان دامغانی امیر آخور با 10000 تن مرد کار آزمای نیز بدان سوی رهسپار گشت و میرزا صادق وقایع نگار رسول بغداد شد که اگر داود پاشا از کرده پشیمان گردد و دین خویش بگذارد لشکر را از آسیب آن اراضی باز دارد.

اما داود پاشا چون نزول این دواهی را مشاهده کرد و وخامت کار را معاینه فرمود، آقا احمد کرمانشاهانی را که عالمی نحیر بود و در بقعه مطهره کربلا مجاورت داشت به شفاعت برگماشت و احمد چلبی را با پیشکشی لایق حضرت و منالی که بر خویشان نهاد بود نزدیک شاهزاده گسیل ساخت.

لاجرم شاهزاده بفرمود تا لشکر دست از غارت بازداشت و گناه او را نادیده انگاشت و صورت حال را در حضرت شهریار باز نمود.

و نیز در چمن سلطانیه رعیت گیلان که در تحت حکومت خسرو خان گرجی بودند از جور و اعتساف حاکم خویش بنالیدند. پادشاه عدالت کیش دست او را از عمل بازداشت و شاهزاده محمد رضا میرزا را به حکومت گیلان گماشت و میرزا

عبد الوهاب معتمد - الدّوله را برای رفع حساب خسرو خان و گیلانیان مأمور فرمود.

و هم در چمن سلطانیه نایب السّ لطنه عباس میرزا به تقبیل سده سلطنت شتافت و پس از روزی چند رخصت انصراف یافته به آذربایجان شد و شهریار تاجدار از چمن سلطانیه کوچ کرده جمعه نوزدهم ذیقعه وارد طهران گشت.

### مجلس سور ولیعهد ثانی محمد میرزا

و این هنگام ولیعهد ثانی دولت شاهزاده محمد میرزا پسر ارشد و اکبر نایب السّ لطنه عباس میرزا را حاضر درگاه ساخت و از بهر او مجلس سور و سرور به پای برد و دختر محمد قاسم خان قوآنلو را که از سوی مادر نیز نسب به شاهنشاه ایران می رسانید از بهر او نکاح بست و آن دو فرزندزاده را در ساعتی نیکو از دیدار هم شادخوار ساخت.

شگفت آنکه شاه شهید آقا محمد شاه روزی با فتحعلی شاه خطاب کرد که من جماعت قاجار دولّو را با دولت خویش شریک ساختم، تو می باید دختر میرزا محمد خان - قاجار دولّو را با عباس میرزا که ولیعهد دولت است به شرط زناشویی بازگذاری و فرزند ایشان که از سوی مادر دولّو و از جانب پدر قوآنلو خواهد بود و نیز ولیعهد دولت خواهد گشت چون به سن رشد و بلوغ رسد همچنان تو زنده باشی از بهر او دختری از جماعت قوآنلو ضجیع فرمای تا فرزند ایشان از دو جانب نسب به قوآنلو رساند و چون پادشاه باشد همه قوآنلو باشد. این بگفت و از کمال بهجت برخاست و به وجد و سماع درآمد و چند کُرت بفرمود همه قوآنلو باشد.

همانا به الهام دولت این سخن کرد و امروز برهان آن سخن شاهنشاه جوان جهاندار ناصر الدّین شاه است که در تخت سلطنت ایران جای دارد و او از جانب پدر پسر محمد شاه است و محمد شاه پسر عباس میرزا و او پسر فتحعلی شاه باشد و مادرش نیز نبیره فتحعلی شاه است و پدر مادرش امیر محمد قاسم خان پسر سلیمان خان قوآنلو است. پس بفرموده شاه شهید آقا محمد شاه همه قوآنلو باشد.

و هم در این سال شاهنشاه ایران فتحعلی شاه دختر میرزا شفیع صدر اعظم را از بهر شاهزاده همایون [میرزا] عقد بست.

و هم در این وقت دختر شاهزاده محمد قلی میرزای



ملك آرای مازندران را به شرط زنی به سلیمان خان پسر امیر محمد قاسم خان سپرد و سلیمان خان ملقب به خان خانان است و با دختری که به ولیعهد ثانی عقد بسته شد برادر اعیانی است، لاجرم از سوی مادر نیز نبیره شهریار تاجدار است.

و هم در این هنگام محمد صادق خان قوانلو نبیره مرتضی قلی خان برادر آقا محمد شاه و علی محمد خان پسر محمد خان نایب دولو به مصاهرت شهریار تاجدار قرین مفاخرت آمدند.

و از طرف خراسان چنانکه مرقوم افتاد، چون شجاع السد لطنه و اسمعیل خان بدان جانب کوچ دادند خوانین خراسان دیگر باره به دست شفعاء استغاثت آوردند و حاضر شدن به درگاه را به دیگر وقت معلق ساختند. کارداران دولت نیز از بهر آنکه مسلمانان به هدر نشوند، در تأخیر تسخیر خبوشان مسامحت روا داشتند و حکم رفت تا لشکریان دست از محاصره باز داشتند.

از پس این وقایع روز یکشنبه دوازدهم جمادی الاولی سفر قم و کاشان را شهریار خیمه بیرون زد و جمعه دوم جمادی الاخره مراجعت فرمود.

و این وقت از قبل سلطان محمود خان ملك روم، سلیمان افندی به سفارت برسید و احمد چلبی فرستاده داود پاشای وزیر بغداد نیز با او همراه بود. بر حسب فرمان

میرزا صادق وقایع نگار پذیره شد و ایشان را در سرای حاجی محمد حسین خان صدر اعظم فرود آورد. مکتوب و مهدای خویش را در حضرت پادشاه پیش داشتند و به خلاع گرانها و کمر خنجر مرصع شادکام شده پاسخ دوستانه بگرفتند و در عشر آخر رجب مراجعت کردند.

## وقایع سال 1235 هـ. / 1820 م. و رسیدن رسول ایمبراتور روسیه

### اشاره

در سنه 1235 هـ. بعد از 4 ساعت و 1 دقیقه از شب سه شنبه 6 جمادی الاخره آفتاب از حوت به حمل شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه بساط عید به پای برد. در اوایل این سال سرخای خان لگزی و مصطفی خان

شیروانی و مهدی خان قراباغی از کارپردازان روسیه برنجیدند و جلای وطن اختیار کرده به حضرت نایب السلطنه پیوستند و مورد عطف و عنایت شدند.

و از پس آن عبد الصمد خان افغان از قبل شاه محمود و فرزندش کامران میرزا با پیشکش فراوان به درگاه پادشاه آمد و از آشفتگی ممالک افغانستان و عصیان برادران فتح خان و ضعف شاه محمود بنالید. شهریار پشتوانی او را بر ذمت شجاع السلطنه نهاد و عبد الصمد خان را پنجشنبه 26 شعبان رخصت انصراف داد و خویشان نیز از دار الخلافه خیمه بیرون زده راه چمن سلطانیه برگرفت.

در منزل سلیمانیه فرستادگان ایمبراطور روس رسیدند و مکتوب مودت و حفاوت برسانیدند و تحف و هدایای ایمبراطور را پیش داشتند و آن حوضی مثنی از بلور صافی بود که از هر جانب تا جانب دیگر 4 ذراع بعد داشت و عمق آن 2 ذراع برمی آمد و فواره [ای] در مرکزش منصوب بود و چند قطعه آینه که هر یک را 4 ذراع عرض و 6 ذراع طول بود و همچنان قنادیل و چهل چراغهای بلور و دیگر اشیاء پیش داشتند.

شهریار تاجدار تحف ایمبراطور را به طهران فرستاد و فرستادگان او را کامروا اجازت انصراف داد و از سلیمانیه کوچ داده، 12 رمضان چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد.

نایب السلطنه از آذربایجان و ظلّ السلطان از طهران در آنجا جبین سای سده

سلطنت گشتند. چون سورت ایام صیف بشکست، در غره ذیقعه کوچ داده روز یازدهم ذیقعه مراجعت به طهران فرمود.

از آن سوی بعد از مراجعت عبد الصمد خان افغان، شاهزاده شجاع السلطنه ساز لشکر کرده از ارض اقدس بیرون تاخت و محال باخرز و شهر نورا از تصرف بنیاد خان مستخلص ساخت [و] بر آن اراضی امیر قلیچ خان تیموری را فرمانروا داشت.

امیر حسین خان حاکم طبرس و محمد خان قرائی در میان راه به رکاب پیوستند. و شجاع السلطنه را پیوسته در خاطر بود که محمد خان را دستگیر سازد و شفاعت امیر حسن خان حایل می افتاد.

در تربت شیخ جام ناگاه امیر حسن خان به مرگ

فجی درگذشت، شجاع السّ لطنه چون این بدید بی توانی محمّد خان را مأخوذ داشته زنجیر برنهاد و در زمان به جانب تربت - حیدریه شتافت. بازماندگان محمّد خان متحصّن شدند و یک دوروز خویشان داری کردند و چون دانستند که این کردار سبب هلاک و دمار محمّد خان خواهد گشت، ناچار مادر محمّد خان، دو پسر دیگر علی خان و مهدی قلی خان را برداشته با کلید قلعه تربت به حضرت شجاع السّ لطنه آمد.

این وقت شاهزاده را فتوت فطری و مروّت جبلی جنبش داد تا محمّد خان را با مادر و برادران مورد نوازش داشته خلعت گرانها داد و جمله را رخصت فرموده تا بر تربت حیدریه بشتافتند؛ و روز دیگر با چند تن از نزدیکان درگاه به سرای محمّد خان میهمان شد و یک تن از خواهران او را در حباله نکاح خویش درآورد؛ و محمّد خان را یک باره از دهشت ضمیر آسایش داد و صورت حال را در حضرت شهریار تاجدار عرضه داشت نمود.

اما از آن سوی شاه محمود افغان را چون ساختن لشکر و کوچ دادن شجاع السّ لطنه مکشوف افتاد، هراسناک شد که مبادا در مملکت او تاختنی کنند، صید کریم خان افغان را با پیشکشی فراوان گسیل درگاه شاهنشاه ایران داشت و او نخستین در تربت حیدریه، به حضرت شجاع السّ لطنه پیوست و معروض داشت که جنبش این لشکر یک باره افغانستان را آشفته سازد؛ و مردم را بر محمود شاه برشوراند، اگر رعایت جانب او نزدیک کارداران ایران معتبر است، هم اکنون فرمائی تا این سپاه طریق مشهد سپارد.

شجاع السّ لطنه به خواستاری او امیر قلیچ خان تیموری را در محال خاف و باخرز

بازداشته به مشهد مقدّس مراجعت کرد و صید کریم خان طریق طهران برداشت و پیشکش شاه محمود را پیش گذرانید. شهریار تاجدار فرمود مملکت خراسان سپرده شجاع السّ لطنه است و کار حدود ثغور آن اراضی منوط به صوابدید اوست و

صید - کریم خان را با تشریف خسروانه و جواب نامه بازفرستاد و امیر علی نقی خان پسر امیر حسن خان را منشور حکومت طبرستان و وکالت خراسان صادر گشت.

### ذکر شکایت فقهای رشت از عرفای عهد

و هم در این سال فقهای مملکت گیلان معروض داشتند که خدام حضرت شاهزاده محمد رضا میرزا و علی خان اصفهانی وزیر او را با درویشان نعمت الهی ارادتی به نهایت است و به تسویلات ایشان نیز شاهزاده از ارادت کیشان درویشان است. هم اکنون از بی قیدی این جماعت کس نام از جمعه و جماعت نبرد و آیات شریعت منهدم و مطموس باشد.

شاهنشاه ایران به دست آویز نخجیر کردن تا اراضی طارم شتافت و شاهزاده محمد رضا میرزا و ملازمان حضرت او را حاضر کرده در معرض عتاب و عقاب بداشت، وزیر او را نیز از عمل معزول کرد و حاجی محمد جعفر قراگوزلو که در قریه کبوتر آهنگ نشیمن داشت و در طریقت نعمت الهی خلیفه عهد و مرشد وقت بود به اتفاق سید حسین همدانی مورد سخط پادشاه شدند و به مصادره 2000 تومان زر مسکوک گرفتار گشتند.

فاضل خان گروسی امیرجار که فاضلی نامبردار و ادیبی کامکار بود با جماعتی از چاووشان به اخذ آن مأمور شد و عبد الله خان امین الدوله از بهر فیصل حساب گیلان راه رشت درنوشت و شاهنشاه مراجعت به طهران کرد و امیر محمد قاسم خان قوانلو را از بهر نظام قبایل بختیاری روانه اصفهان داشت.

### بازگشت میرزا ابو الحسن خان از انگلستان

این وقت میرزا ابو الحسن خان شیرازی که به سفارت انگلتره رفته بود، برسد و مکاتیب سلاطین روم و نمسه و فرانسه را که هنگام عبور دیدار کرده بود برسانید، معادل 100000 تومان زر مسکوک که کارداران انگلیس از تسلیم به کارپردازان ایران مضایقت کردند مأخوذ داشت. و سبب انفاذ و علت امساک این زر در دولت انگریز از پیش به شرح رفت و نیز خطی به امضای ولیعهدی نایب السلطنه عباس میرزا بیاورد و نیز يك قطعه خاتم الماس، پادشاه انگریز به تهنیت ولیعهدی نایب السلطنه به مصحوب میرزا - ابو الحسن خان بفرستاد و مدت سفارت میرزا ابو الحسن خان 3 سال بود.

### تهیج فتنه در میان ایران و روم

و هم در این سال میان دولت روم و ایران که سالها طریق مودت گشاده بود،

ادات خصومت آماده گشت، نخستین از بهر آنکه سلیم پاشای، حاکم بایزید و موش، قاسم - آقای حیدرانلورا با ایل و عشیرت از محال چالدران تحریک داده به اراضی روم برد و قبایل سبکی را نیز از ایران برگران داشت و چندانکه حکمرانان خوی و ایروان در استرداد ایشان سخن کردند، به مماطلت و مسامحت دفع داد.

دیگر آنکه چون داود پاشا، سلیمان پاشا را مقهور کرد و وزارت بغداد را بگرفت، صادق بیگ پسر سلیمان پاشا فرار کرده پناهنده دولت ایران گشت. حافظ محمد پاشای سرعسکر ارزن الروم از نایب السلطنه خواستار شد تا خاطر او را ایمن کرده، روانه ارزن الروم داشت، بعد از ورود بدان اراضی به اغوای داود پاشا او را مقتول ساخت و نیز مکاتیب حافظ محمد سرعسکر به پاشای موش در تحریک قبایل سبکی دستگیر شد و ملحوظ افتاد و مکنون خاطر او مکشوف گشت که خون شیعیان اثنی عشریه را هدر داند و مال ایشان را مباح شمارد و دیگر آنکه والده شاهزاده علی نقی میرزا رهسپار زیارت بیت الله الحرام گشت و جماعتی از مردم ایران ملتزم خدمت خدام او گشتند. بعد از ورود

به ظاهر ارزن الروم سرعسکر حکم داد که سراپرده او را فحوص کنند تا مبادا اموال تجار را از جماعت عشار به نهانی حمل دهند.

چون اندیشه او مکشوف شد بفرموده حاجی علی رضا پسر ابراهیم خان شیرازی، حاجی ربیع خان و حاجی علی خان کزازی با 4000 تن از مردم ایران اطراف سراپرده را پره زده ساخته جنگ شدند. صبحگاهی که سرعسکر با 2000 تن از مردم شهر بیرون شد بدانست که قوت مبارزت ندارد، لاجرم با چند تن از نزدیکان خود پیش شده اظهار خضوع کرده مراجعت نمود.

### سفارت حاجی حیدر علی خان به مصر

و هم در این سال برحسب فرمان شاهنشاه ایران نایب السلطنه عباس میرزا، حاجی حیدر علی خان صندوق دار خود را که برادرزاده حاجی ابراهیم خان

شیرازی بود به سفارت مصر به نزدیک محمد علی پاشا فرستاد و يك قبضه شمشیر که نیامش با جواهر ثمین ترصیع داشت از بهر او انفاذ نمود و بدو مکتوب کرد که در تدمیر جماعت وهابی و عبد الله بن سعود و تسخیر اراضی درعیّه و نجد سعی جمیل مبذول دارد که ایشان در عصیان دولت روم و ایران و غارت اموال زایرین بیت الله الحرام هرگز خودداری نکنند.

بعد از ورود حاجی حیدر علی خان به مصر و ابلاغ حکم شاهنشاه ایران، محمد علی - پاشا برادرزاده خود ابراهیم پاشا را با سپاهی رزمجوی مأمور داشت تا به مملکت نجد تاخته حصن درعیّه را مفتوح ساخت و جماعت وهابی را مقتول نمود و عبد الله سعود را مغلولاً به اسلامبول فرستاد، سلطان محمود خان فرمود سر از تنش دور کردند.

آن گاه، حاجی حیدر علی خان شادکام مراجعت نموده از طریق مکه معظمه راه ایران برداشت و وارد تبریز شد.

## وقایع سال 1236 ه. / 1821 م. و طغیان افغانان

### اشاره

در سنه 1236 ه. چون 9 ساعت 50 دقیقه از شب چهارشنبه شانزدهم جمادی - الاخره بگذشت خورشید به بیت الشرف شد. شاهنشاه ایران فتحعلی شاه چون جشن نوروز بگذارد، میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله را مأمور به خراسان فرمود، تا خاطر خوانین خراسان را از وحشت زدوده کند و ایشان را حاضر درگاه پادشاه سازد.

معتمد الدوله در بیست و دوم رجب بیرون شد و شاهزاده شجاع السملطنه در عشر اول شعبان درآمد و طغیان و عصیان خوانین خراسان را باز نمود.

و نیز شاهزاده محمد علی میرزا به حضرت پادشاه پیوست و معروض داشت که چون محمود پاشا پسر عبد الرحمن پاشای بابان به جای پدر حاکم شهر زور شد، به اغوای داود پاشای وزیر بغداد سر از فرمان کارداران ایران برتافت.

بالجمله شهریار تاجدار، محمد علی میرزا را باز کرمانشاهان فرستاد و شجاع السّلطنه را رخصت مراجعت به خراسان داد و نور محمد خان دولوی قاجار را با سپاهی آراسته ملازم رکاب او ساخت و موکب پادشاهی چهارشنبه 11 شعبان در حرکت آمده در اراضی فیروزکوه و نمکه عرض سپاه داده شد و از آنجا کوچ داده، در چمن خوش بیلاق لشکرگاه افتاد.

اما از آن سوی معتمد الدوله طی مسافت کرده نخستین در خوشان رضاقلی خان را دیدار کرد، آن گاه نجفعلی خان و محمد خان قرائی و امیر علم خان را ملاقات نموده و ایشان را در طاعت پادشاه همداستان کرد و فرزندان ایشان را به شرط گروگان گسیل درگاه داشت. لاجرم حسینقلی خان پسر رضاقلی خان زعفرانلو و علیمراد خان پسر نجفعلی خان - شادلو و مهدیقلی خان برادر محمد خان قرائی و محمد صادق خان برادر امیر علینقی خان عرب زنگولی و اسد الله خان پسر امیر علم خان عرب خزیمه در چمن خوش بیلاق حاضر حضرت شدند و از قبل شهریار مورد نواخت و نوارش گشته مأمور به توقف طهران آمدند.

### مقاتله ایرانیان و افغانان

اما شجاع السّلطنه چون به مشهد مقدّس شتافت معلوم داشت که در مدّت ذهاب و ایاب او به دار الخلافه طهران، بنیاد خان افغان قلعه شهر نورا به محاصره انداخته و نواحی باخرز را منهبوب ساخته. لاجرم شجاع السّلطنه 2 تن از پسران خویش هلاکو میرزا و ارغون میرزا را ملازم رکاب ساخته با سپاهی لایق، تدمیر بنیاد خان را تصمیم عزم داده از مشهد مقدّس بیرون شد؛ و میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله در تربت حیدریّه به حضرت او پیوست و خواستار آمد که یک تنه به نزدیک بنیاد خان رفته او را مطمئن خاطر بدارد و به حضرت آرد. این بگفت و راه برگرفت و برفت.

بنیاد خان بعد از ملاقات با معتمد الدوله دست از محاصره قلعه نو بازداشته در محال باخرز به قلعه کاریز شتافت و رو از درگاه شجاع السّلطنه برتافت. شاهزاده از کردار او بر خشم و کین بیفزود و با 3000 تن مرد لشکری

به جانب او جنبش کرد. و از آن سوی بنیاد خان با 10000 تن سوار جمشیدی و هزاره [ای] و فیروزکوهی پذیره جنگ شد.

روز جمعه 24 رمضان در بیرون قریه کاریز هردو لشکر تنگ درآمدند و صف جنگ راست کردند. از بامداد تا نیمه روز کار به ستیز و آویز رفت، ناگاه هلاکو میرزا که دل شیر و چنگ پلنگ داشت اسب برجهاند و با نیزه خطی حمله گران افکند و چون باد و برق خویشتن را بر لشکر بنیاد خان زد، بسیار مرد و مرکب به خاک انداخت و فراوان کس را جراحت کرده مطروح ساخت. بنیاد خان را پای اصطبار لغزش گرفته روی به هزیمت نهاد.

شجاع السلطنه به احمال و ائقال او ننگریست و از قفقای او تاختن کرد. بنیاد خان تا قریه کوسویه بشتافت و چون خصم را ترکناز در قفا یافت هم در کوسویه نتوانست زیست کرد و از آنجا نیز عنان زنان به میان ارباع جمشیدی گریخت.

این هنگام اموال او در لشکرگاه و اندوخته او در کوسویه به تمامت غنیمت لشکریان شد و بسیار کس از مسلمانان را که در کوسویه محبوس داشت تا به ترکمانان در معرض بیع و شری در آورد رها گشتند. بالجمله شجاع السلطنه، ابراهیم خان هزاره را به حکومت شهر نو و باخرز بازداشت و عنان به جانب هرات گذاشت. در منزل بیرنی فرستادگان شاه محمود برسیدند و اظهار مسکنت و اطاعت کردند، لاجرم میرزا موسی گیلانی وزیر به هرات شد و تمسک 10000 تومان خراج همه ساله را بستند و 100 طاقه شال بافته کشمیر به رسم پیشکش گرفته مراجعت نمود و در منزل بیرنی به لشکرگاه پیوست.

آن گاه شجاع السلطنه راه مشهد مقدس برداشت و صورت قصه را در حضرت پادشاه عرضه داشت. شهریار تاجدار، هلاکو میرزا را که روز جنگ آن جلادت کرده بود لقب بهادر خانی عطا کرد. و از جانب دیگر چون ترکمانان بام و بورمه به اغوای محمد - رحیم خان در سال پار، نواحی سبزواری را منهبوب ساختند اگرچه علیمراد خان حاکم جوین از دنبال



ایشان بتاخت و 70 نیزه سر و 100 تن اسیر بگرفت؛ لکن کارداران دولت بدین قدر راضی نبودند.

لاجرم برحسب فرمان ذو الفقار خان سمنانی و علیمراد خان افشار سرکرده سواران خمسه در رکاب شاهزاده محمد قلی میرزای ملک آرای مازندران راه دشت برگرفتند و در منزل سنندر و چندر شاهزاده اقامت جست و ذو الفقار خان و علیمراد خان بتاخت و تاراج قبایل بام و بورمه پرداختند، بسیار کس مقتول ساختند و زنان و پسران و دختران ایشان را اسیر گرفتند و اموال آن جماعت را غنیمت نموده قسمت کردند و این خبر را به عرض پادشاه رسانیدند.

و هم در این سال شهریار يك باب از زر خالص مرصع به جواهر ثمین که 10000 تومان بها داشت، به مصحوب عبد الله خان امین الدوله روانه مشهد مقدس داشت و میرزا هدایت الله مجتهد آن را در پای ضریح نقره در قبه علی بن موسی علیهما السلام نصب نمود و امین الدوله مراجعت کرد.

### مخاصمت رومیان با ایرانیان

اما از قبل اولیای دولت آل عثمان چنانکه به شرح رفت، چون آن کردارهای ناستوده

ظاهر گشت و قبایل حیدرانلو و سبکی را در اراضی خود نشیمن دادند، چندانکه کارداران ایران امنای دولت روم و سر عسکر ارزن الروم را مکتوب کردند، از نقض عهد و شکستن پیمان تحذیر نمودند سودی نبخشید، لاجرم برحسب فرمان نایب السلطنه، حسن خان قاجار قزوینی با سپاهی گران از ایروان خیمه بیرون زد تا جماعت حیدرانلو را باز جای آورد.

چون لختی به جانب حیدرانلو کوچ داد سلیم پاشا با لشکری از رومیان مغافصه بر سر حسن خان بتاخت و جنگ در انداخت. با اینکه حسن خان ساخته رزم نبود و گمان نداشت که رومیان در شکستن عهد تا بدین جا جدّ و جهد کنند، برنشست و چون پلنگ غضبان به جنگ اندر آمد. هردو لشکر لختی باهم بگشتند و از هم بگشتند. لکن از هیچ سوی نصرت بدست نشد.

این هنگام خسرو محمد پاشا از اسلامبول به سرعسکری ارزن الروم منصوب گشت و حافظ علی پاشا معزول شد و او نیز رعایت عهدنامه نکرد و در نگاهداری

قبیله حیدرانلو نیکوتر برآمد و رسولی به نزدیک نایب السّ لطنه فرستاد و اراضی چهری را که از محال سلماس است در تحت فرمان خویش خواست. نایب السّ لطنه، حاجی علی بیگ - تبریزی را به همراه فرستاده او مأمور فرمود تا با سرعسکر در رفع منازعت ذات بین سخن کند.

خسرو محمّد پاشا، حاجی علی بیگ را محبوس نمود و گفت تا چهری را بدست نکنم تو را از دست نگذارم؛ و حافظ علی پاشا را به حکومت قارص منصوب داشته، با لشکری انبوه به حدود ایروان مأمور نمود تا در قرای ایروان تقدیم قتل و غارت کرد. و صادق پاشای پسر سلیمان پاشای وزیر بغداد که بدین دولت پناهنده بود و کارداران ایران برای تشدید اتحاد دولتین او را با مهماندار روانه ارزن الروم کردند. بعد از ورود به حکم سرعسکر صادق پاشا در حبس خانه افتادند و پس از روزی چند صادق پاشا را با 20 تن ملازمان او سر برگرفتند و سرهای ایشان را روانه اسلامبول داشت و مهماندار را بی پاسخ نامه بازفرستاد.

### لشکرکشی نایب السّ لطنه به ممالک روم

لاجرم نایب السّ لطنه را آتش غیرت تحریک داد و لشکرها را انجمن کرد، روز 12 ذیحجه از تبریز خیمه بیرون زد و تا بلده خوی بتاخت. چون سرعسکر این شنید احمد افندی دواتی را از در ضراعت به درگاه نایب السّ لطنه فرستاد، باشد که آن سیل برخاسته را بنشانند. چون این رسالت نیز از در حیلت بود پذیرفته نیفتاد و نایب السّ لطنه، حسن خان را به منقلای سپاه مأمور ساخته خود نیز راه برگرفت و تا منزل چالدران براند، امّا حسن خان سپاه رومی را درهم شکست و اسیر فراوان دستگیر نمود و توپخانه ایشان را برگرفت و از آنجا به جانب توپراق قلعه شتافت و به حکم یورش مفتوح ساخت.

نایب السّ لطنه بعد از اصغای این خبر به سوی وان و بایزید کوچ داده و در سوی غربی بایزید محکمه زنگ زور را بدست قراولان سپاه مفتوح ساخت. مردم شهر بایزید هراسناک شده، علماء و قضات خویش را به درگاه فرستاده و امان طلبیدند

و سر اطاعت پیش داشتند و مورد رأفت گشتند.

در این وقت بهلول پاشا که از پیش، در بایزید جای داشت و سرعسکر او را معزول و محبوس نمود، به حراست قلعه آق سرای مأمور شد و به حکم سرعسکر به استخلاص زنگ زور میان بست و توپخانه خود را بدانجا براند.

روز دیگر نایب السلطنه، امیر اصلان خان دنبلی را با یوسف خان و فوج بهاداران بر قلعه آق سرای که در فراز جبلی شامخ استوار بود و حصار شهر برگماشت و بهلول پاشا را پیام داد که اگر سلامت خواهی در این حضرت اقامت جوی و اگر نه زود باشد که قرین ندامت باشی. بهلول پاشا هراسنده شد و با اینکه برادر خویش را نزد سرعسکر به گروگان باز داشته بود، برادر دیگر را به درگاه فرستاد. نایب السلطنه بدین قدر رضا نداد، ناچار بهلول پاشا حاضر حضرت گشت و لشکریان بی مانعی و عایقی بر بروج شهر عروج کردند و حصار آق سرا را به زیر پای درآوردند.

نایب السلطنه لشکر را از قتل و غارت بازداشت و حکومت بایزید را با 5 محال دیگر به بهلول پاشا گذاشت و عبد الحمید پاشا را که يك تن از خویشاوندان او بود به نظم سپاه گذاشت و حسین خان سردار ایروان را به اتفاق بهلول پاشا و صنادید شهر به جامع بایزید فرستاد تا خطبه در منبر جامع به نام شاهنشاه ایران فتحعلی شاه کردند و مردم شهر را از وضع و شریف به بذل تلید و طریف شاکر احسان ساخت.

حاجی حسن پاشای چچن اوغلی که با لشکری انبوه به حراست حدود و ثغور آن ممالک مأمور بود، از شنیدن این اخبار متزلزل گشت، لشکرش پراکنده شد و خود در

قلعه سنگ که معقلی منبع بود متحصن آمد. نایب السلطنه، امیر اصلان خان را به دفع او فرستاده بعد از مقاتلت و مبارزت حاجی حسن پاشا شکسته شد. ناچار قلعه را بگذاشت و به ارزن الروم گریخت؛ و نایب السلطنه در تسخیر ارزن الروم يك جهت شد و لشکر همی براند. در محال الشکرد معلوم گشت که سپاه عثمانلو که در حسن قلعه جای داشتند،

بعد از اصغای فتح بایزید راه فرار برداشته اند، به قراحصار و معدن و نریمان که از آن سوی ارزن الروم است در رفته اند.

نایب السّلطنه، محمّد زمان خان قاجار و حسن خان و عبد اللّه خان دماوندی و رحمة اللّه خان را با 1000 تن سرباز و 1000 کس تفنگچی و 8000 سوار کرد و عجم بر اثر ایشان بتاخت و خود از طریق ملاذگرد در شتاب آمد. در منزل خامور، صدقی افندی مدرّس ارزن الروم با جماعتی از علما از قبل اجاقلویان شهر و بزرگان قبایل و سوباشیان محل به درگاه نایب السّلطنه آمدند و جبین ضراعت بر خاک مسکنت سودند و خسرو محمّد پاشای سرعسکر که در نارین قلعه متحصّن گشته بود عریضه [ای] از در انکسار نگار داده، خواستار عفو گناه آمد و پیشکشی بر گردن نهاد که همه ساله انفاذ داشته از طریق فرمانبرداری نگردد و هنوز این سخن در میان بود که معروض افتاد که سلیم پاشای والی ارمنیه به فرمان سرعسکر با 20000 تن لشکر از حدود بولانلوق به يك نگاه از دنبال محمّد زمان خان و حسن خان تاختن کرده اند.

نایب السّلطنه چون این بشنید صدقی افندی و حاجی ملا باقی قاضی عسکر را رخصت مراجعت به ارزن الروم فرمود و در پاسخ سرعسکر پیام های درشت و سخنان زهر آگین فرستاد و از آنجا به جانب بولانلوق ایلغار کرد. لشکر روم چون جنبش این جیش را تقرّس کردند بی آنکه با مردی در آویزند و گروهی برانگیزند راه فرار برگرفته، حسن خان و دیگر دلیران ایران تا حدود گلی سولمز که 3 فرسنگی ارزن الروم است از دنبال هزیمتیا برفتند.

و هم از آن جا نایب السّلطنه 10000 سواره و پیاده و 2 عراده توپ از قفای گریختگان و فحص قبایل حیدرانلو مأمور نمودند. و مردان کارزار چون سیل بی زنهار پست و بلند زمین را درنوشته، تا جنجشور و ترشور و ترجان که 4 فرسنگی دیار بکر است بشتافتند.

اگرچه ایل حیدرانلو را درنیافتند، لکن تمامت آبادانی ها و قریه ها پی سپر سپاه گشت و جماعتی کثیر

عرضه شمشیر آمد و 5000 تن مرد و زن و دختر و پسر اسیر شد و 200000 سر مواشی و اغنام دستگیر افتاد و 17 عراده توپ و فراوان از آلات ضرب و حرب و اموال و ائقال، بهره لشکریان گشت، چنان شد که سپاه نقل آن احوال را برنابیدند و يك نيمه اموال منهوبه را به رود فرات در انداختند. سلیم پاشا چندانکه دانست و توانست مرد و مال از آن اراضی به قتل جبال شامخه صعود داد و شهر و حومه را يك باره از مردم برداخت و خود در میژ، که شهر موش خوانند جای کرد و دیوار حصار را استوار داشت.

### جنگ حسین خان سردار ایروان با لشکر روم

نایب السلطنه حسین خان سردار را به دفع او فرستاد و او با 6000 مرد لشکری کوچ داد، آن گاه اسمعیل خان بیات را مأمور به فتح قلعه ملاذگرد نمود. اسمعیل خان برفت و آن حصنی که به غایت حصین بود، به حکم یورش بگشود و توپخانه و صلاح جنگ هرچه یافت برگرفت و در کنار قراسو به حسین خان سردار پیوست. و سواران سپاه از بهر نهب و غارت به هر سوی پراکنده شدند، ناگاه جمعی از کردان یزیدی و حسنانلو و سواران چهاردولی و بزچلو کمین گشاده جنگ در پیوستند.

حسین خان سردار چون این بدانست اسمعیل خان بیات و کریم خان کنگرلو و عسکر خان افشار را مدد فرستاد. و از آن سوی سلیم پاشای چندان که در قلعه لشکر داشت، بیرون فرستاد و جنگ عظیم گشت، آن روز تا 4 ساعت از شب برفت حرب بر پای بود، آن گاه توپ و تفنگ را دست باز داشته با شمشیر و خنجر به یکدیگر در آمدند و 7 ساعت دیگر رزم دادند.

این وقت حسین خان سردار جمعی از سواران قزاقی را بفرمود تا هرکس يك تن از سربازان مقدم را ردیف ساخته از آب عبه دادند. چون سربازان به مصافگه در آمدند و طبل جنگ بزدند و تفنگها بگشادند، مجال درنگ بر لشکر روم محال افتاد. يك باره پشت با جنگ داده به قلعه گریختند. روز دیگر آگهی به نایب السلطنه رسید و از منزل حسن سهل تا کنار قراسو

بتاخت و بی درنگ آن آب را عبیره کرده و عنان زنان تا کنار شهر براند و آن بلده را از 3 سوی به محاصره انداخت.

مردم شهر چون این صولت و جلادت مشاهدهت کردند سادات و صناید شهر هر يك مصحفی بر کف نهاده به حضرت آمدند و از بهر شفاعت روی ضراعت بر خاک سودند. نایب السّ لطنه بر ایشان بیخشود و 14 ساعت میعاد نهاد که اگر سلیم پاشا طریق حضرت سپارد لشکریان را از قتل و غارت شهر باز دارد و محمّد حسین خان زنگنه را به طلب سلیم پاشا به شهر فرستاد و او بی ماطله و مسامحه سلیم پاشا را با تیغ و کفن به درگاه آورد و در پاداش این خدمت محمّد حسین خان که منصب نیابت داشت ایشیک - آقاسی شد.

بالجمله روز دیگر میرزا ابو القاسم فراهانی وزیر، در مسجد جامع بتلیس [- بدلیس] و میژ خطبه نصرت به نام شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قرائت کرد و لشکریان روزی چند در آنجا ماندگی خویش را دفع دادند. و نایب السّ لطنه محمّد زمان خان و حسن خان را که بر حسب فرمان قلعه خونوس را فتح کرده بودند بخواند و 17 عراده توپ هم از آنجا حمل داده و سلیم پاشا را به حکومت ارمنیه بازگذاشت و 10000 تن سواره و پیاده از آن ممالک ملتزم رکاب ساخت؛ و محمّد بیگ برادر سلیم پاشا را به لقب خانی عطا فرموده بر آن جماعت سرهنگ نمود.

و چون سپاه را به سبب قلت آذوقه از يك راه کوچ دادن صعب می نمود: نخستین حسین خان سردار را با 7000 کس از طریق خامور گسیل ایروان ساخت و 4000 تن سوار شقاقی و شاهیسون و قراداغی و قراباغی را از راه کوه سپان روانه خوی داشت و محمّد خان را از طریق بتلیس و محمّد باقر خان قاجار و حسن خان را از راه اخلاط روانه داشت و فرمود قلعه وان را نیز مسخر دارند. سلیم پاشا تسخیر قلعه وان را بر خویشان نهاد و ایشان را از محاصره بازداشت و نایب السّ لطنه اسیران را آزاد ساخت و خود از راه آردیش رهسپار گشت.

روز 12 صفر قلعه ارغیش را که از 3 سوی محاط آب است و از سوی

دیگر وحلی (1) صعب در پیش دارد به وفود مهابت و سورت سطوت مسخر داشت و 12 عراده توپ برگرفت و محال بکری و بند ماهی و محمودی را نیز تحت فرمان آمد و چون این اراضی با خاک خوی پیوسته بود به فتحعلی خان قاجار بیگلربیگی خوی تفویض یافت.

بالجمله در این سفر که 2 ماهه مدّت بر زیاد نداشت بلاد و امصار و قرای بازید و الشکرد و دیادین و ملاذگرد و بتلیس و میژ و اخلاط و عادلجواز و ارجیش و خنوس با تمامت محال و حدود و قبایل و رعیت و لشکری به زیر فرمان و در شمار ممالک سلطان

ایران آمد. و نایب السّ لطنه از آن همه غنیمت که میان سپاه قسمت شد بیرون 48 عراده توپ چیزی مأخوذ نداشت. و هم در این وقت معروض افتاد که بعضی از لشکریان که مأمور به تسخیر حکاری بودند 18 سنجاق حکاری را مسخر داشتند.

مع القصّه نایب السّ لطنه در این سفر مانند یک تن از آحاد لشکر همی زیست و در خوردن و نوشیدن و پوشیدن بر هیچ کس فزونی نجست و چون عنان بازگذاشت مژده این فتح را در حضرت پادشاه عرضه داشت.

اما چون این خبر در اسلامبول سمر گشت اولیای دولت عثمانی 2000 تن لشکر و 10 عراده توپ به نزدیک داود پاشای وزیر بغداد فرستادند و او را برانگیختند تا اگر تواند حدود ایران را به سنابک ستوران ویران کند.

داود پاشا نخست محمود پاشای بابان را که به قوت کارداران ایران در شهر زور حکومت داشت با خود همداستان کرد و محمّد آقای کهیا را با 10000 کس مرد سپاهی و جماعت دلّوباش روانه شهرزور داشت و محمود پاشای بابان با 3000 تن سوار در کنار آب سیروان به کهیا پیوست. چون محمّد علی میرزا فرمانگزار عراقین این بدانست با 15000 سواره و پیاده در عشر اول ذیحجه از کرمانشاهان خیمه بیرون زد و 10 عراده توپ با لشکر برانده و حسن خان والی فیلی از پشتکوه لرستان با 3000 کس بدو پیوست.

ص: 327

این هنگام حسین پاشا خان خمسه و محمد باقر خان مافی را از راه سنندج بفرستاد و خود عقبه چیان را در نوشته در هیجدهم ذیحجه قریب به شهر زور لشکرگاه کرد، و محمد آقای کهیا و محمود پاشا در یاسین تپه که از 3 جانب با آب پیوسته و از يك جانب با خلاب سنگری راست کرده بنشست و 15 عراده توپ در پیش سنگر گذاشتند.

این هنگام محمود پاشا از در کذب و حیلت چند کس به حضرت شاهزاده فرستاد که اگر گناه مرا معفو دارند و خاطر مرا ایمن فرمایند، فردا که از 2 جانب صف راست شود با لشکر خود از کهیا بدان سوی گریزم و در زمان با کهیا در آویزم. شاهزاده چون کلمات او را با صدق راست ندانست پاسخی ملایم سؤال باز داد و فرستادگان او را باز فرستاد؛ و آن شب را بی بنه و آغروق به پای برد.

روز دیگر که خورشید سر بر زد ساخته جنگ گشت و موسی و ده [موسیوده] معلّم انگریز را با جماعتی از سرباز و سوار و توپخانه و زنبورک خانه از میان دره چنانکه خصم ندیده و ندانست بفرستاد تا ناگاه از قفای دشمن درآیند و نبرد آزمایند و خود

لشکر را جنبش داده میمنه و میسره راست کرد و بر فراز تلی صعود کرده جبین بر خاک نهاد و از کارساز بی نیاز طلب نصرت نمود و سخت بگریست. آن گاه به میان سپاه آمد از دو سوی گیرودار دلیران بالا گرفت و دهان توپ و تفنگ صاعقه بار آمد و از خون مردان خاک میدان گونه لعل و مرجان گرفت. رومیان را مجال درنگ نماند، پشت با جنگ داده به يك بار روی برتافتند.

محمود پاشا به اتفاق کهیا عنان زنان به طرف کرکوک گریختند. شاهزاده بی زحمتی در لشکرگاه کهیا فرود شده، سراپرده و خرگاه و توپخانه و هرچه رومیان را بود به دست لشکر ایران افتاد. آن گاه شاهزاده مظفر و منصور به سلیمانیه نزول فرمود. کهیا چون این بدید و از مراجعت به بغداد شرمگین بود، مغافصه در باره بند شاهزاده پناهنده شد و از آسیب جان به سلامت نشست.



این وقت شاهزاده، عبد الله پاشای عمّ علی پاشای والی دیار بکر را که از پیش به درگاه شاهزاده پناه جسته بود به حکومت شهر زور فرستاد و خود [ماه] محرم را در سلیمانیه به پای برد و صورت این قصّه را به حضرت شاهنشاه ایران عرضه داشت و در اول شهر صفر از سلیمانیه خیمه بیرون زد تا حصار بغداد را بگشاید و نخستین زیارت روضه عسکریین علیهما السلام و تقبیل آستانه سرّمن رای نمود.

### وفات شاهزاده محمد علی میرزا

آن گاه به طرف بغداد شتافت، در منزل دلو عباس مزاجش از اعتدال بگشت و سخت مریض شد. و از آن سوی داود پاشا هراسناک گشت و شیخ موسی نجفی را که در میان علمای اثنی عشریه نامبردار بود، شفیع ساخت و به درگاه فرستاد. شاهزاده محمد علی میرزا را مکانت شیخ موسی و شدت مرض از تسخیر بغداد بازداشت و داود پاشا را به جای گذاشته به جانب کرمانشاهان کوچ داد، در منزل طاق گرا زحمت اسهال بر ضعف بدن بیفزود ناچار در آنجا رحل اقامت انداخت و دانست از این مرض جان به سلامت نبرد.

حسن خان فیلی و اسد خان بختیاری را طلب کرد و فرمود دور نباشد که چون من نباشم از این لشکرگاه نتوانید به سلامت بیرون شد، اکنون که مرا حشاشه [ای] از جان به جای است طریق مأمّن خویش گیرید و برگزیدید. و شب شنبه 26 شهر صفر در سال 1237 ه. / 14 نوامبر 1821 م. هنگام سپیده دم رخت از این جهان به جنان جاویدان کشید و در 6 ربیع الاول این خبر مسموع شاهنشاه ایران افتاد و در سوگواری پسری چونین اگرچه با دل شکسته و خاطر خسته بود به کبریای سلطنت و شریعت ملکداری اظهار حزن و فرغ فرمود و فرزند اکبر ارشد او محمد حسین میرزا را به جای پدر نصب کرد و منشور فرمانگزاری عراقین عرب و عجم را بدو فرستاد و او را حشمة الدّوله لقب داد، بالجمله جسد شاهزاده را در بیرون کرمانشاهان در میان روضه [ای] که خود کرده بود با خاک سپردند.

چون 1237 سال از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله برگذشت و 3 ساعت و 39 دقیقه از روز پنجشنبه 26 جمادی الاخره برفت آفتاب از حوت به حمل شتافت و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار جشن نوروزی به پای برد، آن گاه لشکرها را انجمن کرد و روز سه شنبه 5 شوال خیمه بیرون زد و از طهران تا سلیمانیه براند و از آنجا میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله را به خواستاری شاهزاده حسنعلی میرزا از بهر استمالت خوانین به خراسان فرستاد و خود از سلیمانیه کوچ داده دوشنبه پانزدهم شوال چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد.

در این وقت اولیای دولت آل عثمان در استرداد ممالکی که نایب السلطنه به دست کرده بود، چنانکه به شرح رفت يك دل و يك جهت کشتند و هر جا در ممالک عثمانی تاجری ایرانی یافتند او را محبوس و اموالش را مأخوذ داشتند و زایرین بیت الله الحرام را در مملکت به حبس خانه در انداختند و محمّد رؤف پاشا را سرعسکر ساخته به ارزن الروم فرستادند.

### تصمیم عزم نایب السلطنه در تسخیر ممالک روم

از این سوی نایب السلطنه، نخستین حسن خان قاجار قزوینی را به طرف قارص و نریمان و فتح قلعه مغاز بتاخت و او در اول رکضت با سپاه روم دچار شد و در جنگ آن جماعت مردانه بکوشید و ایشان را بشکست و بسیار کس بکشت و سعید آقای سیواسی را که سرهنگ آن قوم بود با 1000 تن اسیر بگرفت و روانه درگاه نایب السلطنه داشت. و از این طرف نایب السلطنه در عشر آخر شعبان از تبریز به جانب خوی کوچ داد، بعد از ورود به خوی اسیران روم نیز در رسیدند. نایب السلطنه اسیران را آزاد ساخت و سعید - آقای سیواسی را طلب داشته به سوی سرعسکر روم گسیل ساخت و پیام داد که اگر از این جنگ و جوش دست بازداری و در میان دولتین رفع ذات بین کنی

بر طریق سلامت رفته باشی و اگر نه راه ندامت خواهی سپرد.

بعد از مراجعت سعید آقا، سرعسکر روم و دیگر پاشایان بر کید و کین بیفزودند، چندانکه يك باره ابواب مداهنه و مهاده مسدود شد و کار بر مقاتلت و مبارزت افتاد، ناچار نایب السّلمطنه ساز لشکر کرده در نیمه شهر صیام از بلده خوی بیرون شد و نخستین جماعتی از سپاه را به طرف سلماس و الباق و اراضی وان روان کرد تا از آن سوی رزم دهد.

### جنگ توپراق قلعه

در این وقت مسموع افتاد که جلال الدین محمد پاشا و حافظ علی پاشا و ابراهیم پاشا با لشکری بیرون حساب توپراق قلعه را به محاصره انداخته اند و در قلعه از ایرانیان 100 تن سرباز و 19 تفنگچی خلیج بر زیادت نبود. نایب السّلمطنه چون این بشنید لشکریان را از اراضی وان بخواند و از چالدران عنان به جانب الشکر گذاشت و در منزل اواجق لشکری که از بهر حراست قبایل نزد فتحعلی خان بیگلربیگی خوی بودند به رکاب پیوستند. سکنه محال وان چون این بدیدند میدان را از لشکر ایران خالی پنداشتند و 4000 تن سواره و پیاده کردان رومی و دلی باش و هیطا بر سر قبایل خضرلو و تکوری که در ارض توره و حاجی بیک جای داشتند تاختن بردند؛ و مواشی ایشان را به نهب پیش براندند. طایفه تکوری در این وقت با لشکر وان هم داستان شد و با آن جماعت کوچ داد.

از قضا این هنگام سهراب خان غلام خاصه با افواج سرباز و سواران مقدم که از دنبال اردو کوچ می داد با مردم وان باز خورد و جنگی صعب در میانه برفت. در پایان کار لشکر وان شکسته شد و گروهی اسیر گشت، مواشی منهوبه را استرداد کردند و طایفه تکوری را باز جای آوردند و در منزل اواجق به حضرت نایب السّلمطنه پیوستند.

و هم در این وقت محمد زمان خان قاجار و فتحعلی خان بیگلربیگی خوی که به تاراج

نواحی وان مأمور بودند، مظفر و منصور درآمدند. اما از طرف دیگر خبر رسید که حافظ علی پاشا در محاصره توپراق قلعه سنگرها نزدیک کرده و نقبها در برده، دیر نباشد که آن حصار را بگشاید و همچنان ارامنه [ای] که در آن اراضی

جای دارند به استظهار رومیان سر از خدمت برتافتند و در 8 فرسنگی توپراق قلعه 2000 خانوار با آلات حرب و ضرب در قراکلیسیا سنگری کرده اند.

نایب السلطنه بعد از اصغای این اخبار از اواجق ایلغار کرده راه برداشت و نخستین بر قراکلیسیا بگذشت. جماعت آرامنه را که با سیل دمنده توان مقاومت نبود، کشیشان را با خاج و انجیل پیش داشته از در استغاثت جبین ضراعت بر خاک نهادند. نایب السلطنه گناه ایشان را نادیده انگاشت، لاکن فرمان داد که در يك جای انجمن نشوند و در محال دیادین سکون نمایند و آن شب را در آنجا به پای برده، صبحگاه برنشست و خواست تا لشکر را به آسایش کوچ دهد از بهر آنکه ماندگی بیرون کنند و جنگ را توانا باشند. در بین راه مسموع افتاد که پاشایان از جنبش لشکر ایران آگاه شده اند و در کوشش و یورش افزوده اند، باشد که قبل از رسیدن لشکر فتح قلعه کنند. نایب السلطنه از این خبر آشفته خاطر گشت و بی توانی حسین خان سردار و حسن خان برادر او را با گروهی قلیل از لشکریان برداشته شتابزده راه برگرفت و از بهر آنکه میدان جنگ را بداند و جای توپ و زنبوره باز نماید تا قریب سنگر رومیان براند.

سپاه آل عثمان از دیدار لشکر بیگانه به هم برآمدند، نخستین 14 عراده توپ و 4000 مرد لشکری از قبایل دلی باش و هیطا بر فراز تلی راندند و دهان توپ و تفنگ را به سرایشیب گشودند. نایب السلطنه با غلام تفنگ چیان از دامان تل به جنگ در آمدند. لختی سفیر گلوله در میان آمد و شد کرد، کار بدین گونه همی رفت تا سپاه ایران که يك فرسنگ از دنبال بود با توپخانه برسد.

و این هنگام هر جا فراز تلی و معقلی بود لشکر آل عثمان به زیر داشتند و توپها را بر فراز پشته ها جای داده بودند با اینکه سوار و پیاده ایرانیان 8 فرسنگ راه سپرده بود و اسبهای توپخانه در آن گرمگاه از طول مسافت خستگی و تشنگی داشت، نایب السلطنه بی ترس و

بیم حسن خان قاجار را با سرباز و سوار ایروان و نخجوان و خوی حکم به یورش داد و آن جماعت چون شعله نیران به جانب بالا بال گرفتند و در اول حمله خود را بر فراز پشته رسانیده چند عراده توپ از رومیان بستند.

جماعت دلی باش و هیطا چون پلنگ زخم خورده به جنگ درآمدند و هردو لشکر درهم آمیختند و یکدیگر را با کارد و خنجر خون ریختند. بعد از داروگیر فراوان، غلبه رومیان را افتاد، توپهای خویش را باز پس ستند و ایرانیان را شکسته سراشیب براندند.

نایب السّ لطنه چون این بدید جعفر قلی خان مرنندی و قاسم خان ترکمان و محمد رضا - خان باکوئی برادر ابراهیم خان سرتیپ را با دو فوج سرباز تبریزی و مرنندی به مدد هزیمت شدگان فرستاد.

### مقاله حسن خان ساری اصلان با رومیان

حسن خان سردار که پسر دستان و شیر نیستان را به مرد نمی داشت دیگر باره چون پلنگ غضبان و نهنگ دمان به جنگ درآمد و با دل تفته و تن کفته و دهان پرگرد و کف از میان صف بیرون شد و به سوی فراز در تک تاز آمد. لشکریان چون این بدیدند دل قوی کردند و از دنبال او به شتاب آمدند.

هم در این کورت، رومیان چون شیران دیوانه گرد برانگیختند و مانند شیر و آب با ایرانیان در آمیختند. سرهای دلیران در زیر نعل ستوران پخش گشت و خاک آن پشته از خون کشته لعل بدخشان شد. در این حمله 6 عراده توپ و یک عراده خنپاره، دلیران ایران بگرفتند و از فراز کوه به زیر در انداختند. صفهای لشکر روم که از دور و نزدیک بدان رزمگاه نظاره بودند دلهای ایشان از این جلادت بجنید و این هنگام جنگ بزرگ پیش آمد.

در آن رزمگاه سلیم پاشا با 10000 تن سواره و پیاده در برابر امیر خان قاجار جای داشت و با توپ و تفنگ کار همی کرد. نایب السّ لطنه چند تن نسقچی بفرستاد و حکم داد که امیر خان بر سلیم پاشا حمله افکند و یورش اندازد و خود نیز با میمنه و میسر و جناح و ساقه از جای درآمد.

نخستین لطفعلی خان کتول با چند تن از غلامان بر سر توپخانه رومیان بتاخت، دو تن از توپچیان را به خاک انداخت، ناگاه گلوله توپ بر دهانش برآمد و برجای سرد شد. نایب السّ لطنه بفرمود تا اسکندر خان قاجار که امیر توپخانه بود، توپها را تحریک داده مانند باران بهار گلوله ببارید و لشکریان از دنبال دیگر حمله افکندند. ناگاه پای اصطبار رومیان لغزش یافت، یک باره روی از جنگ برتافتند.

نخستین جلال الدین محمد پاشا که به چوپان اوغلی معروف بود 20000 سوار و پیاده با 20 عراده توپ در زیر رایت داشت روی برکاشت، از قفای او علی پاشا با 10000 تن مرد لشکری از کنار توپراق قلعه طریق هزیمت برگرفت. غلامان رکابی و جماعتی از سوار در قفای گریختگان اسب برجهاندند. ابراهیم پاشا که با 8000 مرد به حراست سنگر چوپان اوغلی قیام داشت با شکستگان بیامیخت و به سنگر گریخت.

نایب السّ لطنه از بهر آنکه مبادا غلامان رکابی را از لشکر ابراهیم پاشا آسیبی رسد، بفرمود تا حسین خان سردار سرباز و توپخانه را برداشته بر سر سنگر راند و در حمله نخستین به سنگر در رفت، 21 عراده توپ و خنپاره و 14 رایت به دست کرد. رومیان را در سنگر نیز توان درنگ نماند، لشکر ایشان نیز به تفاریق پراکنده گشت و امیر خان قاجار بر اثر سلیم پاشا راه برداشت و مرد و اسب فراوان دستگیر کرد.

بالجمله توپخانه و قورخانه، خیمه و خرگاه، ناطق و صامت، تلید و طریف، هرچه با آن لشکر و در آن لشکرگاه بود غنیمت دلیران گشت و لشکر روم در این حربگاه دوچندان مردم ایران بودند، زیرا که کتاب اجرای لشکر روم به دست شد 51000 تن به شمار آمد و از این جمله آن کس که جان به سلامت برد و در تن جراحتی نداشت افزون از 1000 کس نبود و غنیمتی که خاص دولت بود بیرون کتاب، بهای قورخانه و گلوله توپ و باروط و جبه خانه به 60000 تومان پیوست.

بالجمله نایب السلطنه روز دیگر طریق مراجعت ایران سپرد و میرزا محمد تقی مستوفی را به ارزن الروم رسول فرستاد و محمد رؤف پاشای سرعسکر را پیام داد که ما را مرکوز خاطر نبود که با دولت آل عثمان خصمی اندازیم، سبب این رکضت و باعث این جنبش پاشایان نامجرب شدند؛ هم اکنون اگر از کرده پشیمان باشید و کار به صلاح و صواب اندیشید، ما را از مداهنه و مهادهنه مضایقت نخواهد رفت. محمد رؤف پاشا در پاسخ عرضه داشت که تا این ارضی پی سپر لشکریان است کار مصالحت و مسالمت به پای نرود. اگر فرمائی هر دو لشکر باز خانه های خویش شوند، آن گاه مردان کارآزموده از طرفین مختار آیند و مبانی مصالحت را مشید دارند؛ و میرزا محمد تقی را باز فرستاد.

لا-جرم نایب السلطنه از راه خوی به تبریز آمد و مژده این فتح را در حضرت شاهنشاه ایران عرضه داشت. شاهنشاه تاجدار، حسن خان قاجار را که در آن کارزار همه کار به مردی کرد، خویشان او را به ساری اصلان لقب نهاد(1) و از آن پس نام او را در مناشیر بدین سان رقم کرده اند و دیگر صنایع سپاه را هرکس به مقدار زحمت مورد رحمت فرمود.

همانا هنگام مراجعت نایب السلطنه مرض وبا در لشکرگاه بالا گرفت. بعد از ورود به تبریز در آن بلده نیز این بلا شایع افتاد. روز 25 ذیقعدة میرزا بزرگ قائم مقام مریض شد و جهان را وداع گفت. شهریار تاجدار چون این بشنید فرزند ارشد اکبرش میرزا ابو القاسم وزیر نایب السلطنه را قائم مقام صادرات کبری فرمود و منصب وزارت را به برادر دیگرش میرزا موسی خان عطا کرد.

مع القصة يك دو سال همی بود که مرض وبا پست و بلند جهان را درنوشت، از بلاد چین و هندوستان به حدود ایران گذشت، از شهر شیراز و یزد و اصفهان و کاشان و

---

1- (1). ساری یعنی زرد، و اصلاح یعنی شیر، و هر دو کلمه ترکی است.

قزوین و تمامت عراق عجم و آذربایجان از 100000 تن افزون بکشت و بسیار وقت بود که مردم ایران این مرض را مشاهده نکرده بودند.

اکنون بر سر داستان آئیم، چون نایب السلطنه از ممالک آل عثمان به جانب ایران عطف عنان کرد، مردم وان با جماعتی از کردان ساز سپاهی کرده ناگاه در حدود سلماس تاختن بردند و جمعی از مردان و زنان را عرضه تیغ ساخته بازشتافتند، چون نایب السلطنه این بدانست یوسف خان غلام خاصه خویش را با جماعت بهادران و ینکی مسلمان به دفع ایشان فرستاد، چون یوسف خان از سلماس بیرون شد، نصیر خان بیگ پسر مصطفی خان هکاری که با پدر خویش نیز کار به خصومت و مبارات داشت به اتفاق عثمان بیگ هرتوشی انجمنی از کردان کرده با 3000 تن مرد جنگ آهنگ یوسف خان کرد. وقتی رسید که یوسف خان افزون از 200 تن نومسلمان مرد لشکری نداشت، با آن قلیل مردم صف بر زد و رزمی مردانه بداد و کردان را بشکست، عثمان بیگ و نصیر خان بیک به صعوبت از رزمگاه طریق سلامت سپردند، یوسف خان هزیمتیان را بگذاشت و بی توانی به تسخیر قلعه باشقلان پرداخت، نخستین برجی را که

در برابر باشقلان بر زبر پشته بود حصار داد، 3 ساعت از جانین بگشادن توپ و تفنگ کار کردند، در پایان امر به قوت یورش آن برج را مسخر داشته حرسه آن را با تیغ بگذرانیدند.

فتح باشقلان در مضای این کار صعب آسان گشت و حافظ و حارس آن حصن نیز عرضه تیغ شد. آن گاه به حکم یوسف خان، ابراهیم خان حاکم باشقلان را عسکر خان افشار برداشته روانه درگاه نایب السلطنه گشت و همچنان یوسف خان قبایل آن اراضی را به نظم کرده بازشتافت و مصطفی خان هکاری که نسب به سلاطین بنی عباس می رسانید به حضرت نایب السلطنه آمد و جبین اطاعت بر زمین سود و مورد نواخت و نوازش شده تشریف گرانبها یافت و باز هکاری شتافت. و نصیر خان بیگ پسرش که رانده درگاه پدر بود، هم در این وقت وداع جهان گفت.



آن گاه نایب السلطنه 200 تن از فوج بهادران را به حراست قلعه باشقلان باز داشت و مصطفی خان هکاری دختر خود را از بهر ولیعهد ثانی محمد میرزا نامزد کرده با ساز و برگی شایسته به درگاه نایب السلطنه فرستاد.

چون این وقایع معروض درگاه پادشاه افتاد شه‌ریار تاجدار بدان شد که از طرف بغداد و کرکوک و موصل نیز اراضی آل عثمان را آسیبی کند. لاجرم حکم داد که محمد حسین - میرزا فرمانگزار عراقین عرب و عجم لشکر خود را جنبش داده با 10 عراده توپ آهنگ بغداد کند و امیر محمد قاسم خان قوئلور را با تفنگچیان استرآبادی و هزار جریبی فرمان کرد تا به محمد حسین میرزا پیوسته شود و عبد الله میرزا حاکم خمسه را مأمور به تسخیر شهر زور کرد و ذو الفقار خان سمنانی و مطلب خان برادر او با لشکر سمنان و دامغان ملازم رکاب عبد الله میرزا شدند و فضلعلی خان قوئلوی قاجار و امان الله خان والی کردستان نیز بدو پیوستند و میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی از بهر تعیین علف و آذوقه سپاه با لشکریان کوچ داد.

بالجمله این جماعت روز 22 ذیقعه از چمن سلطانیه بیرون شدند و شه‌ریار تاجدار چهارشنبه سیم ذیحجه خیمه بیرون زد و در محال اسفندآباد عید اضحی کرد و از آنجا به جانب چمن یارسینج کوچ داد.

### **جنگ محمد حسین میرزا در اراضی بغداد با رومی**

اما از آن سوی نخستین محمد حسین میرزا محال مندلیج و بدرائی و زرباطیه را به زیر قدم مردان کار، فرسوده کرد؛ و داود پاشای وزیر بغداد، سید عبد الله شبر را به شفاعت برانگیخت. و شاهزاده عبد الله میرزا قبایل بابان و شهرروز را کفری به سزا کرد؛ لکن در این هنگام مرض و با در لشکرگاه ایشان فراوان شد و بسیار از لشکریان را بکشت و مطلب خان دامغانی نیز وداع زندگانی کرد، ناچار سپاه طریق مراجعت سپرد و هرکس به طرفی گریخت. و شاهزاده عبد الله میرزا راه زنجان برداشت و این مرض به لشکرگاه شاهنشاه نیز شایع گشت و جعفر قلی خان نوائی قوریساول باشی و دوستعلی خان - معیر الممالک و میرزا مقیم مازندرانی مستوفی را

ناچار شاهنشاه ایران سپاهیان را رخصت انصراف داده خود با جمعی از خاصان درگاه روزی چند در دامان جبل الوند بنشست و ایام محرم [1238 ق/ سپتامبر 1822 م] را تا عاشورا در نهاروند بیود و از آنجا به سوی بروجرد کوچ داد و راه طهران برگرفت. روز چهارشنبه 24 محرم وارد دار الخلافه گشت.

اما از آن سوی چون محمود پاشا نیز از بیم بلائی و با به کرکوک در رفت و عبد الله پاشا در سلیمانیه قرار گرفت، چون سورت مرض و با بشکست، دیگر باره محمود پاشا آهنگ سلیمانیه کرد. چون این قصه به عرض شاهنشاه ایران رسید فرمان کرد که نایب السلطنه او را دفع دهد و حدود کردستان را به نظم کند.

نایب السلطنه، محمد حسین خان ایشیک آقاسی را با مکتوبی مشحون با بیم و وعید بدان اراضی گسیل ساخت تا در کرکوک محمود پاشا را دیدار کرد و تبلیغ احکام بداشت.

محمود پاشا هراسناک شد و عثمان بیگ برادر کهنتر خود را به اتفاق محمد حسین خان به حضرت نایب السلطنه فرستاده خواستار عفو گناه گشت و مورد ملاحظت افتاد. و از آن سوی عبد الله پاشای عم او پناهنده دولت آل عثمان شده حکومت شهر زور را از داود پاشا خط و خلعت گرفت. لاجرم نایب السلطنه تشریف حکومت شهر زور را به مصحوب عثمان بیگ به محمود پاشا فرستاد و ابراهیم خان باکوئی را با 2 فوج سرباز تبریز و مراغه [ای] مأمور داشت که او را در جای خود مستولی دارد.

بعد از رسیدن ابراهیم خان، عبد الله پاشا بیچاره گشت و ناچار سر خویش گرفته پناهنده دولت ایران گشت و محمود پاشا در میانه کوی و سلیمانیه خلعت حکومت در بر کرده وارد سلیمانیه شد. داود پاشا چون این بدانست در خشم شد، محمد پاشا حاکم کوی را بفرمود تا اهل و مال محمود پاشا را از اربل کوچ داده به موصل آورد تا از آنجا از راه بغداد روانه اسلامبول دارد.

مادر محمود پاشا صورت حال را به دست مسرعی در حضرت نایب السلطنه عرضه داشت، ولیعهد بی توانی حکم به ابراهیم خان فرستاد که اگر در اخذ اهل و مال محمود - پاشا تهاون ورزی مأخوذ عقاب و نکال خواهی گشت.

ابراهیم خان از سلیمانیه بر سر کرکوک براند و از چارسوی حصار داد و توپهای باره کوب را دهان بازداشت. بکر پاشای حاکم کرکوک از در خضوع بیرون شده، فرمانبرداری کرد و پیشکشی لایق بفرستاد، پس از آنجا کوچ داده قلعه اربل را به محاصره انداخت و کار بر قلعه گیان سخت کرد تا فرزند و خویشاوندان برادر محمود پاشا هرکه در آنجا بود بگرفت و از آنجا به کنار آب موصل آمد و اطراف موصل را با لشکر پره زده و جنگ در انداخت. مردم موصل چون مقاتلت او را در قوت بازوی خود ندیدند، مادر محمود پاشا و فرزندان او را به اردوی ابراهیم خان گسیل ساختند و آسیب او را از خود دفع دادند.

ابراهیم خان از آنجا بر سر کوی آمد و محمد پاشا را در قلعه کوی به حصار انداخت و ساز مقاتلت و مبارزت بیاراست. محمد پاشا جلادت ورزیده 45 روز خویشتن داری کرد و همه روزه نبرد آزمود. در پایان کار که پای اصطبارش از کار شد از در عجز و ضراعت بیرون آمد و سخن بر آن نهاد که اگر او را به سلامت گذراند تا راه بغداد گیرد بی کلفت، قلعه کوی را باز گذارد.

ابراهیم خان این سخن را پذیرفتار گشت و او قلعه را گذاشته راه بغداد گرفت. از پس او ابراهیم خان به قلعه کوی در رفته عثمان بیگ را به حکومت بازداشت و 14 عراده توپ با تمامت قورخانه به دست کرد و بفرمود تا توپها را خرد و درهم شکستند و قورخانه را حمل داده به درگاه نایب السلطنه آمد و از دنبال او محمود پاشا نیز حاضر حضرت شد و از نایب السلطنه اشفاق و الطاف ملکانه بدید و به خلعتی تازه بلندآوازه گشت و باز سلیمانیه شده به حکمرانی پرداخت.

چون 1238 سال قمری از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله بگذشت در روز جمعه هشتم رجب بعد از 9 ساعت و 28 دقیقه آفتاب به بیت الشرف شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه ساز و برگ نوروزی طراز داده جشن عید بر قانون کرد. در عنوان امر و بدو سال، نایب السلطنه عباس میرزا معروض داشت که محمد رؤف پاشا سرعسکر ارزن الروم برحسب فرمان سلطان محمود خان ملك روم بدان سر است که در میان دولت ایران و روم کار به مصالحت کند. شهریار تاجدار انجام این امر را به اختیار نایب السلطنه باز داد و فرستاده او را بازفرستاد.

نایب السلطنه، میرزا محمد علی مستوفی آشتیانی را روانه ارزن الروم داشت تا با سرعسکر از هر در سخن کردند و دو عهدنامه یکی به زبان پارسی و آن دیگر به لغت ترکی نگار دادند. در یکشنبه 19 ذیقعد [1238 ق/ژوئیه 1823 م.] این سبج رقم شد [و] میرزا محمد علی باز ایران شد و از آن سوی عهدنامه را سرعسکر به اسلامبول فرستاد و قیصر روم خاتم بر نهاد و در نیمه شهر جمادی الاخره [1239 ق/فوریه 1824 م.] نجیب افندی که يك تن از صناید دولت روم بود، آن عهدنامه را برداشته به طهران آورد.

برحسب فرمان میرزا ابو القاسم مستوفی کاشی او را پذیره شده در سرای عبد الله - خان امین الدوله اقامت داد. بعد از تقبیل سده سلطنت مکتوب ملك روم را بسپرد و عهدنامه را که قیصر خاتم بر نهاده بود بداد. بعضی از آن نگارش با مکنون خاطر شاهنشاه ایران راست نیامد، لاجرم میرزا ابو القاسم قائم مقام را بفرمود تا با نجیب افندی

سخن کرده آن کلمات موافق ضمیر پادشاه داشت و عهدنامه به نام میرزا محمد علی و سرعسکر روم از

نو نگاشت. آن گاه قاسم خان سرهنگ تبریزی به اتفاق نجیب افندی سفیر روم شد و عهدنامه جدید را به مهر سلطان محمود خان معتبر داشته مراجعت کرد و صورت عهدنامه این است.

### صورت عهدنامه دولت روم و ایران

غرض از تحریر این کتاب مستطاب آنکه در این چند سال به سبب وقوع بعضی از حوادث میان دولتین علیتین اسلام روابط صلح و صفوت و ضوابط دوستی و الفت قدیمه مبدل به تقار و خصومت و مؤدی به حرب و کدورت شده بود، به مقتضای جهت جامعیه اسلامیة اسلام و عدم رضای طرفین به سفک دماء و وقوع این گونه حوادث و اوضاع و اعادت سلم و مؤدت و تجدید دوستی و محبت از جانب دولتین علیتین [فخیمتین] اظهار رغبت و موافقت شده، و به موجب فرمان همایون اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران به القابه، فتحعلی شاه قاجار خلد الله ملکه و اقباله، و حکم مأموریت نامه نواب ولیعهد دوران عباس میرزا به اوصافه این عبد مملوک و چاکر جان نثار [میرزا محمد علی مستوفی] به وکالت نامه مباهی و مخصوص گشته از جانب دولت علیّه عثمانی نیز به امر و فرمان اعلیحضرت سلطان غازی، سلطان محمود خان به تمجیده، وکالت نامه به جناب والی ولایت ارزن الروم محمد امین رؤف پاشای سرعسکر جانب شرق عنایت شده بود، این عبد مملوک در مدینه ارزن الروم با جناب سرعسکر مشار الیه ملاقات و بعد از مبادله وکالت نامه های مبارکه، عقد مجلس مکالمه کرده مصالحه مبارکه به این آئین ترتیب و تعیین یافت:

اساس. از قراری که در تاریخ 1159 ق/ 1746 م. به موجب مصالحه و عهدنامه واقعه [مقرر] گشته، حدود و سنور قدیمه و شرایط سابقه از امر

حجاج و تجار و رد فراری و تخلیه سبیل اسرا و اقامت شخص معین در دولت علیتین تماما و کمالا بین الدولتین باقی و مرعی و معتبر بوده به ارکان آن وجها من الوجوه خللی عارض نشده و در مابین دولتین علیتین شرایط دوستی و مقتضای الفت و محبت ابدی در کار باشد.

بعد از این شمشیر خلاف در غلاف بوده، در میانه دو دولت معامله [ای] که مؤدی

كدورت و برودت و منافى سلم و صفوت باشد وقوع نيباد، و آنچه داخل حدود قديمه دولت عليه عثمانى مى باشد و در اثنای حرب و قتال به دست دولت فخرمه ايران آمده، از جمله قرى و اراضى و قلاع و قضا و قصبه، حال [مصالحه] تحرير از تاريخ اين تمسك معتبره الى مدّت 60 روز به طرف دولت عثمانى تماما تسليم شود و به مراعات حرمت اين مصالح خيريه، گرفتاران طرفين را بلاكتم و اخفا تخليه سبيل كرده آنچه در اثنای راه محتاج اليه آنها باشد از مأكولات و غيرها عطا شود و به سرحدات طرفين ايصال نمايند.

ماده اول: دولتین عليّتين را در امور داخله يكدیگر مداخله نیست. فيما بعد از جانب بغداد و كردستان مداخله جايز نداشته، از جمله محالی كه از توجهات و سنجاقات و كردستان داخل حدودی باشد سببا من الاسباب و وجهها من الوجوه از طرف دولت عليه ايران مداخله و تجاوز و تعرض در متصرفين سابق و لا حق تصاحب نشود و در حوالی مذكوره اگر از اهالی طرفين به بيلاق و قيشلاق عبور نمايند در باب مرسومات عاديّه بيلاقی و قيشلاقی و ساير دعاوی كه وقوع يابد مابين وكلاى نواب وليعهد [دولت] ايران و وزير بغداد مخابره شده، رفع نمايند كه باعث كدورت در ميان دو دولت نگردد.

ماده ثانيه: از اهالی ايران كسانى كه به كعبه معظمه و مدينه مكرّمه و ساير بلاد اسلاميه آمد و شد مى نمايند، مثل حجّاج و زوّار و تجّار و مترددين اهالی بلاد اسلام روميّه با آن جماعت مثل اهالی خودشان معامله نمايند و از ايشان دورمه و ساير وجوه خلاف قانون شرعيه اصلا چیزی مطالبه نشود و كذلك از زوّار عتبات عاليات مادامی كه مال التجاره

داشته باشند بر وفق حساب گمرک مطالبه شود و زياده طلب ننمايند و از طرف دولت عليه ايران نيز با تجّار طرف بهيه عثمانى و اهالی ايشان بر اين وجه معامله نمايند و به مقتضای شرايط سابقه فيما بعد در حق حجّاج و تجّار دولت عليه ايران تنفيذ و اجراى شرايط قديم از جانب وزراى عظام و امير حاج و مير ميران كرام

و سایر ضابطان و حکام دولت علیه عثمانی کمال دقت و رعایت شود. و از شام شریف الی حرمین محترمین و از آنجا الی شام شریف از جانب امین صرّه همیون به معرفت معتمدی متعین که در میان آنها است نظارت نماید و از مخدّرات حرم شاهنشاهی و حریمهای شاهزادگان عظام و سایر اکابر دولت بهیّته ایران که به مکه معظّمه و عتبات عالیات می روند، فراخور مرتبه ایشان حرمت و اعزاز شود. و كذلك در خصوص رسومات گمرک تجّار و اهالی دولت بهیّته ایران مانند دولت علیه عثمانی معامله شود و از مال تجارت ایشان يك دفعه به قرار 100 قروش 4 قروش گمرک گرفته و به دست ایشان تذکره داده مادامی که از دست ایشان به دست دیگری منتقل نشده مکرّر از ایشان گمرک نگیرند. تجّار ایران لاجل التجاره چوپوق شیراز که به دار السعاده می آورند در بیع و شری آن انحصار نباشد و به هرکس که خواهند بیع نمایند و با تجّار و تبعه و اهالی دولّین علیّتین که به مملکتین جانبنین آمد و شد می کنند، به

مقتضای جهت جامعیه اسلامیّه معامله دوستانه شده از هر ایذا و اضرار محفوظ باشند.

ماده ثالثه: آنچه از عشیره حیدرانلو و سببکی متنازع فیها بوده و امروز در خاک دولت علیه عثمانی ساکن می باشند، مادامی که در سمت آنها است اگر به حدود ممالک ایران تجاوز کرده خسارت رسانند سرحدّاران در منع و تربیت ایشان دقت نمایند و اگر از تجاوز و خسارت دست بر ندارند و از جانب سرحدّار منع ایشان نشود، از تصاحب ایشان دولت علیه عثمانی کف ید نماید و اگر ایشان به رضا و اختیار خود به جانب ایران بگذرند دولت عثمانی ایشان را منع و تصاحب نکند و بعد از آنکه به طرف دولت بهیّته ایران بگذرند بعد اگر به خاک عثمانی بیایند قطعاً تصاحب و قبول ایشان نشود [و] در صورتی که ایشان بطرف ایران بگذرند و آن وقت از حدود دولت عثمانیه تجاوز کرده خسارت بزنند سرحد نشینان دولت علیه ایران در منع و تجاوز ایشان دقت نمایند.

ماده رابعه: به موجب شرط قدیم، فراری دولّین از طرفین تصاحب نشود و كذلك

از جمله عشایر و ایلات هرکسی که بعد از این تاریخ از دولت علیّه عثمانی به دولت فخریه ایران و از دولت بهیّه ایران به دولت علیّه عثمانی بگذرد، باید آن گذشتگان تصاحب نشوند.

ماده خامسه: آنچه در دار السّ لطنه و سایر ممالک دولت علیّه عثمانی اموال تجّار ایران موافق شرع و دفتر محفوظ نگاه داشته شده است، از تاریخ این تمسک در ظرف 60 روز در هر محلی که باشد به موجب دفاتر مرقومه و معرفت شرع و معتمد دولت ایران به صاحبان آنها تسلیم شود و سوای اموال محفوظه آنچه در اثنای وقوع عداوت از حجاج و تجّار و سایر اهالی ایران که در ممالک عثمانی بعضی ضابطان جبراً از بعضی گرفته باشند، بعد از افاده و اظهار دولت علیّه ایران از دولت عثمانی فرمان برطبق همان افاده به عهده وکیل آنها در هر محل صادر شود و بعد از اثبات شرعی گرفته تسلیم نمایند.

ماده سادسه: در ممالک دولت علیّه عثمانی از اهالی ممالک طرفین کسانی که فوت می شود، اگر وارث و وصی شرعی نداشته باشند، مأمورین بیت المال ترکه همان متوفی را به معرفت شرع دفتری کرده و به ثبت و سجدل شرعی رسانند و آن مال را بعینه در محل مأمّن تا مدّت يك سال حفظ نمایند تا وارث و وکیل شرعی آن آمده به موجب ثبت و سجدل شرعیه اشیاء متروکه تسلیم شود و رسوم عادیه [و] کرایه محل آن اشیاء را گرفته باشد و آن اشیاء اگر در مدّت مذکوره حریق و تلف شود ادعای آن نشود و اگر در مدّت مزبوره وارث و وصی نرسد ترکه محفوظه را مأمورین بیت المال به اطلاع معتمد دولت علیّه ایران فروخته ثمن آن را حفظ نمایند.

ماده سابعه: به موجب شروط سابقه برای تأیید و تأیید دوستی و موّدت در هر سه سال يك نفر از دولّین در طرفین علیّین معتکف و مقیم باشند و از تبعه دولّین علیّین که در اثنای حرب به طرفین گذاشته اند در حق ایشان بنا به حرمت مصالحه خیریه سیاست این اسائت نشود.



خاتمه: آنچه از اساس و شرایط و مواد که در فوق مذکور شد، بر منوال محرّره که بالمذاکره قرار داده شده و از طرفین قبول گشته ادعای اموال منهبه الضیعات و تضمین مصارف جزئیّه از جانبین مضی مامضی گفته صرف نظر شود و از جانبین دولتین علیّتین بر وفق عادت تصدیق نامه ها مبادله شده بواسطه سفر از تاریخ تمسک الی مدّت 60 روز در رأس حدود دولتین به یکدیگر ملاقات کرده به آستانه دولتین ایصال و تسلیم شود و به این وجه عقد و تجدید این مصالحه خیریه به مسالمة حقیقیّه از تاریخ تمسک معتبره مرعی و معتبر گشته و از هر جهت نایره کدورت و خصومت منطقی بوده و منافی دوستی و خلاف این عهود و شروط معقوده مربوطه از جانبین وضع و حرکتی و معامله [ای] جایز ندارند؛ و از جانب جناب وکیل مشار الیه نظر به رخصت کامله از جانب دولت عثمانی در این تاریخ 1238 یوم یکشنبه 19 شهر ذیقعدة الحرام این تمسک ممهور و ممضی شد. الخاتمة بالخیر و السعادة و الحمد لله اولاً و

آخراً و باطنا و ظاهراً تحریرافی اواخر شهر ربیع الثانی سنه 1239 ه. در دار الخلافه طهران این عهدنامه مبارکه در حضور نجیب افندی سفیر دولت عثمانی تصحیح شد.

### آمدن شیخ موسی به شفاعت داود پاشا به درگاه پادشاه

اما از جانب دیگر داود پاشای وزیر بغداد جناب شیخ موسی نجفی را که از فحول فقهاء اثنی عشریه بود برای عفو گناه خویش و استرداد قلعه مندلیج روانه درگاه پادشاه ایران داشت و بی آنکه او رسالت خویش بگزارد و خبری باز آرد مصرف افندی را با لشکری رزمجوی به تسخیر قلعه مندلیج فرستاد. ایمانی خان فراهانی و مهدی خان کلهر که حارس و حافظ قلعه بودند قوت دفع او نداشتند، لاجرم ایمانی خان بگریخت و مهدی خان دستگیر شد و مندلیج مفتوح گشت.

چون این خبر مسموع پادشاه ایران گشت فرمان رفت که محمد حسین میرزا این کین بخواهد و داود پاشا را کیفر کند و خسرو خان گرجی را فرمود تا با لشکر بختیاری پیوسته شود؛ و قبل از آنکه خسرو خان طی مسافت کند، محمد

حسین میرزا جلادت ورزیده با 5000 سوار و 5 عراده توپ از کرمانشاهان بیرون شد و به ایلغار تا مندلیج بتاخت؛ و از گرد راه حکم به یورش داد و مندلیج را بگشود و 800 تن از رومیان را عرضه تیغ ساخت و در عشر آخر شوال این خبر به عرض شهریار رسید و در ازای این جلادت محمد حسین میرزا را حشمة الدوله لقب داد و حکم رفت تا او باز کرمانشاهان شود و خسرو خان در مندلیج متوقف گردد.

اما داود پاشا از این کردار سخت پشیمان گشت و عریضه [ای] از نو بنگاشت و شیخ موسی را به شفاعت برانگیخت. شهریار جرمش را معفو داشت و منشوری به نامش مسطور گشت و این شرایط در آن مرقوم افتاد.

نخست: آنکه از خانقین تا بغداد از زوار عجم باج نگیرند.

دوم: آنکه خزانه نجف اشرف را که در فتنه وهابی به کاظمین علیهما السلام حمل داده اند به بازدید یک تن از دبیران دولت ایران باز جای بردند و طومار تفصیل آن اشیا را خدام عتبات عالیات خاتم بر نهاده به دفتر خانه دولت ایران سپارند.

سیم: آنکه در اراضی عراق عرب و عتبات زوار عجم را پاس حشمت بدارند و دعوی شرعی عجم را به مجتهدین شیعه گذرانند.

چهارم: آنکه داود پاشا هر سال 5000 تومان زر مسکوک به شکرانه عفو گناه به درگاه فرستند.

بالجمله وقایع نگار حضرت میرزا صادق مروزی به اتفاق جناب شیخ موسی روانه بغداد شد و حکم رفت که اگر این شرایط را داود پاشا بر گردن نهاد و سجدگی به مهر صنادید آن اراضی بداد، قلعه مندلیج را بدو گذارند. بعد از ورود وقایع نگار به بغداد، داود پاشا سر طاعت و انقیاد پیش داشت و میرزا صادق را کامروا بازفرستاد.

و هم در این سال خوانین خراسان در نهران به کارداران ایران انهی کردند که شجاع السلطنه حسنعلی میرزا را مکنون ضمیر آن است که سر از ربقه اطاعت پادشاه بیرون کند و به هوای سلطنت سربرکشد. پادشاه کارآگاه بدین سخنان کذب و ترهات بی معنی وقعی ننهاد. اما چون شجاع السلطنه این قصه بشنید بی توانی حاضر

حضرت شد و به اصرار و الحاح فراوان حکومت خراسان را از گردن فرو گذاشت و با برادر اعیانی خود حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس رخصت یافته تا به اصفهان برفت، چون مزاجش از صحت بگشته بود و در آنجا به معالجت و مداوا مشغول شد و حسینعلی - میرزا راه شیراز را برگرفت.

از پس او شهریار تاجدار شاهزاده علینقی میرزای حاکم قزوین را طلب داشته حجّة السّلطان لقب داد و به حکومت خراسان فرستاد و میرزا ابو القاسم مستوفی اصفهان را به وزارت او برکشید و برادر اعیانی حجّة السّلطان، امام ویردی میرزا را که سرکشیکچی و ایلخانی ایل قاجار بود به حکومت قزوین فرستاد و خدمات ایلخانی را به میرزا اسد الله خان نوری که از بدو کار شاه شهید آقا محمّد شاه تا این وقت وزیر سپاه و امین درگاه بود باز گذاشت. و چون میرزا اسد الله خان به سبب وزارت لشکر و امور سپاه و نظم

جزئی و کلی جنود پادشاه خاطری به کمال مشغول داشت فرزند خود میرزا هدایت الله مستوفی را به نیابت خویش به خدمت سرکشیکچی گذاشت. و در این وقت میرزا اسد الله خان وزیر لشکر نیز پاسبان باشی لقب یافت.

و هم در این سال شهریار تاجدار سفر سلطانیه را ترك گفته در نواحی طهران در اذیال جبل البرز بیلاق فرمود.

و هم در این سال حاجی محمّد حسین خان صدر اعظم اصفهانی مریض شد و صبح چهارشنبه 13 صفر وداع زندگی گفت. فرزند اکبرش عبد الله خان امین الدوله که مستوفی الممالک بود به جای پدر خدمت وزارت اعظم نیز دریافت.

و هم در این سال شهریار تاجدار ملا علی محمّد کاشانی و حاجی عبد الله اصفهانی خواجه سرارا هریک 1000 تومان زر مسکوک بداد تا از قبل شهریار و نیابت والده پادشاه سفر مکه معظمه کرده زیارت بیت الله الحرام کنند. و این شعر را شهریار به نظم کرده، بفرمود تا بر لوحی مرمر منقّر نمودند و حاجی عبد الله حمل داده در مسجد الحرام به یادگار گذاشت تا از شهریار ایران تذکره باشد.

محرمی باید که پیغامی برد نزد جانان نام گمنامی برد

آنگاه در عشر اول جمادی الاخره به جانب قم سفر کرد و از آنجا به طهران آمده، بر اریکه و سلطنت متکی گردید.

### وقایع سال 1239 ه. / 1824 م

در سنه 1239 ه. چون 3 ساعت و 18 دقیقه از شب یکشنبه 19 رجب برگذشت، خورشید به بیت الشرف شد و شهریار عجم فتحعلی شاه جشن نوروز به آئین جم بگذاشت و روز پنجشنبه 12 شوال از طهران به نگارستان خیمه زد و پس از 10 روز کوچ داده، چهارشنبه دوم ذیقده چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد و نخستین مردم گیلان به حضرت آمدند و از کارپردازان شاهزاده محمد رضا میرزا شکایت آوردند.

محمد رضا میرزا از حکومت آن اراضی دست بازداشت و برحسب فرمان، شاهزاده یحیی میرزا حکمران گیلان گشت و منوچهر خان غلام ارمنی ایچ آقاسی باشی به نظم آن مملکت و تربیت شاهزاده مأمور گشت؛ و شاهزاده علینقی میرزا که در سال پاریس فرمان حکومت خراسان یافت و به حجة السلطان ملقب آمد و با خوانین خراسان و نفاق ایشان برنتابید، لاجرم دواسبه به حضرت شتافت و از فرمانگزاری خراسان استعفا جست.

شهریار تاجدار دیگر باره او را به حکومت قزوین بازداشت و رکن الدوله لقب داد و هم در زمان کس به طلب شاهزاده حسنعلی میرزا شجاع السلطنه فرستاده او را حاضر درگاه فرمود و دیگر باره به حکومت خراسان منصوب نمود.

و این هنگام ولیعهد دولت نایب السلطنه عباس میرزا برحسب فرمان به درگاه آمد و به معالجت و مداوای میرزا احمد طیب احمدآبادی اصفهانی مزاجش که از صحت بگشته بود بهبودی یافت و فرزند اکبر نایب السلطنه شاهزاده محمد میرزا

را که ولیعهد ثانی دولت بود چون ملازمت رکاب پدر داشت مورد عنایت پادشاه گشت و ایالت اراضی قراگوزلو نیز بدو تفویض آمد و در رکاب نایب السلطنه باز تبریز گشت و شهریار تاجدار روز یکشنبه دوازدهم ذیحجه از سلطانیه کوچ داده 22 ذیحجه وارد طهران گشت و عبد الله خان امین الدوله اصفهانی را که حل و عقد امور دولت را کفیل بود، به نظم اصفهان مامور فرمود.

## وقایع سال 1240 ه. / 1824-25 م. و ذکر سفر شاهنشاه ایران به اصفهان

### اشاره

در سنه 1240 ه. چون 9 ساعت و 8 دقیقه از شب دوشنبه غره شعبان سپری آفتاب رهسپر حمل گشت و شهریار تاجدار فتحعلی شاه بساط عید درنوشت، 2 روز بعد از نوروز از طهران خیمه بیرون زد و راه اصفهان پیش گذاشت و در ضمیر داشت که در این سفر بعضی از مردم اصفهان را که با زیردستان و رعایا طریق جور و اعتساف سپرده اند، کیفری به سزا فرماید؛ زیرا که از علمای اصفهان کتابی رسیده بود که حاجی هاشم خان در هتک حرمت مردم و اخذ مال ایشان هیچ دقیقه فرو نمی گذارد و این حاجی هاشم خان و قبایل او از طوایف بختیاری بودند و سالها در محله لبنان اصفهان نشیمن داشتند.

### عصیان حاجی هاشم و نابینا شدن او

چنان افتاد که عبد الله خان امین الدوله خواهر او را به شرط زنی آورد و این سبب تکبر و تنمر حاجی هاشم خان گشت و جماعتی از بختیاری که در شمار عشیرت او بودند دست به طغیان برآوردند و اهل حرفت و صنعت و تجار اصفهان را بسیار وقت می آزرندند و اموال ایشان را بی حجتی و سندی اخذ می کردند.

چندانکه حاجی محمد حسین خان اصفهانی زندگانی داشت جراحات این جماعت را به مرهم عطفوت و احسان التیام می داد و ایشان نیز چندان درازدستی نمی کردند که پای اصطبار مردم بلغزد، تا این هنگام که حکومت اصفهان به میرزا علی محمد خان

پسر امین الدوله مفوض گشت و او خواهرزاده حاجی هاشم خان بود يك باره سکنه لبنان سر به طغیان برداشتند و بسیار افتاد که به خانه تجار دررفتند و اموال ایشان را با شکنجه بگرفتند، چنان شد که نه حاجی هاشم خان را در پایان امر آن قوت بود که جماعت خود را از آن درازدستی منع کند و نه عبد الله خان امین الدوله به سبب زن و فرزند توانست حاجی هاشم خان را دفع دهد. ناچار خویشان به حضرت شهریار زبان به سعایت باز کرد و از حاجی هاشم خان آغاز شکایت نمود.

لاجرم پادشاه عادل بعد از ورود به اصفهان، حاجی هاشم خان را مأخوذ داشته از هر دو چشم نابینا ساخت و فرمود چون امین الدوله در تأدیب حاجی هاشم خان مسامحت کرد؛ اگر خواهد از محل خود ساقط نشود 50000 تومان زر مسکوک به خازنان حضرت سپارد. و امین الدوله از انفاذ این زر خویشان داری کرد و این کار با کبریای سلطنت راست نیامد.

لاجرم شاهزاده سلطان محمد میرزا را به حکومت اصفهان نصب کرد و او را سیف الدوله لقب داد و یوسف خان گرجی را که فرمانگزار عراق و سپهدار سپاه بود فرمان داد که در حضرت سیف الدوله شاغل خدمت باشد و کار اصفهان را به نظم کند و 200000 تومان از منال دیوانی حمل رعایای اصفهان را سبک ساخت و امین الدوله برحسب فرمان ملازم رکاب شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس شد و حساب فارس را جزوی و کلی بازپرس کرده معادل 30000 تومان از منال دیوانی به تخفیف رعایا بازگذاشت و طریق حضرت شهریار برداشت.

آن گاه در غره شوال پادشاه کوچ داده مراجعت به طهران فرمود و چون از امین الدوله آزرده بود وزارت اعظم را به الله یار خان دولوی قاجار که هم به مصاهرت شهریار افتخار داشت تفویض داد و او را به آصف الدوله ملقب فرمود و حسن خان پسر او را که دخترزاده پادشاه بود امیر بار فرمود و سالاربار لقب داد. آن گاه روز هشتم ذی قعدة از طهران به باغ نگارستان خیمه زد و منوچهر خان را به نظم گیلان فرستاد و موکب پادشاهی در حرکت آمده هیجدهم ذیقعدة چمن سلطانیه لشکرگاه گشت.

این هنگام کارداران دولت روسیه را نصب خاطر گشت که با دولت ایران نقض عهد کنند و پیمان بشکنند، پس سخن در انداختند که بعضی از اراضی گوگجه ایروان به حکم صلح نامه باید در تحت فرمان ما باشد و همچنان چون در صلح نامه مرقوم شد که هر یک از دولتین معتمدی معین فرمایند تا حدود طالبش را باز نمایند. در مدت 14 سال که فی مابین دولتین ایران و روس کار به مصالحه و متارکه می رفت چون مردم روس از حق خود بر زیادت طلب می کردند این کار به پای نرفت.

این هنگام یک باره روسیان سر برداشته و گفتند محال بالغ لو و گونی و گوگجه دنکیز جزو مملکت ما باشد و اگر نه کار به مخاصمت خواهد رفت. وینارال یرملوف سردار گرجستان، پولکونیک مزارویج وکیل دولت روس را با شاه میر خان ارمنی که ترجمان او بود روانه درگاه شاهنشاه ایران داشت تا این دعوی را بر مراد خویش کند.

و از آن سوی نایب السلطنه و حسن خان ساری اصلان نیز حاضر حضرت شدند و بر حسب فرمان روزی چند با مزارویج سخن کردند و میرزا ابو الحسن خان شیرازی و میرزا محمد علی آشتیانی که از تقریر و عهد تحریر عهدنامه آگهی داشتند نیز در مجلس گفت و شنود حاضر بودند. در پایان امر چون مزارویج را با شرایط عهدنامه حقی نبود، سخن بر این نهاد که این اراضی را کارداران با ما به رسم عطا بازگذارند و اگر نه کار ما با عمال نایب السلطنه راست نیاید و بی شک آغاز مقاتلت و مجادلت شود.

## سفارت وقایع نگار به طرف روس

لاجرم شاهنشاه ایران میرزا صادق وقایع نگار را به اتفاق مزارویج سفارت تفلیس فرمود تا با یرملوف سخن کند و آتش این فتنه را فرونشاند. آن گاه میرزا ابو الحسن خان - شیرازی را به وزارت امور دول خارجه مفتخر ساخت و شب پنجشنبه نوزدهم محرم 1241 ه. / 5 سپتامبر 1825 م. راه طهران برگرفت. و نایب السلطنه برای نظم محال قراگوزلو و همدان بدان اراضی

شتافت و شاهزاده یحیی میرزا به اتفاق منوچهر خان برحسب فرمان در قزوین به رکاب پیوستند و بعضی از اشرار گیلان را به درگاه آوردند.

شاهنشاه بعد از تأدیب آن جماعت را مأمور به توقّف سمنان فرمود و معادل 60000 تومان به تخفیف منال دیوانی گیلان مقرر داشت و از آنجا به حدود ساوجبلاغ سفر کرده یکشنبه چهاردهم صفر وارد طهران گشت.

و از آن سوی وقایع نگار به اتفاق مزارویج طی مسافت کرده، بعد از ورود به تبریز مزارویج سبقت جست و قبل از رسیدن وقایع نگار، یرملوف را دیدار کرد و از طریق مرافقت و موافقت بگردانید و سخن بر این نهادند که باید قبل از رسیدن سفیر ایران قریهٔ بالغ لورا مسخر داشت و فوجی سالدات با چند عرادهٔ توپ به حراست گذاشت، اگر سردار ایروان از بهر انتزاع میان بندد ناقض عهد و فاتح نزاع او خواهد بود و اگر سخن نکند بباشیم تا سفیر ایران برسد، آن گاه گوئیم که ما هرگز گمان نداشتیم که کارداران ایران از ارض بالغ لورا که درخور هیچ زرعی و حرثی نیست با دولت روسیه دریغ دارند، اکنون که کار بدین گونه رفت و صورت حال معروض ایمپراطور روس شد، بی آنکه از دولت فرمانی رسد نتوانیم دست از بالغ لورا باز داریم. همانا کارپردازان ایران از بهر بالغ لورا ترك مصالحت نخواهند گفت و آغاز مقاتلت نخواهند کرد.

بالجمله سخن بر این نهادند و کینیاز قراکلیسیا را حکم دادند تا برفت و قریهٔ بالغ لورا بگرفت و يك تن مایور با 200 تن سالدات و 2 عرادهٔ توپ در آنجا باز بگذاشت. و از این سوی چون وقایع نگار به ایروان رسید، کینیاز به حسین خان سردار پیام داد که سفیر ایران را در این سفر مقصود چیست اگر غرض تحدید حدود دولتین است این منازعه و مناقشه برخاست و اگر دیدار یرملوف را طالب است او به حدود چچن سفر کرده پس بباشد تا یرملوف به تفلیس مراجعت کند.

وقایع نگار سخنان او را وقعی نگذاشت و از راه بالغ لورا کوچ داده سه شنبه



بیست و پنجم ربیع الاول وارد تفلیس گشت و روز ورود او را عظیم مکانت گذاشتند و به سزا پذیره گشتند و یرملوف هنگام سفر ولیمنوف را از بهر گفت و شنید سفیر ایران به جای گذاشته بود و او با وقایع نگار سخن در انداخت و جز از در غدر و حیلت حرفی بر زبان نرانده، وقایع نگار گفت از اینگونه سخن چیزی به دست نخواهد شد، نیکو آن است که من حکم شاهنشاه ایران را بر لوحی رقم کنم و تو پاسخ خود را در ذیل آن نگار دهی تا مرا حجّتی باشد. پس قلم برداشت و خلاصه حکم شاهنشاه را بر صفحه [ای] بنگاشت بدین شرح که:

اکنون سال فراوان است که دولتین علیّین ایران و روس را موافقت است بهتر آن است که کارداران دولت روسیه در تشیید قواعد اتحاد طرفین رنج برند تا لشکری و رعیت دولتین بی کلفت خاطر زیست کنند. اکنون که جماعت روسیه از حدود خویش قدم فرا پیش نهاده اند و قلعه بالغ لورا زیر دست کرده اند صواب آن است که از خلاف رأی شاهنشاه ایران بپرهیزند و از آن اراضی بیرون شوند، تا این مسالمت به مخاصمت نیبوند و این مصافقات به معادات بدل نشود.

و ولیمنوف در تحت این کلمات نگاشت که:

ما قریه بالغ لورا بعض حدود خود دانسته ایم و زیر دست کرده ایم تا از قبل ایمپراطور فرمان نرسد دست بازنداریم.

این هنگام الکسندر بولیج ایمپراطور روس در بیست و یکم ربیع الاول سنه 1241 ه. .

5 / نوامبر 1825 از جهان رخت بدر برد و برادر او قسطنطین [کنستانتین] به هوای سلطنت سر برکشید چون او به غلظت طبع و شراست خوی شناخته بود، اعیان دولت روسیه او را از در فرمانگزاری نگذاشتند و برادر دیگرش نکولای بولیج [- نیکولای پاولویچ] را به سلطنت برداشتند. چنانکه شرح حال ایشان در ذیل قصه سلاطین یوروپ مرقوم خواهد شد.

بالجمله وقایع نگار را در چنین وقت مجال اندیشه نماند، ناچار نگاهشته ولیمنوف را برداشته روز بیست و هشتم جمادی الاخره از تقلیس راه برگرفت و بعد از ورود به دار الخلافه طهران صورت حال را باز نمود و شاهنشاه ایران کیفر کار روسیان را تصمیم عزم داد.

و هم در این سال نایب السلطنه عباس میرزا دختر شاهزاده محمد قلی میرزا از برای فرزند خود جهانگیر میرزا عقد بست و دختر خویش را به بدیع الزمان میرزا پسر شاهزاده علینقی میرزای رکن الدوله به نکاح داد.

## وفیات

و هم در این سال ظهیر الدوله ابراهیم خان والی کرمان که عمزاده شاهنشاه بود وداع زندگانی گفت و فرزند ارشدش عباسقلی خان که دخترزاده شاهنشاه بود به جای پدر حاکم کرمان شد.

و هم در این سال امان الله خان والی کردستان رخت از جهان بیرون برد و حکمرانی کردستان به فرزندش خسرو خان که شرف مصاهرت پادشاه داشت مفوض گشت.

و هم در این سال محمد حسین خان قراگوزلو رخت به سرای باقی کشید و رستم خان ولد اکبرش به جای پدر کارفرمای پیاده و سوارة قراگوزلو گشت و ملازم خدمت ولیعهد ثانی شاهزاده محمد میرزا شد.

و هم در این سال یوسف خان گرجی سپهدار سپاه و حاکم عراق که به نظم اصفهان مشغول بود در آن بلده مریض شد و چشم از جهان بست و فرزندش غلامحسین خان که به مصاهرت شهریار افتخار داشت و با اینکه سنین عمرش افزون از 17 نبود به سلامت فطرت و کرامت طبع و شهامت خاطر امتیاز داشت جای پدر گرفت و خدمت وزارت شاهزاده سلطان محمد میرزا و نظم اصفهان به خسرو خان گرجی مفوض گشت.

## طغیان پسر محمد رحیم خان والی خوارزم

و هم در این سال رحمن قلی توره خوارزمی تسخیر خراسان را در خاطر گرفت. چون در این سال محمد رحیم خان والی خوارزم درگذشت، فرزند او رحمن قلی توره به جای پدر برنشست و نخستین لشکری از قبایل اوزبک و ترکمان و سالور و ساروق

و تکه و یمرلی سکنه ایورد و درون و مهنه انجمن کرده مغافصة تا کنار شهر مشهد مقدس براند و لشکرگاهی عظیم کرد.

شجاع السّ لطنه حسنعلی میرزا وقتی این بدانست که در حضرت او لشکری درخور رزم خوارزمیان حاضر نبود، از قضا هم در آن شب ابری عظیم متراکم گشت و برفی شگرفت بیاید و صرصری دم سرد بوزید و سورت سرما چنان شد که بیشتر از لشکر خوارزم جان بدادند و بارگیر ایشان نیز بمرد. رحمن قلی توره به زحمت تمام از آن داهیه دهیا راه فرار پیش گرفت و با بعضی از مردم خود افتان و خیزان تا اراضی سرخس برفت و صبحگاه مردم از شهر مشهد بیرون شده، لشکرگاه او را از صامت و ناطق متصرف شدند.

اما رحمن قلی توره بعد از ورود به سرخس گریختگان لشکر خود را انجمن ساخت و فوجی را به تاراج نواحی جام و سرجام مأمور فرمود. از قضا شجاع السّ لطنه فرزند خود

ارغون میرزا را از سبزوار طلب داشته بود و او در منزل شریف آباد با بعضی مردم رحمن قلی توره باز خورد. ارغون میرزا که خوکرده کارزار بود چون ایشان را دیدار کرد با شمشیر آخته به میان ایشان تاخت، زمانی دیر برنیامد که جمعی از آن قوم را دستگیر و برخی را عرضه شمشیر ساخت. و نیم دیگر از لشکر او نیز در حدود جام با امیر نصر الله خان تیموری دچار آمد که او نیز رهسپار حضرت شجاع السّ لطنه بود. دلاوران تیموری دمار از آن جمع برآوردند.

چون این خبر به رحمن قلی توره رسید سورت غضب در دماغ او اثر کرده يك باره دل بر کیفر نهاده و دیگر باره در تجهیز لشکر جدی بلیغ فرمود و 3000 تن مرد مبارز را از قبایل اوزبک قونقرات و مردم قراقالمق انجمن کرد و جمعی از سواران سالور و ساروق را با ایشان همدست نموده و قواد سپاه خویش را مانند دولت نظر پی و عوض آیناق و رجب مهتر و دولت مراد پروانچی و مراد سردار و تراب پی و سعید نیاز خان را با ایشان همراه ساخت تا به کنار مشهد مقدس برانند و چندانکه توانند از نهب و غارت خویشتن داری نکنند

و آن جماعت به شتاب شهاب و شمیت عقاب به اراضی مشهد تاختن کردند و این خبر روز چهارشنبه چهاردهم رجب معروض شجاع السلطنه افتاد.

شاهزاده در زمان لشکری را که حاضر رکاب داشت برداشته بیرون شتافت و همچنان شتابزده در دامان جبل اژدرکوه با آن گروه دچار شده از دورویه مردان بر صف شدند و گردان به گیرودار درآمدند. بعد از آویختن و خون ریختن، ترکمانان پشت با جنگ دادند و خراسانیان در قفای ایشان به تک تاز آمدند و 1000 تن اسیر و 500 نیزه سر از آن جماعت به دست کرده باز شتافتند.

شجاع السلطنه هم در آن جایگاه از سرهای ایشان منارها برافراشت و رحمن قلی توره، بعد از این حدیث هولناک، مجال توقف در اراضی سرخس محال یافت و باز خوارزم شتافت. و مژده این فتح روز نوروز معروض حضرت شهریار ایران افتاد.

## وقایع سال 1241 ه. / 1825-26 م. و ابتدای نقض عهد روسیان با ایرانیان

### اشاره

در سنه 1241 ه. چون 2 ساعت و 56 دقیقه از روز سه شنبه دوازدهم شعبان برفت، خورشید در خانه شرف جای کرد و شهریار ایران فتحعلی شاه قاجار بساط نوروزی بیاراست و فرمان داد تا نقش دینار و درهم را بدین گونه کردند.

بر چهره درهم که معادل 36 نخود سیم بود این مصرع رسم شد.

مصرع

سکه فتحعلی شه خسرو صاحبقران

و بر چهره دینار که 18 نخود ذهب خالص میزان داشت این مصرع رسم شد.

مصرع

سکه فتحعلی شه خسرو کشورستان

و 9 درهم چنین را به یک دینار بها نهادند و یک دینار را با یک چنین درهم یک تومان خواندند.

و هم در این وقت در اراضی ورامین ری و جبال دامغان از زر و سیم مسکوک مقداری به دست شد که بعضی سکه شاپور ذو الاکتاف و برخی سکه خلفای بنی عباس

ص: 356

و دیگر ملوک نقش داشت این جمله را خازنان پادشاه مضبوط ساختند.

و این هنگام شاهنشاه ایران در کيفر جماعت روسيه يك جهت شد، چه از این پیش نقض عهد ایشان و درآمدن به قلعه بالغ لوی ایروان به شرح رفت، و هم در این مدت که در اراضی مسلمانان مسلط بودند از درازدستی با زنان بیگانه و اخذ اموال مردم خودداری نمی نمودند. این حدیث به دست بعضی از چاکران نایب السلطنه که از مصالحه با روسیان دلگران بودند گوشزد آقا سید محمد اصفهانی که ساکن عتبات عالیات بود گشت و او به کارداران درگاه شاهنشاه ایران نگاشت که این هنگام جهاد با جماعت روسیه فرض افتاده، پادشاه اسلام را در این امر رأی بر چگونه است. شهریار تاجدار فرمود که ما پیوسته به اندیشه جهاد شاد بوده ایم و خویشتن را از بهر ترویج دین و رونق شریعت نهاده ایم.

### ورود آقا سید محمد مجتهد به دار الخلافه

جناب آقا سید محمد چون مکنون خاطر پادشاه را اصغا فرمود، بی توانی از عتبات کوچ داده، راه دار الخلافه برگرفت و در عشر آخر شوال المکرم وارد تهران شد و تمامت شاهزادگان و علمای آن بلده جنابش را پذیره شدند و شهریارش نیز عظیم گرامی بداشت و از اجرای لشکر بر زیادت 300000 تومان زر مسکوک از خزانه خاص باز کرد تا در تجهیز لشکر به کار شود.

پس آقا سید محمد دل شاد کرد و با هریک از علمای ایران مکتوبی نگار داد که به حضرت شهریار گرد آیند و مردم را از بهر جهاد تحریر کنند. و فرمان رفت که عبد الله خان امین الدوله که این هنگام از خدمت وزارت معزول بود، آقا سید محمد و دیگر علما را میهمان پذیر باشد.

و از جانب دیگر میرزا ابو القاسم مستوفی اصفهانی را به میهمانداری جان مکدونالد کینز انگلیس مأمور فرمود که از قبل دولت کمپنی هندوستان روانه ایران بود که به جای هنری و لک وکیل دولت انگلیس در ایران مقیم باشد و این هنگام تا بندر ابوشهر رانده بود.

بالجمله در این وقت شاهزاده محمود میرزا که حکومت نهاوند داشت بر حسب فرمان شهریار فرمانگزار لرستان فیلی گشت و شاهزاده همایون برادر اعیانی او

حکومت نهند یافت. آنگاه روز شنبه بیست و ششم شوال شاهنشاه ایران از دار الخلافه طهران کوچ داده و در سلیمانیه فرود شد و پس از 4 روز راه برگرفته دوشنبه ششم ذیقعه چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد.

### رسیدن ایلچی روسیه برای مصالحه و پذیرفتن مجتهدین

جمعه دهم ذیقعه نایب السلطنه حاضر درگاه شد و از قبل نیکولای ایمپراطور روس کینیاژ منچیکف به سفارت ایران آمد و برحسب فرمان سه شنبه چهاردهم ذیقعه خسرو خان والی کردستان و فرج الله خان آخلوی افشار او را استقبال کرده در سرپرده آصف الدوله الله یار خان وزیر اعظم فرود آوردند و میرزا ابو القاسم قایم مقام و میرزا رحیم شیرازی طبیب که این وقت منشی الممالک بود و میرزا تقی علی آبادی او را ملاقات کرده پرسشی به سزا نمودند و شانزدهم ذیقعه در حضرت شهریار بارجست و مکتوب ایمپراطور برسانید و تخت بلوری که به هدیه داشت پیش گذرانید و این تخت را الکسندر بولجیج از بهر شاهنشاه ایران پرداخته بود، چون او نماند برادرش نیکولای بعد از جلوس بر سریر سلطنت پادشاهی همان تخت را ارسال داشت و این تخت را 3 ذرع طول و 2 ذرع عرض باشد که از بلور بیضا مرصع کرده اند و در آن از هر سوی 3 مشربه از بهر فوران آب جای داده و از پس پشت نشستگاه صورت خورشیدی از بلور صافی پرداخته اند.

بالجمله بعد از تقبیل سده سلطنت، سفیر روسیه مراجعت کرد و روز جمعه هفدهم ذیقعه جناب آقا سید محمد و حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی و آقا سید نصر الله استرآبادی و حاجی سید محمد تقی قزوینی و سید عزیز الله طالش و دیگر علما و فضلا وارد لشکرگاه گشتند و شاهزادگان و امراء ایشان را پذیره کردند. در روز شنبه هیجدهم جناب حاجی ملا احمد نراقی کاشانی که از تمامت علمای اثنی عشریه فضیلتش بر زیادت بود به اتفاق حاجی ملا عبد الوهاب قزوینی و جماعتی دیگر از علما و حاجی ملا محمد پسر حاجی ملا احمد که او نیز قدوة مجتهدین بود از راه برسید.

تمامت شاهزادگان و قاطبهٔ امراء و اعیان نیز به استقبال بیرون شتافتند و جنابش را با تکبیر تهلیل و مکانت و محلی جلیل فرود آوردند و این جمله مجتهدین که انجمن بودند به اتفاق فتوی راندند که هرکس از جهاد با روسیان باز نشیند از اطاعت یزدان سربر تافته، متابعت شیطان کرده باشد.

شاهنشاه دیندار و ولیعهد دولت نیز سخن ایشان را استوار داشت. از میانه

معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب و حاجی میرزا ابو الحسن خان وزیر دول خارجه رزم روسیه را پسندیده نمی داشتند و رضا نمی دادند. مجتهدین ایشان را پیام های درشت فرستادند و گفتند همانا شما را در عقیدت و کیش خود فتوری است و اگر نه چگونه جهاد با کافران را مکره می شمارید، لاجرم ایشان دم در بستند.

و از آن سوی سفیر روس چندانی که سخن از در صلح راند و همی گفت وقت آن است که کس به حضرت ایمپراطور گسیل دارید تا او را تهنیت جلوس گوید و از بهر پادشاه گذشته تعزیت فرماید، سخن او را نیز وقعی نگذاشتند. و از قضا هم در این وقت کینیا و سرحداران پنبک و قراکلیسیا از حدود خود بیرون شده تا آباران و ایروان تاختن کردند.

این معنی يك باره علمای دین و اعیان دولت را در کار جهاد يك جهت کرد و سفیر روس از گفت و شنود با کارداران دولت مأیوس شد و خواست تا مجتهدین را دیدار کند؛ بلکه ایشان را از اندیشهٔ جدال فرود آورد و خویشتن بر گردن نهاد که دست روسیان را از حدود ایران باز دارد. مجتهدین در پاسخ گفتند که:

شریعت ما با کفار از در مهر و حفاوت سخن کردن گناهی بزرگ باشد.

اگرچه روسیان از حدود ایران بیرون شوند، هم جهاد با ایشان را واجب دانیم.

در پایان کار شاهنشاه ایران سفیر روس را طلب داشته فرمود اکنون کار بر حسب تشیید مبانی شریعت است و ما همواره قوام ملت را بر صلاح دولت فضیلت نهاده ایم و او را رخصت انصراف داده 1000 تومان زر مسکوک و بعضی از اشیاء دیگر او را عطا فرمود و بر حسب فرمان میرزا اسمعیل منشی نایب السلطنه به مهمانداری او مأمور گشت و راه آذربایجان برداشت.

از پس او شهریار تاجدار يك باره دل بر جهاد نهاد و نخستین شاهزاده اسمعیل

میرزا را با تفنگچیان استرآبادی و هزار جریبی و فندرسکی به متقلای سپاه مأمور فرمود و ایشان دوشنبه چهارم ذیحجه از سلطانیه راه آذربایجان برگرفتند و جمعه هشتم محمد قلی خان پسر آصف الدوله با جماعت خواجه وند و عبد الملکی و مافی از قفای اسمعیل میرزا بیرون شد و نایب السلطنه دوشنبه یازدهم طریق تبریز گرفت و مجتهدین از بهر تحریض مجاهدین پنجشنبه چهاردهم برنشستند و حاجی محمد خان قاجار دولوی با

جماعتی از لشکر به طرف طالش در شتاب آمد. و فرمان رفت که حسین خان سردار ایروان و برادرش حسن خان ساری اصلان حدود گوگجه دنکیز و بالغ لورا از روسیان پرداخته کند. و شهریار تاجدار روز پنجشنبه بیست و یکم ذیحجه کوچ داده از راه مغان چای رهسپار گشت و سه شنبه بیست و ششم ذیحجه اراضی اردبیل را لشکرگاه کرد.

### فتوح عساکر ایران در اراضی متصرفی روسیه

اما از آن سوی حاجی محمد خان قاجار به محال اوجارود بشتافت و با جماعت روسیه که در قریه گرمی جای داشتند جنگ در انداخت و به حکم یورش بدان قریه در رفته تیغ بر روسیان نهاد، 20 تن اسیر و 30 نیزه سر و 2 عراده توپ از ایشان بگرفت و روانه درگاه داشت؛ و این جمله روز ورود پادشاه در اردبیل از پیشگاه حضور بگذشت.

و از جانب دیگر چون حسین خان سردار ایروان از فرمان پادشاهی آگهی یافت اعداد کار کرده پس از 2 روز در جمعه بیست و دوم ذیحجه بر سر سنگر باش آباران [آباران] تاختن برد و [با] 1000 تن سالدات که در آنجا جای داشتند به جنگ درآمد و جمعی را بکشت و آن جماعت را بشکست. کینیز با گروهی از مردم خود فرار کرده به درختستانها گریختند و سبحاقلی خان قاجار قزوینی هم در آن شب جمعه بر سنگر بالغ لو بتاخت و حرسه آن سنگر را بشکست و 2 عراده توپ بگرفت.

و حسن خان ساری اصلان از طریق کمری بر سر قراکلیسیا برفت و با 400 تن سالدات روسیه که در آنجا انجمن داشتند طریق مقاتلت و مجادلت سپرد و بسیار کس از ایشان عرضه هلاک



و دمار ساخت و آن جماعت را هزیمت کرد و 2 عراده توپ بگرفت و زنان و فرزندان ارامنه را اسیر ساخت و اراضی شوره گل را يك باره از روسیان بپرداخت و بوداق سلطان آیروملو را با دیگر مسلمانان به چخورسعد ایروان آورد. و همچنان تقی خان بزچلو ساکن گوگجه دنکیز از طرف دره چچک راه حمزه چمنی برگرفت و اسبان توپخانه کینیاز را براند و راعیان اسبها را بکشت و صورت این فتوح از پی یکدیگر در حضرت پادشاه مکشوف گشت.

### مقاتله نایب السلطنه با سردار روسیه

اما نایب السلطنه چون به تبریز درآمد الکسندر میرزا والی گرجستان و مصطفی خان شیروانی و محمد حسین خان شکی را به محال گرجستان و شیروان و شکی مأمور فرمود و حاجی محمد خان قراگوزلو را با فوجی از لشکر با مصطفی خان شیروانی متفق ساخت و امیر خان سردار را به اتفاق مهدیقلی خان جوانشیر از طریق مقری و اراضی برکشاط روانه داشت و خویشتن روز دوشنبه بیست و دوم ذیحجه راه قراباغ پیش گرفت. اما از آن سوی 2000 تن سالدات که در محال گروس و خنزیرک و چناقچی سکون داشتند طریق قلعه شوشی برداشتند، تا در آنجا اعداد کار کرده با دیگر لشکریان ساخته جنگ مسلمانان گردند، در بین راه با شاهزاده اسمعیل میرزا باز خوردند و آتش حرب افروخته گشت. حاجی آقالبیک قراباغی با مردم خود نیز از ققای روسیان درآمد و رزم در داد.

و هم در این وقت نایب السلطنه از راه در رسید و جنگ بیبوست، از چاشتگاه تا فرو شدن آفتاب آتش حرب افروخته بود. در پایان کار روسیان در قید اسار و بوار درآمدند 1000 تن اسیر و 500 نیزه سر و 4 عراده توپ به دست لشکر اسلام افتاد. و این جمله چهارشنبه یازدهم محرم در ظاهر اردبیل از نظر پادشاه بگذشت. آن گاه فرمان رفت تا در قلاع چناقچی و خنزیرک و گروس حافظ و حارس بازداشتند و علف و آذوقه بدادند.

و حاجی محمد خان قاجار دولو بعد از فتح قریه گرمی به اتفاق میر حسن خان پسر مصطفی خان طالش و آقا سلیمان گیلانی سرهنگ

فوج شقاقی بر سر قلعهٔ لنکران رفت و به قوت یورش فتح قلعه کرده، هرچه از تلید و طریف یافت برگرفت. شگفتی اینکه 14 سال از این پیش چنانکه ذکر شد این قلعه در شب تاسوعا به دست روسیان افتاد و این وقت هم در شب تاسوعا مفتوح گشت.

بالجمله 3 عرادهٔ توپ و 200 تن اسیر از آن جماعت دستگیر شد و دوازدهم محرم حاضر درگاه شهریار آمد. فرمان رفت تا قلعهٔ لنکران را با خاک پست کردند و از پس آن فتح قلعهٔ سالیان افتاد و اموال و ائقال بهرهٔ لشکریان شد، از جمله 100000 خروار آرد بدست کردند. آن گاه بر حسب فرمان میر حسن خان حکومت طالش یافت و شهریار

تاجدار بفرمود تا از سرهای روسیان 5 مناره در کنار معبر شرقی اردبیل افراخته کردند و 400 تن از اسیران روس با 10 عرادهٔ توپ به شاهزاده سلطان محمد میرزا حاکم اصفهان سپرده آمد و دیگر اسیران را روانهٔ طهران داشتند.

از پس این وقایع نایب السملطنه، اغورلو خان پسر جواد خان زیادلوی قاجار حاکم گنجه را از خوی طلب نمود و او را با محمد ولی خان افشار ارومی متفق ساخت و علما و اعیان گنجه را مکتوبی مشعر بر تحریض جهاد با روسیه کرده، بدیشان سپرد و گسیل گنجه داشت و از قفای ایشان علیقلی آقای برادر اغورلو خان را از طریق آیروم بر سر قبایل قاجار و آیروملو و قزاق و شمس الدین لوفرستاد تا ایشان را بر روسیان بشوراند؛ اما مردم گنجه و قبایل و نواحی آن بلده چون از رسیدن اغورلو خان آگهی یافتند، در عصیان با روسیان یک جهت شدند و قبایل قزاق و شمس الدین لو، ایل بیگی خود را که روسیان مقرد گویند بکشتند و سر به طغیان برداشتند.

جماعت روس که در زورآباد گنجه سکون داشتند چون این بدیدند از بهر کيفر غوغا طلبان و تسخیر گنجه بیرون شتافتند و مردم گنجه جنگ ایشان را پذیره گشتند و در خان باغی گنجه با روسیان دچار شدند.

در میان جنگی عظیم پرفت، هم در پایان، روسیان شکسته شدند و جمعی کثیر از ایشان عرضه شمشیر گشت و گروهی اسیر شد [ه] و 8 عراده توپ دستگیر آمد، از آن جماعت عددی اندک با يك عراده توپ به طرف شمکور گریختند. اغورلو خان جمعی از سواران را از قفای ایشان بتاخت تا در شمکور ایشان را نابود ساخت.

آن گاه اغورلو خان به جای جدّ و پدر در شهر گنجه به حکومت بنشست و روز یکشنبه پانزدهم محرم سرهای روسیان و اسیران ایشان از پیشگاه پادشاه گذشت. و این هنگام نایب السّلطنه فرمان داد تا امیر خان سردار نیز در گنجه متوقف باشد و عبد الله خان - دماوندی و نورو علی خان سرهنگ سپاه سمنانی قلعه گنجه را حافظ و حارس گردند و از جانب دیگر مصطفی خان شیروانی تا نزدیک شیروان براند و برحسب فرمان شهریار ابراهیم خان قاجار دولوی با 2 عراده توپ و حاجی محمد خان قاجار با جمعی از لشکر به پشتوانی مصطفی خان از طریق سالیان راه برگرفتند و تا منزل جواد برانندند.

جماعت روسیه که در شکی و شیروان جای داشتند چون این جنگ و جوش بدیدند

بی درنگ به جانب بزمک که معقلی محکم بود فرار کردند. لاجرم مصطفی خان در شیروان و محمد حسین خان در شکی شاد خاطر به حکمرانی پرداختند. و از جانب دیگر کینیاز قراکلیسیا چون دستبرد حسن خان ساری اصلان را بدانست چندان که احمال و اثقال و آذوقه و علف به ذخیره داشت بر زبر هم نهاده آتش در زد؛ و به قلعه لری گریخته در آنجا متحصّن گشت.

مع القصة از جمعه بیست و دوم ذیحجه [1241] تا جمعه بیستم محرم [1242] این جمله را بلدان و امصار مفتوح گشت. آن گاه برحسب حکم شهریار شاهزاده شیخعلی میرزای حاکم ملایری با لشکری انبوه از لشکرگاه به عزم تسخیر قلاع قبه و باکویه راه برگرفت و شهریار تاجدار بیست و یکم محرم به آهنگ قلعه شوشی از ظاهر اردبیل کوچ داده، بیست و چهارم محرم در يك فرسنگی اهر در کنار رود طویله شامی فرود شد و الله یار خان آصف الدوله را با 20000 تن لشکر و 10 عراده توپ فرمان داد که به رکاب نایب السلطنه پیوسته شود و در فتح قلعه شوشی با او هم دست گردد و 100000 تومان زر مسکوک از بهر تجهیز لشکر بدو داد و فرمود بعد از فتح شوشی بی توانی آهنگ تقلیس فرماید. و او بیست و هفتم محرم کوچ داده و دهم صفر در ظاهر قلعه شوشی به لشکرگاه نایب السلطنه پیوست.

و چنان افتاد که در این وقت سفیر دولت انگلیس جان مکدانلدکینز به مهمانداری میرزا ابو القاسم مستوفی بیست و نهم محرم حاضر درگاه پادشاه شد و برحسب امر شهریار، محمد حسن خان دولوی نسقچی باشی و محمد ولی خان افشار او را پذیره کرده در آوردند؛ و روز دیگر میرزا صادق وقایع نگار و میرزا فضل الله علی آبادی او را بازپرسی به سزا کرده پنجشنبه چهارم صفر تقبیل سده سلطنت حاصل کرد؛ و مورد الطاف و اشفاق پادشاه شد.

مع القصة از آن سوی نایب السلطنه، ولیعهد ثانی شاهزاده محمد میرزا را مأمور به حفظ و حراست شهر و قلعه گنجه فرمود و محمد قلی خان قاجار را با جماعت خواجه وند و عبد الملکی و نظر علی خان مرندی را با لشکر مرندی ملازم خدمت او ساخت و خود در فتح شوشی يك جهت گشت و حکم داد تا لشکریان در اطراف قلعه سنگرها نزدیک بردند و کار بر مردم شوشی سخت کردند. قلعه گیان از در چاره با لشکر اسلام ساز مداهنه طراز کردند و پیام دادند که اگر ما را در مال و جان زیانی نباشد، از در آوردن سپاه اسلام در این قلعه و متابعت پادشاه اکراهی نداریم. روزی چند بدین ملاحظه و تسویف به پای بردند. و از آن سوی مددوف که در خدمت ایمپراطور روس سرداری نام بردار بود، سپاهی از جماعت روسیه و ارامنه و قزاق ساز داده با 20 عراده توپ مغافصه به جانب گنجه رهسپار گشت و از کار شوشی که بیم آفت و محل مخافت بود یاد نکرد.

### شکست یافتن مسلمانان از روسیان و کشته شدن امیر خان سردار

ولیعهد ثانی محمد میرزا چون قصد مددوف را بدانست با اینکه لشکری در خور جنگ او نداشت، جلادت ورزیده پذیره رزم او شد و قلعه گنجه را به نظر علی خان - مروزی سپرد، امیر خان سردار که جنگ را شیر آهنین چنگ بود هم

ملازم رکاب شاهزاده محمد میرزا گشت. در اراضی شمکور هردو لشکر با یکدیگر دیدار کردند و جنگ استوار گشت. بانگ گیرودار برخاست و شرار توپ و تفنگ بالا گرفت. امیر خان که در میان آن دود و دم با دل تقته و لب گفته از چپ و راست رزم می داد، ناگاه گلوله تفنگ بر مقتل او آمده بیفتاد و رخت به جهان جاوید برد و لشکر اسلام که هم از نخست با لشکر عدو قتلت عدد داشتند، چون سردار را کشته دیدند يك باره روی برکاشتند، و مددوف هم در آن روز که چهاردهم صفر بود از پس این ظفر بی درنگ آهنگ قلعه گنجه کرد.

### فتح گنجه به دست روسیه

نظر علی خان مرندی چون این جلادت از مددوف بدانست تاب درنگ نیاورده قلعه را بگذاشت و طریق فرار برداشت و لشکر روسیه بی مانعی و دافعی شهر و قلعه را فرو گرفتند. از آن سوی چون خبر آهنگ مددوف به طرف گنجه در حضرت نایب السلاطنه معروض افتاد، نخستین دفع او را واجب شمرد و دست از محاصره شوشی بازداشت و

حکم داد که مهدیقلی خان جوانشیر ایل والوسی که ساکن اراضی قراباغ اند [را] به جانب قراچه داغ کوچ دهد و خود بی توانی سپاهی که حاضر حضرت بود، برداشته از قفای مددوف تاختن کرد، وقتی برسید که شهر و قلعه گنجه از لشکر روس آکنده بود، ناچار فرود شده لشکرگاه راست کرد تا لختی سپاه از زحمت راه بیاساید و از صبحگاه ساز مقاتلت فرماید.

از قضا، هم در آن شب بسقاویچ که يك تن از جنرالان جنگجوی روسیه بود با 4000 تن سالدات از طریق تفلیس برسید و با مددوف پیوست و بامداد دوشنبه بیست - و سیم ساز مقاتلت طراز گشت. و نایب السلاطنه ملازمان رکاب و سواران عبد الملکی و سربازان عراقی و بختیاری را در میمنه بازداشت و سپاهیان استرآباد و مازندران را بر میسر کرد و جهانگیر میرزا را با 2 تن دیگر از فرزندان خود در قلب [سپاه] جای داد و سرباز و سوار آذربایجانی را در پیرامون ایشان بگماشت و خود با جماعتی از دلیران لشکر در میان درّه کمینگاه گرفت.

و از آن سوی

مددوف دیوار حصار را پشتوان ساخته، لشکر خویش را بر صف کرد و سواران قزاق را از چپ و راست بداشت و خود با سرباز و توپخانه در قلب شد. نخستین تفنگچیان عراقی و مازندرانی ساز مبارزت کردند و به پشته [ای] که در آنجا گروهی از جماعت روسیه سیغناق کرده بودند یورش بردند، و در اول حمله روسیان را هزیمت دادند و پس از [آن] سواران ایران اسب برانگیختند و با گروه قزاق در آویختند. سوار قزاق نیز تاب درنگ نیاورده و پشت با جنگ دادند.

### شکسته شدن لشکر اسلام و فرار ایشان از روسیان

مددوف چون این نگرست از قلبگاه جنبش کرد و حکم داد تا دهان توپها بگشادند و

از دخان و شراره مصافگاه چون شب قیرگون پرستاره گشت و گلوله توپ و تفنگ چون تگرگ مرگ ببارید. نایب السلطنه در اندیشه رفت که مبادا فرزندان را که نوآموزکارزارند در آن ظلمت جنگ آسیبی رسد، کس به شتاب فرستاد که ایشان را برکنار کارزار باز دارند.

نگاهبانان ایشان هم از نادانی و هم از در آشفستگی فرزندان نایب السلطنه را در پیش چشم لشکریان از قلبگاه به یک سوی بتاختند، سرباز آذربایجانی چنان فهم کردند که ایشان طریق فرار گرفتند، لاجرم بی اینکه رزمی دهند و حمله افکنند به جمله سر بر کاشتند و بارگیرهای لشکر عراقی و بختیاری را که به کار جنگ بودند برنشسته راه فرار برداشتند.

جماعت مازندرانی و عراقی چون این بدیدند نیروی جنگ از ایشان برفت و از دنبال هزیمت شدگان برفتند. از میان 2500 تن مردم عراق و بختیاری را که اسب نبود بر پشته [ای] صعود کرده متحصن شدند و یک روز و یک شب با روسیان رزم دادند و در پایان کار به جمله اسیر و دستگیر گشتند و 4 توپ از سپاه اسلام به دست روسیان افتاد و نایب السلطنه به اتفاق آصف الدوله ناچار دنبال هزیمتیان گرفتند و تا کنار رود ارس برانندند.

چون شهریار تاجدار این قصه بدانست هردوان را حاضر حضرت ساخت و دیگر باره به ساز لشکر پرداخت و فرمان داد که نایب السلطنه همچنان در کنار رود

ارس ساخته جنگ باشد، از قضا در غره شهر ربیع الاول در طویله شامی که لشکرگاه پادشاه بود، برفی چنان شگرف ببارید که مجال درنگ در آنجا محال نمود، ناچار کوچ داده از طریق اهر راه تبریز گرفت و در ظاهر آن بلده فرود شد و مجتهدین را که در مدت مقاتلت در تبریز جای داشتند ملاقات نموده نواخت و نوازش فراوان فرمود و بعد از 3 روز به طرف دهخوارقان کوچ داد.

### مراجعت شاهنشاه ایران به دار الخلافه

شیخعلی میرزا و حاجی محمد خان دولوی و ابراهیم خان قاجار از اراضی قبه مراجعت کرده در آنجا حاضر درگاه شدند؛ و بزرگان داغستان و چچن به تقبیل سده سلطنت شتافته مورد الطاف و اشفاق شاهانه گشتند. و مهدیقلی خان جوانشیر 6000 خانوار ایل و الوس قراباغ را کوچ داده در اراضی خویش نشیمن فرمود. و حسن خان ساری اصلان و مصطفی خان شیروانی و محمد حسین خان شکی برحسب فرمان تا 2 فرسنگی تقلیس را به معرض نهب و غارت در آوردند. و نایب السملطنه تا آغاز فصل شتا در کنار ارس سکون فرمود و امیر حسن خان طالش را در اراضی خویش فرمانروا ساخت. و شهریار تاجدار بیست و ششم ربیع الاول از دهخوارقان کوچ داده دوم ربیع الثانی وارد دار الخلافه گشت.

و از آن سوی مددوف در عشر اول جمادی الاخره از آب ارس عبور کرده به حدود مشکین شتافت، از بهر آنکه قبایل قراباغ را باز جای برد و از محال کنگرلو و احمد بیگ لو عبور کرده در کرملو لشکرگاه کرد.

چون این خبر در حضرت نایب السلطنه معروض افتاد. قاسم خان و حسین پاشای یوزباشی و رحمت الله خان سرتیپ فوج قراجه داغی و محمد رضا خان سرهنگ فوج دوم تبریزی را با سپاهی ساخته به دفع او فرستاد. و از جانب دیگر شاهزاده عبد الله میرزا برحسب حکم شهریار تاجدار با لشکری جزّار روز سیزدهم جمادی الاخره روانه اردبیل گشت. مددوف چون این انجمن لشکریان را از جوانب بدانست شتابزده آهنگ مراجعت کرد و از اسبهای توپخانه و عراده هائی که حمل آذوقه می داد فراوان بهره لشکر اسلام گشت.

این هنگام جناب آقا سید محمد که در میان علمای ایران فحلی نامبردار بود مزاجش از اعتدال بگشت و از تبریز بیرون شده در بین راه به مرض اسهال وداع جهان گفته در جنان جاویدان جای کرد.

### رفتن شجاع السلطنه به هرات

و هم در این سال شاه محمود افغان از فرزند خود کامران میرزا تفرس عصیانی کرده

بیمناک شد و از شهر هرات بیرون شده از قبایل فراه و سبزواری انجمنی کرد و در دفع پسر یک جهت گشت.

کامران میرزا به حضرت [حسنعلی میرزا] شجاع السلطنه که فرمانگزار خراسان بود پناهنده گشته استمداد فرمود. شاهزاده، محمد امین خان پازوکی را با 500 سوار گسیل هرات ساخت و کامران را کامروا فرمود. شاه محمود چون این بدانست به اراضی میمنه و مرغاب و بادغیس و غرjestان شتافت و از جماعت اوزبک و دیگر قبایل 4000 تن سوار پرخاشجوی ساز داده به قصد پسر سر برتافت. و از این سوی کامران میرزای پسر خود جهانگیر میرزا را به مدافعه پدر برانگیخت و محمد امین خان [پازوکی] با سواره خراسانی در باغ شاه جای کرد.

اما شاه محمود از منزل سرچشمه بادغیس ایلغار کرده از دامنه معروف به کمر کلاغ سرآشوب شده به کنار هرات آمد و از گرد راه جماعتی را به دفع محمد امین خان [پازوکی] و سواره خراسانی بتاخت تا باهم درآویختند؛ لکن هیچ جانب را ظفر به دست نشد و شاه محمود خود بر سر فرزندزاده خویش جهانگیر تاختن کرد و در حمله اول او را بشکست و کامران را در قلعه هرات حصار داد.

این هنگام شاهزاده کامران بیم کرد که مبادا مردم شهر بر وی بشورند و شاه محمود را درآورند، لاجرم صورت حال را در حضرت شجاع السلطنه معروض داشت. و شاهزاده در عشر اول ذیحجه از نیشابور ایلغار کرده 5 روزه به کنار غوریان آمد و کامران میرزا دل قوی کرده با لشکر ساخته از بلده هرات بیرون شد و با پدر ساز مقاتلت کرد. بعد از کشش و کوشش شاه محمود شکسته شد و طریق فرار برگرفت.



از پس او شجاع السّلطنه در چمن سنگ بست لشکرگاه کرد و کامران میرزا با امرای افغان حاضر حضرت شده از نواخت و نوازش شاهزاده کامروا گشت؛ و شجاع السّلطنه را به سرای خویش دعوت کرده به شهر درآورد و مفاتیح حصار شهر و خزاین خویش را پیش داشت. و شجاع السّلطنه از میان آن همه جواهر شاهوار يك انگشتری عقیق اختیار کرد و فرزند خود ارغون میرزا را با 5000 سوار در شهر هرات گذاشته در عشر اول محرم 1242 ق/ 1826 م. مراجعت به ارض اقدس کرد و مژده این فتح در طویله شامی معروض درگاه شهریار ایران افتاد.

### لشکرکشی پادشاه خوارزم به خراسان

و هم در این سال اللّه قلی توره برادر رحمن قلی توره به اغوای محمد خان قرائی با لشکری ساخته از خوارزم بیرون شد، در عشر اول شهر رجب از طریق مرو و سرخس به اراضی جام رانده، در کنار قلعه محمودآباد لشکرگاه کرد و دست به نهب و غارت برگشاد. از قضا شبی نزدیک به سپیده دم چند سراسب در لشکرگاه او افسار گسیخته درهم افتادند و پرستاران و رایضان ستوران برخاسته غوغا در انداختند و ندا در دادند که از دور و نزدیک مردم فراهم شده اسبها را دستگیر کنند، غوغای ایشان سبب وحشت لشکریان گشت.

هرکس از خواب انگیخته شد چنان دانست که شجاع السّلطنه با سپاهی ساخته به آهنگ شبیخون تاخته. به يك بار لشکر خوارزم جنبش کرده طریق فرار پیش داشتند و اللّه قلی توره تا به سرخس عنان نتوانست کشید و از آنجا نیز بی درنگ خوارزم کرد و صبحگاه مردم جام به لشکرگاه او درآمد [ه] طریف و تلید و سیاه و سفید هرچه یافتند برگرفتند و مژده این فتح در عشر آخر شعبان در دار الخلافه طهران معروض حضرت شهریار ایران افتاد.

در سال 1242 ه. چون 8 ساعت و 45 دقیقه از روز چهارشنبه بیست و دوم شعبان سپری گشت، آفتاب به بیت الشرف شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه جشن نوروزی بگذاشت، از بهر مقاتلت با روسیه به احضار لشکرها منشور کرد. و از آن سوی کارداران روس 2 فروند کشتی جنگی از دریای خزر به حدود استرآباد و مازندران برانندند و جماعت ترکمان را که سکنه سواحل بحر خزر بودند به بذل سیم و زر بفریفتند و بر فرمانگزاران دولت ایران برشورانیدند، از میانه مردی که قیات نام داشت و در میان ایل جعفر بای حکمران بود، ساخته طغیان و عصیان گشت.

بدیع الزمان میرزای پسر شاهزاده محمد قلی میرزا که حکومت استرآباد داشت مهدی خان و محمد تقی خان هزار جریبی و میرزا اسمعیل خان فندرسکی را ملازم رکاب ساخته تفنگچیان استرآباد و مازندران را با 1000 سوار کولان نیز برداشته شب پنجشنبه نوزدهم شعبان از آن پیش که سپیده برزند خویشان را بر مردم جعفر بای زد و مردان را خون بریخت و زنان را برده گرفت و اموال و ائقال آن جماعت را حمل داده به استرآباد مراجعت کرد. روسیان چون این بدانستند بی نیل مرام کشتیهای خود را باز جای رانندند.

شهریار تاجدار بعد از اصغای این خبر منوچهر خان ایچ آقاسی را فرمان کرد که به گیلان رفته فرضه انزلی را حافظ و حارس باشد و عبد الله خان امین الدوله برحسب امر ملتزم خدمت شاهزاده سلطان محمد میرزای حاکم اصفهان شد.

## حکومت بسقاویج در ارمنستان و ابتدای مقاله او با ایرانیان

اما از آن جانب دولت روسیه را کار دیگرگون گشت؛ زیرا که معروض ایمپراطور افتاد که حدود مملکت ایران را که به روزگاری دراز از کارداران ایران پرداخته و از علف و آذوقه و آلات حرب و ضرب انباشته داشت به یک تاختن لشکر ایران دست فرسود خویش ساختند و این معنی در خاطر ایمپراطور ثقلی بزرگ انداخت.

لاجرم الکسندر یرملوف سردار گرجستان را از محل خود ساقط ساخت و ینارال بسقاویج را به جای او نصب کرد و کینیاژ مددوف را نیز از حکومت قراباغ و شیروان و شکی برگرفت و انجسوف را برگماشت و ایشان در فتح ممالک ایران یک جهت شدند.

نخستین بسقاویج تصمیم عزم داد و ینارال دویج را با 10000 تن سالدات و 20 عراده توپ به تسخیر ایروان برانگیخت و انجسوف نیز با 6000 تن سالدات و 10 عراده توپ راه قراجه داغ گرفت و در غره شوال دویج در اوچ کلیسیا و انجسوف در پل خداآفرین فرود شدند.

## مقاله ساری اصلان با روسیان

حسین خان سردار ایروان برادر خود حسن خان ساری اصلان را با 5000 سوار و 1000 تن سرباز به قلع دشمن از قلعه بیرون فرستاد. و از آن سوی ینارال دویج با 3 فوج سرباز و 1000 تن سوار قزاق و 4 تن عراده توپ بر سر قلعه سردارآباد که از مستحدثات حسین خان سردار ایروان بود تاختن کرد. حسن خان ساری اصلان پذیره جنگ او کرده، در کنار قراسو که میان طریق اوچ کلیسیا و سردارآباد است، او را دیدار کرد. مانند شیر خشم کرده و پلنگ زخم خورده بر سر روسیان درآمد و در اول حمله 130 تن از آن جماعت را عرضه شمشیر و 200 تن را زنده دستگیر نمود.

با این همه ینارال دویج را فتوای در عنصر جلادت پدید نشد و لشکر خود را از آن محافظت بیرون آورده، عنان زنان بر سر سردارآباد آمد و از نیم شب حکم به یورش داد.

حرسه قلعه نیز به مدافعت برخاستند و تا بامداد رزم دادند. دویج چون فتح سردارآباد را صعب دید، از آنجا سر برتافته مانند دیو دیوانه به قصد قلعه

تالین شتافت و همچنان کَر و فرّی کرده روی ظفر ندید، ناچار طریق مراجعت گرفت.

اما انجسوف از کنار پل خدآفرین جنبش کرد که از آب ارس عبور کند و به اراضی قراجه داغ نهب و غارت افکند. ولیعهد ثانی دولت ایران شاهزاده محمّد میرزا با 6000 سوار و 4000 تن سرباز و 5 عرّاده توپ در آن ارض لشکرگاه داشت. چون این بدانست، مانند شیر آشفته بدیشان کمین بگشاد و هنگام عبور از آب دهان توپها را به آن جماعت گشاد داد و از آن گلوله های آتشین بسیار کس در آب جان سپردند. انجسوف را قوّت درنگ نماند و پشت با جنگ داده، سر خویش گرفت. و این خبر در عشر آخر شوّال معروض درگاه پادشاه افتاد.

### سفر شاهنشاه ایران به آذربایجان

شهریار تاجدار این هنگام فرمان داد تا قندیلی از زر ناب کرده با جواهر خوشاب مرصّع نمودند که در قیمت معادل 5000 تومان زر مسکوک برآمد و آن را بر بقعه مطهره بضعه موسی بن جعفر علیهما السلام موقوف داشته به بلده قم فرستاد و خود روز سه شنبه هشتم شهر ذیحجه از دار الخلافه تهران خیمه بیرون زد و راه آذربایجان پیش داشت.

و از آن سوی کارداران روسیه ینارال منکروف را به اتفاق کینیاز سوار سیمز با 4000 تن سالدات و 1000 سوار قزاق و 4 عرّاده توپ از اوج کلیسیا برانگیختند تا به لشکرگاه حسن خان ساری اصلان شیخون افکنند. در نیمه راه قراولان سپاه ایشان را دیدار کرده ساری اصلان را آگاه ساختند، در زمان برخاسته بنه و آغروق خویش را بگذاشت با 4000 سوار در بیرون سنگر کمین گرفت. این هنگام روسیان برسیدند و بی درنگ به لشکرگاه درآمدند و از قفای ایشان ساری اصلان و مردم او با تیغهای آخته بتاخت و شمشیر در آن جماعت بنهاد و جمعی کثیر را با تیغ بگذرانید. ینارال منکروف چون این بدید قوّت مبارزت از بهر او نماند، ناچار توپخانه خویش را گذاشته راه فرار پیش گرفت.

گروهی از سواران دنبال ایشان گرفتند؛ و هم در آن شب تا کنار رود ارس برفتند، روسیان بعضی در آب غرقه شدند و برخی دستگیر گشتند. ساری اصلاان گرفتاران را سر برداشت و رؤس ایشان را انفاذ درگاه پادشاه نمود. در منزل میانج 500 نیزه سر از پیشگاه حضور بگذشت و برحسب فرمان این جمله را به دار الخلافه طهران حمل دادند تا مسلمین بدان شاد شوند.

آن گاه اردوی پادشاه از میانج به طرف تبریز کوچ شد. و این وقت چنان افتاد که روسیان 500 عراده آذوقه از بهر مردم خود از تغلیس به جانب ایروان حمل می دادند که در حصار دادن ایروان به کار لشکر شود، حسن خان ساری اصلاان این بدانست و شب هنگام، تاختن برده عراده های آذوقه را مأخوذ نمود و نگاهبانان را سر برگرفت. و این خبر در تبریز مکشوف حضرت پادشاه افتاد و شهریار تاجدار از تبریز خیمه بیرون زده، در چمن قبله، لشکرگاه کرد.

اما روسیان چون از حصار دادن ایروان سودی بدست نکردند، دست بازداشته به جانب نخجوان شتافتند و قصد تسخیر قلعه عباس آباد که از مستحدثات نایب السلطنه عباس میرزا است نمودند. نایب السلطنه این بدانست و از بلده خوی تا محال چورس براند و احسان خان پسر کلبعلی خان را که از پیش حکومت نخجوان داشت با سپاه نخجوانی به حراست قلعه عباس آباد مأمور فرمود و محمد امین خان دولوی قاجار را با گروهی از بختیاری با او همداستان کرد.

احسان خان چشم از احسان شهریار و حفظ بیضه اسلام پوشیده، در نهران با ینارال بسقاویج ابواب مؤالات باز داشت و او را به محاصره عباس آباد تحریض نمود. و لشکر روس شتاب کرده عباس آباد را حصار دادند. این وقت شاهزاده علینقلی میرزا برحسب امر شهریار با 5000 سوار و 5000 پیاده به ارض چورس آمد و پادشاه از چمن قبله کوچ داده، در ظاهر خوی فرود شد و نایب السلطنه حاضر حضرت آمده، احکام پادشاه را اصغا نمود و پس از 4 روز مراجعت فرمود.

### مقاتله نایب السلطنه با بسقاویج

الله یار خان آصف الدوله نیز با 5000 سوار و پیاده ملتزم رکاب نایب السلطنه شده، روانه

چورس شد. این وقت محاصره عباس آباد مکشوف افتاد، لاجرم نایب السلطنه، رکن الدوله و آصف الدوله را با 6000 سوار و 2 عراده توپ برداشته از چورس بیرون شد؛ و حسن خان ساری اصلان را منشور فرستاد که به آهنگ جنگ روسیه راه برگیر، اینک من کمین نهاده ام، چون روسیان لشکر تو را اندک ببینند دست از محاصره عباس آباد باز دارند و از سیغناق و سنگر خویش بیرون شده با تو درآویزند، پس من کمین بگشایم و از قفای ایشان درآیم و کار به کام کنم.

از قضا يك تن از ارامنه ایروان که در لشکر ساری اصلان بود این راز را بدانست و شب هنگام اسبی از باره بند ساری اصلان بگشود و برنشست و چون باد به نزدیک بسقاویج تاخت و او را از این کید و کین آگاه ساخت.

لاجرم بسقاویج با ساختگی تمام کوچ داد. و از این سوی چون نایب السلطنه رهسپر گشت، کار بر آرزو نیافت و در بین راه بسقاویج را دیدار کرد. ناچار صف کارزار راست کرده، جنگ پیوسته شد، اگرچه زمانی دراز مردم ایران پای اصطبار افشردند؛ اما با قلت عدّه و عدّه روی ظفر نتوانستند دید، بسیار کس، پشت با جنگ دادند. در میانه 4 تن از روسیان به آهنگ نایب السلطنه تاختن کرد و خدمتش به خویشتن هر 4 را دفع داد، يك دو تن را با تیغ بزد و دیگری را با گلوله به خاک انداخت و فضلعلی خان قوانلوی قاجار در آن رزمگاه از پس آنکه اسبش از پای درآمد، پیاده همی رزم داد تا از کثرت جراحت با کشتگان هم آغوش افتاد، ملازمانش او را گرفته به کنار آوردند. چون بهبودی گرفت از شاهنشاه ایران «جان نثار دولت» لقب یافت.

### فتح عباس آباد به دست روسیه

مع القصّه ایرانیان به محال چورس مراجعت کردند و بسقاویج علمی را که نشانه دولت ایران داشت برافراشته از رود ارس عبور کرد و تا کنار عباس آباد تاختن نمود.

احسان خان که از پیش با او مواضعه داشت، چون این بدانست هرکس از حرسه قلعه را که دولتخواه ایران می دانست، گرفته بند برنهاد و در

به روی بسقاویج بگشاد و روز بیست و هفتم شهر ذیحجه بسقاویج به عباس آباد درآمد و محمد امین خان قاجار و عباس خان سرکرده فوج بختیاری و چند تن دیگر را مأخوذ داشته روانه تقلیس نمود و احسان خان را به پاداش این خدمت حکومت نخبوان داد.

چون این خبر معروض درگاه شهریار تاجدار افتاد، حاجی محمد خان دولوی قاجار و اسفندیار خان نایب غلامحسین خان سپهدار را با سرباز خلع و ساوه و قم به حراست قلعه خوی مأمور داشت؛ و عبد الله خان فیروزکوهی به حفظ قلعه تبریز شتافت؛ و شاهزاده محمد میرزا ولیعهد ثانی دولت به نهب و غارت اراضی قراباغ بیرون تاخت؛ و برادرش جهانگیر میرزا به جانب سالیان کوچ داد؛ و شاهزاده علینقی میرزای رکن الدوله به توقف اراضی چورس مأمور گشت و نایب السلطنه طریق ایروان گرفت.

### ظهور وبا در لشکرگاه روسیان و طلب مصالحه نمودن ایشان

آن گاه شاهنشاه ایران از ظاهر خوی کوچ داده از راه چمن مرند و قریه النجق وارد چمن مهربان گشت. و از آن سوی بعد از ورود بسقاویج در عباس آباد مرض وبا در لشکرگاه او در افتاد و هر روز 300 تن و زیاده رهسپار هلاک می گشت، ناچار از آنجا کوچ داده راه قراباغی قراباغ پیش گرفت و خواهرزاده خود میرزا گربایدوف را به نزدیک نایب السلطنه گسیل داشت و سخن از در مصالحه و مداهنه کرد. سخنان او را به عرض شهریار تاجدار رسانیدند، پسندیده نداشت و فرمود «سخنان بسقاویج از در حیلت و نیرنگ است، بدین ترهات وقعی نباید گذاشت».

لاجرم میرزا گربایدوف بی نیل مرام از نزد نایب السلطنه مراجعت نمود. و این هنگام شیخعلی خان برادر احسان خان کنگرلو که حکومت اردوباد نخبوان داشت اقتضا به برادر کرده قلعه اردوباد را به روسیان سپرد و خدمت ایشان گرفت، شهریار تاجدار فرمان داد تا ابراهیم خان قاجار دولو با افواج مقدم و قراگوزلو به طرف اردوباد تاختن کرده و از گرد راه به حکم یورش قلعه را باز بستند و حرسه آن قلعه را مقتول ساخته، خود متوقف شدند و سرهای کشتگان را برگرفته

تنهای ایشان را از بیرون دیوار باره سرایشب آویخته کردند.

و نیز شاهزاده محمد میرزا اراضی قراباغ را منسوب ساخت و جهانگیر میرزا سالیان را ویران کرد و پاسبانان آن محال را مقتول ساخت و توپخانه ایشان را که حمل و نقلش مشکل می نمود به دریای خزر انداخت و هفدهم شهر صفر سال [1243] این خبر در حضرت شهریار مکشوف افتاد.

اما نایب السلطنه چون ایام عاشورا را به پای برد، شاهزاده رکن الدوله را در چورس گذاشته راه ایروان برداشت و بعد از ورود به ایروان قاسم خان تبریزی سرهنگ فوج خاصه و جعفر قلی خان مقدم و حاجی میرزا محمد خان مقصودلوی استرآبادی و لطفعلی خان ملایری را با لشکری کارآموده و توپخانه و قورخانه به حراست قلعه ایروان مأمور ساخت. حسین خان سردار ایروان را ملتزم رکاب فرمود و به قدم عجل شتافته، قلعه اوچ کلیسیا را حصار داد. حرسه قلعه از جماعت روسیان که ساکن اباران بودند استمداد کردند و ایشان اجابت نمودند.

### **مقاتله نایب السلطنه در قریه اشترک با روسیان و ظفر یافتن او**

نایب السلطنه این بدانست و یوسف خان گرجی سرهنگ توپخانه و سهراب خان گرجی غلام پیشخدمت باشی را با 4000 تن لشکر به محاصره اوچ کلیسیا بازگذاشت و خود طریق اباران برداشت. در قریه اشترک که از ارض ایروان است با جماعت روسیه که به مدد مردم اوچ کلیسیا می آمدند دچار شد. از هنگام چهره شدن مهر تا آن سوی زوال نیران قتال افروخته بود و مردان جنگ به دهان توپ و تفنگ حمله می بردند و رزم می دادند. در پایان کار روسیان هزیمت شدند و توپخانه و آلات حرب و ضرب بریختند و به جانب اوچ کلیسیا گریختند. سواران سپاه از قفای ایشان تاختن کردند و از آن سوی، لشکر ایران دست از محاصره بازداشته از پیش روی آن جماعت بیرون شدند و دست به قتل و اسر گشودند. از آن جمع الا عددی قلیل به سلامت نرسد.

نایب السلطنه از پس آن فتح يك روز در لشکرگاه بماند و سرهای کشتگان را با اسیران به دست یحیی خان امیر آخور خویش روانه درگاه پادشاه داشت و خود مراجعت به ایروان فرمود.



و از آن سوی بسقاویج چون این بشنید ینارال ارستوف گرجی را به حفظ قلعه عباس آباد گذاشته خود از منزل قرابابای نخجوان آهنگ ایروان کرد. شاهزاده رکن الدوله و حسن خان ساری اصلان نیز از ارض چورس کوچ داده طریق ایروان گرفتند و صحرانشینان ایروان که در کنار رود ارس نشیمن داشتند در سیغناقهای محکم جای داده،

لشکری به حفظ ایشان گماشتند و بعد از ورود ایشان به ایروان، نایب السلطنه از آنجا بیرون شده در دامن آفری داغ نزدیک به قریه آبخوره لشکرگاه کرد و بسقاویج به اوچ کلیسیا شده، مجروحان لشکر را روانه تفلیس داشت و خود خاطر بر فتح قلعه سردارآباد گماشت.

نایب السلطنه، ساری اصلان را به حفظ قلعه سردارآباد مأمور فرمود و خود آهنگ عباس آباد کرد. ینارال ارستوف از عباس آباد پذیره جنگ شده با لشکری ساخته تا قریه خوک نخجوان بتاخت. در آنجا هر دو لشکر صف راست کردند و جنگی هولناک در انداختند. نایب السلطنه پای اصطبار استوار کرد، چندانکه ارستوف شکسته شد و راه عباس آباد پیش داشت، آن گاه نایب السلطنه به منزل چشمه شاهی خوی فرود شده و پادشاه را از قصه آگاه کرد.

شهریار تاجدار فرمان کرد که آصف الدوله در قلعه تبریز نشیمن سازد و عبد الله خان - ارجمندی و طهماسب قلی خان لاریجانی و ولی خان تنکابنی و حاجی حسن خان دامغانی و علینقی خان قراگوزلو و عبد الله خان دماوندی با افواج خود ملتزم رکاب او باشند و معادل 10000 تومان زر مسکوک از بهر نایب السلطنه عطا فرمود. آن گاه از چمن مهربان به اراضی سراب خیمه زد.

### مراجعت شهریار تاجدار به دار الخلافه

این هنگام یحیی خان برسید و 2300 نیزه سر و 1500 اسیر و 5 عراده توپ از پیشگاه پادشاه بگذرانید. شاهنشاه ایران یک فوج از اسیران را با 2 عراده توپ روانه اصفهان فرمود تا خاص شاهزاده سلطان محمد میرزا باشد و دیگر اسیران با آلات حرب و ضرب چندان که بود گسیل طهران

نمود و خود نیز از سراب کوچ داده شنبه دوازدهم ربیع الاول وارد دار الخلافه گشت.

### فتح قلعه سردارآباد و ایروان به دست روسیه

بعد از بیرون شدن شهریار تاجدار از مملکت آذربایجان لشکر ایران را يك باره هول و هرب در خاطر نشست و بسقاویج را طمع و طلب زیادت شد. این هنگام آصف الدوله، افواج مازندرانی را روانه تبریز داشت و گروهی از رجال را برداشته به اتفاق میرزا - ابو القاسم قایم مقام از آب ارس عبور کرده به قریه النجق آمد. و نایب السملطنه روزی چند در ایروان نخجوان به پای برده، چون علف و آذوقه اندک بود به اراضی چورس شتافت؛ و از آنجا به بلده خوی در آمده، آصف الدوله و قایم مقام را طلب داشت و بسقاویج در محاصره سردارآباد قدم اجتهاد استوار کرد.

حسن خان ساری اصلان چون استشمام هول و هرب از لشکر اسلام همی نمود، در قوت بازوی خود ندید که از در مدافعت بیرون شود و با روسیان رزم دهد، لاجرم دیوار حصار را ثلمه کرد و از آنجا به در شده، به جانب ایروان گریخت؛ و بامداد که آرامنه سردارآباد از فرار او آگهی یافتند يك باره دل از خویشتن داری برگرفتند و ابواب قلعه را گشوده روز دوشنبه نهم ربیع الاول بسقاویج را با مردم او [به قلعه] درآوردند و علف و آذوقه [ای] که انباشته داشتند به روسیان گذاشتند.

بسقاویج از پس فتح سردارآباد آهنگ ایروان کرد و آن بلده را حصار داد و دهان توپها را به جانب قلعه بگشاد. پس از روزی چند که از جانبین کار بدین گونه رفت، جعفر قلی خان مقدم و فوج مراغه هم از بیم جان و هم از آن روی که با احسان خان در نهان مواضعه داشت از قلعه فرود شده فرار کرد و آن دیگر مردم که حارس و حافظ قلعه بودند هراسناک شدند، چنانکه دست ایشان از کار همی شد. و از آن سوی شب جمعه چهاردهم ربیع الاول هنگام سپیده دم بسقاویج از طرف جامع ایروان چون تگرگ بلا گلوله توپ و تفنگ بیارید و فرازبارة حصار را از حرسه برداخت.

ساری اصلان چون این بدانست که دیگر از لشکر اسلام کار مبارزت ساخته نیست، دست از جنگ باز داشته در مسجدی که خود بنا کرده بود جای کرد. پس اهل قلعه در فراز کردند و بسقاویج درآمد و نخستین کس فرستاده حسن خان ساری اصلان و حاجی محمد خان مقصودلو و حمزه خان انزالی و دیگر شناختگان لشکر را بند برنهادند محبوسا روانه تفلیس داشت.

چون این خبر در بلده خوی معروض نایب السلطنه افتاد، شاهزاده رکن الدوله و الله یار خان آصف الدوله را روانه تبریز نمود و رحمت الله خان فراهانی را با فوجی از سرباز به دره دز کرکر گسیل ساخت که مبادا روسیان از آنجا عبور کرده آهنگ تبریز کنند و خود به اراضی مرند که از توابع خوی است نشیمن جست.

هم در این وقت مسموع افتاد که ینارال ارستوف با لشکر فراوان و توپخانه در خور از دره دز کرکر عبور کرده به جانب تبریز شتافت. نایب السلطنه، فتحعلی خان رشتی بیگلر بیگی تبریز را به نزدیک بسقاویج رسول فرستاد و پیام داد که:

در این وقت اگرچه لشکر ایران در آذربایجان اندک است و این قلیل مردم نیز از جنگ دهشت زده و شکسته خاطراند؛ اما نیکو آن است که از این جنگ و جوش بازنشینی و از عاقبت کار بیندیشی که اگر 100000 تن از روسیه یا دول دیگر در بلدان و امصار ایران درآید، هیچ کس از در مدافعت بیرون نشود، همان اهل صنعت و حرفت از در دینداری بر خود واجب کنند و یک شب جهان از وجود جمله بپردازند.

و خود دیگر باره مراجعت به خوی فرمود و حاجی محمد خان قاجار و اسفندیار خان نایب سپهدار را به اتفاق بهرام میرزا در آنجا گذاشته خود طریق تبریز گرفت.

در منزل طسوج معروض افتاد که ارستوف در قریه صوفیان جای کرده، تا مردم تبریز از بیم و بلا ایمنی داده، آن گاه به فتح قلعه پردازد. نایب السلطنه به تعجیل آهنگ تبریز کرد، و از آن سوی چون نظر علی خان یکانلوی حاکم مرند به جرم آنکه قلعه گنجه را بی زحمت مقاتلت به روسیان گذاشت و هزیمت جست

به فرمان نایب السّلطنه عرضه هلاک آمد. این وقت که ارستوف نزدیک شد، مردم مرند که رنجیده خاطر بودند بدو پیوستند.

از میان بلده تبریز پسر حاجی میرزا یوسف مجتهد که میر فتّاح نام داشت جوانی نامجرب بود به تسویلات نفسانی و تخیلات شیطانی چنان دانست که اطاعت ایمپراطور روس مورث متابعت عوام الناس خواهد شد و محراب و منبر او رونق و رواج دیگر خواهد یافت. پس به منبر برآمد و دعای دولت ایمپراطور بگفت و مردم را به خدمت او دعوت کرد.

به يك بار مردم برشوریدند و غوغا در انداختند و حفظه و حرسه برج و باره را به زیر انداختند. چون رکن الدوله و آصف الدوله نگاهبانان برج و باره را مقهور عامه شهر یافتند از در چاره بیرون شدند، رکن الدوله از شهر بند تبریز بدر شد و آصف الدوله زنان و پردگیان نایب السّلطنه را از شهر بیرون فرستاد تا در قریه باسمنج به رکن الدوله پیوستند و خود در شهر بماند و چندانکه در اطفای نیران فساد جنبش کرده، مفید نیفتاد.

### فتح شهر تبریز به دست روسیه

از آن سوی چون بانگ توپ روسیه از ارض آجی چای که 2 فرسخی تبریز است بلندآوازه شد، میر فتّاح علمی افرشته کرد و مردم شهر را برداشته به استقبال روسیه رهسپر گشت. روز جمعه سیم شهر ربیع الثانی در سال 1243 هـ. / اکتبر 1827 م.

جماعت روسیه را به ارک شهر تبریز درآورد و در حال آصف الدوله را مأخوذ داشته به ارک در بردند و نگاهبانان سپردند.

این هنگام نایب السّلطنه که به آهنگ تبریز می تاخت چون به 2 فرسخی شهر رسید، این قصه بشنید، قایم مقام را روانه تبریز فرمود و خود ناچار سر بتافت و به جانب سلماس شتافت.

اما ارستوف چون بر تبریز دست یافت فرمانگزاری تبریز و صواب و صلاح امور را به رأی و رؤیت میر فتّاح گذاشت و این خبر به نزدیک بسقاویج انهی کرد و او از ایروان کوچ داده طریق تبریز گرفت. در اراضی نخجوان فتحعلی خان رشتی [را] که از جانب نایب السّلطنه رسول بود دیدار کرد و او را در چنین وقتی وقعی نگذاشت.

اما بعد از ورود به تبریز از دوران‌دیشی چنان صواب شمرد که مداخلت در امور مسلمین نفرماید تا مبادا به يك بار برشورند و آن کنند که اصلاح نتوان کرد. و آصف الدوله را دیداری از در مهر و حفاظت نمود، و در معنی طریق مسالمت و مصالحت سپرد و حکومت شهر را نیز همچنان که بود تفویض به فتحعلی خان رشتی داشت و با او کار بر وفق مدارا کرده آن گاه به طلب فتح خوی برخاست و سپاهی بدان جانب مأمور نمود.

## درآمدن روسیان به خوی

و نایب السّ لطنه چون چاره کار را در چنین هنگام جز در مصالحه نمی دانست روا ندید که در سر خوی کار به مقاتلت و مخاصمت کند، بی درنگ لشکری که در خوی اقامت

داشت با آلات حرب و ضرب به سلماس آورد و حکومت آن ولایت را با امیر اصلاخان دنبلی گذاشت و روسیه بی دافعی و مانعی به شهر خوی دررفتند.

## مذاکرات صلح

این وقت قایم مقام در سلماس حاضر حضرت شد و نایب السّ لطنه از سلماس به ارومیه آمد و بیژن خان گرجی غلام پیشخدمت را به نزدیک بسقاویج فرستاد و بدو نگاشت که از این غلبه که ناگاه تو را افتاده طریق تنمّر مگیر و از حشمت شاهنشاه ایران و کثرت شاهزادگان و عدت سپاه و شورش خاصّ و عام در حفظ بیضه اسلام ایمن مباش و کار بر مدهانه و مهاده می کن که سلامت طرفین و رفاهیت جانبین در این است. بالجمله بیژن خان به نزدیک بسقاویج شد و نامه بداد و پیام خویش بگذاشت.

بسقاویج سخنان او را با میزان عقل راست یافت و دانست که فتح بسیار بلاد و امصار از بهر سلاطین به سهولت تواند بود؛ اما به صعوبت نتوان نگاهداشت، خاصّه وقتی که بینونت مذهب در میان باشد و با اینکه روسیه هنوز تصرّف کلی در تبریز نکرده بودند و با مسلمانان مخالفت فراوان نداشتند، بسیار کس از سالدات ایشان در برزن و بازار تبریز مفقود شد. چه بازاریان و اهل صنعت و حرفت هر جا بدان جماعت دست می یافتند نابود می ساختند. و چون بسقاویج این معانی را فهم کرده بود، در جواب بیژن خان از قبول

مصالحه و مسالمت سخن کرد و خواستار شد که نایب السّ لطنه [را] در يك مجلس دیدار کند و کار مصالحه استوار دارد و مجلس ملاقات را در 8 فرسنگی مراغه در اراضی دهخوارقان معین کرد.

چون این خبر به نایب السّ لطنه رسید برای حفظ دماء مسلمین و حراست بیضه اسلام سخن بسقاویج را پذیرفتار گشت و فرزند خود بهرام میرزا و خوانین قاجار و لشکریان را از طریق ارومی و سلدوز به جفتو که اکنون به زحمت آباد مشهور است فرستاد و خود با چند تن از ملازمان حضرت روانه لشکرگاه بسقاویج گشت.

و از آن سوی چون شاهزاده علینقی میرزا پردگیان سرای نایب السّ لطنه را از باسمنج کوچ همی داد، قبایل یکانلو و شقاقی به آهنگ نهب و غارت تا اراضی زنجان از قفای

ایشان همی برفتند و علینقی میرزا با آن قلیل مردم ایشان را دفع همی داد. بعد از ورود به زنجان پردگیان را به اتفاق حاجی علی اصغر خواجه سرای و عبد الله خان دماوندی روانه شهر همدان فرمود و خود طریق قزوین گرفت.

### **انجمن شدن لشکرهای ایران برای دفاع و جهاد روس**

و از آن سوی خبر غلبه روسیه در آذربایجان روز جمعه دهم ربیع الثانی معروض حضرت سلطان افتاد، شاهنشاه ایران این هنگام میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله را که کار وزارت اعظم می کرد طلب داشت و حکم داد که به جمیع ممالک محروسه منشور کنند تا لشکرها گرد آیند و اعداد جنگ نماید. چون برحسب امر، معتمد الدوله مناشیر پادشاه را به سرداران سپاه رسانید:

نخستین غلام حسین خان سپهدار عراق که در حضرت پادشاه مفاخرت و مصاهرت داشت با 12000 سرباز و علف و آذوقه 4 ماهه روز پنجشنبه چهاردهم جمادی الاخره در اراضی ساوه لشکرگاه کرد؛ و در عشر اول رجب شاهزاده ملک آرای مازندران و استرآباد با 10000 تن سوار گرایلی و اوصانلو و افغان و پیاده استرآبادی و هزار جریبی برسید؛ و شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السّ لطنه با 6000 سوار باجلان و بیرانوند و پیاده بختیاری و سیلاخوری و توپخانه در عشر آخر رجب درآمد؛ و شاهزاده جهانشاه از قبل شاهزاده محمود

والی لرستان با لشکر فیلی برسید؛ و شاهزاده حسنعلی میرزای شجاع السّلطنه در مشهد مقدّس علم مبارک حضرت رضا علیه الصّلوة - و السّلام را برداشت؛ و تمام امرای خراسان و لشکریان آن اراضی را در گرد علم انجمن کرده، سپاهی بزرگ ساز داد و به قدم عجل تا دار الخلافه بتاخت.

مع القصّه در زمانی قلیل لشکری افزون از حوصله حساب در دار الخلافه طهران فراهم شد و همچنان شاهزادگان همه روزه از بلدان و امصار خود با لشکری فراوان همی در می آمدند. و چون بسقاویج، ینارال رازن را با سپاهی بزرگ در میانج نهاده بود که هم حفظ حدّ آذربایجان کند و هم اگر تواند مردم زنجان را فریفته دولت روس گرداند،

شهریار تاجدار میرزا تقی علی آبادی را که منشی خاصّ حضرت بود، به وزارت شاهزاده عبد الله میرزا روانه زنجان فرمود و شاهزاده شیخعلی میرزا را نیز با لشکری در خور، مأمور به توقّف زنجان فرمود.

اما از آن سوی چون بسقاویج برای دیدار نایب السّلطنه به دهخوارقان در آمد و نایب السّلطنه نیز آهنگ دهخوارقان کرد، روز ورود نایب السّلطنه، بسقاویج و تمامت سرداران روسیه به استقبال بیرون شدند و به قانون خویش خضوع نموده، کلاه برگرفتند.

و نایب السّلطنه با هر یک به اندازه محل او رافتی و ملاطفتی فرمود و بسقاویج به میزبانی پرداخت و آصف الدوله را نیز از تبریز حاضر ساخت.

بعد از 4 روز که سخن از مصالحت همی رفت، بسقاویج سخن بر این نهاد که کارداران روسیه در مدّت مصالحه دولتین در اراضی و قلاع قراباغ و دیگر قلاع و حدود آذربایجان که متصرّف بودند از آذوقه و علف و توپخانه و آلات حرب و ضرب و اموال و ائقال لشکری گنجینه ها داشتند و لشکر ایران به یک تاختن جمله را منهوب ساختند و دیگر باره معادل 20 کروور زر مسکوک ایمبراطور روسیه تجهیز لشکر کرد و بخت او مساعدت کرده، مغافصه آذربایجان مفتوح شد، اکنون کار بر مصالحت است یا این بلدان و امصار را که مفتوح ساخته ایم چندان به ما گذارید که از منال

دیوانی آن حقوق خویش را مأخوذ داریم و اگر تفویض این بلاد را مکروه می‌دارید و استرداد می‌خواهید این زر که ما در این کار نهاده ایم به ما باید داد، بالجمله 15 کرور زر مسکوک به ما بسپارید تا از تبریز و بلاد دیگر که مفتوح کرده ایم بیرون شویم.

نایب السلطنه، فتحعلی خان رشتی را به حضرت پادشاه فرستاد تا ابلاغ این خبر کند.

شهریار تاجدار بعد از اصغای این کلمات در خشم شد و فرمود ما یک نیمه این زر را به تجهیز لشکر عطا کنیم و یک تن از روسیان را در آذربایجان زنده نگذاریم، و فرمان کرد تا شاهزاده شجاع الله لطنه و محمد تقی میرزای حسام الله لطنه و غلام حسین خان سپهدار با لشکری جرّار از دار الخلافه کوچ داده در بلده قزوین انجمن شدند.

چون بسقاویج این بشنید از آن سورت و حدّت که در خاطر داشت اندک فرود شد و دال خسکی را که یکی از محرمان خویش می‌دانست گسیل حضرت پادشاه داشت و قایم مقام نیز برحسب امر نایب الله لطنه رهسپار شد تا به اتفاق دال خسکی کار مصالحه را ساخته کنند و زیان دولت روسیه را بر کارداران ایران حمل فرمایند و مال المصالحه را بر 10 کرور زر مقرر کردند.

کارپردازان ایران معروض داشتند که اکنون مملکت آذربایجان تصرف سپاه روسیه اندراست، بعد از آنکه لشکر اسلام انجمن شوند و بدان اراضی تاختن برند، اگرچه آن مملکت را از روسیان پرداخته کنند، اما در میانه مردم فراوان مقتول خواهد کشت و همچنان زر و سیم بسیار بر سر این کار خواهد شد و چون روسیه مقهور شوند و از آذربایجان ساز سفر کنند از این مال المصالحه افزون از اموال و ائقال تجّار و رعایا به غارت خواهد رفت، به صواب نزدیک تر آن است که شهریار تاجدار مال المصالحه را از خزانه عطا کند و بر جان و مال مسلمانان بخشایش آورد.

چون پادشاه، عاقل و دوراندیش بود آتش غضب را به زلال عقل و رویت فرونشاند و این حمل را بر خویشان نهاد. چندانکه شاهزادگان و اعیان ایران و قواد سپاه و بزرگان درگاه غوغا برداشتند و ندا در دادند که مملکت ایران بیشه



شیران و خوابگاه دلیران است ما این عار بر خود نپسندیم، جان و سر بر سر این کار نهیم و زر ندهیم و روسیان را با این شور و شورش که در سر داریم از تفلیس بدان سوی تر بریم. شاهنشاه فرمود که:

ما پشت و روی این کار را دیده ایم و دانسته ایم که شما بر روسیان غلبه توانید کرد و آذربایجان را مسترد توانید ساخت؛ اما تا ممکن است از تعمیر بلاد و ترفیة عباد چشم نتوان بست، غافل آن است که چون دو کار پیش آید، غرور جاهلانه و غیرت بی هشانه را نخست از خود عزل کند آن گاه حکومت فرماید. پادشاهان که خزاین را به سیم و زر و لآلی و درر انباشته کنند از بهر آن است که اگر روزی به کار بود، به کار برند؛ ما نیز امروز این زر بدهیم و به اراقه دماء عباد و تخریب بلاد راضی نشویم.

و فرمان کرد تا حاجی میرزا ابو الحسن شیرازی وزیر دول خارجه سفر دهخوارقان کرده، قواعد مصالحه را ممهد دارد.

### شایعه نیابت سلطنت شجاع السلطنه

اما از این سوی مردم دار الخلافه طهران، چون شجاع السلطنه حسنعلی میرزا با انبوه لشکر خراسان برسید و کلمات او را در اصرار جهاد با روسیه اصغا نمودند و تجلّد و تنمّر او را در کار جنگ بدیدند با خود اندیشیدند که سزاوار آن است که شهریار تاجدار او را ولیعهد دولت کند و نایب السلطنه را که مقهور روسیان گشته معزول فرماید. اندک اندک این ترهات چندان شایع گشت که ینارال دال خسکی باور داشت و چنان پنداشت که نایب السلطنه از ولایت عهد [ی] معزول است و از این پس نایب سلطنت شجاع السلطنه خواهد بود، لاجرم بسقاویج را نامه [ای] کرد که کارداران روس را سخن مصالحت و مسالمت با نایب السلطنه بود و شرایط موثیق عهدنامه با او محکم گشته، از پس آنکه ولیعهد دولت ایران شجاع السلطنه شد و او را جز کاوش با روسیان سخنی بر زبان نیست، این رنج بردن و عقد مصالحه استوار کردن باد به چنبر بستن است.

بسقاویج چون این سخن بشنید میرزا ابو الحسن خان را وقعی نگذاشت و

آصف الدوله را برداشته از دهخوارقان روانه تبریز شد. نایب السلطنه نیز ناچار از طریق صاین قلعه افشار و سامان مکرری به اراضی گروس شتافت و امیرزاده بهرام میرزا با بنه و آغروق بدو پیوست و میرزا ابو الحسن خان در زنجان اقامت کرده صورت حال را معروض داشت.

شاهنشاه ایران که از این گونه مصالحه در خاطر حملی گران داشت شادخاطر شده يك باره دل بر جهاد نهاد.

### اهتمام ایلچی انگلیس در مصالحه ایران و روس

این هنگام مکدانلد ایلچی مختار دولت انگلیس که متوقف تبریز بود از بهر عقد مصالحت میان دولتین ایران و روس میان بست و نخستین بسقاویج را دیدار نمود و گفت بعد از قلع و قمع ناپلیون کارداران دول فرنگستان سخن بر این نهادند که اگر پادشاهی از اراضی خود پیشی جوید و به دولتی دیگر مداخلت کند دولتهای دیگر هم دست شوند و او را از پای در آورند تا مبادا قوت زیادت کند و مانند ناپلیون مورث فتنه و تخریب ممالک شود، هم اکنون اگر کارداران روسیه دست از مملکت آذربایجان باز ندارند واجب افتد که دولت انگلیس با دیگر دولتها هم داستان گردد و دولت روس را از پای بنشانند.

مع القصه بسقاویج را از حدت و تنمر فرود آورد، آن گاه راه دار الخلافه برداشت و به حضرت پادشاه آمد و به عرض رسانید که بسیار وقت در مملکت روم و فرنگستان مملکتی مفاصسه به دست دشمن افتاده و به حکم مصالحت وقت 20 کرور و 30 کرور زر داده اند و استرداد ممالک خود نموده اند، این ننگی نباشد، بلکه فخری باشد

و اگر بر کارداران ایران حملی گران است شهریار تاجدار اشارت فرماید تا دولت انگلیس این زر از خزانه خویش تسلیم روسیان کنند و آتش این فتنه را فرو نشانند.

بالجمله شهریار را نیز از آن خشم تافته به زیر آورد و کار مصالحه را ساخته کرد و باز آذربایجان شتافت. این نوبت در قریه ترکمان چای از توابع تبریز، بسقاویج به اتفاق آصف الدوله حاضر شد و نایب السلطنه نیز بدان جا شتافت و منوچهر خان ایچ آقاسی با معادل 8 کرور زر مسکوک نیز راه ترکمان چای گرفت و میرزا ابو الحسن

چون این جمله در ترکمان چای انجمن شدند نایب السّ لطنه و بسقاویج منشور وکالت خود را به یکدیگر سپردند و در شب پنجشنبه شهر شعبان المعظم سال 1243 هـ. مطابق سنه تنگوزنیل ترکی / [1828 م.] عهدنامه مبارکه را نگار دادند. سجلی با خاتم نایب السّ لطنه و میرزا ابو الحسن خان وزیر دول خارجه، بسقاویج مأخوذ داشت و سجلی به مهر بسقاویج به نایب السّ لطنه سپرده آمد، آن گاه کوس شادمانی بکوفتند و بسقاویج راه تبریز برداشت تا لشکر خود را از آنجا کوچ داده و ینارال رازن را با 5 تن دیگر از مردم خود به اتفاق میرزا ابو الحسن خان روانه حضرت شاهنشاه ایران نمود که صورت عهدنامه را به نظر کارداران دولت رساند.

و او در عشر آخر شعبان حاضر درگاه شد و عریضه بسقاویج را با پیشکش او بعد از 3 روز از پیشگاه حضور بگذرانید و مورد التفات شاهانه گشته با جواب عریضه بسقاویج مراجعت کرده، الله یار خان آصف الدوله و منوچهر خان ایچ آقاسی نیز حاضر حضرت شدند و روزگار آسایش فراز شد و لشکریان اجازت مراجعت به اوطان خویش یافتند. در این جا صواب نمود که مختصری از عهدنامه نگار شود.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

